

گروه علوم تربیتی ۱۶



معالم نقش در تربیت دینی

محمد داوودی

عنوان کتاب : نقش معلم در تربیت دینی

نام ناشر : پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

جلد : 1

نام و نام خانوادگی کاربر: مرضیه رواق

نام سایت : www.noorlib.ir (کتابخانه دیجیتال نور)

تاریخ دانلود : 1396/04/30

تعداد صفحات دانلود شده: 242

بخش: متن

از صفحه 1 تا صفحه 242 (معادل 242 صفحه)

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی (به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی) در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته علوم تربیتی تهیه شده است.

امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند گردند. از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاشهای مؤلف محترم جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دکتر محمد داوودی تشکر و قدردانی کند. از جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای علیرضا اعرافی، ریاست محترم پژوهشگاه، به جهت نظارت علمی و نظریات عالمانه و نیز حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هادی رزاقی، به جهت همکاری در مطالعه اولیه و فیش‌برداری و سرکار خانم دکتر جمیله علم‌الهدی، به جهت مطالعه دقیق و نظریات محققانه تقدیر و سپاسگزاری می‌شود.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

مقدمه

از آنجا که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کشور ما مسلمان و حکومت آن نیز اسلامی است، یکی از وظایف اصلی آموزش و پرورش، اهتمام به تربیت دینی نسل جدید است. در روایاتی که از معصومان (ع) به دست ما رسیده، بر مسئولیت تربیت دینی تصریح شده است. امام سجاد (ع) در رساله حقوق، در بیان حقوق و مسئولیتهای والدین می فرماید: «إنك مسؤول عما وليته به من حسن الأدب والدلالة على ربه - عز وجل - والمعونة على طاعته (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱، ص ۶)؛ بدان که تو مسئول نیکو تربیت کردن فرزند خود و راهنمایی او به سوی خدا و کمک کردن او برای اطاعت از خدا هستی». همچنین پیامبر (ص) هنگام اعزام حاکمان به شهرهای تازه مسلمان شده، به آنان دستور می داد به تربیت دینی مردم همت گمارند. در سفارشهای پیامبر (ص) به معاذ - هنگامی که او را حاکم یمن خواند و اعزام کرد - آمده است: «یا معاذ علمهم کتاب الله وأحسن أدبهم على الأخلاق الصالحة (همان، ج ۷۴، ص ۱۲۸)؛ ای معاذ، کتاب خدا را به آنان بیاموز و آنان را بر اخلاق نیکو، خوب تربیت کن». امام خمینی (ره) نیز بر این تربیت دینی تأکید و در مناسباتهای مختلف آن را بیان می کرد؛ برای مثال، در دیدار با جمعی از معلمان فرمود: «باید توجه داشته باشید که این بچه هایی که پیش شما هستند، تربیت دینی بشوند» (صحیفه نور، ج ۸، ص ۹۲).

در آموزش و پرورش، افراد بسیاری مشغول به کارند و فعالیت های آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تربیت دینی دانش آموزان مؤثر است؛ اما در این میان، نقش معلمان از دیگر افراد بسیار برجسته تر می نماید؛ چه آنکه بیشتر اوقات دانش آموزان در مدرسه، با معلمان و زیر نظر آنها سپری می شود و عوامل دیگر، همه فراهم آورنده زمینه برای فعالیت معلم

هستند؛ از این رو بسیاری از دانش‌آموختگان نظام آموزشی سنتی و جدید، شکل‌گیری شخصیت خود را مرهون معلمان خود می‌دانند. یکی از نویسندگان که عمری را به معلمی گذرانده، می‌نویسد: «یکی از تحصیل‌کرده‌هایی که تحصیلات عالی و دکتری خود را در کشور آلمان به پایان رسانیده بود، چندین بار اقرار و اعتراف کرد که همه عقاید دینی او مدیون ارتباط با مرحوم روزبه بوده است و اگر این ارتباط برقرار نمی‌شد، معلوم نبود اصول اعتقادی و اعمال ایمانی او در این حد باقی می‌ماند» (رشیدپور، ۱۳۷۱، ص ۳۶). همچنین شهید مطهری در مورد استاد خود -امام خمینی (ره)- می‌گوید: «درس اخلاقی که به وسیله شخصیت محبوبم در هر پنجشنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت، درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آنچنان به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه‌شنبه هفته بعد خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت من در آن درس و سپس در درسهای دیگری که در طی دوازده سال از استاد الهی فرا گرفتم، انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم» (دفتر امور کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۹، ص ۳۱).

با توجه به نقش مهمی که معلمان در تربیت دینی دانش‌آموزان دارند، هرگاه از تربیت دینی دانش‌آموزان و کامیابی و ناکامی آموزش و پرورش در این زمینه سخن به میان می‌آید، نگاه‌ها متوجه معلمان می‌شود. در این کتاب سعی شده است تا نقش معلمان در تربیت دینی بررسی شده و به این پرسشهای اساسی پاسخ داده شود که: معلمان چه نقشی می‌توانند در تربیت دینی ایفا کنند؟ آیا در حال حاضر این نقش را ایفا می‌کنند؟ برای بالا بردن نقش معلمان در تربیت دینی، چه اقداماتی لازم است؟

در پژوهش پیرامون این پرسشها، سعی بر آن بوده است تا از منابع فارسی، عربی و لاتین بیشترین استفاده برده شود. همچنین، تلاش شده تا افزون بر منابع علمی - در موضوعاتی چون روان‌شناسی، علوم تربیتی، فلسفه تعلیم و تربیت - از منابع اسلامی (آیات و روایات)، آثار مربوط به تربیت اسلامی و فلسفه تربیت اسلامی نیز استفاده شود. امید است گامی هر چند کوتاه در این راستا برداشته شده باشد.

کتاب حاضر دارای چهار بخش است؛ در بخش اول، مفاهیم کلیدی و مباحث مقدماتی و در بخش دوم، مباحث بنیادین نقش معلم در تربیت دینی، بیان شده است؛ از جمله ساختار

اسلام، مراتب و درجات دین‌داری ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن و آن درجه از دین‌داری که مناسب است محور فعالیت‌های تربیتی در آموزش و پرورش باشد. در بخش سوم، بر عوامل مؤثر در تربیت دینی و جایگاه معلم در این عرصه توجه شده است. در بخش چهارم، نقش معلم در تربیت دینی بررسی و نقش او در فرهنگ اسلامی، تربیت اعتقادی و تربیت عبادی به تفصیل بیان شده است. در فصل پایانی بخش چهارم نیز همه مباحث جمع‌بندی و برای ارتقای نقش معلمان در تربیت دینی پیشنهادهایی ارائه شده است.

در این مجال لازم می‌دانم از جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای علیرضا اعرافی، که زحمت نظارت بر این اثر را تقبل کردند و با نظریات ارزشمند و عالمانه خود مورد لطف خود قرارم دادند، تشکر کنم. همچنین از حجة الاسلام والمسلمین آقای هادی رزاقی که در مطالعه اولیه و فیش برداری با این جانب همکاری داشتند و نیز از سرکار خانم دکتر جمیله علم الهدی که زحمت مطالعه این اثر را بر خود هموار کردند و با نظریات محققانه خود بر غنای آن افزودند، قدردانی و سپاسگزاری می‌کنم.

وما توفیقی الا بالله والحمد لله

محمد داوودی

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش اول:

کلیات

تعلیم، تربیت و رابطه میان تعلیم و تربیت از سالها پیش موضوع بحث متفکران تربیتی در ایران بوده است. در این بحث، دو پرسش اساسی مطرح بوده است: نخست اینکه آیا اساساً تعلیم از تربیت جدایی‌پذیر است؟ و دوم اینکه آیا در مقام عمل می‌توان وظیفه تربیت را از تعلیم جدا کرده، گروهی را عهده‌دار تعلیم و گروهی دیگر را عهده‌دار تربیت کرد؟ در خصوص پرسش نخست، عده‌ای بر این باورند که اساساً تربیت و تعلیم از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. از نظر اینان هر تعلیمی گونه‌ای از تربیت نیز هست؛ زیرا تربیت تغییری است که در یکی از ابعاد وجودی دانش‌آموز ایجاد می‌شود. فرد با واجد شدن هر علم و آگاهی، دست‌کم در ذهن و ساختار ذهنی او تغییری ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، تربیت نیز هیچ‌گاه بدون تعلیم، هر چند آگاهانه نباشد، حاصل نخواهد شد (پاک‌سرشت، ۱۳۷۹، ص ۱۶).

گروهی دیگر معتقدند که تعلیم می‌تواند از تربیت جدا باشد. تجربه آموزش و پرورش جدید در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی نشان می‌دهد که فارغ‌التحصیلان این نهاد در عین حال که در زمینه‌های علمی از تخصص و دانش بالایی برخوردارند، از نظر اخلاقی و دینی از تربیت مطلوب برخوردار نیستند. افزون بر آن تجربه نشان می‌دهد که حتی آموزش دینی و اخلاقی نیز به تنهایی ضرورتاً به تغییر در نگرش و رفتار نمی‌انجامد و چه بسا افرادی که از آموزشهای دینی و اخلاقی برخوردارند، ولی در عمل به آن آموزه‌ها وفادار نیستند؛ از این رو در کنار تعلیم، تربیت و تزکیه نیز ضروری است.^۱

۱. مباحثی که در چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت مطرح شده است، به وضوح نشان دهنده این است که این نظر

با وجود این، به نظر می‌رسد این دو نظر در واقع با یکدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا هر یک از این دو بر نکته‌ای انگشت گذاشته که دیگری از آن غافل مانده است. درست است که هر تربیتی مستلزم تعلیم است و هر تعلیمی نیز گونه‌ای از تربیت را به دنبال دارد، اما این بدین معنا نیست که هر تعلیمی به تربیت مطلوب جامعه و ایجاد باورها، نگرشها و رفتارهای دینی و اخلاقی مطلوب می‌انجامد. بنا بر نظر دسته دوم، علت عدم موفقیت آموزش و پرورش جدید این است که به تعالیم اخلاقی و دینی مطلوب جامعه توجه نکرده و تنها به آموزش علوم (= علوم جدید) پرداخته است؛ یا اگر تعالیم اخلاقی و دینی را آموزش داده، نارسا بوده و نتوانسته به تغییرات مطلوب منتهی شود.

بنابراین، به نظر می‌رسد هر دو گروه در این زمینه اتفاق نظر دارند که (۱) هر تربیت مستلزم تعلیم است، و (۲) هر تعلیم به نوعی تربیت می‌انجامد. اختلاف، تنها در این است که آیا هر تعلیم به تربیت دینی و اخلاقی مطلوب جامعه منجر می‌شود یا خیر؟ به نظر می‌رسد در اینجا دسته دوم بر صواب‌اند که می‌گویند هر تعلیم به تربیت مطلوب جامعه نمی‌انجامد. تحقق تربیت مطلوب جامعه نیازمند فعالیت‌های خاصی است که از اقتضائات تربیت فنی و علمی متمایز است؛ از این رو، اگر آموزش و پرورش تنها به بعد فنی و علمی پردازد، در تربیت اخلاقی و دینی دانش‌آموزان دچار مشکل خواهد شد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا در مقام عمل، تربیت مطلوب جامعه یعنی تربیت دینی می‌تواند از تعلیم جدا باشد؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: در مقام عمل نمی‌توان این دو فعالیت را از هم جدا و برای هر یک، متصدیان و مربیان جداگانه‌ای تعیین کرد و برای مثال، از بخشی از کادر آموزشی، انتظار تعلیم و از بخش دیگر، انتظار تربیت داشت؛ زیرا

مبنا و اساس کار نظام آموزش و پرورش در ایران قبل و بعد از انقلاب بوده است. وزیر وقت آموزش و پرورش در این زمینه گفته است: متأسفانه در سالهای گذشته به نقش جامع معلم در مجموعه مسائل تعلیماتی و تربیتی توجه کافی نشده و این کم توجهی (و شاید در مواردی بتوان گفت غفلت) در سطوح مختلف جامعه از جمله آموزش و پرورش به چشم می‌خورد؛ مثلاً در ارتباط با مدیران و برنامه‌ریزان آموزش و پرورش در سطوح ستادی و در جاهایی که تصمیم‌گیری‌های اساسی، یعنی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌های کلی را برای آموزش و پرورش برعهده داشتند، این مسئله وجود داشته که متأسفانه در مواردی چنان بین تعلیم و تربیت تفکیک قائل شده‌اند که نشان می‌دهد در سطح ستادی آموزش و پرورش در سطوح برنامه‌ریزی دچار نهادگرایی شده‌ایم... این برداشت نادرست متأسفانه در سطح اجرایی‌تر برنامه‌ها یعنی در مدارس و بین معلمان و مربیان و مدیران نیز وجود داشته است که در بسیاری از موارد، ما با این مطلب مواجه بوده‌ایم؛ یعنی معلمان به نقش تربیتی که برعهده ایشان بوده است، ناآگاه و یا دست‌کم بی‌توجه بوده‌اند (نقش تربیتی معلم، مجموعه مقالات چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت، ج ۱، ص ۲۱-۲۲).

دانش آموز، چنانکه از معلم ریاضی و فیزیک معلومات ریاضی و فیزیکی را فرا می گیرد، از رفتار و منش او نیز چگونگی رفتار و منش را می آموزد و کسی نمی تواند جلوی این تأثیر را بگیرد.^۱

تجربه پس از انقلاب نیز مؤید این است که در مقام عمل نمی توان تربیت را از تعلیم، و معلم را از مربی جدا کرد و برای هر یک، متصدی خاصی در نظر گرفت. افزون بر آن، خود این تفکیک آثار سوئی داشته که باید در فرصت دیگری به تفصیل به آنها پرداخت.

از آنچه گفتیم روشن شد که هر تربیت نیازمند تعلیم است و هر تعلیمی، تربیتی را به دنبال دارد؛ اما دست یابی به تربیت دینی و اخلاقی مطلوب با هر نوع فعالیت تعلیمی تربیتی به دست نمی آید. همچنین در مقام عمل نمی توان تربیت و فعالیت های تربیتی را از تعلیم و فعالیت های تعلیمی جدا کرد و برای هر یک متصدیان خاصی قرار داد. همه افرادی که در یک نهاد آموزشی مانند مدرسه و دانشگاه به فعالیت مشغول اند، در تربیت نیز تأثیر دارند؛ خواه این تأثیر آگاهانه باشد یا نا آگاهانه، عمدی باشد یا غیر عمدی.

بنابراین، لازم است نقش تربیتی کادرهای نهادهای آموزشی مورد بررسی قرار گیرد. در این کتاب برآنیم که همین کار را انجام دهیم؛ اما از آنجا که در میان کادرهای نهادهای آموزشی، معلمان بیش از دیگران با متربیان سروکار دارند و عمده فعالیت های آموزشی و تربیتی به عهده آنان است، تنها به نقش تربیتی آنان می پردازیم. افزون بر آن تربیت مطلوب جامعه ما، قطع نظر از تربیت حرفه ای و علمی، عمدتاً همان تربیت دینی است؛ از این رو، در اینجا تنها به نقش معلمان در تربیت دینی می پردازیم.

قبل از پرداختن به اصل بحث لازم است نخست معنا و محدوده مفاهیم به کار رفته در عنوان بحث را مشخص و در پایان، پرسشهای اصلی و چهارچوب کلی پژوهش را ارائه کنیم.

مفهوم شناسی

برای روشن شدن عنوان بحث لازم است مفهوم واژه های کلیدی به کار رفته در آن روشن شود. در عنوان بحث چند واژه اساسی به کار رفته که عبارت اند از: نقش، معلم، تربیت و دین. این مفاهیم را در ذیل دو عنوان «نقش معلم» و «تربیت دینی» بررسی و در پایان نیز قلمرو و محدوده بحث را تعیین می کنیم.

۱. برای آگاهی بیشتر رک: همان، ج ۱، ص ۹-۱۱.

نقش معلم

برای روشن شدن مفهوم نقش معلم، لازم است مفهوم «نقش» و «معلم» را بررسی کنیم. نقش: نقش در زبان فارسی در معنای صورت و تصویر به کار رفته است. «نقشه» واژه‌ای است که از نقش مشتق شده و به معنای یک تصویر است (معین، ۱۳۷۱)؛ اما امروزه این واژه در این معنا کمتر به کار می‌رود. معنای دیگر این واژه عبارت است از: «مجموعه اعمال و اخلاق یک شخص که توسط هنر پیشه‌ای در صحنه نمایش داده شود. رل. فلان در نقش نادرشاه خوب بازی می‌کند. این معنی مستحدث است و در ترجمه رل فرانسوی به کار می‌رود.» (همان، ذیل نقش).

این واژه در جامعه‌شناسی نیز به کار می‌رود. در جامعه‌شناسی مراد از نقش در اصطلاح نقشهای اجتماعی (Social roles) «رفتارهای مورد انتظار جامعه‌اند که پیرامون یک وضع اجتماعی (Social Position) جای دارند» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۷۲۳).

امروزه این واژه در زبان فارسی تحت تأثیر معنای «role» و «Social roles» بیشتر در معنای رفتار و تأثیر بالفعل یا مورد انتظار به کار می‌رود.

معلم: معلم در زبان فارسی در دو معنا به کار می‌رود: ۱. تعلیم دهنده و آموزنده؛ ۲. عالم و فیلسوفی که جامع علوم عصر و واضع بخشی از دانشهاست (معین، ۱۳۷۱). معلم اعم از آموزگار، دبیر و استاد (به معانی خاص) است (همان). بنابراین، معلم به معنای اول واژه‌ای است که به هر کسی که چیزی به دیگری می‌آموزد، اطلاق می‌شود. بر این اساس، پیامبران، روحانیون (مراجع دینی، واعظان، امامان جماعت)، استادان دانشگاه، مربیان، آموزگاران، و دبیران آموزش و پرورش همگی معلم هستند. در روایتی پیامبر (ص) نیز خود را معلم خوانده است.^۱ عربها نیز امروزه به روحانیون و پیشوایان دینی خود معلم می‌گویند. اما امروزه در زبان فارسی این واژه بیشتر در مورد آموزگاران مدارس - اعم از ابتدایی، راهنمایی

۱. عن رسول الله (ص): «انه مر بمجلسین فی مسجد، فقال: کلاهما علی خیر و أحدهما افضل من صاحبه؛ اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه فان شاء اعطی و ان شاء منعهم واما هؤلاء فیتعلمون الفقه والعلم ویتعلمون الجاهل فهم افضل واما بعثت معلماً. قال: فجلّس فیهم؛ پیامبر (ص) در مسجد خود به دو جلسه گذاشتند و فرمودند: هر دو بر خیر هستند؛ اما یکی از این دو از دیگری برتر است؛ دسته اول دعا می‌کنند و به سوی خدا رو می‌آورند. خداوند اگر بخواهد آنان را بر می‌آورد و اگر بخواهد از آنان منع می‌کند؛ اما گروه دوم فقه علم می‌آموزند و به نادانان آموزش می‌دهند؛ پس اینان برتر هستند، و من هم معلم برانگیخته شده‌ام؛ پس در میان گروه دوم نشست.» (الدارمی، عبدالله بن بهرام، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۰۰).

و دبیرستان - به کار می‌رود؛ از این رو، بحث این کتاب محدود به آموزگاران مدارس است. اکنون با روشن شدن معنای نقش و معلم، نوبت بررسی مفهوم «نقش معلم» است. این واژه نخست در کشورهای غربی متداول شد، و رواج آن نیز متأثر از پیدایش جامعه‌شناسی و مسائل مطرح شده در آن بود.

در نوشته‌ها و متون غربی این واژه در سه معنا به کار رفته است:

۱. کارهایی که معمولاً معلم در مقام معلمی انجام می‌دهد؛ مانند فعالیتهای آموزشی و تربیتی معلم در کلاس درس و مدرسه.

۲. وضعیت اجتماعی معلم که آن را از وضعیتها و موقعیتهای اجتماعی دیگر جدا می‌کند.

۳. انتظاری که از معلم از آن جهت که معلم است، وجود دارد؛ مانند انتظاری که والدین، دانش‌آموزان، مدیر مدرسه و دیگران از معلم دارند (بیدل^۱، ۱۹۹۴، ص ۶۱۲۷).

در متون تربیتی فارسی نیز واژه نقش معلم عمدتاً در دو معنا به کار رفته است:

۱. رفتار معلم در کلاس درس و مدرسه و تأثیرهایی که بر دانش‌آموزان خود دارد؛

۲. انتظارات از معلم؛ یعنی رفتارها و تأثیرهایی که دیگران از معلم انتظار دارند هر چند اکنون بالفعل آن رفتار و تأثیر را ندارد.

تأثیر معلم همیشه تابع رفتار معلم و نتیجه آن است. بنابراین، می‌توانیم بگوییم نقش معلم در زبان فارسی دو معنا دارد: رفتارهای مورد انتظار و رفتارهای بالفعل. رفتارهای مورد انتظار (نقشهای مورد انتظار) رفتارهایی است که معلم باید انجام دهد تا تربیت به هدف خود برسد؛ به عبارت دیگر، نقشهای مورد انتظار معلم لازمه موفقیت نظام تربیتی است. رفتارهای بالفعل (نقشهای بالفعل)، رفتارهایی است که معلم در حال حاضر در کلاس و مدرسه انجام می‌دهد. نقشهای بالفعل معلم ممکن است بر نقشهای مورد انتظار منطبق باشد و ممکن است نباشد. ما در این کتاب نقش معلم را در هر دو معنا بررسی خواهیم کرد.

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که معلم در زبان فارسی معنای گسترده‌ای دارد که شامل معلمان مدارس، دبیران، استادان دانشگاه و غیره می‌شود؛ نقش نیز به معنای رفتار مورد انتظار و رفتار بالفعل است. بنابراین، نقش معلم عبارت است از: رفتارهای مورد انتظار و رفتارهای بالفعل معلمان مدارس، دبیران، استادان دانشگاه و غیره.

ما در این کتاب تنها به نقش معلمان مدارس و دبیران می‌پردازیم و به نقش سایر معلمان،

1. Biddle.

مانند مراجع دینی، واعظان و خطیبان دینی، ائمه جماعات، و استادان دانشگاه نمی‌پردازیم. معلمان، در حیطه‌های مختلف نظام تعلیم و تربیت ایفای نقش می‌کنند. برخی از آنان در رشته‌های علوم تجربی فعالیت دارند؛ برخی دیگر در علوم انسانی؛ برخی دیگر در رشته‌های فنی و مهندسی، و برخی نیز در تعلیم و تربیت دینی. ما در این کتاب به نقش معلمان در همه حیطه‌های آموزش و پرورش نمی‌پردازیم، بلکه تنها به نقش معلمان در تربیت دینی خواهیم پرداخت. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که تربیت دینی چیست؟

تربیت دینی

مراد از تربیت دینی چیست؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش لازم است مفاهیم «تربیت» و «دین» روشن شود.

تربیت: در تعریف تربیت دو رویکرد عمده وجود دارد: رویکرد توصیفی و رویکرد آرمانی. رویکرد توصیفی درصدد است توصیفی دقیق و در عین حال جامع و مانع از عمل تربیت، یعنی از آنچه در خارج به عنوان تربیت روی می‌دهد، به دست دهد. این امر مستلزم آن است که در تعریف، عناصر و اجزای مشترک در اعمال تربیتی بیان و از ذکر عناصر و اجزای متفاوت اجتناب شود. رویکرد آرمانی، به عکس، درصدد است تعریفی از تربیت چنانکه باید باشد، نه چنانکه هست. یعنی تعریفی از تربیت آرمانی، نه تربیت جاری و رایج - به دست دهد. طبیعی است که هر فرد براساس بینش خاصی که درباره جهان، انسان، معرفت و ارزشهای مقبول خود دارد، تربیت آرمانی خاصی نیز خواهد داشت؛ از این رو، این نوع تعریف افزون بر آنکه نمی‌تواند مقبول تمام مکاتب تربیتی باشد، اغلب ناظر به وجوه تمایز مکاتب تربیتی است.

از سوی دیگر، تعریف توصیفی تعریفی پیشینی و تعریف آرمانی تعریفی پسینی است؛ بدین معنا که تعریف توصیفی را می‌توان بدون رجوع به آرای مکاتب موجود در باب انسان، جامعه، هستی و ارزشهای مورد قبول به دست آورد و در کشف و استخراج دیدگاه‌های تربیتی مکاتب نیز راهنمای محقق است، در حالی که تعریف آرمانی پس از استخراج مبانی تربیتی یک مکتب دست یافتنی است.

از آنجا که در این نوشتار درصدد دست یافتن به مفهوم تربیت دینی هستیم، تعریفی توصیفی از تربیت راهگشا است؛ زیرا این تعریف می‌تواند با مکاتب مختلف سازگار شود. در اینجا به برخی از این تعریفها اشاره می‌کنیم.

برخی در تعریف تربیت گفته‌اند: تعلیم و تربیت عبارت است از مجموعه اعمال یا تأثیرات عمدی و هدفدار یک انسان (مربی) بر انسان دیگر (متربی)، به‌ویژه عمل یا تأثیر افراد بالغ و مجرب بر کودک و نوجوان، به منظور ایجاد صفات (اخلاقی و علمی) یا مهارت‌های حرفه‌ای (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۲، ص ۳۶۶). این تعریف، افزون بر تعلیم و تربیت رسمی، تعلیم و تربیت غیر رسمی را نیز شامل می‌شود؛ یعنی هم فعالیت‌هایی، را که در مدرسه، دانشگاه و مانند آن رخ می‌دهد، شامل است و هم فعالیت‌هایی که در خانه، محل کار، و مانند آن رخ می‌دهد و آثار تربیتی دارد.

برخی دیگر تربیت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «تربیت، فعالیتهای نظام‌مند و برنامه‌ریزی شده‌ای است که نهادهای آموزشی جامعه انجام می‌دهند» (توماس^۱، ۱۹۹۴، ص ۴۹۹۵). این تعریف یادگیری‌هایی را که در منزل، محل کار، خیابان و مانند آن صورت می‌گیرد، دربر نمی‌گیرد. همچنین یادگیری‌های حاصل از فعالیتهای برنامه‌ریزی نشده مانند مطالعه بدون برنامه‌ریزی کتاب، روزنامه و مجله را نیز شامل نمی‌شود.

یونسکو نیز تربیت را چنین تعریف کرده است: «آموزش برنامه‌ریزی شده و مداوم که برای انتقال مجموعه‌ای از دانشها، مهارتها و درک و فهمها طراحی شده و برای همه فعالیت‌های زندگی ارزشمند است» (تانجا^۲، ۱۹۸۹).

در این کتاب تعریف دوم را به عنوان تعریف مبنا می‌پذیریم و مباحث کتاب را براساس آن تنظیم می‌کنیم. زیرا به طور دقیق منطبق است بر فعالیت‌هایی که در نهادهای آموزشی رسمی جامعه، مانند مدرسه، دبیرستان، دانشگاه و حوزه‌های علمیه جریان دارد، و ما نیز در این کتاب با تربیت بدین معنا سر و کار داریم نه تربیت در معنای وسیع خود که هر نوع فعالیت تربیتی را شامل می‌شود.

دین: «دین کلمه‌ای است عربی که در زبانهای سامی مانند عبری و آرامی ریشه دارد. این واژه در زبان عربی در سه معنا به کار رفته است.

۱. قضاوت و جزا؛ مانند «یوم الدین» که به معنای روز جزا و داوری است.

۲. اطاعت و انقیاد.

۳. آیین و شریعت، و آن وضع و تأسیس الهی که مردم عاقل را به رستگاری هدایت می‌کند و شامل عقیده و عمل هر دو است؛ مانند دین یهود، مسیحیت و اسلام. دین در زبان

1. Thomas.

2. Taneja.

اوستایی و کتاب زرتشت به صورت «دئنا» آمده که به معنای وجدان و ضمیر پاک است. دین در زبانهای مشتق از لاتین به صورت «رولی ژیون» آمده که مشتق از مصدر لاتینی «رولی گاره» به معنای به یکدیگر پیوستن است. بنابراین، کلمه «رولی ژیون» از نظر لغوی به معنای پیوند و ربط بین اقوامی است که به عقیده خاص روحانی معتقد باشند» (مشکور، ۱۳۷۷، ص ۵-۶). در زبان فارسی نیز دین به معنای کیش و آیین و راه و روش به کار رفته است (معین، ۱۳۷۱).

در معنای اصطلاحی دین اتفاق نظری وجود ندارد و هر کس براساس دیدگاه خاص خود تعریفی خاص از دین ارائه کرده است. ویلیام جیمز می‌گوید: «دین عبارت است از احساسات، فعالیتها و تجربیات افراد انسانی در تنهایی، تا آنجا که فرد خود را با آنچه آن را خدایی می‌نامد، در ارتباط می‌یابد» (ویلیام جیمز، ۱۳۷۶، ص ۶، و هایک^۱، ۱۹۸۸، ص ۲). پارسونز می‌گوید: «دین مجموعه‌ای است از باورها، اعمال و نهادها که در جوامع مختلف وجود دارد» (هایک، ۱۹۸۸، ص ۲). رابرت هیوم دین را این‌گونه تعریف می‌کند: «دین آن جنبه از تجربیات و از جمله افکار، احساسات و فعالیت‌های یک فرد است که به وسیله آن کوشش می‌کند که در ارتباط با آنچه خود، مقدس و الهی می‌شمارد، یعنی قدرت بسیار متعالی و باارزشی که جهان را کنترل می‌نماید، زندگی کند» (هیوم، ۱۳۶۹، ص ۱۸).

شلایر ماخر دین را «احساس اتکای مطلق» توصیف کرده و مراد او چیزی است که در تقابل با سایر احساساتکاهای جزئی و نسبی است (الیاده، ۱۳۷۲، ص ۸۵). اوتو می‌گوید: «گوهر آگاهی دینی «خشیت» است؛ یعنی آمیزه‌ای از ترس و جذبه، در برابر لاهوت یا آنچه الهی است» (همان، ص ۸۸). وینستون کینگ دین را چنین تعریف می‌کند: «دین عبارت است از سازمان‌یابی حیات بر محور ابعاد عمقی تجربه که بر طبق فرهنگ محیط، از نظر صورت، کمال و روشنی فرق می‌کند» (همان، ص ۹۳).

پل تیلیخ نیز در تعریف دین می‌گوید: «دین چیزی است که با تعلق واپسین یا علاقه غایی بشر سر و کار دارد». رابرت بلا نیز می‌گوید: «دین مجموعه‌ای است از صورتها و اعمال نمادین که آدمیان را به وضعیت غایی هستی مربوط می‌سازد» (تعدادی از دانشمندان، ۱۳۷۹، ص ۲۳).

علامه طباطبایی در تعریف دین می‌گوید: «دین روش مخصوصی است در زندگی که

صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تأمین می نماید؛ پس در شریعت باید قانونهایی وجود داشته باشد که روش زندگانی را به اندازه نیاز روشن سازد» (آذربایجانی، ۱۳۸۲، ص ۳۹). آیه الله جوادی نیز در تعریف دین می گوید: «دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها باشد» (جوادی، ۱۳۷۲، ص ۹۳).

در یک نگاه کلی می توان گفت تعریفهایی که برای دین ارائه شده، قطع نظر از درستی یا نادرستی و قطع نظر از جامع و مانع بودن یا نبودن آنها، به چهار دسته تقسیم می شوند: تعریفهای ماهوی، تعریفهای کارکردی، تعریفهای ناظر به حاصل و بازتاب دین داری و تعریفهای ماهوی - کارکردی.

در تعریفهای ماهوی، دین را براساس ماهیت آن تعریف می کنند. تعریف پارسونز و تعریف وینستون کینگ از این دسته اند.

تعریفهای کارکردی دین را براساس کارکرد و آثار آن تعریف می کنند و به ماهیت و اجزای تشکیل دهنده آن توجهی ندارند. تعریف پل تیلیخ، رابرت بلا و علامه طباطبایی از این دسته اند.

برخی تعریفها، نه به ماهیت دین توجه دارند و نه به کارکردهای دین، بلکه به حاصل و بازتاب تحقق آن در انسانها توجه کرده و براساس آن دین را تعریف کرده اند، تعریف شلایر ماخر، ویلیام جیمز و اوتو از این دسته اند. در این تعریفها، احساسات، افکار و تجربیات دینی فرد دین دار در مقابل امر الوهی، دین تلقی شده است.

برخی دیگر از این تعریفها افزون بر ماهیت، کارکرد دین را نیز در تعریف وارد کرده اند. بنابراین، این دسته از تعریفها ترکیبی از تعریفهای ماهوی و کارکردی هستند. تعریف رابرت هیوم و آیه الله جوادی از این دسته اند.

از میان این تعریفها، دسته سوم را باید کنار گذاشت؛ زیرا در این تعریفها اساساً خود دین مورد توجه واقع نشده، بلکه حالات دین داران در حال تجربه دینی بیان شده است.

از سه دسته باقیمانده، به نظر می رسد دسته سوم از بقیه کامل تر باشد؛ زیرا به هر دو جنبه دین، یعنی ماهیت و کارکرد آن، پرداخته است. در این دسته دو تعریف وجود دارد. تعریف هیوم و تعریف آیه الله جوادی. رابرت هیوم در بخش ماهوی تعریف دین، دین را مجموعه ای از افکار، احساسات و فعالیتها می داند. آیه الله جوادی نیز در بخش ماهوی

تعریف، دین را مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات دانسته است. با وجود این، به نظر می‌رسد در این دو تعریف همه ابعاد دین بیان نشده است. دین افزون بر عقاید، اخلاق و قوانین، ابعاد دیگری مانند عبادات و آداب و رسوم نیز دارد. همچنین افزون بر احساسات، افکار و رفتارها، گرایشها و اعتقادات را نیز شامل می‌شود؛ از این رو، باید به دنبال تعریف کامل‌تری از دین باشیم. به نظر می‌رسد تعریف زیر تعریف کاملی است: «دین نظامی مفهومی است که تفسیری از جهان و جایگاه انسان در جهان به دست می‌دهد، و براساس آن تفسیر، سبک زندگی انسان در این جهان را مشخص می‌کند و بیان می‌کند که سبک زندگی مذکور باید در قالب چه مناسک، نهادها و اعمالی تحقق پیدا کند» (یاندل^۱، ۱۹۹۹، ص ۱۶). براساس این تعریف، هر دین سه جزء یا سه بعد دارد: بینش (تفسیری از جهان و جایگاه انسان در جهان)، منش (سبک زندگی) و قالبهایی برای تحقق منش (آداب و رسوم، مناسک و شعائر و عبادات). ما این تعریف را مبنای مباحث خود در این کتاب قرار می‌دهیم.

اکنون با توجه به تعریف تربیت و دین، می‌توان گفت تربیت دینی عبارت است از: فعالیتهای نظام‌مند و برنامه‌ریزی شده نهادهای آموزشی جامعه به منظور آموزش بینش، منش و قالبهای دینی به افراد به گونه‌ای در عمل نیز به آنها پایبند باشند.

این تعریف عام است و هر تربیت دینی خاص مانند تربیت دینی مسیحی و یهودی را شامل می‌شود؛ اما در این کتاب، تنها به تربیت دینی خاصی می‌پردازیم که همان تربیت دینی اسلامی است. بنابراین، تربیت دینی مورد نظر ما، یعنی تربیت دینی اسلامی، عبارت است از: فعالیتهای نظام‌مند و برنامه‌ریزی شده نهادهای آموزشی جامعه به منظور آموزش بینش، منش و قالبهای اسلامی به افراد جامعه به گونه‌ای که در عمل نیز به آنها پایبند باشند.

جمع بندی: اکنون می‌توانیم بگوییم مراد از نقش معلم در تربیت دینی عبارت است از رفتارهای مورد انتظار و رفتارهای بالفعل معلمان مدارس در چهارچوب فعالیتهای نظام‌مند و برنامه‌ریزی شده نهادهای آموزشی و پرورشی به منظور اینکه بینش، منش و قالبهای اسلامی برای تحقق آن منش را، به دانش‌آموزان آموزش دهند، به گونه‌ای که در عمل هم به آنها پایبند باشند.

پرسشها و چهارچوب کلی کتاب

در بحثهای گذشته مفاهیم نقش، معلم، تربیت، و دین را تعریف و محدوده موضوع را مشخص کردیم. اکنون باید چهارچوبی برای بررسی نقش معلم فراهم آوریم تا در ادامه کار براساس آن حرکت کنیم.

برای بررسی نقش معلم در تربیت دینی لازم است به چند پرسش اساسی پاسخ داده شود که عبارت‌اند از:

۱. دین اسلام چه مؤلفه‌ها و اجزایی دارد؟ این مؤلفه‌ها و اجزا چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند؟ به عبارت دیگر، اسلام چه ساختاری دارد؟

۲. دین‌داری مطلوب اسلام کدام است؟ این دین‌داری چه درجات و مراتبی دارد؟ کدام‌یک از این مراتب می‌تواند محور تربیت دینی در مدارس قرار گیرد؟

۳. براساس مرتبه‌ای از دین‌داری مطلوب اسلام که محور تربیت دینی در مدارس قرار می‌گیرد، دانش‌آموز مؤمن باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ پاسخ دادن به این سه پرسش جهت‌گیری کلی مباحث کتاب را مشخص و زمینه‌ای مناسب برای بررسی نقش معلم در تربیت دینی فراهم می‌آورد؛ اما از آنجا که معلم تنها عامل مؤثر در تربیت دینی نیست، باید به این پرسش نیز پردازیم که:

۴. چه عواملی در تربیت دینی مؤثرند و میزان تأثیر هر یک از آنها چه اندازه است؟

۵. در این میان، معلمان چه نقشی می‌توانند ایفا کنند؟ این پرسش یکی از دو پرسش اصلی این تحقیق است و پاسخ آن بیان‌کننده یکی از نقشهای معلم در تربیت دینی (رفتارهای مورد انتظار) است؛ یعنی نقش یا نقشهایی که معلم می‌تواند در تربیت دینی ایفا کند. افزون بر آن، پاسخ این پرسش مشخص می‌کند که آیا همه انتظاراتی که اکنون جامعه از معلمان در تربیت دینی دارد، به جاست یا خیر؟

۶. معلمان اکنون در کشور ما چه نقشهایی در تربیت دینی ایفا می‌کنند؟ این پرسش، دومین پرسش اصلی این تحقیق است. در پاسخ این پرسش به نقشهایی که معلمان کشور ما در حال حاضر در تربیت دینی ایفا می‌کنند (رفتار بالفعل) می‌پردازیم. این پرسش زمینه را برای بررسی پرسش پنجم فراهم می‌آورد که عبارت است از:

۷. آیا نقش یا نقشهایی که در حال حاضر معلمان در تربیت دینی ایفا می‌کنند با نقش یا نقشهایی که باید ایفا کنند، تفاوت دارد؟ اگر تفاوت دارد، چه تغییراتی لازم است تا نقش

معلمان در تربیت دینی به وضعیت مطلوب برسند؟ در این قسمت، تفاوت میان وضع موجود و مطلوب نقشهای معلمان در تربیت دینی روشن، و اقدامات و راه کارهای لازم برای رسیدن به وضع مطلوب مشخص می گردد.

بنابراین، از این پس این مباحث را خواهیم داشت: ساختار اسلام، دین داری مطلوب اسلام، درجات و مراتب آن، مرتبه ای از دین داری که باید محور تربیت دینی در مدارس قرار گیرد، ویژگی های دانش آموز مؤمن، عوامل مؤثر در تربیت دینی و میزان تأثیر هر یک از آنها، جایگاه معلم در تربیت دینی، نقش معلم در متون اسلامی و نقش بالفعل و مورد انتظار از معلم در تربیت دینی.

این مباحث در چهار بخش ارائه می شود:

بخش اول: کلیات

بخش دوم: ساختار اسلام، دین داری مطلوب اسلام و مراتب و درجات آن و ویژگی های دانش آموز مؤمن.

بخش سوم: عوامل مؤثر بر تربیت دینی و جایگاه معلم در آن.

بخش چهارم: نقشهای معلم در تربیت دینی: نقش معلم در تربیت اعتقادی و تربیت عبادی.

نتیجه گیری: در این قسمت نتایج به دست آمده از مطالعه و پیشنهادهایی برای بهبود نقش تربیتی معلم و بهبود وضع تربیت دینی در مدارس، ارائه خواهد شد.

بخش دوم:

ساختار اسلام، دین‌داری مطلوب، مراتب و درجات آن، و ویژگی‌های دانش‌آموز مسلمان

چنانکه پیشتر گفتیم، در این بخش باید به این پرسش پردازیم که اسلام چه ساختاری دارد؟ از میان انواع دین‌داری‌ها کدام یک مورد قبول اسلام است؟ مراتب و درجات دین‌داری مورد قبول اسلام کدام است؟ و چه مرتبه‌ای از آن می‌تواند محور تربیت دینی در مدارس قرار گیرد و دانش‌آموز مؤمن چه ویژگی‌هایی دارد؟ پاسخ دادن به این پرسشها مسیر کلی بحث در باب نقش معلم در تربیت دینی را مشخص می‌کند و این امر خود به ما کمک می‌کند تا با بصیرت و آگاهی بیشتر به بررسی نقش معلم در تربیت دینی پردازیم.

مباحث این بخش در ضمن سه فصل ارائه خواهد شد. فصل اول: ساختار اسلام؛ فصل دوم: دین‌داری مطلوب اسلام، مراتب و درجات آن، و مرتبه‌ای از دین که می‌تواند محور تربیت دینی در مدارس قرار گیرد؛ فصل سوم: ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن.

فصل اول:

ساختار اسلام

چنانکه پیشتر گذشت، در این فصل ساختار اسلام را بررسی می‌کنیم. برای دست یافتن به این هدف، نخست مفهوم ساختار را بررسی و اسلام را تعریف می‌کنیم؛ آنگاه منابع اسلام و دسته‌بندی‌های رایج در مورد معارف اسلامی را بیان کرده، اجزا و ابعاد اصلی اسلام را به دست می‌آوریم، سپس روابط میان اجزا و ابعاد را بررسی کرده و سرانجام، با توجه به اجزا و ابعاد اساسی اسلام و روابط میان آنها، ساختار اسلام را بیان می‌کنیم.

ساختار

«ساختار» واژه‌ای است که در ترجمه «Structure» به کار رفته است. برخی در توضیح معنای این واژه گفته‌اند: مفهوم Structure به‌ویژه از دید کارکردگرایان و ساختارگرایان چیزی شبیه به مفهوم «نوع» است. نوع (ساختار) شناسی عبارت است از:

۱. تهیه فهرستی از متغیرهای مرتبط؛
 ۲. روشن کردن ارتباطات ساختاری میان متغیرها. این ارتباطات ممکن است ضعیف یا قوی باشند، ولی تصادفی نیستند؛
 ۳. استفاده از روابط درونی مذکور برای نوع‌بندی یا طبقه‌بندی داده‌های مشاهده شده» (بودون و بوریکاد^۱، ۱۹۸۶، ص ۳۹۳). برخی دیگر (آقا و خانم تئودورسون^۲، ۱۹۶۹، ص ۲۴۳) نیز گفته‌اند: «ساختار عبارت است از روابط بنیادین و نسبتاً پایدار میان عناصر، اجزا یا الگوهای موجود در یک کل سازمان یافته». بنابراین، می‌توان گفت ساختار عبارت است از اجزای یک کل سازمان یافته و روابط بنیادین و نسبتاً پایدار میان آنها.
- بدین ترتیب، مراد از ساختار دین اسلام اجزا (ابعاد، مؤلفه‌ها)ی دین اسلام و ارتباطات بنیادین و استوار میان آنهاست؛ از این رو، در این بحث نخست باید اجزای دین اسلام و

1. Boudon & Bourricaud.

2. Theodorson & Theodorson.

سپس ارتباط میان این اجزا را مشخص کنیم. برای دستیابی به اجزای اسلام، نخست لازم است تعریف اسلام، منابع اسلامی و تقسیم‌بندی‌های رایج در مورد معارف اسلامی را بیان کنیم.

تعریف اسلام

اسلام از «سِلْم» مشتق شده و در لغت به معنای «انقیاد» و «پیروی» است؛ «أَسْلَمْتُ وجهی الیک» یعنی تسلیم دستوره‌های تو هستم (الطریحی، ۱۴۰۸، ذیل سِلْم). این واژه در اصطلاح به دینی گفته می‌شود که حضرت محمد بن عبدالله (ص) از جانب خداوند برای هدایت انسانها آورده است. پیروان حضرت محمد (ص) را نیز «مُسْلِم» و «مُسْلِمَان» می‌خوانند.

چرا دین حضرت محمد (ص) را اسلام و پیروان او را مسلمان نامیده‌اند؟ علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید: «دین در نزد خداوند یکی است و اختلافی در آن نیست. بندگان را جز به آن امر نکرده و در آنچه بر پیامبران نازل کرده، جز آن را بیان نکرده و آن عبارت است از اسلام که همان تسلیم شدن در برابر حق است. تسلیم شدن در برابر حق نیز به معنای اعتقاد حقیقی و عمل حقیقی است؛ به عبارت دیگر، دین خداوند تسلیم شدن در برابر بیانات صادر از مقام ربوبی در زمینه معارف و احکام است» (طباطبایی، ج ۳، ص ۱۲۰). بر این اساس، سبب نام‌گذاری دین حضرت محمد (ص) به اسلام این است که این دین انسان را به تسلیم شدن در برابر خداوند و پیروی از دستوره‌های او فرا می‌خواند. در آیه ۱۹ سورة آل عمران آمده است: «دین نزد خداوند همان اسلام است».

از آنچه در باب وجه تسمیه این دین به اسلام گفتیم، وجه نام‌گذاری پیروان این دین به مسلم و مسلمان نیز روشن می‌شود؛ زیرا مسلم و مسلمان به معنای «تسلیم شده» است و پیروان این دین را از آن جهت مسلمان می‌خوانند که در برابر خدا و دستوره‌های او تسلیم هستند.

اساس اسلام بر دو شهادت است: شهادت بر یگانگی خداوند (أشهد أن لا إله إلا الله) و شهادت بر پیامبری حضرت محمد (ص) (أشهد أن محمداً رسول الله). کسی که این دو شهادت را بر زبان جاری کند مسلمان و مشمول احکام اسلامی است. از امام صادق (ع) روایت شده (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۱) «نام دین خدا «اسلام» است. اسلام دین خداست قبل از شما، در زمان شما، و پس از شما.» از علی (ع) نیز (همان، ص ۳۰۰) روایت

شده است «اسلام آن [شهادتین] است که بر زبان جاری می‌شود و با آن ازدواج جایز می‌گردد.» بنابراین، کسی که یگانگی خدا و پیامبری حضرت محمد(ص) را به زبان بپذیرد، مسلمان است، هرچند این پذیرش از صمیم قلب نبوده و در عمل نیز به دستورهای اسلام پایبند نباشد.

مؤمن کسی است که هم با زبان، یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد(ص) را بپذیرد و هم در مقام عمل، تابع دستورهای پروردگار باشد؛ به همین جهت در روایتی که از امام صادق(ع) نقل کردیم، امام فرمود: «پس آنکه به دین خدا اقرار کند، مسلمان و آنکه به دستورهای خدای - عزّ و جلّ - عمل نماید، مؤمن است.» خداوند در قرآن (حجرات، ۱۴) نیز میان ایمان و اسلام تفاوت گذاشته و در مورد گروهی از اعراب که نزد پیامبر(ص) آمده و ادعای ایمان می‌کردند، می‌فرماید: «اعراب گفتند ایمان آورده‌ایم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید اسلام آورده‌ایم، و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.»

بنابراین، ایمان در رتبه‌ای بالاتر از اسلام قرار می‌گیرد. هر مؤمنی مسلمان است؛ اما هر مسلمانی مؤمن نیست. امام باقر(ع) می‌فرماید: «ایمان با اسلام شریک است؛ اما اسلام با ایمان شریک نیست» (ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۰).

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

منابع اسلامی

تعالیم اسلام از جانب خداوند توسط جبرئیل بر پیامبر(ص) وحی می‌شد و پیامبر(ص) آن را به مردم ابلاغ می‌کرد. این تعالیم در طول ۲۳ سال به تدریج بر پیامبر(ص) نازل می‌شد و ایشان بدون درنگ پس از نزول وحی، آنچه را بر او نازل شده بود، بر کاتبان وحی می‌خواند و آنها می‌نوشتند. مجموع آنچه بر پیامبر(ص) نازل و به دستور آن حضرت مکتوب و مدوّن شده، قرآن خوانده می‌شود. خداوند نیز در آیات متعددی از آن به «قرآن» تعبیر کرده است؛ برای مثال، خداوند در آیه ۲ سورة یوسف می‌فرماید: «همانا آن را قرآنی عربی بر تو نازل کردیم، شاید تعقل کنید.» و در آیه دیگری می‌فرماید: «و همچنین قرآنی عربی بر تو نازل کردیم تا [اهالی] امّ القری [مکه] را انداز کنی» (شوری، ۷).

بسیاری از تعالیم اسلام نه به صراحت بلکه به صورت گذرا و کلی در قرآن بیان شده و جزئیات آنها در سنت پیامبر(ص) آمده است؛ برای مثال، در قرآن (حج، ۷۸) دستور نماز و زکات آمده است: «پس نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و به خدا متوسل شوید که مولای شماست.» اما چگونگی خواندن نماز، تعداد رکعت‌های آن، ماهیت زکات، مقدار زکات، و

متعلق آن در قرآن بیان نشده، بلکه بر عهدهٔ پیامبر (ص) گذاشته شده است. بنابراین بخشی از معارف اسلامی در سنت پیامبر (ص) آمده است.

مراد از «سنت پیامبر» گفتار و رفتار او است. سخنانی که از پیامبر (ص) نقل شده و نیز رفتار او تبیین‌کنندهٔ بسیاری از معارف اسلامی است. در اینجا این مطلب را باید یادآوری کنیم که از نظر شیعیان افزون بر سنت پیامبر (ص)، سنت امامان دوازده‌گانه (ع) نیز بیانگر تعالیم اسلامی است (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲۰، ص ۳۱).

سنت (سخنان و افعال) پیامبر (ص) و امامان (ع) در مجموعه‌های روایی به دقت جمع‌آوری و ثبت شده و به یمن زحمات و تلاشهای یاران و شاگردان پیامبر (ص) و امامان (ع) اکنون در اختیار مسلمانان است. بنابراین، منبع همهٔ معارف اسلامی قرآن و کتب روایی است.

معارف اسلامی

عمدهٔ معارف اسلامی در سه مقولهٔ کلی اعتقادات، اخلاقیات و احکام قرار می‌گیرند (مطهری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳).

اعتقادات: اعتقادات گزاره‌هایی هستند که وضعیت کلی جهان و انسان را مشخص می‌کنند و هر مسلمانی باید به آن گزاره‌ها شناخت و اعتقاد داشته باشد. اینکه آیا جهان را آفریدگاری هست یا خیر؟ آفریدگار جهان کیست؟ آیا آفرینش انسان در این جهان عبث بوده یا آفریدگار انسان در این آفرینش هدفی را تعقیب می‌کرده است؟ سرانجام انسان چیست؟ انسان در مقابل خدا و دیگران باید چگونه رفتار کند؟ آیا وظیفه‌ای دارد یا خیر؟ اینها پرسشهایی در باب وضعیت جهان و انسان است که پاسخ بسیاری از آنها در اعتقادات اسلامی است.

در بین اعتقادات اسلامی، پنج اعتقاد از دیگر اعتقادات مهم‌تر است که به اصول عقاید معروف‌اند. اصول اعتقادی پنج‌گانه عبارت‌اند از:

۱. توحید: اعتقاد به اینکه این جهان و همه موجودات آن آفریننده‌ای یگانه دارند و انسان باید تنها او را پرستد. این اولین چیزی است که پیامبر (ص) بعد از بعثت، مردم را به آن فرا می‌خواند و می‌فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا؛ بگوئید هیچ معبودی جز خدا نیست تا رستگار شوید.»

۲. عدل: اعتقاد به اینکه خداوند عادل است و به هیچ‌کس حتی به اندازهٔ سر سوزن ظلم نمی‌کند. عدل یکی از صفات خداست؛ اما به دلیل اهمیت عملی و به دلیل مباحث کلامی

حادی که در تاریخ اسلام در باب آن مطرح شد، اعتقاد به عدل در ردیف اصول اعتقادی شیعه قرار گرفت.

۳. نبوت: اعتقاد به پیامبری حضرت محمد (ص) و اینکه او از جانب خدا مبعوث شده تا دستورها و هدایت‌های الهی را در قالب دین اسلام که کامل‌ترین و آخرین دین الهی است، در اختیار انسانها قرار دهد.

۴. امامت: اعتقاد به اینکه وصی و جانشین پیامبر (ص) پس از رحلت ایشان، علی بن ابی طالب (ع) و پس از او امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و نه تن از فرزندان او است که آخرین آنها حضرت مهدی (ع) است. وظیفه امامان هدایت مردم در مسیر اسلام و تبیین و تفسیر معارف اسلامی است.

۵. معاد: اعتقاد به اینکه انسان با مرگ از میان نمی‌رود؛ بلکه پس از مرگ نیز از حیات برخوردار است. همه انسانها در روز رستاخیز برانگیخته می‌شوند و کارنامه آنان در محضر خداوند، بررسی شده، نیکوکاران پاداش می‌یابند و بدکاران کیفر می‌شوند. کیفر بدکاران عذاب جهنم و پاداش نیکوکاران بهشت و نعمت‌های بهشتی است.^۱

اخلاقیات: مجموعه گزاره‌هایی که چگونگی رفتار مسلمان با خود و دیگران را مشخص می‌کند اخلاقیات اسلامی را تشکیل می‌دهند. صفاتی مانند صداقت، پشتمکار، اخلاص، خیرخواهی و محبت معیارهایی هستند که مسلمان باید آنها را در رفتار با دیگران رعایت کند. اخلاقیات به دسته‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شوند؛ مانند اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی. گاه نیز بر حسب حیطه و قلمرو، به دسته‌هایی مانند اخلاق خانوادگی، اخلاق تحصیلی و اخلاق سیاسی تقسیم می‌شوند.

احکام: احکام بخشی از معارف اسلامی است که در قالب واجب، مستحب، مباح، مکروه، حرام یا صحیح و باطل بیان می‌شود؛ برای مثال، بر هر مسلمان واجب است در شبانه روز پنج بار نماز بخواند؛ واجب است نماز صبح را دو رکعت بخواند، واجب است از کشور اسلامی دفاع کند. این گزاره‌ها بخشی از احکام‌اند؛ زیرا در آنها حکم (واجب، حرام و...) به کار رفته است.

احکام اسلامی به دو دسته عبادات و معاملات تقسیم می‌شود. عبادات بخشی از احکام است که انواع عبادات اسلامی و چگونگی آنها را بیان می‌کند. عبادات مهم در اسلام عبارت‌اند از نماز، روزه، خمس، زکات و صدقه (انفاقهای مالی)، حج، ذکر خدا، دعا و

۱. گفتمانی است که از نظر اهل تسنن اصول اعتقادی اسلام عبارت است از: توحید، نبوت و معاد. «عدل» و «امامت» از اصول اعتقادی مذهب شیعه است.

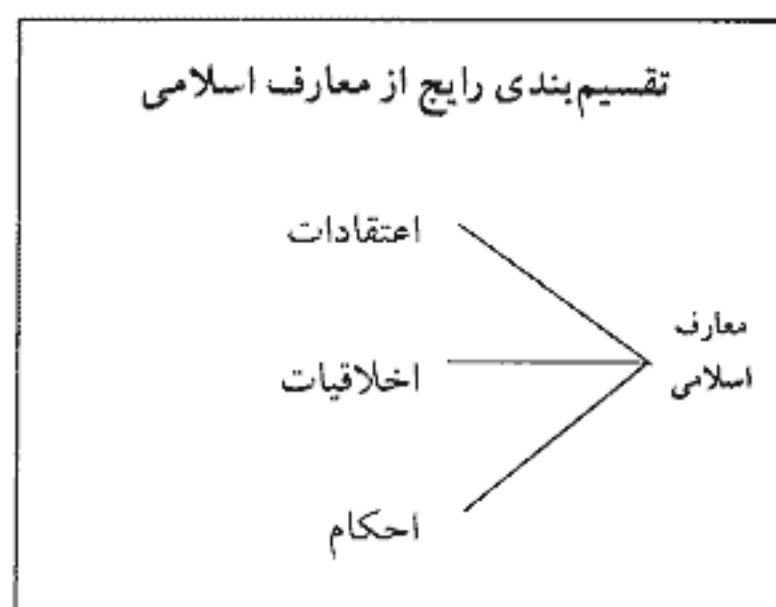
تلاوت قرآن. معاملات بخشی از احکام است که ناظر به امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تجاری و احوال شخصیه مردم مانند ازدواج و طلاق، خرید و فروش، رهن و اجاره است. تاکنون اسلام را معنا کرده و به اختصار منابع آن را بیان کرده و چشم‌اندازی از تعالیم آن به دست دادیم اینک باید از منظری کلی‌تر به مطالعه اجزا و مؤلفه‌های دین اسلام بنگریم.

اجزا و مؤلفه‌های اسلام

در برشماری اجزای دین اسلام نمی‌توان به مصادیق جزئی اشاره کرد؛ زیرا این مصادیق متعدد و متنوع هستند. ناگزیر باید آنها را دسته‌بندی کرد. البته روشن است که این دسته‌بندی باید جامع باشد و همه ابعاد و اجزای اسلام را دربرگیرد.

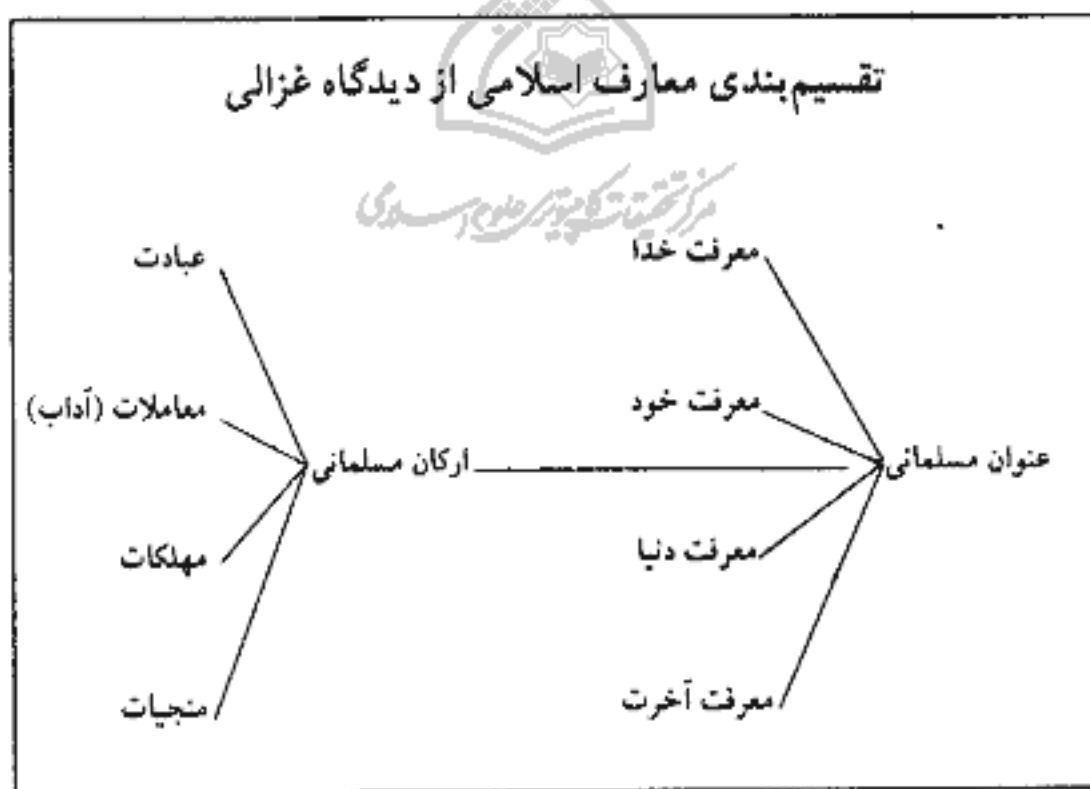
دسته‌بندی‌های مختلفی از معارف اسلامی ارائه شده است. این دسته‌بندی‌ها را بیان و براساس آنها، مؤلفه‌ها و اجزای اسلام را مشخص می‌کنیم.

دسته‌بندی اول: رایج‌ترین دسته‌بندی از تعالیم اسلام (مطهری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳)، آن را به سه بخش تقسیم می‌کند: اعتقادات، اخلاقیات و احکام. «اصول عقاید یعنی چیزهایی که وظیفه هر فرد کوشش برای تحصیل عقیده درباره آنهاست. کاری که در این زمینه برعهده انسان است، از نوع کار تحقیقی و علمی است. اخلاقیات یعنی خصلتهایی که وظیفه یک فرد مسلمان است که خویش را به آن خصلتها و خویها بیاراید و از تضداد آنها دور نگه دارد. کاری که در این زمینه برعهده انسان است، از نوع مراقبت نفس و خودسازی است. احکام یعنی دستورهایی که مربوط است به فعالیتهای خارجی و عینی انسان، اعم از فعالیتهای معاشی و معادی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی» (همان).



این تقسیم‌بندی، جامع ولی بسیار کلی است؛ زیرا احکام زیر مجموعه‌های متنوع و متعددی دارد که در این تقسیم‌بندی به آنها اشاره نشده است. افزون بر این در این تقسیم به بعد شناختی و دانشی اسلام اشاره‌ای نشده است.

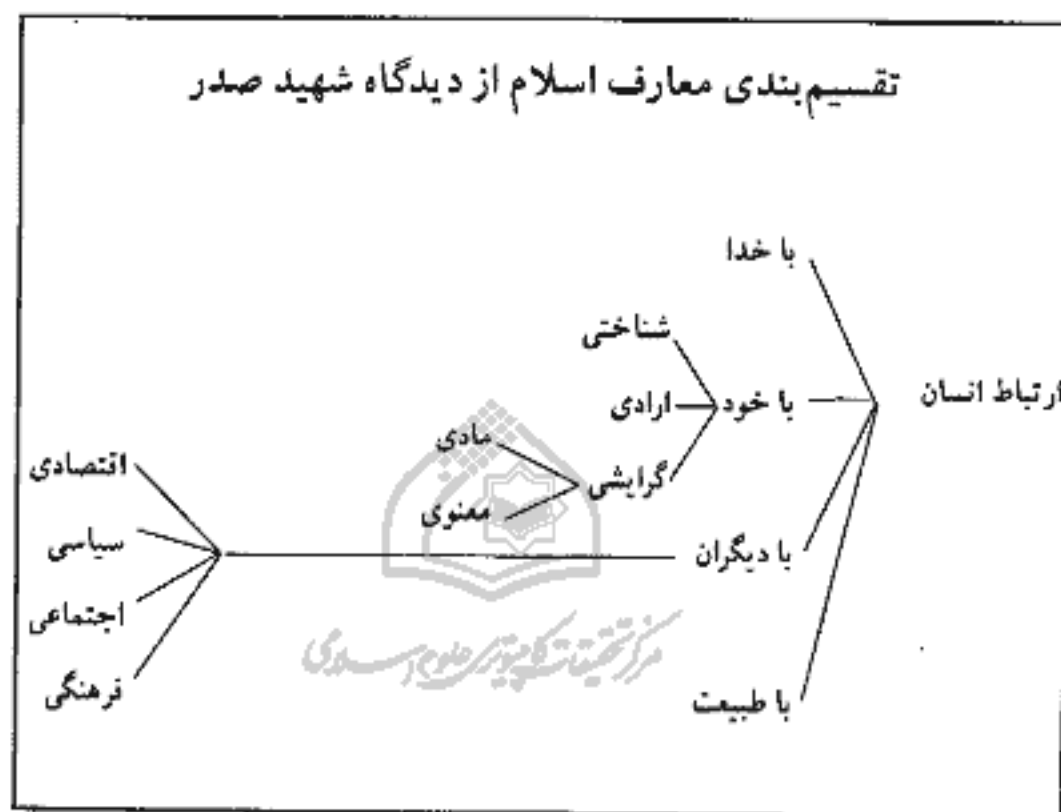
دسته‌بندی دوم: این دسته‌بندی را غزالی در کتاب کیمیای سعادت ارائه کرده است.^۱ «وی می‌گوید: عنوان مسلمانی معرفت چهار چیز است: حقیقت خود را بشناسد، خدای تعالی را بشناسد، حقیقت دنیا را بشناسد، و حقیقت آخرت را بشناسد. ارکان معاملات مسلمانی چهار است. دو به ظاهر تعلق دارد و دو به باطن؛ آن دو که به ظاهر تعلق دارد: رکن اول گزاردن فرمان حق است که آن را عبادت گویند. رکن دوم نگاه داشتن ادب است اندر حرکات و سکنات و معیشت که آن را معاملات [عادات] گویند، و آن دو که به باطن تعلق دارد یکی پاک کردن دل است از اخلاق ناپسندیده چون خشم و بخل و ریا که این اخلاق را مهلکات و عقبات راه دین گویند، و دیگر رکن آراستن دل است به اخلاق پسندیده چون صبر و شکر و محبت که آن را منجیات گویند (آذربایجانی، ۱۳۸۲، ص ۵۹).



در این تقسیم‌بندی، تنها مؤلفه‌های شناخت، عبادات، آداب و سنن، و اخلاق اسلامی آمده، در حالی که بخشهای دیگر مانند اعتقادات، مورد توجه واقع نشده است.

۱. البته، غزالی در کتاب دیگر خود، یعنی احیاء علوم الدین که از کیمیای سعادت برگرفته و مختصر شده آن است، علوم دین اسلام را به چهار بخش عبادات، عادات، مهلکات، و منجیات تقسیم کرده است. در این تقسیم، بخشهای شناختی چهارگانه که در کیمیای سعادت آمده است، وجود ندارد.

دسته‌بندی سوم: تقسیم دیگری در کتاب اهداف تربیت از دیدگاه اسلام ارائه شده است. «این تقسیم‌بندی مطابق روش شهید آیه الله سید محمد باقر صدر در کتاب الفتاوی الواضحة و استاد مصباح یزدی در مباحث اخلاقی است» (اعراف و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۱). در این تقسیم انسان، محور قرار گرفته و برحسب اینکه طرف رابطه انسان خدا، خود، دیگران یا طبیعت است معارف اسلامی، به چهار دسته اصلی تقسیم شده است. تفصیل این تقسیم به این صورت است:



این تقسیم عمدتاً ناظر به وظایف دینی انسان است. دین برای انسان در زمینه‌های مختلف وظایفی معین کرده است. این وظایف متعدد و متنوع هستند؛ از این رو، بدون دسته‌بندی و تقسیم، افراد به سادگی نمی‌توانند از وظایف خود در هر مورد خاص آگاهی یابند. به همین سبب، شهید صدر این تقسیم را در کتاب فتاوی خود که عهده‌دار بیان وظایف مسلمان است، مطرح کرده است.

از سوی دیگر، تعالیم اسلام منحصر به گزاره‌های هنجاری و دستوری - که وظایف انسان را بیان می‌کنند - نیستند؛ بلکه گزاره‌هایی خبری مانند داستانهای انبیا، مطالب مرتبط با جهان و آفرینش آن و کیفیت زندگی پس از مرگ را نیز در بر می‌گیرد که در این تقسیم نیامده است؛ افزون بر این از این تقسیم نمی‌توان برای دسته‌بندی همه تعالیم اسلام نیز استفاده کرد؛ زیرا

تقسیمات فرعی آن براساس ابعاد وجودی انسان صورت گرفته و ابعاد وجودی انسان - چنانکه استاد مصباح گفته‌اند - مبهم است و دقیقاً مشخص نیست که انسان چند بُعد دارد؛ در حالی که بسیاری از احکام و معارف اسلامی نه تک بُعدی، بلکه چند بُعدی‌اند؛ از این رو، نمی‌توان آنها را در ذیل بُعد خاصی از ابعاد انسانی قرار داد (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۱۲).
تقسیم‌بندی چهارم: استاد مصباح در مقدمه معارف قرآن تقسیم تازه‌ای از معارف اسلامی ارائه کرده‌اند. این تقسیم به شرح ذیل است:



در این تقسیم، چنانکه در نمودار آمده، رابطه میان اقسام، طولی است؛ یعنی خداشناسی مقدم بر جهان‌شناسی و جهان‌شناسی مقدم بر راه‌شناسی است و...، اما در تقسیمات فرعی رابطه، افقی است و هیچ‌یک از اقسام بر دیگری تقدمی ندارند. این تقسیم افزون بر اینکه همه تعالیم اسلام را شامل می‌شود، با محوریت خداوند است.
 اکنون با توجه به این تقسیمها، می‌توانیم ابعاد و مؤلفه‌های اسلام را مشخص کنیم. به نظر می‌رسد اسلام دارای هفت مؤلفه است که عبارت‌اند از:

۱. دانش و شناخت: مجموعه‌ای از گزاره‌های اخباری در مورد خدا، انسان، جهان، پیامبران، سیره و زندگی پیامبر اسلام و غیره که در متون اسلامی آمده و اعتقاد به آنها لازم نیست مؤلفه دانشی اسلام را تشکیل می‌دهد؛ برای مثال، آشنایی با قرآن، حدیث، سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بخشی از این بعد هستند. این بعد در تقسیم غزالی و استاد مصباح مورد توجه قرار گرفته است.
۲. اعتقادات: اعتقادات بخشی از شناختها و دانش دینی هستند که اعتقاد به آنها لازم است؛ برای مثال می‌توان از ایمان به وجود خدا، ایمان به یگانگی او، عدل، حکمت و دیگر صفات الهی نام برد. این مؤلفه در تقسیم اول به صورت صریح و در تقسیمهای دیگر به صورت ضمنی مطرح شده است.
۳. اخلاقیات: اخلاقیات آن بخش از تعالیم اسلام است که صفات و رفتارهای پسندیده و ناپسند را مشخص می‌کند. این مؤلفه در همه تقسیمهای چهارگانه به صراحت آمده است. اخلاقیات به سه دسته تقسیم می‌شوند: اخلاق فردی، اخلاق خانوادگی، و اخلاق اجتماعی. در اخلاق فردی بایدها و نبایدهای مربوط به خود فرد، مانند لزوم نظافت و طهارت، تعدیل غرایز، تقوا و توبه بیان می‌شود. در اخلاق خانوادگی، چگونگی رفتار با والدین، همسر و فرزندان بیان می‌شود. در اخلاق اجتماعی، بایدها و نبایدها در روابط با مؤمنان و غیر مؤمنان مانند نرمی و مهربانی با مؤمنان و سرسختی و شدت با کافران، بیان می‌شود.
۴. آداب و سنن: آداب و سنن نیز چگونگی رفتار مسلمانان در برخی موقعیتهای خاص را مشخص می‌کند؛ برخی از آداب و سنن اسلامی عبارتند از آغاز کردن کارها با نام خدا، گفتن «بسم الله» پیش از غذا و شکر خدا پس از غذا، سلام و مصافحه کردن، عقیقه، ختنه و جز اینها. این مؤلفه در تقسیم غزالی مورد توجه قرار گرفته است. در تقسیم وی، معاملات (عادات) که یکی از ارکان مسلمانی است، عمدتاً به بیان آداب و سنن اختصاص یافته است.
۵. عبادات و شعایر دینی: مهمترین عبادات عبارتند از نماز، روزه، دعا، ذکر و تلاوت قرآن. این مؤلفه نیز در تقسیم غزالی و استاد مصباح به صراحت و در تقسیمهای دیگر به اشاره و اجمال بیان شده است.
۶. تعالیم اقتصادی: تعالیم اقتصادی اسلام عبارتند از آموزه‌های اسلامی در مورد کار، درآمد و دیگر موضوعهای اقتصادی. این مؤلفه در تقسیم استاد مصباح در ذیل احکام اجتماعی، و در تقسیم سوم در ذیل ارتباط انسان با دیگران به صراحت، و در تقسیم اول به اشاره مطرح شده است.
۷. تعالیم سیاسی و حکومتی: برخی از این تعالیم عبارتند از ضرورت حفظ استقلال

جامعه اسلامی و دفاع از آن در برابر تجاوز دیگران. این مؤلفه در تقسیم استاد مصباح در ذیل احکام اجتماعی و در تقسیم سوم در ذیل ارتباط انسان با دیگران به صراحت مطرح شده است.

از آنچه گفتیم روشن شد که اسلام از هفت جزء و مؤلفه تشکیل شده است: ۱. دانش و شناخت؛ ۲. اعتقادات؛ ۳. اخلاقیات؛ ۴. آداب و سنن؛ ۵. عبادات و شعایر دینی؛ ۶. اقتصادیات؛ ۷. تعالیم سیاسی و حکومتی.^۱

مؤلفه‌های اسلام	
۱. شناخت	
۲. اعتقادات	
۳. عبادات	
۴. اخلاقیات	
۵. آداب و سنن	
۶. اقتصاد	
۷. سیاست	

مرکز تحقیقات کانون پژوهش‌های دینی

روابط میان اجزا و مؤلفه‌های اسلام

چنانکه پیشتر گذشت، برای دست یافتن به ساختار اسلام، افزون بر تعیین مؤلفه‌ها و اجزای آن، تعیین روابط میان آنها نیز لازم است. در این قسمت برآنیم که رابطه میان این مؤلفه‌ها را بررسی کنیم؛ اما پیش از ورود به بحث، لازم است هدف خداوند از آفرینش جهان و انسان مشخص شود.

خداوند در آیات متعددی هدف از آفرینش انسان و جهان را آزمایش انسان بیان کرده

۱. تذکر این نکته لازم است که اقتصاد و سیاست دو بخش مهم از ابعاد اجتماعی اسلام را تشکیل می‌دهند. بنابراین، می‌توان به جای این دو از بُعد اجتماعی نام برد. در این صورت، این تقسیم شمول بیشتری یافته، اموری مانند حقوق و قضا را نیز شامل می‌شود؛ اما در مقابل، با برخی ابعاد دیگر مانند اخلاق که شامل اخلاق فردی و اجتماعی است، تداخل پیدا می‌کند؛ به علاوه، با بعد عبادی و آداب و سنن نیز که افزون بر جنبه فردی، جنبه اجتماعی نیز دارد، تداخل پیدا می‌کند. گذشته از این، حقوق و قضا جزئی از سیاست و حکومت است؛ زیرا یکی از شرایط لازم برای سیاست و حکومت موفق، تدوین نظام حقوقی کارآمد و تأسیس و اداره دستگاه قضایی کارآمد است.

است: «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر است» (هود، ۷). در آیه دیگری می‌فرماید: «خدا مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارتر است» (ملک، ۲)؛ همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «ما آنچه را در زمین است زینت زمین قرار دادیم تا شما را بیازماییم که کدام یک نیکوکارتر است» (کهف، ۷).

مراد از آزمایش در این آیات چیست؟ آزمایش در عرف مردم بدین معناست که زمینه‌ای فراهم آید تا روشن شود که آزمایش شونده چه کاری را چگونه انجام خواهد داد؛ برای مثال، ممکن است پدری مقداری وجه نقد در اختیار فرزند خود قرار دهد تا بداند فرزندش این وجه را در چه راهی و چگونه مصرف می‌کند. این عمل را آزمایش می‌گویند. آزمایش در این آیات نیز به همین معناست؛ یعنی خداوند این جهان و نعمتهای آن و انسان را آفرید. انسان را از قدرت عقل و اراده و اختیار برخوردار کرد و پیامبرانی برای هدایت او فرستاد تا روشن شود انسان چه راهی را انتخاب می‌کند و چگونه آن را می‌پیماید.

البته، این بدین معنا نیست که خداوند نمی‌داند انسان چه راهی را انتخاب و چگونه عمل می‌کند؛ زیرا خداوند از همه چیز آگاه است و چیزی از او مخفی نیست: «خداوند به راز درون سینه‌ها داناست» (آل عمران، ۱۱۹) و «خداوند نگاه‌های دزدانه و آنچه را که دلها نهان می‌دارند، می‌داند» (غافر، ۱۹)؛ بلکه بدین معناست که خداوند «زمینه‌ای فراهم می‌آورد برای به فعلیت رسیدن استعدادهای نهانی انسان در میدان اختیار» (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۱۷۷).

هر جا زمینه‌ای برای آزمایش فراهم آید اختلافهایی نیز بروز می‌کند؛ زیرا در آزمایش همه آزمودنی‌ها یکسان عمل نمی‌کنند. این جهان نیز صحنه آزمایش الهی است. بدیهی است که در این آزمایش نیز میان انسانها اختلافهایی بروز کند. خداوند به این موضوع اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «و اگر پروردگار تو می‌خواست قطعاً همه مردم را امت واحد قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلاف‌اند، مگر کسانی که مشمول رحمت پروردگار تو قرار گرفته‌اند و برای همین آنان را آفریده است» (هود، ۱۱۸ - ۱۱۹).

در این دنیا انسانها از دید خداوند دو دسته‌اند: گروهی راه راست را انتخاب می‌کنند و گروهی از این راه منحرف می‌شوند. دسته اول راه یافته و بر هدایت هستند؛ اما دسته دوم گمراه و بر ضلالت‌اند. دسته اول در نور و روشنایی گام می‌زنند و دسته دوم در تاریکی. «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در

می‌برد، ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، سروران‌شان طاغوت‌اند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند» (بقره، ۲۵۷). در آیه ۵ سوره بقره نیز دربارهٔ مؤمنان می‌فرماید: «آنان بر هدایت پروردگارشان هستند و همانان رستگارانند.» در جای دیگر می‌فرماید: «آنکه خدا و رسولش را نافرمانی کند، بی‌تردید دچار گمراهی آشکاری گردیده است» (احزاب، ۳۶).

برای خداوند تفاوتی نمی‌کند که انسانی راه راست را انتخاب کند و به فلاح و سعادت برسد یا بیراهه را برگزیند و نابود و بیچاره شود. نه هدایت یافتگی دستهٔ اول به خداوند سودی می‌رساند و نه گمراهی دستهٔ دوم به او ضرری می‌زند. «در حقیقت کسانی که کفر را به ایمان خریدند، هرگز به خداوند زبانی نمی‌رسانند؛ خداوند می‌خواهد در آخرت برای آنان بهره‌ای قرار ندهد و برای ایشان عذابی بزرگ است» (آل عمران، ۱۷۷) آنان که هدایت یافتند و راه راست را برگزیدند، خود به سعادت و رستگاری می‌رسند و آنان که گمراه شدند، خود باید عواقب ناگوار آن را بر دوش کشند.

با این همه، خداوند زمینهٔ آزمایش فراهم نمی‌آورد تا عده‌ای گمراه شوند و به عذاب گرفتار آیند، بلکه خداوند این زمینه را فراهم می‌آورد تا انسان با اختیار و ارادهٔ خود راه راست را انتخاب کند و به سعادت برسد؛ به همین سبب، پیامبرانی فرو فرستاد تا وی را به راه راست رهنمون و عواقب سوء گمراهی را یادآور شوند: «و ما پیامبران را جز بشارت‌گر و هشدار دهنده نمی‌فرستیم؛ پس کسانی که ایمان آورند و نیکوکاری کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد و کسانی که آیات ما را دروغ انگارند به سزای نافرمانی‌شان عذاب به آنان خواهد رسید» (انعام، ۴۸). پیامبران الهی همگی انسان را به راه راست که همان عبودیت خداست، فرا می‌خواندند: «همانا خداوند پروردگار من و شماست؛ او را بپرستید؛ این همان راه راست است» (آل عمران، ۵۱).

بنابراین، آفرینش آسمان و زمین و انسان همگی برای این است که او با آگاهی و اراده و اختیار خود، و نه به جبر و زور، در این آزمایش بزرگ از میان راه‌های گوناگون، راه راست (صراط مستقیم) را برگزیند. راه راست از نظر خداوند همان شناخت خدا و پرستش و بندگی او است. هدف همهٔ پیامبران نیز این بوده که راه راست و بیراهه را برای انسان مشخص و پیامدهای انتخاب هر یک را بیان کنند. هدف خداوند از آفرینش انسان نیز همین است. خداوند، جهان و انسان را آفرید و به او عقل، اراده و اختیار داد؛ پیامبرانی برای کمک به او در تشخیص راه از چاه فرو فرستاد تا راه درست را که همان شناخت خدا و پذیرش خدا

و پرستش خداست، انتخاب کند: «جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستند» (ذاریات، ۵۶). «مرا پرستید. این است راه راست» (یس، ۶۱).

از آنچه گفتیم روشن شد که هدف خداوند از آفرینش جهان هستی و انسان این است که انسان با اراده و اختیار خود خداپرست شود و او را عبادت کند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که عبادت چیست؟

عبادت از «عبد» مشتق شده و به معنای پیروی و اطاعت همراه با خضوع و تسلیم است. «ایاک نعبد یعنی تو را اطاعت می‌کنیم؛ آن هم اطاعت همراه با به خضوع و تسلیم» (ابن منظور، ۱۹۸۸، ذیل عبد). این واژه در معنای مطلق پیروی و اطاعت نیز به کار می‌رود (همان). عبادت در عرف مسلمانان در معنای خاصی نیز به کار می‌رود. در این معنا، عبادت به افعال خاصی مانند نماز و روزه گفته می‌شود. بنابراین، عبادت سه معنا دارد: ۱. اطاعت و پیروی همراه با خضوع و تسلیم؛ ۲. اطاعت و پیروی؛ ۳. افعالی مانند نماز و روزه.

عبادت‌تی که هدف آفرینش انسان است، به معنای نماز، روزه و مانند آن نیست، بلکه مراد از آن همان معنای اول یعنی اطاعت همراه با خضوع و تسلیم است؛ چنانکه عبد کسی است که «سر تا پا تعلق به مولی و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده‌ او، و خواستش تابع خواست او است. در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد...». بنابراین، عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست. عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است. عبودیت اطاعت بی‌قید و شرط و فرمان‌برداری در تمام زمینه‌هاست، و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه غیر او است، فراموش کند، حتی خویشتن را» (آیه الله مکارم شیرازی و...، ۱۳۵۳ - ۱۳۶۶، ج ۲۲، ص ۳۸۴).

بنابراین، عبادت به معنای اطاعت همراه با خضوع است؛ و هدف خداوند از آفرینش انسان این است که انسان با اراده، اختیار و آگاهی، از او اطاعت کند؛ اما عبادت خداوند بر شناخت و اعتقاد به او متوقف است؛ زیرا اطاعت آگاهانه و اختیاری از خداوند جز با شناخت خدا و اعتقاد به او به دست نمی‌آید. در تفسیر صافی ذیل آیه کریمه یاد شده، روایتی از امام زین العابدین (ع) نقل شده است، که می‌فرماید: «ای مردم، خداوند متعال بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ هرگاه او را شناختند، می‌پرستند و با پرستش او از پرستش دیگران بی‌نیاز می‌شوند» (فیض کاشانی، ۱۴۰۲، ج ۵، ص ۷۵).

جان کلام آنکه هدف خداوند از آفرینش انسان این است که خدا را بشناسد، به او ایمان

بیاورد و دستورهای او را اطاعت کند. عبادت در این معنا همان دین است؛ زیرا از نظر خدا دین یعنی تسلیم شدن در برابر خدا و اطاعت از دستورهای او: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». بر این اساس، دین سه بعد دارد: بعد شناختی، اعتقادی و عملی (اطاعت از خدا). از این سه بُعد، بُعد شناختی بر بعد اعتقادی و بعد اعتقادی بر بُعد عملی مقدم است؛ زیرا بدون شناخت، اعتقاد حاصل نمی‌شود و بدون شناخت و اعتقاد، اطاعت ارادی آگاهانه تحقق نمی‌یابد.

مؤلفه‌هایی که پیشتر برای اسلام بیان کردیم، با این مطلب منافاتی ندارد؛ زیرا در بیان قبل، مؤلفه عمل تفصیل یافته و به پنج مؤلفه عبادات، اخلاقیات، آداب و سنن، اقتصادیات، و تعالیم سیاسی-حکومتی تقسیم شده است. اکنون بر این اساس می‌توانیم بگوییم در میان مؤلفه‌های هفت‌گانه دین اسلام، مؤلفه‌های شناخت و اعتقاد بر مؤلفه‌های دیگر که همگی از مقوله اطاعت و عمل هستند، مقدم‌اند؛ زیرا بدون شناخت و اعتقاد، ابعاد دیگر به مرحله عمل نمی‌رسند. در میان اعتقادات و شناختها نیز شناخت و اعتقاد به خدا بر سایر شناختها و اعتقادات مقدم است؛ زیرا غایت آفرینش انسان و بعثت پیامبران این است که انسان خدا را بشناسد و به او ایمان بیاورد. شناخت پیامبران و امامان نیز مقدمه رسیدن به آن هدف اصلی است. از سوی دیگر، پیامبری و در پی آن امامت، به ایمان به خدا وابسته است. اگر کسی وجود خدا را نپذیرد، سخن گفتن از نبوت برای او معنایی ندارد. همچنین است معاد؛ زیرا بدون پذیرش خدا، اثبات معاد نیز امری محال است.

آیا در میان مؤلفه‌ها و اجزای پنج‌گانه سطح سوم نیز رابطه‌ای طولی وجود دارد؟ به نظر می‌رسد بهترین راه برای بررسی این موضوع روایاتی است که در باب هر یک از این مؤلفه‌ها وارد شده است.

در باب اهمیت هر یک از این مؤلفه‌ها روایاتی وارد شده است؛ برای مثال، روایاتی در اهمیت عبادتها وارد شده که آنها را از ارکان اسلام شمرده است: «نماز محبوب‌ترین اعمال نزد خداست و آخرین سفارش انبیا در مورد نماز بوده است» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۳۶۷). ابی‌کهمس از امام صادق (ع) می‌پرسد: بعد از معرفت خدا چه عملی برتر است؟ «امام (ع) می‌فرماید: پس از شناخت خدا چیزی معادل نماز نیست» (همان، ص ۳۶۹).

درباره روزه نیز روایتهای زیادی وارد شده است. «خواب روزه‌دار عبادت، سکوتش تسبیح، دعایش مستجاب، و عملش چند برابر محسوب می‌شود» (همان، ص ۴۶۸). در روایت دیگری آمده است: «برترین جهاد روزه‌داری در گرماست» (همان، ص ۴۷۳). در

روایت دیگری آمده است که خداوند فرمود: «روزه برای من است و من پاداش آن هستم» (همان، ص ۴۶۵).

در مورد صدقه نیز روایاتی وارد شده است؛ مانند «صدقه سپری است [که ما را] از آتش جهنم [باز می‌دارد]» (همان، ص ۳۱۸).

در فضیلت ذکر نیز روایات متعددی وجود دارد. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: «هیچ چیز را بر ذکر خدا بر مگزین که خداوند می‌فرماید: یاد خدا [از هر چیز] بزرگ‌تر است» (همان، ج ۳، ص ۴۰۸). «به پیامبر (ص) گفتند: گرامی‌ترین مخلوق نزد خدا کیست؟ فرمود: آنکه بیش از دیگران ذکر خدا بگوید» (همان، ص ۴۰۹).

در مورد اخلاق نیز روایات متعددی وارد شده است. در روایتی آمده: «اسلام همان خلق نیکو است» (همان، ص ۱۳۷). در روایت دیگری می‌خوانیم: «در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از خلق نیکو نیست» (همان، ص ۱۴۰). «کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، نیک‌خوترین شماست» (همان، ص ۱۴۲). در روایتی پیامبر (ص) فرمود: مبعوث شدم تنها برای اینکه مکارم اخلاق را تمام و کامل کنم» (همان، ص ۱۴۹).

در بُعد سیاسی - حکومتی نیز روایاتی وارد شده است. در اینجا به بیان در روایت اکتفا می‌کنیم.

روایت اول: یکی از اصحاب امام صادق (ع) از او می‌پرسد: اگر دو نفر [شیعه] در مسئله‌ای مالی یا ارث با هم اختلاف داشتند، آیا می‌توانند به حاکم [منسوب از جانب خلفا] مراجعه کنند؟ امام (ع) می‌فرماید: «کسی که در امر حق یا باطل، به این افراد مراجعه کند، به طاغوت مراجعه کرده است و آنچه به نفع او حکم کنند و او بگیرد، مال حرام گرفته است، هر چند حق ثابت او باشد؛ زیرا به حکم طاغوت گرفته و خداوند امر کرده است که به طاغوت کفر بورزیم» (الشیخ الصدوق، ۳۶۵، ج ۶، ص ۲۱۸). امام (ع) در ادامه می‌فرماید: «در این موارد به راویان حدیث ما [فقیهان] مراجعه کنید و حکم آنها را بپذیرید که من آنها را برای شما حکم قرار دادم. هرگاه به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، به حکم خدا توهین شده و بر ما رد شده است و آنکه حرف ما را رد کند، سخن خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداست».

روایت دوم: در روایات متعددی آمده است: «اسلام بر پنج چیز استوار است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم: کدام یک از اینها افضل است؟ امام (ع) فرمود: ولایت برتر است، زیرا کلید آنها است و والی و حاکم راهنمای [مردم] به سوی

آنهاست» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸).

در مورد اهمیت اقتصادیات نیز روایاتی وارد شده است؛ برای مثال، در روایتی آمده است: «فقر مرگ اکبر است» (نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۱). در روایت دیگری می‌خوانیم: «فقر ناقص کننده دین است» (همان، ص ۷۶). در روایت دیگری آمده است: «آنکه برای تأمین معیشت خانواده‌اش [از راه حلال] بکوشد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند» (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۸۸). افزون بر این، برخی تعالیم اقتصادی اسلام نیز از عبادات هستند؛ مانند خمس، زکات و صدقه.

با توجه به این روایات و مطالبی که در باب اهمیت هر یک از این مؤلفه‌ها بیان شد، می‌توان گفت: در عین حال که همه مؤلفه‌های پنج‌گانه سطح سوم از اهمیت زیادی برخوردارند، اهمیت اقتصاد و سیاست ذاتی نیست، بلکه این دو از آن رو اهمیت دارند که زمینه عمل به عبادات و تخلق به ارزشهای اخلاقی را فراهم می‌آورند.

مطابق آنچه مزلو در سلسله مراتب نیازها گفته است، تأمین نیازهای مادی انسان مانند گرسنگی، تشنگی و نیاز جنسی شرط لازم و مقدمه تأمین نیازهای عالی‌تر است (مزلو، ۱۳۶۷، ص ۷۳). عبادات و اخلاقیات اسلامی بخشی از نیازهای عالی و معنوی انسان است. تعالیم اقتصادی اسلام، مانند جدیت در کار و کوشش و تأمین نیازهای معیشتی در حد متوسط زمینه را برای تأمین این نیازها فراهم می‌آورند و تأمین این نیازها به سهم خود زمینه را برای تحقق اهداف عالی دین فراهم می‌کند. از این رو، پیامبر (ص) می‌فرماید: «خدایا، به نان برکت ده و بین ما و آن جدایی نینداز که اگر نان نباشد، نماز نمی‌خوانیم، روزه نمی‌گیریم و واجبات خدا را ادا نمی‌کنیم» (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۷۳). در روایت دیگری از پیامبر (ص) آمده است: «چه بسا فقر به کفر بینجامد» (همان، ج ۲، ص ۳۰۷).

تعالیم سیاسی - حکومتی اسلام زمینه اجتماعی مناسب، مانند محیط مساعد و امن برای تحقق عملی عبادات و اخلاقیات را فراهم می‌آورد. بدیهی است که بدون نظام حکومتی و مدیریتی که از دین‌داران در برابر موانع و مشکلات حمایت کند، هیچ نوع دین‌داری امکان حیات و دوام نمی‌یابد. تجربه کشور ایران در زمان رضاخان و تجربه مسلمانان شوروی [سابق] در زمان تسلط حکومت کمونیستی مؤید این مطلب است؛ به همین سبب، در روایات گاه از پیروان امامان به «یتیمان آل محمد»^۱ تعبیر شده است؛ زیرا در زمان امامان (ع) نظامی سیاسی که از شیعیان در برابر مصایب و مشکلات حمایت کرده، امنیت لازم برای انجام

۱. در این باره ر.ک: مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار.

دستورهای دینی را فراهم آورد، وجود نداشته است. از این رو، در برخی روایات نیز ولایت امامان (ع) که یک بعد آن نظام سیاسی - حکومتی اسلام است، کلید ارکان و تعالیم دیگر اسلام به شمار آمده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸).

آیا می‌توان گفت از میان دو بعد عبادی و اخلاقی اسلام، بعد اخلاقی بر بعد عبادی مقدم است زیرا عبادات وضع شده‌اند تا برخی صفات اخلاقی در انسان به وجود آید و رشد کند؟ ظاهر برخی روایات مؤید این مطلب است؛ برای مثال، در روایتی می‌خوانیم: «خداوند نماز را واجب کرد تا مردم از تکبر پاک شوند» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۳۷۵). در روایتی دیگر در مورد علت وجوب روزه آمده است: «خداوند روزه را واجب کرد برای اینکه غنی با فقیر مساوی شود؛ زیرا غنی درد گرسنگی را نمی‌چشد تا بر فقیر رحم کند؛ غنی هرگاه چیزی بخواند، می‌تواند فراهم کند. از این رو، خداوند خواسته مردم را مساوی قرار دهد و به غنی درد گرسنگی بچشاند تا بر ضعیفان دلسوزی و ترحم کند» (همان، ص ۴۶۵). براساس این روایات، عبادات وضع شده‌اند تا برخی ویژگی‌های مثبت اخلاقی مانند تواضع، سخاوت، دلسوزی و کمک به دیگران در انسان ایجاد شود. حتی ممکن است گفته شود همه ابعاد اسلام نیز مقدمه‌ای برای تحقق ارزشهای اخلاقی هستند؛ چنانکه خود پیامبر (ص) فرمود: «همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را تکمیل کنم» (همان، ص ۱۴۹).

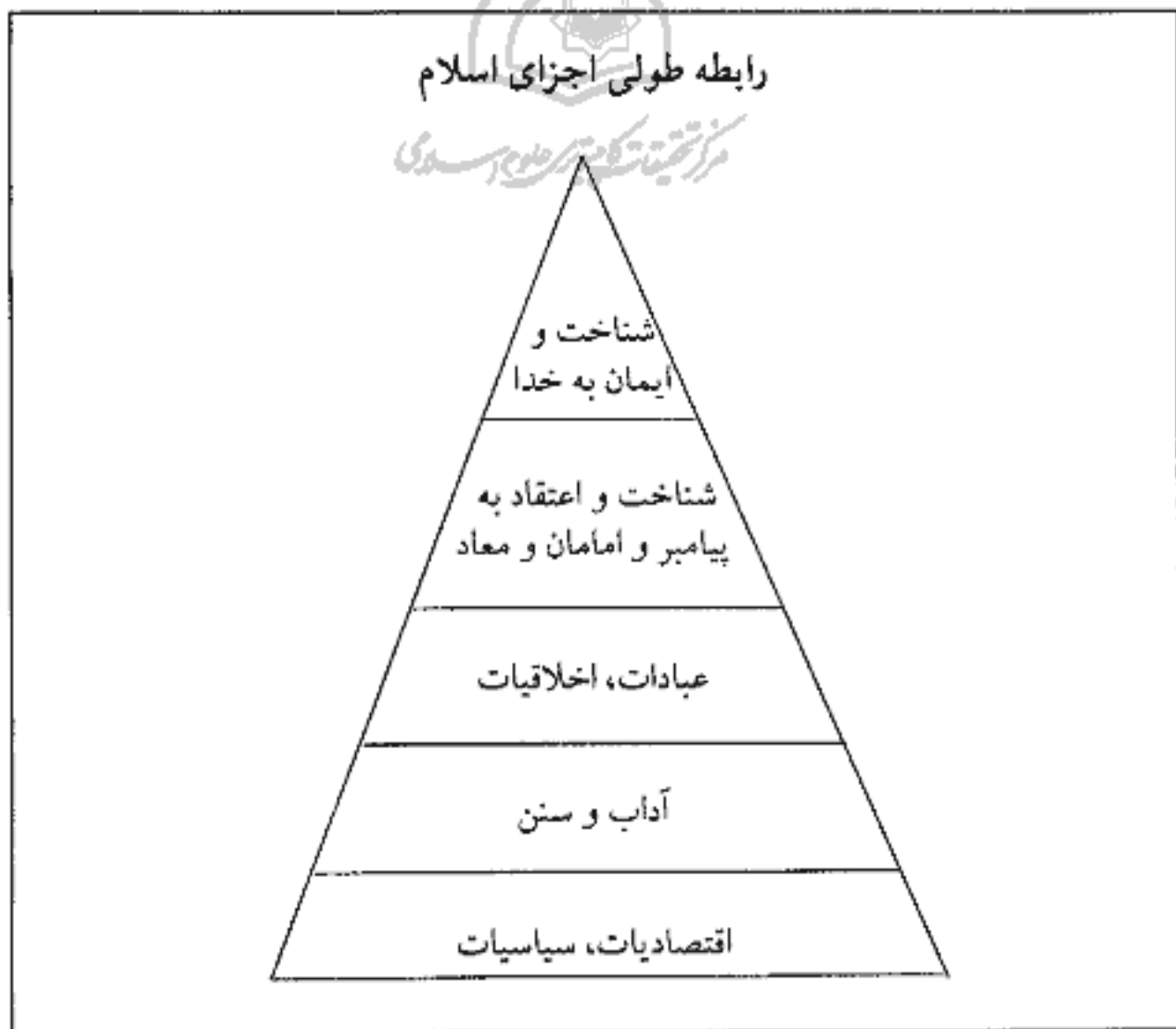
با وجود این، پذیرش این ادعا مشکل است؛ زیرا در روایات به همه علتها و حکمت‌های احکام اشاره نشده است. چه بسا یک حکم علتها و حکمت‌های متعددی داشته باشد که در هر روایت به برخی از آنها اشاره شده است؛ برای مثال، خداوند در قرآن خطاب به موسی می‌فرماید: «همانا من خدایم، خدایی که معبودی جز من نیست؛ پس مرا پرست و نماز را به پا دار تا مرا یاد کنی» (طاه، ۱۴). براساس این آیه، نماز وضع شده تا انسان از یاد خدا غافل نشود. بنابراین، یک علت و حکمت برای وضع یک حکم در یک روایت بدین معنا نیست که آن حکم تنها بدان سبب وضع شده است.

اما اینکه پیامبر (ص) هدف بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق بیان کرده است نیز بدین معنا نیست که هدف اصلی پیامبر (ص) تنها گسترش فضایل اخلاقی است. پیامبر در جای دیگری خود را معلم خوانده و فرموده است: «من معلم مبعوث شدم». قرآن نیز هدف از بعثت پیامبر (ص) را آموزش کتاب و حکمت و تلاوت آیات خدا بر مردم و تزکیه آنان می‌داند: «او کسی است که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد؛ گرچه پیشتر در

گمراهی آشکار بودند» (جمعه، ۲). براساس این آیه، یکی از وظایف پیامبر (ص) تزکیه مردم یعنی گسترش فضایل اخلاقی است، ولی پیامبر افزون بر تزکیه، دو وظیفه دیگر نیز دارد: خواندن آیات خدا بر مردم و آموزش کتاب و حکمت به آنان. بنابراین، نمی‌توان گفت بعد اخلاقی اسلام بر تمام ابعاد اسلام یا حتی بر بعد عبادی مقدم است.

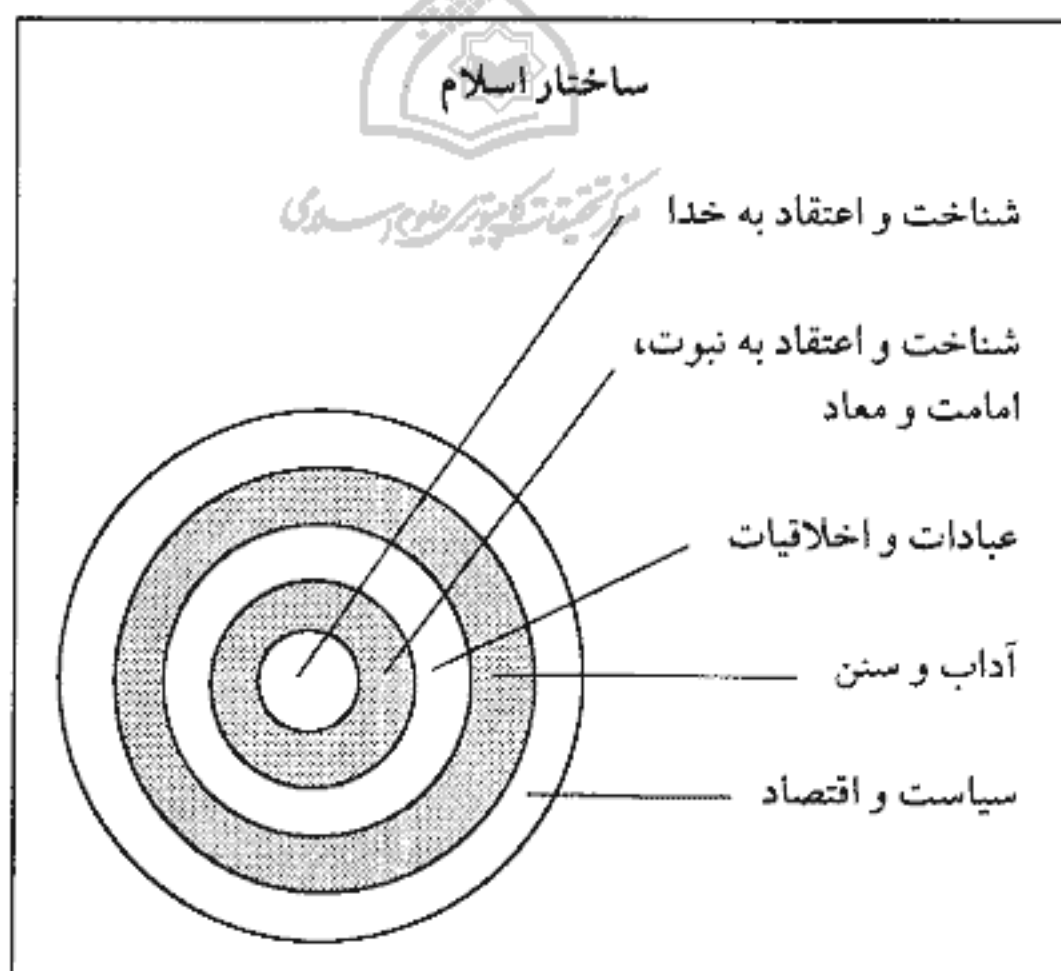
آداب و سنن اسلامی چه جایگاهی دارند؟ به نظر می‌رسد آداب و سنن اسلامی از یک سو به اخلاقیات بسیار نزدیک و از سوی دیگر، در اعتقادات، عبادات و اخلاقیات اسلامی ریشه دارند. افزون بر این حافظ و تقویت کننده اخلاقیات و عبادات هستند؛ از این رو، می‌توان گفت آداب و سنن پس از اخلاقیات و عبادات در رتبه چهارم قرار می‌گیرند.

با توجه به آنچه گفتیم، روشن شد که در میان مؤلفه‌های دین اسلام نوعی رابطه طولی وجود دارد؛ بدین صورت که شناخت خدا و اعتقاد به او در رأس هرم قرار دارد. شناخت و اعتقاد به پیامبر اسلام و امامان و معاد در رتبه دوم، مؤلفه‌های عبادات و اخلاق در رتبه سوم، آداب و سنن در رتبه چهارم و بعد اقتصادی و سیاسی در رتبه پنجم جای می‌گیرند. این رابطه در نمودار ذیل به تصویر کشیده شده است:



با وجود این، این ارتباط یک سویه نیست، چنانکه اعتقاد به خدا شرط لازم برای شناخت نبوت، امامت و معاد و اعتقاد به آنهاست و شناخت نبوت و معاد و اعتقاد به آنها شرط لازم برای پذیرش و عمل به عبادات، اخلاقیات، آداب و سنن، اقتصادیات و سیاسیات اسلامی هستند، اقتصادیات و سیاسیات نیز زمینه فردی و اجتماعی لازم را برای عمل به عبادات و اخلاقیات و آداب و سنن فراهم می‌آورند و آداب و سنن نیز به سهم خود زمینه را برای عمل به عبادات و اخلاقیات آماده و از سوی دیگر، آنها را حفظ و تقویت می‌کنند. عبادات و اخلاقیات نیز زمینه را برای اعتقاد به نبوت و معاد فراهم آورده و آنها را حفظ و تقویت می‌کنند، و اعتقاد به نبوت و معاد نیز اعتقاد به خدا را حفظ و تقویت می‌کند.

بنابراین، رابطه میان مؤلفه‌ها و اجزای اسلام رابطه‌ای دو سویه مانند رابطه هسته و پوسته است. لایه‌های درونی‌تر به منزله هسته و سرچشمه لایه‌های بیرونی هستند، و لایه‌های بیرونی نیز خود تقویت‌کننده لایه‌های درونی هستند و زمینه را برای تحقق و عمق بخشیدن به آنها فراهم می‌آورند. این رابطه در نمودار ذیل به تصویر درآمده است:



چنانکه در این نمودار به روشنی دیده می‌شود مؤلفه‌ها نوعی ارتباط متقابل با یکدیگر

دارند. هر لایه درونی منشأ لایه‌های بیرونی‌تر است؛ از سوی دیگر، هر لایه بیرونی نیز خود محافظ و تقویت کننده لایه‌های درونی‌تر است.

خلاصه

از مجموع مطالب این فصل به دست آمد که

الف) اسلام دارای هفت مؤلفه یا جزء است که عبارت‌اند از:

۱. دانش و شناخت؛

۲. اعتقادات؛

۳. اخلاقیات؛

۴. آداب و سنن؛

۵. عبادات و شعایر دینی؛

۶. تعالیم اقتصادی؛

۷. تعالیم سیاسی و حکومتی.

ب) رابطه اجزا و مؤلفه‌های اسلام با یکدیگر تنها رابطه طولی یک طرفه نیست، بلکه رابطه آنها با یکدیگر رابطه هسته و پوسته است؛ یعنی لایه‌های درونی به وجود آورنده، ریشه و منشأ لایه‌های بیرونی هستند و لایه‌های بیرونی فراهم آورنده زمینه مناسب برای تحقق لایه‌های درونی‌تر از یک سو، و محافظ و تقویت کننده لایه‌های درونی‌تر از سوی دیگر هستند؛ در نتیجه، لایه‌های درونی به هر میزان که عمیق‌تر باشند، از اهمیت بیشتری برخوردارند.

ج) اسلام ساختاری پنج لایه دارد:

۱. شناخت و اعتقاد به خدا درونی‌ترین لایه و در نتیجه هسته اصلی دین اسلام است و اجزا و مؤلفه‌های دیگر از آن سرچشمه می‌گیرند.

۲. اولین لایه درونی پس از شناخت خدا و اعتقاد به او، شناخت پیامبر (ص) و امامان (ع) و معاد و اعتقاد به آنهاست. این لایه، ثمره و لازمه مستقیم شناخت خدا و اعتقاد به او است و به همین سبب، از بقیه مؤلفه‌ها به هسته دین نزدیک‌تر می‌باشد.

۳. سومین لایه درونی دین اسلام عبادات و اخلاقیات است. اخلاقیات و عبادات لازمه و ثمره دو لایه قبل هستند؛ یعنی شناخت خدا و اعتقاد به او و نیز شناخت پیامبر (ص)،

امامان(ع) و معاد و اعتقاد به آنها، خود به خود التزام به برخی عبادات و اخلاقیات را به دنبال دارد؛ از این رو، عبادات و اخلاقیات پس از شناخت پیامبر(ص) و امامان(ع) و معاد و اعتقاد به آنها نزدیک‌ترین لایه به هسته اصلی دین هستند.

۴. آداب و سنن، چهارمین لایه دین را تشکیل می‌دهند. این لایه در عین اینکه لازمه همه لایه‌های قبل است، محافظ اخلاقیات و عبادات نیز هست؛ یعنی کسی که به آداب و سنن اسلامی پایبند باشد، بی‌تردید به اخلاقیات و عبادات نیز پایبند است.

۵. اقتصادیات و تعالیم سیاسی - حکومتی بیرونی‌ترین لایه دین هستند. این لایه در واقع فراهم آورنده زمینه مناسب برای تحقق عینی آداب و سنن، عبادات و اخلاقیات و در عین حال، حافظ و نگهدارنده آنهاست.



دین داری مورد قبول اسلام و مراتب و درجات آن

در فصل گذشته ساختار اسلام مشخص شد. اما آیا همه پیروان اسلام به دستورهای اسلام همان گونه که در متون دینی آمده، عمل کرده و می کنند؟ در این فصل به جستجوی پاسخی مناسب برای این پرسش خواهیم پرداخت. برای بررسی این موضوع، نخست انواع دین داری در میان مسلمانان را بررسی کرده و سپس دین داری مورد قبول اسلام را بیان می کنیم. اما دین داری افزون بر تنوع، مراتب نیز دارد؛ از این رو در ادامه، مراتب دین داری را نیز از دیدگاه قرآن و روایات بررسی و تلاش می کنیم مرتبه خاصی از آن را که می تواند محور برنامه های تربیت دینی در مدارس قرار گیرد، مشخص نماییم.

انواع دین داری

هیچ گاه همه مدعیان مسلمانی دقیقاً به همان صورتی که در متون دینی آمده عمل نمی کنند. این شعر معروف که می گوید:

«اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست»

همین موضوع را بیان می کند. از این رو در تاریخ اسلام، با انواع دین داری روبه رو هستیم. با فاصله اندکی از وفات پیامبر (ص) مسلمانان به دو دسته تقسیم شدند: گروهی به امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی (ع) قائل شدند و گروهی آن را انکار کردند. بعدها در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، مسلمانان به سه دسته مارقین، ناکثین و قاسطین تقسیم شدند. تشیع نیز در طول تاریخ به صورتهای گوناگونی بروز و ظهور پیدا کرد. شیعه دوازده امامی، هفت امامی، شیعیانی که در مورد امامان غلو می کردند و نسبتهایی نادرست به آنها می دادند و جز اینها، نمونه ای از این تنوع هستند.

افزون بر تنوعهای پیش گفته، می توان سه گونه دین داری را مشخص کرد که به تشیع اختصاصی ندارد و در مورد مذاهب اسلامی دیگر نیز صادق است. این سه گونه دین داری

عبارت‌اند از: ۱. گونه‌ای از دین‌داری که تأکیدش بر عمل است و به شناخت، عواطف، احساسات و تجربیات عرفانی چندان بها نمی‌دهد. ۲. گونه‌ای از دین‌داری که بر شناخت، تأکید دارد و در مقابل، به عمل و احساسات و تجربیات دینی چندان بها نمی‌دهد. ۳. گونه‌ای از دین‌داری که بر احساسات و تجربیات عرفانی بسیار تأکید دارد و به عمل و شناخت چندان اعتنایی ندارد.

هر یک از انواع دین‌داری یاد شده بر بُعدی خاص از ابعاد وجودی انسان تأکید دارند. انسان سه بُعد دارد: بعد شناختی، بعد عاطفی و احساسی، و بعد رفتاری و عملی. دین‌داری نوع اول بیشتر به بعد رفتاری و عملی انسان می‌پردازد. دین‌داری نوع دوم بیشتر به بعد شناختی و عقلانی وجود انسان می‌پردازد، و دین‌داری نوع سوم بیشتر به عواطف و احساسات انسان توجه دارد.

برای روشن‌تر شدن موضوع انواع دین‌داری، ویژگی‌های هر یک را از دید آقای دکتر سروش بیان می‌کنیم. ایشان سه گونه دین‌ورزی مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: دین‌ورزی مصلحت‌اندیش، معرفت‌اندیش و تجربت‌اندیش (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۲-۲۶). وی در ادامه دین‌ورزی مصلحت‌اندیش را به دو نوع مصلحت‌اندیش عامیانه و عالمانه تقسیم کرده و دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عالمانه را نیز به دو دسته آخرت‌گرا و دنیاگرا تقسیم و سپس ویژگی‌های هر یک را بیان می‌کند. در بیان ویژگی‌های دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عامیانه می‌گوید: «حجم عمل در این‌گونه دین‌ورزی ملاک غلظت و رقت ایمان است. حج بسیار کردن، به زیارت قبور رفتن، نماز بسیار گزاردن و امثال آن. شخص دین‌دار با این‌گونه اعمال، خود را موفق‌تر و به خدا نزدیک‌تر احساس می‌کند. آداب و مناسک دسته جمعی نهال این‌گونه دین‌ورزی را بیش از همه چیز آبیاری می‌کند. وفور دعا‌های دسته جمعی، روضه خوانی‌ها، قرآن خوانی‌ها، اعتکافات، نمازهای جمعه و جماعت، مجالس و منابر، انبوهی زایران و عابدان در زیارتگاه‌ها و مساجد، و مجاهدان در میدانهای جهاد، عین اعتلا و عظمت و مایه افتخار این‌گونه دین‌ورزی است... بدین قرار، دین‌ورزی آنان بدل به هویت آنان می‌شود و از آن چنان دفاع می‌کنند که از وطنشان یا اموالشان یا حیاتشان... خدای این‌گونه دین‌ورزی خدای ارباب و سلطان است (نه خدایی مدبّر و حکیم و نه محبوبی نازنین) و پیامبر ردای آمر و ناهی و مبشر و منذر بر تن دارد (نه عارف مکاشف صاحب تجربه‌های متعالی و نه متفکر چالاک خردورز). ... اخلاق در این‌گونه دین‌ورزی همیشه

جایگاهی ثانوی دارد و حداکثر امری تزیینی شمرده می‌شود» (همان، ص ۲۲-۲۳). از نظر ایشان، دین‌داری مصلحت‌اندیش عالمانه آخرت‌گرا نیز همان ویژگی‌های دین‌داری مصلحت‌اندیش عامیانه را دارد» (همان، ص ۲۴).

وی سپس درباره ویژگی‌های دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عالمانه دنیاگرا می‌گوید: «در اینجا محوریت با عقل عملی است نه عاطفه. ... خدای این‌گونه دین‌ورزی یک خدای ناظر و بصیر و مسئولیت‌خواه است. بندگان کارمندانی کوشا و حسابگر و سودجو و مسئول‌اند. پیامبرش سیاست‌مداری مدبر و مصلحی برنامه‌ریز است. سعادت و شقاوت اخروی مؤمنان در گرو سعادت و شقاوت دنیوی‌شان است. ... دین سیاسی یا اجتماعی یا انقلابی یا دموکراتیک از محصولات این نوع دین‌ورزی است. عنصر عمل در آن همچنان برجسته است؛ اما عملی هدف‌دار و معطوف به غایتی دنیوی» (همان).

در دین‌ورزی معرفت‌اندیش «همه سخن از رازهاست؛ اما نه راز به معنی اسطوره، بل به معنی معما و معضلی عقلی که کلنجار رفتن با آن عین حیات عقلانی یک پهلوان خردورز است؛ آن هم عقل نظری که به تناسب دلیل و مدعا حساس است. ... سعادت دین‌ورز در کمال قوه نظری او است. مفسران و متکلمان، دو شخصیت برجسته این عرصه‌اند. ... در اینجا خداوند خود در چهره یک راز بزرگ عقلانی جلوه‌گر می‌شود و بندگان چون رازگشایانی که حیرت زده جلال اویند، و پیامبر چون معلم و حکمت‌آموزی بزرگ که دروسی را در نهایت فشرده‌گی القا کرده است و مؤمنان چون شاگردان و نوآموزان وی که می‌کوشند تا سخنان وی را عاقلانه فهم کنند. ... کار پیامبر القای درس و پیشنهاد قول احسن است نه ایجاب و تحمیل، و کار مؤمنان قبول و تسلیم عقلی است نه بدنی و عاطفی. ... فضایل اخلاقی‌اش آنهاست که آدمی را به شناخت بهتر و پیراسته‌تر از خطا می‌رساند» (همان، ص ۲۵).

دین‌ورزی تجربت‌اندیش «نه بدنی است نه مغزی، نه ابزاری نه علمی، بلکه خواهان معلوم است. ... دین‌ورزی‌ای است عشقی، کشفی، تجربی، ... در اینجا خدا یک محبوب جمیل و یک معشوق نازنین است. پیامبر یک مراد است، یک مرد باطنی و یک الگوی موفق تجربه‌های دینی و پیروی از او شرکت در اذواق او و بسط و تکرار تجربه‌های او و جذب شدن در حوزه مغناطیسی شخصیت او است» (همان، ص ۲۶).

دین‌داری مورد قبول اسلام

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا تمام گونه‌های دین‌داری پیش گفته مورد قبول اسلام است و آیا نظام آموزش و پرورش به عنوان نهادی که عهده‌دار تربیت دینی است، می‌تواند هر یک از آنها را مبنا قرار داده و فعالیتهای تربیتی خود را براساس آن، سامان دهد؟ یا اینکه از میان اینها تنها یک نوع دین‌داری است که می‌تواند مبنای کار نظام آموزش و پرورش قرار گیرد؟

برای دست یافتن به پاسخی مناسب، توجه به این نکته لازم است که تفاوت انواع دین‌داری‌ها می‌تواند ناشی از سه عامل باشد: ۱. میزان تأکید بر برخی ابعاد دین؛ ۲. لحاظ نکردن برخی ابعاد دین؛ ۳. ترکیبی از هر دو.

اکنون باید روشن شود تفاوت انواع سه گانه دین‌داری پیش‌گفته ناشی از چیست. آیا در این دین‌داری‌ها میزان تأکید بر ابعاد گوناگون دین اسلام متفاوت است یا این تفاوت ناشی از این است که در برخی از دین‌داری‌ها، برخی ابعاد دین لحاظ نشده است و یا تفاوت ناشی از هر دو جهت است؛ یعنی هم ابعاد دین و هم میزان تأکید بر این ابعاد در هر یک از این گونه‌ها با دیگر گونه‌ها تفاوت دارد؟

بیانات آقای سروش در باب منشأ تفاوت دین‌داری‌های سه گانه مصلحت‌اندیش، معرفت‌اندیش و تجربت‌اندیش مبهم است؛ از یک سو، سیاق کلام ایشان به گونه‌ای است که گویا از نظر ایشان هر یک از این دین‌داری‌ها ابعادی دارند که دین‌داری‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند؛ برای مثال، دین‌داری مصلحت‌اندیش بعد معرفتی و تجربی ندارد؛ در مقابل، دین‌داری معرفت‌اندیش بعد عملی و تجربتی ندارد و دین‌داری تجربت‌اندیش نیز از بعد عملی و عقلی بی‌بهره است. از سوی دیگر، برخی گفته‌های ایشان چنان است که گویی تفاوت این دین‌ورزی‌ها ناشی از این است که هر یک از آنها بر برخی ابعاد دین بیشتر تأکید می‌کنند. برای مثال، ایشان در توضیح دین‌ورزی مصلحت‌اندیش می‌گویند: «در شکلهای آخرت‌گرایانه خالصش، جامعه زهد و تصوف می‌پوشد و در شکلهای دنیاگرایانه‌اش جامعه سیاست و ملک. محوریت در آن با عاطفه و عقل عملی است. اگر عامیانه باشد، عاطفه بر آن غلبه دارد و اگر عالمانه باشد، عقل عملی» (سروش، ۱۳۷۸، ص ۲۲). از این بیان بر می‌آید که در هر یک از این دین‌داری‌ها، بر بعد خاصی از دین تأکید می‌شود و آن بعد محوریت می‌یابد.

اگر تفاوت این دین‌داری‌ها ناشی از این باشد که هر یک از آنها تنها به بعد یا ابعاد خاصی از دین پایبند بوده و ابعاد دیگر را به طور کلی کنار می‌گذارند، در این صورت باید گفت: هیچ یک از دین‌داری‌های سه‌گانه با متون دینی اسلام و با سیره پیامبر (ص) و امامان (ع) سازگاری ندارند؛ زیرا چنانکه پیشتر گفتیم، اسلام دینی تک بعدی نیست؛ بلکه ابعاد مختلفی دارد که عبارت‌اند از: بعد شناختی، اعتقادی، عبادی، اخلاقی، آدابی، اقتصادی و سیاسی. ابعاد مختلف دین اسلام همه ابعاد سه‌گانه وجود انسان را پوشش می‌دهد؛ یعنی تعالیم اسلام، ابعاد عملی و رفتاری، عقلانی و شناختی و عاطفی و احساسی انسان را پوشش می‌دهد. از آنجا که دین اسلام هر سه بعد را دارد، دین‌داری مورد قبول اسلام نیز به هر سه بعد توجه می‌کند. بنابراین، گونه‌ای از دین‌داری که به یکی از این ابعاد توجه کند و دیگر ابعاد را نادیده بگیرد، از نظر اسلام مورد قبول نخواهد بود و انسان را به سرانجام مطلوب نخواهد رساند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «کسانی که به خدا و پیامبران کفر ورزیده و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی بیندازند و می‌گویند به بعضی از آنها ایمان داریم و به بعضی دیگر کافریم و می‌خواهند راه سومی ایجاد کنند، آنان حقیقتاً کافرنند و برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده‌ایم» (نساء، ۱۵۰ - ۱۵۱). گرچه این آیه در مورد یهود و نصاری است که می‌گفتند: پیامبری موسی (ع) و عیسی (ع) را قبول داریم و به آنها ایمان می‌آوریم، ولی پیامبری حضرت محمد (ص) را نمی‌پذیریم، و خداوند می‌فرماید: «نمی‌توان میان پیامبران خدا فرقی قائل شد و به برخی از آنها ایمان آورد و به برخی کفر ورزید زیرا این کار به منزله کفر به خداست.»؛ اما همین مطلب در مورد تعالیم اسلام نیز صادق است. اگر همه تعالیم اسلام دستورهای خدا هستند نمی‌توان برخی از آنها را پذیرفت و به آنها عمل کرد و برخی دیگر را نپذیرفت و کنار گذاشت؛ این کار به منزله کفر به خداست.

در صدر اسلام نیز فرقه‌هایی بودند که برخی از ابعاد اسلام را منکر بودند و برای مثال، معتقد بودند ایمان و اسلام تنها به گفتار و اعتقاد قلبی است. همین که کسی قلباً به خدا و پیامبر (ص) ایمان بیاورد و به زبان نیز اقرار نماید مسلمان و مؤمن است؛ گرچه در عمل به هیچ‌یک از دستورهای اسلام مانند عبادات و اخلاقیات پایبند نباشد (محمّدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۷). اما امامان (ع) در روایات متعددی فرموده‌اند: «ملعون است، ملعون است کسی که بگوید: ایمان گفتار بدون عمل است» (همان، ص ۳۰۶). از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: «اگر ایمان تنها گفتار بود، نماز و روزه و حلال و حرامی [نیز باید در کار]

نمی‌بود» (همان). در برخی روایات نیز برای ایمان سه مؤلفه ذکر شده است؛ برای مثال، در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «ایمان، شناخت قلبی، گفتار زبانی و عمل به اعضا و جوارح است» (همان، ص ۳۰۱). در برخی روایات نیز ایمان را به اخلاص در عمل تعریف کرده‌اند (همان، ص ۳۰۲) که نشان دهنده نقش مهم عمل خالص در ایمان و دین‌داری است. بنابراین، تفاوت در دین‌داری به گونه‌ای که در برخی انواع آن بعضی از ابعاد دین و در برخی دیگر ابعادی دیگر مورد قبول باشد از نظر متون اسلامی پذیرفتنی نیست.

اما اگر بپذیریم که تفاوت دین‌داری‌های پیش‌گفته از تأکید متفاوت آنها بر برخی ابعاد دین ناشی است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این تفاوت در تأکید بر برخی ابعاد دین از نظر دین اسلام قابل قبول است؟

بدیهی است که تأکید گذاری متفاوت بر برخی ابعاد دین تا اندازه‌ای قابل قبول است و بدین سبب، نمی‌توان بر کسی خرده گرفت. در صدر اسلام نیز در میان صحابه پیامبر (ص) کسانی بودند که در عین پایبندی به همه دستورهای اسلام، به عبادات، یا مسائل شناختی و یا برخی دیگر از ابعاد دین بیشتر توجه می‌کردند؛ به همین جهت، برخی صحابه در مسائل تفسیری و برخی دیگر، در مسائل عبادی و جز آن بیشتر مورد مراجعه بودند. امامان (ع) نیز بر حسب شرایط اجتماعی خود به برخی فعالیت‌های دینی بیشتر می‌پرداختند. برای مثال امام زین‌العابدین (ع) بیشتر به عبادت و دعا و راز و نیاز با خدا می‌پرداخت؛ زیرا شرایط سیاسی و اجتماعی در زمان ایشان برای فعالیت‌های علمی و سیاسی مساعد نبود. اما امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، برخلاف امام زین‌العابدین (ع) بیشتر به نشر فرهنگ و معارف شیعی همت گماشتند؛ زیرا در زمان آنان شرایط سیاسی و اجتماعی برای این نوع فعالیت بیشتر مساعد بود. حضرت علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) مدت ۲۵ سال به فعالیت‌های اقتصادی، عبادی و تا اندازه‌ای آموزشی مشغول بود، ولی پس از آنکه حکومت را به دست گرفت، فعالیت سیاسی و اجتماعی ایشان افزایش یافت؛ زیرا تا پیش از آن زمینه برای فعالیت سیاسی و اجتماعی ایشان آماده نبود.

با وجود این، تأکید و توجه بیشتر امامان (ع) به برخی فعالیت‌ها و ابعاد دین به معنی غفلت آنان از ابعاد دیگر دین نبود. امیرالمؤمنین (ع) با اینکه خلیفه مسلمانان بود و در مدت کوتاه خلافت خود با مشکلات متعددی روبه‌رو شد، هیچ‌گاه از عبادات، اخلاقیات و ابعاد دیگر دین غافل نشد. سایر امامان معصوم (ع) نیز چنین بودند و هیچ‌گاه توجه بیشتر به یک بعد آنان

را از توجه به ابعاد دیگر اسلام باز نمی‌داشت؛ برای مثال، امام صادق(ع) با اینکه عمده وقتش صرف نشر و گسترش معارف دینی بود، محمد بن زیاد از دی درباره ایشان می‌گوید: «امام صادق(ع) همیشه در یکی از این سه حالت بود: یا روزه‌دار بود یا در حال نماز و یا در حال ذکر؛ او از عابدان و زاهدان بزرگی بود که از خداوند - عز و جل - خائف بودند. ایشان خوش مجلس و پرفایده بودند» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۵).

در نتیجه، اگر تأکید بر برخی ابعاد تنها به معنای توجه بیشتر به آن بعد باشد، چنانکه در سیره پیامبر(ص) و امامان(ع) مشاهده می‌کنیم، از دید اسلام پذیرفتنی است، ولی اگر تأکید بیشتر بر برخی ابعاد به معنای غفلت کردن از ابعاد دیگر باشد، پذیرفته نیست. از این رو، در برخی موارد نیز که چنین پدیده‌ای مشاهده می‌شد، معصومان(ع) با آن برخورد می‌کردند؛ برای مثال، در صدر اسلام عده‌ای از مسلمانان تصمیم گرفتند همه کارها و فعالیت‌های خود و نیز استفاده از برخی نعمتهای خداوند مانند خوردن گوشت، استعمال بوی خوش و آمیزش با همسران خود را کنار بگذارند و خود را برای عبادت خداوند وقف نمایند. هنگامی که پیامبر(ص) از این ماجرا آگاه شدند، آنان و دیگران را از آن کار نهی کردند و فرمودند: من که پیامبر خدا هستم، گوشت می‌خورم، از بوی خوش استفاده می‌کنم و وظیفه زناشویی‌ام را انجام می‌دهم. هر که از راه و روش من روی بگرداند، از من نیست (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۴۹۶). همچنین گروهی از مسلمانان بعد از نزول آیه «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد» (طلاق، ۲ - ۳)، دست از کار و کوشش کشیدند و به عبادت پرداختند. پیامبر(ص) پس از آگاهی یافتن از این ماجرا آنان را از این کار بازداشت و فرمود: «من کسی را که کار و کوشش را کنار گذاشته و برای تأمین روزی خود تنها به دعا رو آورده، دشمن می‌دارم» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۳، ص ۱۵).

این تأکید و توجه بیشتر به برخی ابعاد دین حتی اگر به گونه‌ای باشد که در عمل مانع پرداختن فرد به ابعاد دیگر اسلام باشد، نیز از دید اسلام افراط تلقی شده و پذیرفتنی نیست. عبدالله بن عمر می‌گوید: من روزها روزه می‌گرفتم و شبها را به عبادت پروردگار می‌گذراندم. پیامبر(ص) از این موضوع آگاه شد و فرمود: «برخی روزها را روزه بگیر و برخی دیگر را روزه نگیر. مقداری از شب را به عبادت خداوند بپرداز و مابقی آن را بخواب که چشم تو، نفس تو و خانواده تو نیز بر تو حقی دارند و نباید عبادت خداوند موجب تضییع حق آنها

شود» (بخاری، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۲۴۶). از نظر اسلام افراط و تفریط در برخی ابعاد دین نه تنها مفید نیست، بلکه مانع رسیدن انسان به هدفی می‌شود که دین برای او مشخص کرده است. پیامبر (ص) به علی (ع) می‌فرماید: «یا علی، این دین، دین استوار و محکمی است؛ از این رو، با رفق و نرمی در آن سیر کن و عبادت خداوند را برای خودت ناخوشایند مکن که زیاده‌رو و افراط‌کار نه مرکب خود را سالم باقی می‌گذارد نه راه را طی می‌کند و به مقصد می‌رسد» (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۷۱).

چکیده سخن آنکه تفاوت انواع دین‌داری‌ها اگر از پذیرش برخی ابعاد دین و رد برخی دیگر ناشی شود، یا اگر از توجه بیشتر به برخی ابعاد و غفلت و نادیده گرفتن برخی دیگر ناشی شود و یا به معنای افراط در برخی ابعاد باشد، به گونه‌ای که فرد در مقام عمل از توجه به ابعاد دیگر باز بماند، مورد قبول اسلام نیست و پیامبر (ص) و امامان (ع) نیز با آن مخالفت کرده‌اند. بنابراین، اگر اصناف دین‌ورزی که در بیانات آقای سروش آمده تنها به معنای توجه بیشتر هر یک از این اصناف به برخی ابعاد دین بدون غفلت از ابعاد دیگر باشد، و این توجه همراه با افراط در آنها و تفریط در ابعاد دیگر نباشد، از دید اسلام مقبول است و در غیر این صورت مقبول نیست. البته، در اینجا در مقام بررسی صحت و سقم توصیف ایشان از دین‌ورزی این اصناف نیستیم، و چه بسا که توصیف و تصنیف ایشان مطابق با واقع هم نباشد، بلکه مراد ما این است که اگر تصنیف و توصیف ایشان از دین‌ورزی مسلمانان درست باشد، مقبولیت و عدم مقبولیت این دین‌ورزی‌ها را باید با معیاری که در بالا بیان کردیم، سنجید.

به هر حال، دین‌داری مورد قبول اسلام آن است که به تمام ابعاد دین توجه کند، اگرچه ممکن است برخی ابعاد دین به سبب شرایط خاص زمانی یا مکانی بیشتر یا کمتر مورد توجه قرار بگیرد. اما، این موضوع نباید موجب غفلت از دیگر ابعاد یا افراط و تفریط گردد. بنابراین، دین‌داری مورد قبول اسلام باید تمام ابعاد هفت‌گانه اسلام یعنی ابعاد شناختی، اعتقادی، عبادی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را دربرگیرد و دین‌داری که در آن تنها به یک یا چند بعد توجه شود، مورد قبول اسلام نخواهد بود.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا دین‌داری مورد قبول اسلام مراتب و درجاتی

دارد؟

مراتب و درجات دین‌داری

اینکه دین‌داری مراتب و درجاتی دارد یا خیر فرع آن است که دین‌داری قابلیت افزایش و کاهش را داشته باشد. در اینکه دین یک فرد کم و زیاد می‌شود، در میان مسلمانان اختلافی نیست؛ زیرا ممکن است فردی بیشتر و دیگری کمتر عبادت کند؛ ممکن است کسی بیشتر و دیگری کمتر با معارف اسلامی آشنا باشد در نتیجه دین‌داری این دو با یکدیگر مساوی نخواهد بود. اختلاف در این است که آیا ایمان نیز کاستی و فزونی می‌پذیرد یا خیر؟ گروهی معتقدند ایمان به معنای تصدیق و پذیرش است و تصدیق و پذیرش شدت و ضعف، و کاستی و فزونی نمی‌پذیرد بلکه یا هست و یا نیست. در مقابل، گروهی دیگر قائل‌اند که ایمان افزون بر اعتقاد، عمل به دستورهای دین مانند عبادت و رعایت ارزشهای اخلاقی را نیز دربر می‌گیرد؛ از این رو، ایمان نیز قابل افزایش و کاهش است (سبحانی، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۵)؛ برای مثال فخر رازی می‌گوید: «از نظر ما ایمان کم و زیاد نمی‌شود زیرا ایمان اسم است برای تصدیق پیامبر در آنچه می‌دانیم بی‌تردید از جانب خداوند آورده است و این، تفاوت‌پذیر نیست؛ اما از نظر معتزله، از آنجا که ایمان اسم است برای انجام عبادات، قابل کاستی و فزونی است» (همان).

از نظر دانشمندان شیعی، ایمان زیادتیی و نقصان می‌پذیرد، اگر چه به معنای اعتقاد و اقرار قلبی باشد. علامه مجلسی در ذیل روایات مربوط به ایمان می‌فرماید: «حق این است که ایمان فزونی و کاستی می‌پذیرد چه اعمال و رفتار را جزئی از آن، چه از شرایط یا آثار آن بدانیم؛ زیرا تصدیق و پذیرش قلبی به هرگونه‌ای که تفسیر شود، بدون شک افزایش می‌یابد و به همان اندازه‌ای که افزایش می‌یابد، آثارش در اعضا و جوارح انسان ظاهر می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۲۱۰). آیه الله سبحانی نیز در این مورد می‌گوید: «این گفته که ایمان زیادتیی و نقصان نمی‌پذیرد، بیشتر شبیه گفتار مرجئه است که شعار "معصیت به ایمان ضرری نمی‌زند" سردادند و به تصدیق و اعتقاد اکتفا کردند و عمل را وا گذاشتند و گفتند: ایمان هر یک از ما مانند ایمان جبرئیل و محمد (ص) است. ولی محققان این گفته را رد کردند و گفتند: ایمان زیادتیی و نقصان می‌پذیرد، گرچه آن را تصدیق و اعتقاد بدانیم؛ زیرا تصدیق نیز درجات و مراتبی دارد و تصدیق پیامبر مانند تصدیق امام نیست و تصدیق این دو مانند سایر مردم نیست» (سبحانی، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۸).

آیات و روایات نیز بر همین مطلب دلالت دارند؛ برای مثال، به این آیات توجه فرمایید:

«هرگاه آیات قرآن بر آنان تلاوت شود، بر ایمانشان بیفزاید» (انفال، ۲)؛ «مردم بر ضد شما بسیج شده‌اند؛ از آنان بترسید؛ اما این بر ایمان آنان افزود.» (آل عمران، ۱۷۳). از امیرالمؤمنین (ع) نیز روایت شده: ایمان مانند نقطه سفیدی در قلب است که به هر اندازه بر ایمان افزوده شود، این نقطه نیز بزرگ‌تر می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۱۹۶). بنابراین، براساس آیات و روایاتی که در موضوع ایمان وارده شده است، ایمان فزونی و کاستی می‌پذیرد اکنون این پرسش مطرح می‌شود که «ایمان» و به عبارت دیگر «تدین» چه مراتب و درجاتی دارد؟

مراتب و درجات دین‌داری در قرآن

خداوند در قرآن میان ایمان و اسلام تفاوت گذاشته و درباره گروهی از اعراب مدعی ایمان می‌فرماید: «اعراب گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو، ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است» (حجرات، ۱۴). براساس این آیه، دین‌داری مراتب و درجاتی دارد و اولین مرتبه آن اسلام است. اساس اسلام دو شهادت است: شهادت بر یگانگی خداوند (أشهد أن لا اله الا الله) و شهادت بر پیامبری حضرت محمد (ص) (أشهد أن محمداً رسول الله). کسی که این دو شهادت را بر زبان جاری کند، مسلمان و مشمول احکام اسلامی است. از علی (ع) روایت شده که فرمود: اسلام آن [شهادتین] است که بر زبان جاری می‌شود و با آن ازدواج جایز می‌گردد» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۰). بنابراین، کسی که یگانگی خدا و پیامبری حضرت محمد (ص) را به زبان بپذیرد، مسلمان است، هر چند این پذیرش از صمیم قلب نباشد و در عمل نیز به دستورهای اسلام پایبند نباشد.

دومین مرتبه دین‌داری ایمان است. مؤمن کسی است که هم به زبان و قلب یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد (ص) را بپذیرد و هم در مقام عمل تابع دستورهای خداوند باشد. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «نام دین خدا اسلام است. اسلام دین خداست پیش از شما، در زمان شما، و پس از شما؛ پس کسی که به دین خدا اقرار نماید، مسلمان است و کسی که به دستورهای خدای عز و جل عمل کند، مؤمن است» (همان، ص ۳۰۱). در روایات متعددی نیز برای ایمان سه جزء بیان شده است برای مثال، در روایتی از امام رضا (ع) آمده است: «ایمان، گفتار و عمل و شناخت است». براساس این روایات، ایمان

سه جزء دارد: جزء قولی که اقرار زبانی به توحید و نبوت است؛ جزء عملی که عمل کردن به دستورهای اسلام است؛ و جزء شناختی که شناخت خداوند ریگانگی او و نیز شناخت پیامبری حضرت محمد (ص) و اعتقاد به آنهاست.

بنابراین ایمان در رتبه‌ای بالاتر از اسلام قرار می‌گیرد. هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. امام باقر (ع) می‌فرماید: ایمان با اسلام شریک است؛ اما اسلام با ایمان شریک نیست» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۰۰).

مراتب و درجات دین‌داری در روایات

در روایات برای ایمان مراتب و درجاتی ذکر شده است؛ برای مثال، در برخی روایات برای ایمان ده درجه بیان شده است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «ایمان ده درجه دارد؛ همانند نردبان، و پله پله باید از آن بالا رفت» (فیض کاشانی، ۱۴۰۴، ج ۱، باب الایمان و الکفر، ص ۳۰). در برخی روایات نیز آمده است که ایمان هفت بخش دارد و کسی که همه این بخشها را داشته باشد، ایمانش کامل است و کسی که برخی از این بخشها را داشته باشد، مرتبه و درجه‌ای از ایمان را دارد؛ برای مثال، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند عزّ و جلّ ایمان را بر هفت بخش قرار داده است: بر نیکی، راستی، یقین، رضا، وفا، علم و حلم؛ سپس این بخشها را بین مردم تقسیم کرده است. کسی که از هفت بخش آن بهره دارد ایمانش کامل است؛ اما به برخی از مردم یک بخش، به برخی دیگر دو بخش و به برخی دیگر سه تا هفت بخش داده شده است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۱۵۹). در برخی روایات نیز گفته شده که درجات ایمان از آسمان تا زمین است. در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که حضرت این آیه را متذکر شد که: «هم درجات عند الله» و فرمود: «این درجات به اندازه فاصله میان زمین و آسمان است» (همان، ص ۱۷۱).

فیض کاشانی در توضیح این روایات می‌گوید: «از آنجا که مراتب و درجات ایمان گاه به زیادت و نقصان یا شدت و ضعف در اخلاق حسنه است، گاه به شدت و ضعف کلی یا جزئی در اعتقادات حقه و گاه به زیادی و کمی و خلوص و آلودگی اعمال صالح، و هیچ‌یک از این امور نیز قابل شمارش نیست و بر حسب نظر افراد تعداد آنها کم و زیاد می‌شود، در روایات گاه برای ایمان ده و گاه هفت مرتبه و درجه بیان شده است» (فیض کاشانی، ۱۴۰۴، ج ۱، باب الایمان و الکفر، ص ۳۰).

علامه مجلسی (۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۲۱۰ - ۲۱۱) در توضیح این روایات می‌فرمایند: «زیادتی و نقصان ایمان بیانگر آن است که ایمان مراتبی - مراتب بالا و پایین - دارد و هر یک از این مراتب متفرع بر مرتبه قبل است؛ زیرا هر مرتبه و درجه‌ای از ایمان سبب است برای میزانی از اعمال که با آن مناسبت دارد. هرگاه فرد آن اعمال را انجام داد، ایمان قلبی او قوی‌تر می‌شود و به مرتبه بالاتری از ایمان دست می‌یابد که اعمال بیشتری را اقتضا می‌کند و به همین ترتیب تا آخر. ... هر مرتبه از ایمان نیز آثار خاصی دارد. هرگاه فرد مرتکب گناه کبیره‌ای شود، ایمان او ناقص و روح و حقیقت ایمان از او جدا می‌شود.»

با توجه به مطالب بالا، روشن می‌شود که اولاً: ایمان و دین‌داری مراتب و درجاتی دارد؛ ثانیاً: تفاوت مراتب و درجات ایمان یا ناشی از زیادتی، نقصان، شدت و ضعف فضایل اخلاقی است، یا ناشی از شدت و ضعف اعتقادات و یا ناشی از زیادتی، کمی، خلوص یا آلودگی اعمال صالح؛

ثالثاً: تعداد این مراتب و درجات را دقیقاً نمی‌توان معین کرد. در برخی روایات برای ایمان ده مرتبه و در برخی هفت مرتبه و درجه معین شده و برخی دیگر از روایات تعداد درجات آن را نامحدود دانسته‌اند.

رابعاً: فی الجمله معلوم است که هر مرتبه از ایمان اعمال و رفتار و ویژگی‌های خاصی را می‌طلبد، ولی به طور دقیق مشخص نشده که مؤمن در هر مرتبه و درجه از ایمان، چه اعمالی انجام می‌دهد و چه ویژگی‌های اعتقادی، شناختی و اخلاقی دارد.

آیه الله سبحانی (۱۴۱۶ ق، ص ۳۱ - ۳۲) در جمع‌بندی روایات می‌فرمایند: «آنچه از ملاحظه مجموع دلایل بر می‌آید، این است که ایمان مراتب و درجاتی دارد و هر مرتبه و درجه از آثار خاصی برخوردار است:

۱. تنها اعتقاد به عقاید حقه؛ اثر این درجه از ایمان این است که جان، مال، ناموس و آبروی مؤمن محترم است. اگر کاری نیک انجام دهد، پذیرفته می‌شود و سزاوار پاداش است و برای همیشه در جهنم باقی نمی‌ماند و سزاوار عفو و شفاعت است.

۲. اعتقاد به عقاید حقه و انجام فرایض قطعی و مسلم، مانند واجباتی که در قرآن آمده، و ترک گناهان کبیره‌ای که خداوند کیفر آنها را آتش جهنم قرار داده است. کافر بودن تارک الصلاة و کسی که زکات نمی‌پردازد و حج نمی‌کند براساس این مرتبه از ایمان است. همچنین روایت «زانی در حالی که مؤمن است، زنا نمی‌کند و دزد در حالی که مؤمن است، دزدی

نمی‌کند.» نیز ناظر به این مرتبه از ایمان است. اثر این مرتبه از ایمان این است که مؤمن در دنیا و آخرت عذاب نمی‌شود و سزاوار ذلت و خواری نیست.

۳. اعتقاد به عقاید حقه و انجام همه واجبات و ترک همه محرمات. آثار این مرتبه از ایمان این است که مؤمن از مقربان الهی است، و با صدیقین محشور و پاداشهای او مضاعف است و درجاتش بالا می‌رود.

۴. افزون بر آنچه در مرتبه قبل گفته شد، مستحبات را انجام داده، مکروهات و حتی برخی مباحات را ترک می‌کند. این مرتبه و درجه، خاص پیامبران و اوصیای آنان است. تفاوت این بیان با بیانات گذشته در این است که، وظایف و ویژگی‌های دین‌دار در هر مرتبه و درجه ایمانی مشخص شده است. مطابق این بیان، در مرحله اول از ایمان و دین‌داری، مؤمن تنها به عقاید حقه معتقد است و غیر از این، وظیفه دیگری برای خود قائل نیست. این مرتبه با مرتبه‌ای از دین‌داری که در آیات و روایات از آن به اسلام تعبیر شده، سازگار است. در مرتبه دوم، فرد افزون بر اعتقاد به عقاید حقه، تنها واجبات قطعی را انجام می‌دهد و تنها گناهان کبیره به معنای گناهانی که خداوند برای مرتکبان آنها وعده آتش جهنم را داده است، ترک می‌کند. در مرتبه سوم، فرد افزون بر اعتقاد به عقاید حقه، همه واجبات را انجام و همه محرمات را ترک می‌کند، و در مرتبه چهارم، افزون بر وظایف مرتبه سوم، مستحبات را نیز انجام داده و از مکروهات و برخی مباحات نیز دوری می‌کند.

به نظر می‌رسد در این نظریه برخی ابعاد دین‌داری چنانکه باید، مورد توجه قرار نگرفته و عمدتاً بر بعد اعتقادی، عبادی و فقهی اسلام - یعنی واجب، حرام، مستحب و مکروه - متمرکز شده است. البته، درست است که ابعاد دیگر اسلام به‌ویژه ابعاد اخلاقی، اقتصادی و حتی سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای در قالب احکام واجب، مستحب، حرام و مکروه قرار می‌گیرند، اما اگر هر یک از این ابعاد به طور مستقل مورد توجه قرار نگیرند، بسیاری از جنبه‌ها و زوایای آنها مورد غفلت واقع می‌شود. از این رو، لازم است این نظریه با افزودن ابعاد دیگر اسلام به آن، تکمیل شود.

در این نظریه، چند بعد از ابعاد اسلام مورد توجه قرار نگرفته که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

نخست، بعد شناختی اسلام. آشنایی مختصر با قرآن، حدیث، تاریخ اسلام، سیره متوسط و اهل بیت (ع)، و زبان عربی که ابزار کسب این شناختها است، یکی از مؤلفه‌های مهم دین‌داری در سطح متوسط است که باید به این نظریه افزوده شود.

دوم، مورد توجه صریح قرار نگرفتن آشنایی با فضایل، رذایل، رفتارهای بایسته و

نابایسته اخلاقی، تخلق به فضایل اساسی، پاک بودن از رذایل اساسی، پایبندی به مهم‌ترین رفتارهای شایسته اخلاقی و دوری از مهم‌ترین رفتارهای ناشایسته اخلاقی، که باید به آن افزوده شود.

افزون بر این، در این نظریه به کیفیت اعمال نیز توجه نشده است. تفاوت مراتب دین‌داری - چنانکه فیض گفته است - تنها به کمیت اعمال نیست؛ بلکه افزون بر آن، کیفیت انجام اعمال نیز مؤثر است. ممکن است دو فرد به یک اندازه نماز بخوانند، روزه بگیرند، بخشش و صلّه رحم کنند، اما یکی از این دو همه این اعمال را با اخلاص کامل و تنها برای رضای خدا انجام دهد، ولی نیت دیگری به این اندازه خالص نباشد. آیا می‌توانیم بگوییم درجه ایمانی هر دو یکی است؟ بی‌تردید پاسخ منفی است؛ زیرا در مقام سنجش عمل دینی، کیفیت عمل بر کمیت آن برتری دارد. نمونه‌های متعددی از این موضوع در متون دینی آمده است؛ برای مثال، حضرت علی (ع)، فاطمه (س)، حسن (ع) و حسین (ع) هر یک تنها سه قرص نان یا کمتر به فقیر دادند، ولی خداوند در شأن آنان سوره‌ای نازل کرد. افرادی نیز بودند که بسیار بیش از این به فقرا بخشیدند، ولی هیچ آیه‌ای در شأن آنان نازل نشد؛ زیرا عمل اهل بیت (ع) از اخلاص کامل برخوردار بود.

در عبادات، افزون بر اخلاص، امور دیگری نیز در کیفیت عمل مؤثر هستند؛ برای مثال، علم و آگاهی، خضوع و خشوع و توجه داشتن به محتوای عبادت، کیفیت آن را بالاتر می‌برد؛ از این رو ارزش نماز پیامبر (ص)، با نمازهای دیگران قابل مقایسه نیست. این مطلب نیز در این نظریه مورد توجه قرار نگرفته است.

سوم، بعد سیاسی و اقتصادی اسلام نیز باید به این نظریه افزوده شود؛ بدین معنا که باید با ضروریات و مهم‌ترین اصول، ارزشها، هنجارها و رفتارهای سیاسی و اقتصادی اسلام آشنا و به آنها متعهد باشد.

سرانجام آنکه لازم است بُعد آداب و سنن اسلامی را نیز به این نظریه بیفزاییم؛ بدین معنا که مؤمن باید با مهم‌ترین آداب و سنن اسلامی آشنا و به آنها پایبند باشد. با افزودن این ویژگی‌ها به مرتبه دوم ایمان که در این نظریه آمده مرتبه متوسط از دینداری که می‌تواند محور تربیت دینی در مدارس باشد به دست می‌آید.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توانیم بگوییم:

الف - ایمان درجات و مراتبی دارد، هر چند نمی‌توان به دقت تعداد این درجات را مشخص کرد.

ب - تفاوت مراتب و درجات ایمان یا ناشی از تفاوت کیفی و کمی در فضایل اخلاقی

است یا ناشی از شدت و ضعف در اعتقادات و یا ناشی از تفاوت کمی و کیفی در اعمال صالح است.

ج- دین‌داری در حد متوسط شامل مؤلفه‌های ذیل است:

۱. آشنایی مختصر با قرآن، حدیث، تاریخ اسلام، سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و زبان عربی؛

۲. اعتقاد آگاهانه و عالمانه به اساسی‌ترین و مهم‌ترین عقاید اسلامی؛

۳. پایبندی به عبادات واجب اسلامی؛

۴. تخلق به فضایل بنیادین اخلاقی و پاکی از رذایل بنیادین اخلاقی و نیز پایبندی به مهم‌ترین رفتارهای پسندیده اخلاقی؛

۵. پایبندی و تعهد به اصول، ارزشها و رفتارهای اساسی سیاسی و اقتصادی اسلام؛

۶. پایبندی به مهم‌ترین آداب و سنن اسلامی.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به تعداد مراتب و درجات دین‌داری، مناسب است کدام یک از این مراتب، محور و هدف تربیت دینی در آموزش و پرورش قرار گیرد؟ چنانکه پیشتر گفتیم مناسب‌ترین گزینه برای آموزش و پرورش این است که درجه و مرتبه متوسط ایمان که در بالا بیان شد، هدف تربیت دینی قرار گیرد.

مرکز تحقیقات کوی پرورش دینی

خلاصه

با توجه به مطالبی که در این فصل گفته شد، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. دین‌داری مورد قبول اسلام آن است که به همه ابعاد دین اسلام توجه کند و در این توجه، از افراط و تفریط بپرهیزد.

۲. دین‌داری مورد قبول اسلام مراتب و درجاتی متعدد دارد. مرتبه متوسط، درجه‌ای از دین‌داری است که فرد با شناختهای اسلامی، به صورت مختصر آشنا است، و به اصول عقاید اسلامی، آگاهانه و عالمانه معتقد؛ به عبادات واجب پایبند، به فضایل اخلاقی اساسی اسلام متخلق؛ و با مهم‌ترین آداب و سنن اسلامی و نیز با ارزشها و رفتارهای بنیادین اقتصادی و سیاسی اسلام آشنا و نسبت به آنها متعهد است.

۳. مرتبه‌ای از دین‌داری که مناسب است محور برنامه‌های تربیتی آموزش و پرورش باشد، همان است که در بند دو توضیح داده شد.

ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن

در فصل‌های گذشته، ساختار اسلام، دین‌داری مورد قبول اسلام و مرتبه‌ای از دین‌داری را که باید محور فعالیت‌های تربیتی مدارس باشد، مشخص کردیم. در این فصل به ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در سطح متوسط که شایسته است محور تربیت دینی در مدارس باشد، می‌پردازیم.

مقدمه

بحث ویژگی‌های مؤمن در فرهنگ شیعی سابقه‌ای طولانی دارد و در سخنان پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع) به آن بسیار توجه شده است. امام علی(ع) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه به تفصیل ویژگی‌های متقیان را بیان کرده است. در آثار اصحاب ائمه(ع) نیز بابها و حتی کتابهای مستقلی به این موضوع اختصاص یافته است.

به نظر می‌رسد دلیل مطرح شدن و اهمیت یافتن این بحث پیشوایان دین و اصحاب آنان این بوده که این ویژگی‌ها به صورت عینی و مشخص معیارها و مشخصه‌های دین‌دار و مؤمن واقعی و راه دستیابی به آنها را بیان می‌کنند؛ به عبارت دیگر، صفات و ویژگی‌های مؤمن افزون بر بیان مقصد و هدف دین‌داری، شاخصی به دست می‌دهد که به وسیله آن می‌توان مشخص کرد مؤمن تا چه اندازه به هدف مذکور نزدیک یا از آن دور شده است.

این بحث در تربیت دینی دانش‌آموزان در آموزش و پرورش نیز اهمیت دارد. زیرا تربیت دینی دانش‌آموزان در آموزش و پرورش نیز در صورتی می‌تواند به هدف خود دست یابد که ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را مشخص کرده باشد. افزون بر این، این بحث برای تعیین نقشهای معلم در تربیت دینی نیز ضروری است؛ از این رو در این فصل تلاش می‌کنیم به اختصار ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را با استناد به منابع اسلامی بیان کنیم.

از آنجا که ایمان درجات و مراتب متعددی دارد، ویژگی‌های مؤمن در هر مرتبه و درجه

ایمانی با مراتب دیگر متفاوت است. این تفاوت به دو صورت ظاهر می‌شود: نخست آنکه ممکن است در برخی مراتب، ویژگی‌هایی وجود داشته باشد که در مراتب دیگر وجود ندارد. برای مثال، پایبندی به نمازهای روزانه شرط لازم ایمان در مرتبه دوم و مراتب بالاتر است، ولی این ویژگی لازمه مرتبه اول دین‌داری نیست. همچنین دوری از گناهان صغیره از ویژگی‌های مؤمن در مرتبه سوم دین‌داری است و در مراتب پایین‌تر، این ویژگی مطرح نیست. دوم آنکه ممکن است برخی ویژگی‌ها مانند شناخت و اعتقاد به خدا، معاد، پیامبر و امامت در همه مراتب دین‌داری مشترک باشند. با وجود این، عمق و شدت آنها در مراتب مختلف متفاوت است؛ برای مثال، در مراتب بالای ایمان ممکن است ایمان به خدا چنان قوی و عمیق باشد که مؤمن در همه حال و همه جا خدا را بر کارهای خود حاضر و ناظر بداند، در حالی که در مراتب اولیه دین‌داری، شناخت و ایمان مؤمن از چنین شدت و عمقی برخوردار نیست و به همین سبب ممکن است در بسیاری موارد از یاد خداوند غافل گردد. همین مطلب در مورد اعتقاد به معاد نیز صادق است. در سیره پیامبر (ص) آمده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۱۲۶) که ایشان از حارثه بن مالک نعمانی پرسیدند: چگونه صبح کردی؟ پاسخ داد: در حالی که یقین داشتم، حضرت فرمود: هر چیزی حقیقتی دارد، حقیقت گفتار تو چیست؟ پاسخ داد: از دنیا دل کنده‌ام؛ شبها را بیدارم و گویی می‌بینم که قیامت برپا شده و بهشتیان به دیدار یکدیگر می‌روند و ناله جهنمیان را می‌شنوم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند قلب تو را نورانی کرده است؛ این حالت را حفظ کن.^۱

آثار راجع به صفات و ویژگی‌های مؤمن، اغلب بدون توجه به این مطلب تألیف شده‌اند و به همین سبب مشخص نکرده‌اند که ویژگی‌های مذکور متعلق به کدام مرتبه از ایمان است. هدف این فصل این است که ویژگی‌هایی را برای دانش‌آموز مؤمن مطرح کنیم که متناسب با دین‌داری در سطح متوسط باشد؛ زیرا از دانش‌آموزی که مرحله متوسط ایمان را پشت سر نگذاشته، نمی‌توان ویژگی‌های مرحله بالاتر دین‌داری را انتظار داشت. پیامبر (ص) در

۱. عن أبي عبد الله (ع) قال: استقبل رسول الله (ص) حارثة ابن مالك بن النعمان الانصاري فقال له: كيف أنت يا حارثة بن مالك النعماني؟ فقال: يا رسول الله، مؤمن حقا. فقال له رسول الله (ص): لكل شيء حقيقة، فما حقيقة قولك؟ فقال: يا رسول الله، عزفت نفسي عن الدنيا؛ فأسهرت ليلي، وأظلمات هو اجري وكأني أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب، وكأني أنظر إلى أهل الجنة ينزأرون في الجنة، وكأني أسمع عواء أهل النار في النار فقال رسول الله (ص): عبد نور الله قلبه، أبصرت فائت، فقال: يا رسول الله، ادع الله لي أن يرزقني الشهادة معك، فقال: اللهم ارزق حارثة الشهادة، فلم يلبث إلا أياما حتى بعث رسول الله (ص) سرية فبعثه فيها فقاتل فقتل تسعة أو ثمانية ثم قتل.

روایتی خطاب به علی (ع) می‌فرماید: «یا علی، إن هذا الدين لمتين فأوغل فيه برفق ولا تبغض إلى نفسك عبادة ربك. فإن المنبت يعني المفرط لا ظهراً أبقى ولا أرضاً قطع» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۷) یا علی، این دین، استوار و محکم است؛ پس به آرامی و نرمی در آن وارد شو که افراط‌کار و زیاده‌رو نه به مقصد می‌رسد و نه مرکبش زنده می‌ماند. این روایت به دقت این مطلب را بیان می‌کند که در تربیت دینی باید به آرامی و نرمی عمل کرد و از مراتب پایین ایمان آغاز کرد و به تدریج و با آمادگی کامل به مراتب بالاتر ایمان قدم گذاشت. در غیر این صورت، تربیت دینی به هدف خود نخواهد رسید.

ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در صورتی دو کارکرد پیش‌گفته را خواهد داشت که افزون بر متناسب بودن با سطح رشد روانی و دینی دانش‌آموزان، از جامعیت نیز برخوردار باشد و تمام ابعاد دین‌داری را پوشش دهد؛ در غیر این صورت، تربیت دینی ناقص و ناکارآمد خواهد بود. برای دست‌یابی به این هدف لازم است نخست مقوله‌های کلی ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را مشخص کنیم.

آقای آذربایجانی (۱۳۸۲، ص ۶۵) ویژگی‌های مؤمن را در ذیل این مقوله‌ها تنظیم و بیان کرده است: انسان و خدا؛ انسان و آخرت؛ اولیای دین؛ انسان و دین؛ بدن و قوای زیستی؛ امور اقتصادی؛ روابط اجتماعی؛ خانواده؛ انسان و طبیعت؛ اخلاق فردی.

به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی دارد: نخست آنکه ویژگی‌های شناختی مؤمن را به صورت مستقل مطرح نکرده است، با اینکه این مقوله یکی از ابعاد اساسی دین‌داری اسلامی است. دوم آنکه مقوله سیاست و ویژگی‌های مؤمن در این رابطه در این تقسیم‌بندی نیامده است، در حالی که یکی از ابعاد اساسی اسلام بعد سیاسی آن است. سوم آنکه ویژگی‌های اخلاقی مؤمنان در برخورد با غیر مؤمنان مانند تبری از کفار و دوست نگرفتن آنان مورد توجه قرار نگرفته است.

آقای شفیق فلاح حسان علاونه (۱۹۹۱، ص ۳۵۸-۳۸۶) ویژگی‌های دانش‌آموز مسلمان را به پنج دسته تقسیم کرده است: ۱. ویژگی‌های جسمانی؛ ۲. ویژگی‌های اعتقادی؛ ۳. ویژگی‌های اخلاقی فردی؛ ۴. ویژگی‌های اجتماعی؛ ۵. ویژگی‌های عقلانی. در این تقسیم‌بندی نیز بعد سیاسی و اقتصادی دین‌داری مورد توجه قرار نگرفته است.

با توجه به کاستی‌هایی که در این دو تقسیم‌بندی وجود دارد، مناسب است همان ابعاد هفت‌گانه دین اسلام را محور تبیین ویژگی‌های مؤمن قرار دهیم. این تقسیم‌بندی افزون بر

برخورداری از جامعیت، بامباحث تعلیم و تربیت نیز سازگاری بیشتری دارد. بدین ترتیب، ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را باید براساس هفت بعد اصلی ذیل تبیین کرد: ۱. ویژگی‌های معرفتی و شناختی مؤمن؛ ۲. ویژگی‌های اعتقادی؛ ۳. ویژگی‌های عبادی؛ ۴. ویژگی‌های اخلاقی که خود شامل سه مجموعه زیر است: الف - اخلاق فردی؛ ب - اخلاق خانوادگی؛ ج - اخلاق اجتماعی در برخورد با مؤمنان و غیر مؤمنان؛ ۵. ویژگی‌های مؤمن در بعد اقتصادی؛ ۶. ویژگی‌های مؤمن در بعد سیاسی؛ ۷. ویژگی‌های مؤمن در بعد آداب و سنن. در این فصل، مهم‌ترین ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را تنها در چهار بعد معرفتی، اعتقادی، عبادی و اخلاقی بیان می‌کنیم و بیان ویژگی‌های مؤمن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و آداب و سنن دینی را به فرصت دیگری وا می‌گذاریم.

ویژگی‌های معرفتی و شناختی دانش‌آموز مؤمن

شناختها و معارف اسلامی دو دسته‌اند: دسته اول شناختها و معارفی هستند که بخشی از ابعاد دیگر اسلام را تشکیل می‌دهند. افزون بر قطع نظر از بعد معرفتی و شناختی، هریک از ابعاد دیگر اسلام نیز مشتمل بر معارفی خاص هستند؛ برای مثال، بعد اعتقادی یا اخلاقی افزون بر اعتقادات خاص و آراستگی به فضایل و رفتارهای اخلاقی، شناختها و معارف خاصی را نیز دربر دارد؛ زیرا بدون شناخت خدا و پیامبر، یا بدون شناخت فضایل و رفتارهای اخلاقی، اعتقاد به خدا و پیامبر و نیز تخلق به فضایل اخلاقی امکان ندارد. دسته دوم، شناختها و معارفی هستند که لزوماً جزئی از دیگر ابعاد اسلام نیستند؛ برای مثال، آشنایی با قرآن یعنی توانایی خواندن قرآن و درک و فهم مختصری از معارف آن، آشنایی با تاریخ اسلام، سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) (با اینکه معرفت و شناخت هستند) بخشی جدایی‌ناپذیر از اعتقادات، عبادات، اخلاقیات و سایر ابعاد اسلام نیستند. مراد از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در بعد شناختی و معرفتی، این‌گونه شناختها و معارف اسلامی هستند.

مهم‌ترین ویژگی‌های دانش‌آموز در بعد شناختی و معرفتی به شرح ذیل است:

آشنایی با قرآن: این آشنایی در درجه اول مربوط به روخوانی صحیح قرآن است، به گونه‌ای که دانش‌آموز بتواند قرآن را به آسانی و صحیح قرائت کند. این آشنایی در درجه دوم، آشنایی مختصر با معارف قرآنی از قبیل داستانهای قرآن، آموزه‌های قرآن در مورد

موضوعهائی مانند علم و دانش، خداوند، پیامبران و سنتهای الهی است. معصومان نیز اولین چیزی که به فرزندان خود می‌آموختند، قرآن و معارف قرآنی بود. علی (ع) در نامه خود به امام حسن (ع) می‌فرماید: «وَأَنْ أَيْدِيكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ وَتَأْوِيلِهِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۹)؛ تربیت تو را با آموزش قرآن و فهم معارف آن به تو، آغاز کردم.»

آشنایی با حدیث: این آشنایی در درجه اول مربوط به خواندن صحیح برخی احادیث مهم و متناسب با نیازهای دانش‌آموز، در درجه دوم مربوط به آشنایی دانش‌آموز با برخی منابع روایی مهم مانند نهج البلاغه و معارف موجود در آن و در درجه سوم، مربوط به توانایی دانش‌آموز در مراجعه به منابع روایی و استفاده کردن از آنهاست. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «حَدِيثٌ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ تَأْخُذُهُ مِنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۴)؛ آموختن یک حدیث درباره حلال و حرام از فردی صادق بهتر از دنیا و طلا و نقره موجود در آن است.»

آشنایی با تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع): مراد این است که دانش‌آموز آشنایی قابل توجهی با تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) او به دست آورد.

آشنایی با زبان عربی: در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَأَنْتُمْ كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يَكَلِّمُ بِه خَلْقُهُ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱۲)؛ زبان عربی را بیاموزید که خداوند با آن با مردم سخن گفته است.» آشنایی با زبان عربی باید در سطحی باشد که دانش‌آموز بتواند معانی آیات قرآن و احادیث را به آسانی درک کند. آشنایی با زبان عربی از این جهت لازم است که زبان عربی زبان معارف دینی اسلام است و دانش‌آموز جز از راه آشنایی با آن نمی‌تواند به طور مستقیم با معارف اسلامی آشنا شود. گذشته از این، زبان عربی زبان رسمی بسیاری از کشورهای مسلمان است و آشنایی با آن زمینه تعامل و رابطه سازنده با دیگر کشورها و ملت‌های مسلمان را نیز فراهم می‌آورد.

ویژگی‌های اعتقادی دانش‌آموز مؤمن

ویژگی‌های مؤمن در بعد اعتقادی ناظر به پنج اصل اعتقادی یعنی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد است. ویژگی‌های مؤمن در ارتباط با این پنج اصل را تحت سه عنوان بیان می‌کنیم: ویژگی‌های مؤمن در ارتباط با اعتقاد به خدا، اعتقاد به نبوت و امامت، و اعتقاد به معاد.

ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در بعد اعتقاد به خدا: ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در

این بعد را می‌توان در شش ویژگی خلاصه کرد:

شناخت خدا و اعتقاد به او: در روایات زیادی به این ویژگی اشاره شده است؛ برای

مثال، در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «افضل الاعمال العلم بالله (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۸۸۷) برترین اعمال شناخت خداوند است.» در روایتی دیگر آمده است: «معرفة الله سبحانه اعلى المعارف (همان، ج ۳، ص ۱۸۸۶) علم به خداوند والاترین علوم است.»

شناخت خداوند مراتب و درجاتی دارد. علامه مجلسی (۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۲۰۶ - ۲۰۷) برای علم چهار مرتبه بیان کرده است: علم طمأنینه، علم یقین، عین یقین، و حق یقین. «علم طمأنینه» آن است که فرد به درستی علم خود اطمینان دارد، ولی این اطمینان به حدی نیست که هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد. «علم یقین» آن است که فرد هیچ‌گونه تردیدی در درستی شناخت خود ندارد. «عین یقین» آن است که از یقین عقلی بگذرد و به مرحله یقین مشاهده‌ای برسد. «حق یقین» آن است که از مرحله استدلال و مشاهده بگذرد و به مرحله لمس برسد. برای روشن شدن تفاوت مراتب چهارگانه علم توجه به این مثال راهگشاست. مرحله اول علم مانند این است که فردی از رادیو بشنود در منطقه‌ای آتش‌سوزی شده است. این آگاهی چنان نیست که هیچ نوع شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد. حال اگر خود او به قرآینی غیر قابل تردید دست یابد که نشان دهند خبر رادیو کاملاً درست بوده و در نتیجه هیچ تردیدی در صحت آن نداشته باشد، به مرحله علم یقین رسیده است. حال اگر خود او نشانه‌های آتش‌سوزی مانند دود غلیظ را با چشمان خود ببیند، علم او به عین یقین تبدیل می‌شود. اگر افزون بر دیدن دودی که از محل برخاسته است، خود او وارد آتش شود و گرمای آن را با تمام وجود احساس کند، به حق یقین رسیده است.

در روایات نیز به تفاوت درجات شناخت خدا اشاره شده است؛ برای مثال، امام کاظم (ع) در جواب کسی که به او عرض کرد: حداقل معرفت خداوند چیست؟ فرمودند: «اقرار به اینکه معبودی جز او نیست و هیچ مثل و مانند و شبیهی ندارد.» (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۸۸۹). به نظر می‌رسد این روایت به مرحله علم اطمینانی اشاره دارد. در روایتی از رسول خدا (ص) می‌خوانیم: «لو عرفتم الله حق معرفته لمشيتم على البحور ولزالت بدعائكم الجبال، (همان، ج ۳، ص ۱۸۸۸) اگر خداوند را چنانکه باید

می‌شناختید، بر روی دریاها راه می‌رفتید و به دعای شما کوه‌ها از جا کنده می‌شد.» این روایت نیز به نظر می‌رسد به مرتبه عین‌الیقین یا حق‌الیقین اشاره دارد.

مرتبه اول و دوم علم، یعنی علم اطمینانی و علم الیقین، مناسب است از ویژگی‌های اعتقادی دانش‌آموز مؤمن شمرده شود؛ بدین معنا که لازم است تربیت دینی در دوره ابتدایی بر تقویت شناخت دانش‌آموزان به گونه‌ای که به مرتبه علم اطمینانی برسند، متمرکز شود، و در دوره راهنمایی و دبیرستان تمام تلاش‌ها به کار گرفته شود تا علم اطمینانی به علم الیقین تبدیل گردد.

اما علم به تنهایی کافی نیست، بلکه افزون بر آن، دانش‌آموز باید قلباً نیز این اعتقاد را بپذیرد و با تمام وجود در مقابل آن تسلیم شود. اعتقاد نیز، متناظر با شناخت، چهار مرتبه دارد. بنابراین، اعتقاد و ایمانی که از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن تلقی می‌شود، همان اعتقاد مبتنی بر علم اطمینانی و علم الیقین است؛ به عبارت دیگر، شناخت و اعتقادی که از دانش‌آموز انتظار می‌رود، این است که در دوره دبیرستان، خدا و صفات خداوند را به علم اطمینانی بشناسد و به این شناخت خود اعتقاد داشته باشد، و در دوره راهنمایی و دبیرستان آن را از مرحله اطمینان به یقین برساند.

محبت به خدا: در آیات و روایات متعددی بر این ویژگی تأکید شده است؛ برای مثال، به این آیه توجه فرمایید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْذَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره، ۱۶۶)؛ برخی مردم، غیر خدا را شریک خدا قرار می‌دهند و آنان را مانند خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیش از هر چیز دوست می‌دارند. مطابق این آیه، دوست داشتن خداوند و مقدم داشتن محبت او بر محبت هر چیز دیگر از ویژگی‌های مؤمن است. در برخی روایات نیز ایمان را چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن ندانسته‌اند. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «هل الايمان الا الحب والبغض» (محمّدی، ری‌شهری، ج ۱، ص ۵۰۳). در روایتی دیگر از ایشان آمده است: «القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله» (همان، ص ۵۰۲)؛ قلب (انسان) حرم خداست؛ در حرم خدا غیر خدا را ساکن نکن.

محبت خداوند نیز مراتب و درجاتی دارد. در روایتی از حضرت علی (ع) (همان، ص ۵۱۰) آمده است: محبت خداوند هفتاد درجه دارد. در روایتی دیگر پیامبر (ص) فرمود: شعیب چنان به سبب محبت به خدا گریست که نابینا شد. خداوند بینایی او را بازگرداند،

شعیب باز چنان گریست تا نابینا شد. بار چهارم خداوند به او وحی کرد: تا چه زمانی این کار را ادامه خواهی داد؟ اگر این گریه از ترس عذاب جهنم است، تو را از عذاب نجات دادم و اگر برای شوق به بهشت است، آن را در اختیار تو گذاشتم. شعیب در پاسخ عرضه داشت: «خدایا، تو می دانی که گریستم نه برای ترس از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه تنها به سبب محبت تو است» (همان، ج ۱، ص ۵۰۷).

محبتی که می توان آن را از ویژگی های دانش آموز مؤمن به شمار آورد، این است که خداوند را چنان دوست بدارد که خواست و دستور او را بر خواست دیگران مقدم بدارد؛ زیرا این پایین ترین درجه محبت است. خداوند خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (آل عمران، ۳۱)؛ [ای پیامبر] بگو، اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید» براساس این آیه لازمه محبت خداوند، اطاعت کردن از دستورهایی او است.

پرستش خداوند و تعبد در برابر او: لازمه ایمان به خداوند این است که فرد مؤمن تنها او را پرستد. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل، ۳۷)؛ در میان هر امتی پیامبری فرستادیم که خدا را پرستید و از طاغوت پرهیزید. البته، تعبد و تسلیم در برابر خداوند و پرستش او مراتبی دارد، ولی آنچه در اینجا به عنوان ویژگی دانش آموز مطرح است، همان مراحل اولیه آن یعنی روی گردانی از پرستش غیر خدا و تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی پروردگار است: «يَتَّبِعُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء، ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند اطاعت کنید، از رسول او و صاحبان امر اطاعت کنید؛ پس در صورتی که در امری اختلاف کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید آن را به خدا و رسول او واگذارید» این آیه نیز لازمه ایمان به خدا و معاد را پیروی از دستورهایی خداوند دانسته است.

ویژگی های دانش آموز مؤمن در ارتباط با نبوت و امامت: مهم ترین ویژگی ها در این

بعد عبارت اند از: ۱. شناخت نبوت و امامت؛ ۲. اعتقاد به نبوت حضرت محمد (ص) و امامت امامان دوازده گانه (ع)؛ ۳. محبت پیامبر (ص) و امامان (ع)؛ ۴. اطاعت و پیروی از آنان؛ ۵. الگو دانستن آنان.

شناخت نبوت پیامبر اسلام (ص) و امامت امامان دوازده گانه (ع) و اعتقاد به آنها: در

آیات متعددی بر ضرورت شناخت و اعتقاد به نبوت پیامبر اسلام (ص) اشاره شده است؛

برای مثال، در آیه ۲۸۶ سوره بقره می‌خوانیم: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ؛ پیامبر به آنچه از جانب خداوند نازل شده، ایمان دارد، و مؤمنان همگی به خدا و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیامبران او ایمان دارند.»

در روایات متعددی بر شناخت ائمه و اعتقاد به آنها نیز تأکید شده است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده: «قال رسول الله (ص) من مات و هو لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۷۶)؛ پیامبر فرمود، کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خودش را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلی مرده است. در روایتی دیگر از ایشان می‌خوانیم: «الإمام علم بين الله عزّ وجلّ و بين خلقه، فمن عرفه كان مؤمنا و من انكره كان كافرا (همان، ص ۸۸) امام نشانه‌ای بین خداوند عز و جل و مردم است؛ کسی که او را بشناسد، مؤمن است و کسی که او را انکار کند کافر است.» بنابراین، شناخت نبوت حضرت محمد (ص) و امامت امامان دوازده‌گانه (ع) و اعتقاد به آنها شرط اصلی ایمان است.

اما پرسش این است که با توجه به ذومراتب بودن شناخت و اعتقاد به نبوت و امامت کدامیک از این مراتب و درجات را می‌توان ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن دانست؟ به نظر می‌رسد آنچه در مورد مراتب و درجات شناخت خداوند و اعتقاد به او گفتیم، در مورد نبوت و امامت نیز صادق است؛ یعنی شناخت نبوت و امامت و اعتقاد به آنها نیز چهار مرتبه دارد: علم و اعتقاد اطمینانی، یقینی، عین‌الیقینی و حق‌الیقینی. آنچه مناسب است از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن به شمار آید، همان شناخت و اعتقاد در حد علم و اعتقاد اطمینانی و یقینی است که هم اعتقاد دانش‌آموز را از کورکورانه و تقلیدی بودن خارج می‌کند و هم از افراط و تعین هدفی غیر قابل دسترسی جلوگیری می‌نماید.

محبت به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع): در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: «أدّبوا أولادکم علی ثلاث خصال: حب نبیکم و حب اهل بیتہ و قراءة القرآن، فان حملة القرآن فی ظل الله يوم لا ظل الا ظله مع أنبیائه و اصفیائه (سیوطی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۵۱)؛ پیامبر (ص) فرمودند: فرزندان‌تان را بر سه ویژگی تربیت کنید: محبت پیامبر و محبت اهل بیت او و خواندن قرآن، که حاملان قرآن در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه خدا نیست، همراه با پیامبران و برگزیدگان در سایه خدا هستند.» همچنین در قرآن می‌خوانیم: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری، ۲۴)؛ ای پیامبر، به مسلمانان بگو از شما [در برابر پیامبری خود] مزدی جز

محبت و دوستی اهل بیت نمی خواهم.» روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده بیانگر وجوب محبت به اهل بیت (ع) هستند. البته، براساس این آیه محبت پیامبر نیز لازم است؛ زیرا دوستی اهل بیت پیامبر نیز از احترام و محبت خود پیامبر (ص) سرچشمه می گیرد. در روایتی دیگر از پیامبر (ص) می خوانیم: «عنوان صحیفه المؤمن حب علی بن ابی طالب؛ سرلوحه نامه عمل مؤمن محبت علی بن ابی طالب (ع) است» (محمدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۶).

اطاعت و پیروی از پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) و الگو دانستن آنها: اطاعت و پیروی

از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و الگو دانستن آنان نیز از ویژگی هایی است که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده است؛ برای مثال، در آیه ۶۰ سوره نساء می خوانیم: «يَتَّابِعُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر پیدا کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر واگذارید که این بهتر و نیک فرجام تر است.» در این آیه، بر لزوم اطاعت و پیروی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) تأکید شده است. در روایتی از امام باقر (ع) آمده است رضایت خداوند متعال بعد از شناخت امام، در اطاعت و پیروی از او است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۲۹۴).

افزون بر این، پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) الگوی مؤمنان نیز هستند. در قرآن به صراحت آمده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب، ۲۲)؛ همانا رسول خدا برای شما الگوی نیکویی است برای کسی که به خدا و روز آخرت امیدوار است و خدا را بسیار یاد می کند.»

ویژگی های دانش آموز مؤمن در ارتباط با معاد: در ارتباط با معاد نیز این ویژگی ها برای

دانش آموز ضروری است.

شناخت و اعتقاد به اصل معاد و نتایج اعمال: در آیات مختلفی به لزوم اعتقاد به معاد

اشاره شده است: «وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (اسراء، ۱۱)؛ کسانی که به معاد اعتقادی ندارند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.» در آیه ای دیگر آمده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَ جُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ (بقره، ۱۷۸)؛ نیکوکار آن نیست که به شرق و غرب روی آورد، بلکه آن است که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد.»

در برخی آیات نیز به تأثیر اعمال انسان در سرنوشت اخروی او اشاره شده است؛ برای

مثال، خداوند از زبان لقمان به فرزندش می‌فرماید: «يَنْبَغِي إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ (لقمان، ۱۷)؛ فرزندم، اگر آنچه انجام داده‌ای به اندازه خردلی و در دل سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خداوند آن را [در روز قیامت به حساب] می‌آورد.» و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال، ۱۰)؛ هر که ذره‌ای کار خیر انجام دهد نتیجه آن را می‌بیند و هر که ذره‌ای کار بد انجام دهد نتیجه آن را می‌بیند.»

در باب مرتبه‌ای از شناخت معاد و ایمان به آنکه باید از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن تلقی شود، همان مطالبی که در مورد ایمان به خدا گفتیم، در اینجا نیز صادق است؛ یعنی شناخت معاد و ایمان به آن در حد شناخت و ایمان اطمینانی و یقینی مناسب است از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن به شمار آید.

ترجیح سعادت اخروی بر دنیوی: یکی از ویژگی‌های اساسی مؤمن که او را از دیگران جدا می‌کند، ترجیح دادن سعادت اخروی بر دنیوی است. البته این به معنای بی‌توجهی به دنیا و امور دنیوی نیست، بلکه تنها به این معناست که توجه به دنیا نباید مانع توجه به سعادت اخروی شود. خداوند در قرآن خطاب به قارون که ثروتمند قوم موسی بود، می‌فرماید: «وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (قصص، ۷۸)؛ از آنچه خداوند به تو عطا کرده است، سرای آخرت را بخواه و نصیب خود از دنیا را فراموش نکن و نیکی کن چنانکه خداوند به تو نیکی کرده است و در زمین به دنبال فساد نباش که خداوند فسادانگیزی را دوست ندارد.» و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنکبوت، ۶۵)؛ این زندگانی دنیوی جز لهو و لعب نیست و سرای آخرت سرای زندگانی است، اگر بدانند.»

ویژگی‌های عبادی دانش‌آموز مؤمن

عبادات اسلامی به دو دسته واجب و مستحب تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین عبادات واجب عبارت‌اند از: نمازهای روزانه، خمس و زکات، و حج. عبادات مستحب نیز بسیارند که مهم‌ترین آنها نمازهای نافله روزانه هستند. در روایات مختلف، نماز، زکات، روزه و حج چهار رکن اصلی اسلام به شمار آمده‌اند؛ برای مثال، در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم:

«بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۸). همچنین در روایاتی آمده است که نماز اولین چیزی است که درباره آن در روز قیامت انسان را مؤاخذه می‌کنند و قبولی اعمال دیگر مشروط به قبولی آن است؛ برای مثال، در روایتی آمده است: «إن أول ما يحاسب به العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها» (عاملی، شیخ حر، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۰۸). بنابراین، می‌توانیم بگوییم ویژگی‌های عبادی دانش‌آموز مؤمن به شرح ذیل است:

آشنایی با احکام، فلسفه، فواید و آثار نماز و روزه: این آشنایی باید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموز با احکام ضروری نماز و روزه و نیز مهم‌ترین فلسفه و آثار و فواید آنها آشنا شود؛ افزون بر آنها، دانش‌آموز باید با مقدمات نماز مانند وضو، غسل و احکام، فلسفه و فواید آنها نیز آشنا شود.

عادت کردن و متعهد شدن به خواندن نمازهای یومیه و گرفتن روزه‌های ماه رمضان: از آنجا که آشنایی با احکام، فلسفه، فواید و آثار نماز و روزه مقدمه‌ای این فرایض است و این مقدمه لزوماً و همیشه ذی المقدمه را به دنبال ندارد، لازم است دانش‌آموز به خواندن نمازهای یومیه عادت کند، به گونه‌ای که بدون هیچ مشکلی آنها را در وقت ادا کند. بنابراین، دومین ویژگی عبادی دانش‌آموز مؤمن، مقید بودن به ادای نمازهای یومیه و روزه ماه رمضان است.

آشنایی با نمازهای واجب و عبادات واجبی که در آینده مورد ابتلای دانش‌آموز خواهد شد: برخی عبادات مانند زکات، خمس و حج و نیز برخی نمازها مانند نماز آیات در حال حاضر برای دانش‌آموزان واجب نیستند؛ زیرا هنوز به آنها مکلف نشده‌اند، ولی به احتمال زیاد در آینده مورد ابتلای آنها خواهد شد. لازم است دانش‌آموزان با این عبادات نیز آشنا شوند تا در موقع نیاز بتوانند به درستی وظیفه خود را انجام دهند.

آشنایی با نافله‌های یومیه: درست است که در مرتبه متوسط دین‌داری پایبندی به مستحبات لازم نیست ولی آشنایی با مهم‌ترین نمازهای مستحب برای دانش‌آموزان لازم است. در سیره امام صادق (ع) آمده است که ایشان نمازهای مستحب را برای زراره که هنوز در سن جوانی بود، بیان می‌کرد. وقتی آثار کراهت را در صورت زراره می‌دیدید، به او می‌فرمود: اینها مستحب است و چنان نیست که اگر کسی آنها را انجام ندهد، مستوجب عقاب الهی باشد؛ این نشان می‌دهد که آشنایی، آن هم در حد آشنایی نظری با این مستحبات، برای دانش‌آموزان مؤمن ضروری است.

علمای اسلام معتقدند عبادات صورتی ظاهری دارند و صورتی باطنی. اگر صورت ظاهر عبادات رعایت شود، صحیح ادا شده‌اند و نیازی به قضا کردن نیست؛ اما صحت عبادت، بدین معنا نیست که باطن عمل نیز سالم و در نتیجه عمل، مقبول خداوند می‌باشد. پذیرش عمل افزون بر صحت ظاهری، به صحت باطنی نیز نیازمند است. صحت ظاهری مشروط به رعایت شروطی است که در کتب فقهی و رساله‌های عملیه ذکر شده است؛ مانند غصبی نبودن لباس نمازگزار، طهارت از حدث و خبث، و در وقت ادا شدن. اما شرایط مقبولیت، افزون بر شرایط صحت، اموری مانند توجه به معنای ذکرها و قرائت‌های نماز، خضوع و تقوا را نیز شامل می‌شود؛ برای مثال، ممکن است کسی در هنگام عبادت چنان غرق جمال و جلال خداوند شود که از تمام حوادث اطراف خود غافل شود و ممکن است کسی در حال نماز اصلاً توجهی به محتوای آن نداشته باشد. نماز هر دو نمازگزار صحیح است و نیازی به دوباره خواندن نیست، ولی آیا می‌توان گفت هر دو نماز در درگاه خداوند پذیرفته می‌شود؟ بی‌تردید نماز دوم مورد قبول واقع نمی‌شود. در روایتی از ثمالی آمده است: «رأیت علی بن الحسین (ع) یصلی فسقط رداؤه علی أحد منکبیه فلم یسؤه حتی فرغ من الصلاة قال فسألته عن ذلك فقال: و یحك! بین یدی من کنت؟ إن العبد لا یقبل من صلاته إلا ما أقبل علیه منها بقلبه» (مجلسی، ۴۰۳، ج ۸۱، ص ۲۳۷)؛ دیدم امام زین العابدین (ع) نماز می‌خواند و ردای او از یک دوشش افتاد و ایشان آن را درست نکرد تا نمازش تمام شد. ثمالی می‌گوید: از امام در مورد این قضیه پرسیدم. امام فرمود: وای بر تو! [آیا می‌دانی] در محضر چه کسی بودم؟ همان اندازه از نماز بنده در درگاه الهی پذیرفته می‌شود که همراه با توجه قلبی باشد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آنچه از ویژگی‌های عبادی دانش‌آموز مؤمن به شمار می‌آید، تنها پایبندی به انجام نماز صحیح است یا نماز صحیح و مقبول؟ به نظر می‌رسد پاسخ این باشد که در مرحله اول، یعنی در دوره ابتدایی، راهنمایی و دو سال اول دوره دبیرستان، تربیت دینی باید بر انجام دادن نماز و روزه صحیح تأکید کند ولی از کلاس دوم دبیرستان به بعد باید به تدریج شرایط قبولی نماز مانند، اخلاص، خضوع و خشوع نیز آموزش داده شود.

ویژگی‌های اخلاقی دانش‌آموز مؤمن

چنانکه پیشتر گفته شد، ویژگی‌های اخلاقی را می‌توان به سه دسته اخلاق فردی، اخلاق خانوادگی و اخلاق اجتماعی تقسیم کرد. در این قسمت ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را در اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی بررسی می‌کنیم.

اخلاق فردی دانش‌آموز مؤمن: با مراجعه به متون اسلامی روشن می‌شود که مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های فردی که دانش‌آموز باید خود را به آنها بیاراید تا شایسته ورود به جرگه مؤمنان - در حد متوسط - شود، عبارت‌اند از: ۱. تقوی؛ ۲. توکل؛ ۳. اخلاص؛ ۴. روحیه شکرگزاری در برابر نعمتهای خداوند؛ ۵. صبر و پایداری؛ ۶. عزت نفس؛ ۷. خوش بینی نسبت به زندگی؛ ۸. تعقل و تفکر؛ ۹. علم جویی؛ ۱۰. نظم و انضباط؛ ۱۱. احساس مسئولیت؛ ۱۲. جدیت و اتقان در کار؛ ۱۳. مراقبت از سلامت بدنی؛ ۱۴. رعایت نظافت و بهداشت؛ ۱۵. آراستگی ظاهر؛ ۱۶. میانه‌روی. از میان این ویژگی‌ها، چهار ویژگی اول ناظر به رابطه دانش‌آموز با خداست. ویژگی چهارم تا دهم ناظر به ویژگی‌های دانش‌آموز در ارتباط با انجام وظایف روزمره خود و چهار ویژگی باقی مانده مربوط به رابطه فرد با جسم و بدن خویش است. در ذیل مستندات و توضیحات لازم را درباره هر یک از این ویژگی‌ها به اختصار بیان می‌کنیم.

تقوا: تقوا در لغت به معنای حفظ کردن و نگهداشتن است. تقوا در متون دینی بدین معنا است که فرد خود را به اطاعت از دستورهای خداوند ملزم و از عصیان در برابر او حفظ کند. بنابراین، تقوا هسته اصلی دین‌داری است و به همین سبب در قرآن معیار برتری و کرامت افراد شمرده شده است. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ» (حجرات، ۱۳).

در روایات نیز تقوا کلید قبولی اعمال به شمار آمده است. در روایتی می‌خوانیم: «کان امیرالمؤمنین یقول: لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۵)؛ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: عمل با تقوا کم ارزش نیست. چگونه کم ارزش باشد عملی که مقبول خداوند واقع می‌شود؟!» در روایت دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم: قال رسول الله اکثر ما تلج به امتی الجنة، تقوی الله و حسن الخلق (همان، ج ۲، ص ۱۰۰)؛ پیامبر (ص) فرمود: بیشترین عاملی که باعث ورود امت من به بهشت می‌شود تقوای خدا و نیک‌خویی است. در روایتی دیگر از امام باقر (ع) خطاب به جابر آمده است: «یا جابر، ایکتفی من اتحل الشیخ ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه (همان، ج ۲، ص ۱۰۰)؛

آیا برای کسی که مدعی تشیع است، کفایت می‌کند که (تنها) به دوستی اهل بیت (ع) قانع باشد؟ به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که تقوا داشته باشد و از خدا اطاعت کند.»

توکل: توکل در لغت به معنای اعتماد و تکیه کردن است. در متون دینی، توکل به معنای اعتماد و تکیه کردن به خداوند است؛ البته توکل به خدا به معنای کنار گذاشتن فعالیت و تلاش نیست. در آیات مختلفی، خداوند پیامبر و مؤمنان را به توکل بر خدا فرا خوانده است.^۱ در روایتی از امام کاظم (ع) آمده است: «سألته عن قول الله عز وجل ومن يتوكل على الله فهو حسبه، فقال: التوكل على الله درجات؛ منها: أن تتوكل على الله في أمورك كلها فما فعل بك كنت عنه راضيا تعلم انه لا يألوك خيرا و فضلا و تعلم أن الحكم في ذلك له فتوكل على الله بتفويض ذلك اليه وثق به فيها وفي غيرها (همان، ج ۲، ص ۶۵)؛ راوی از امام در مورد آیه «کسی که بر خدا توکل کند، خدا برای او کافی است.» می‌پرسد و امام در پاسخ می‌فرماید: توکل بر خدا درجاتی دارد؛ یکی از درجات آن این است که در همه امور به خدا توکل کنی و خداوند با تو هر چه کند، به آن راضی باشی و بدانی که جز خیر و برتری برای تو نمی‌خواهد و بدانی که حق تصمیم‌گیری از آن خداوند است.» بنابراین روایت، توکل درجات و مراتبی دارد، ولی آنچه در اینجا به عنوان ویژگی مؤمن تلقی شده، همان درجات اولیه توکل است؛ یعنی فرد برای رسیدن به اهداف خود تنها به خداوند امید و اعتماد داشته باشد و بدانند بدون خواست و قدرت خداوند کاری انجام نخواهد شد و دیگر امور اسبابی هستند که اراده خداوند از طریق آنها جریان می‌یابد و اعمال می‌شود.

اخلاص: اخلاص به معنای پاکی از هرگونه آلودگی و ناخالصی است. اخلاص در متون دینی، بدین معنا است که فرد نیت و انگیزه خود را از هر نوع آلودگی پاک کند و تمام کارهای خود را تنها برای رضای خدا انجام دهد. اخلاص مراتب و درجاتی دارد. یکی از مراتب آن این است که فرد عبادات را تنها برای رضای خدا انجام دهد. مرتبه دیگر آن این است که تمام اعمال و رفتار خود حتی خوردن و خوابیدن را برای رضای خدا انجام دهد. آنچه در اینجا مدنظر است، این است که دانش‌آموز واجبات عبادی خود را تنها برای رضای خدا انجام دهد. در روایتی از امام رضا (ع) می‌خوانیم: «أن أمير المؤمنين كان يقول: طوبى لمن اخلص لله

۱. برای مثال، می‌توان به این آیه اشاره کرد: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران، ۱۲۲) «وَسَآوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِنَّا عَزَمَتُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، ۱۵۹) «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (الأنفال، ۲۹) «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (نوبه، ۵۱) «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق، ۳).

العبادة والدعاء (همان، ج ۲، ص ۱۶)؛ امیرالمؤمنین (ع) می فرمود: خوشا به حال کسی که در عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند. در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «فی قول الله عز و جل «لیبلوکم ایکم احسن عملا» قال: لیس یعنی اکثر عملا و لکن اصبو بکم عملا و انما الاصابة خشية الله و النية الصادقة و الحسنة ثم قال: الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل و العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل» (همان، ج ۲، ص ۱۶)؛ ایشان در ذیل این آیه که می فرماید: «برای اینکه شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارترید، فرمود: مراد این نیست که کدام یک از شما بیشتر عمل می کند، بلکه مراد این است که کدام یک از شما درستکارتر است و درستی به ترس از خدا و نیت راست و نیکو است؛ آنگاه فرمود: پای فشردن بر عمل تا هنگامی که خالص شود از خود عمل دشوارتر است.»

شکر: در برخی آیات خداوند به صراحت مسلمانان را به شکرگزاری از خود فرا می خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (بقره، ۱۷۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خدا را می پرستید، از روزی های پاکیزه ای که نصیب شما کرده ایم بخورید و شکر خدا را به جا آورید.

در روایات نیز بر این مطلب تأکید شده است؛ برای مثال در روایتی آمده است: «مکتوب فی التوراة: اشکر من انعم علیک و انعم علی من شکرک فانه لا زوال للنعماء اذا شکرک. (همان، ج ۲، ص ۹۴)؛ در تورات نوشته شده است: کسی را که نعمتی به تو داده است، سپاس گزار باش و آنکه سپاس تو را می گزارد، به نعمت خود پیور که نعمت اگر همراه با شکر باشد، هیچگاه زوال نمی یابد.

صبر و پایداری: در آیات و روایات متعدد بر این ویژگی تأکید شده است. در روایتی، امام صادق (ع) صبر و پایداری را سر ایمان دانسته اند؛ چنانکه بدن بدون سر، زنده نخواهد ماند، ایمان بدون صبر نیز دوام نخواهد یافت: «الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الایمان» (همان، ج ۲، ص ۸۷). در روایت دیگری از امام باقر (ع) می خوانیم: «الجنة محفوفة بالمکاره والصبر؛ فمن صبر علی المکاره فی الدنيا دخل الجنة و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن اعطی نفسه لذتها و شهوتها دخل النار. (همان، ج ۲، ص ۸۹)؛ بهشت با سختی ها و ناملایمات و صبر و پایداری همراه است؛ کسی که در مقابل ناملایمات صبر و پایداری کند، وارد بهشت می شود. در مقابل، جهنم با

لذتها و امیال همراه است. کسی که پیرو لذتها و شهوتهای خود باشد، وارد جهنم خواهد شد.»

عزت نفس: عزت نفس بدین معناست که فرد برای خود ارج و ارزشی متناسب با شأن و مقام انسان از دید اسلام قائل باشد. خداوند به انسان چنان کرامتی داده که به فرشتگان دستور می‌دهد در برابر او سجده کنند. علی (ع) می‌فرماید: «ما کرمتم علی عبد نفسه الا هانت الدنيا فی عینه» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۶)؛ اگر وجود کسی در نظرش ارزشمند و گرامی باشد، تمام دنیا در نظر او بی‌ارزش خواهد شد. زیرا او دریافته است که تمام دنیا با همه زیبایی‌هایش، در مقابل ارزش و عظمت وجودی او، ارزشی ندارد. علی (ع) در پاسخ کسی که به او عرض می‌کند: ارزشمندترین فرد کیست؟ می‌فرماید: «من لم یر الدنيا خطراً لنفسه» (حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۷۸)؛ کسی که دنیا را بهای خود نداند، در مقابل، کسی که به ارزش وجودی خود ناآگاه باشد، از هیچ کاری، هر اندازه پست و زشت روگردان نخواهد بود. علی (ع) می‌فرماید: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شراً» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۳، ص ۳۰۰)؛ کسی که برای خود ارزشی قائل نباشد، از شر او در امان نخواهی بود.

خوش بینی به زندگی: از آنجا که مؤمن باور دارد خداوند آفریننده جهان و همه امور در قبضه قدرت او است و از سوی دیگر، معتقد است خداوند نسبت به بندگان خود مهربان و رئوف می‌باشد، حتی در سخت‌ترین لحظات نیز ناامید نمی‌شود و بدین سبب همیشه نسبت به زندگی امیدوار و خوش بین است. زندگی پیامبر (ص) و امامانی مانند امام حسین (ع) نمونه‌ای گویا از تجلی این صفت است. آنان در سخت‌ترین شرایط زندگی که انسانهای عادی امید خود را از دست می‌دهند، همچنان امیدوار و راضی بودند؛ زیرا معتقد بودند خداوند جز خیر و صلاح برای آنان نمی‌خواهد. حضرت زینب (س) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۵، ص ۱۱۶) در پاسخ پرسش طعنه‌آمیز ابن زیاد که گفت: کار خدا را با برادرت و خانواده‌ات چگونه دیدی؟ می‌فرماید: «جز نیکی ندیدم. آنان کسانی بودند که خداوند کشته شدن [در راه خود] را برای آنان نوشته بود و آنان به قتلگاه خود رفتند.»

در متون اسلامی ناامیدی از رحمت الهی از گناهان کبیره شمرده شده است. خداوند از زبان حضرت یعقوب به فرزندان خود می‌فرماید: «يَبْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسُّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف، ۸۶)؛ فرزندانم! به دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت خدا ناامید نشوید که جز گروه

کافران از رحمت خدا ناامید نمی‌شوند.» در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ الْكِبَائِرِ عَقُوقَ الْوَالِدَيْنِ وَالْيَأْسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۷۸)؛ عاق والدین و ناامیدی از رحمت خداوند از گناهان کبیره است.

تعقل و تفکر: یکی دیگر از ویژگی‌های مؤمن که در قرآن و روایات بر آن بسیار تأکید شده، «تعقل» و «تفکر» است. به این روایت توجه فرمایید: «قال أبو عبد الله: مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ (همان، ج ۱، ص ۱۱)؛ امام صادق (ع) فرمود: آنکه عاقل باشد، دین دار خواهد بود و کسی که دین دار باشد، وارد بهشت می‌شود.» در روایتی دیگر از علی (ع) می‌خوانیم: «هَبْطَ جِبْرِئِيلَ عَلَى آدَمَ، فَقَالَ: يَا آدَمُ، إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَخِيرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرَهَا وَدَعَا اثْنَتَيْنِ. فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جِبْرِئِيلُ، وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ. فَقَالَ آدَمُ: إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ؟ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انْصَرَفَا وَ دَعَا. فَقَالَ: يَا جِبْرِئِيلُ إِنَّا أَمَرْنَا أَنْ أَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمْ وَ عَرَجَ (همان، ص ۱۰)؛ جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم، من مأمور شده‌ام تو را در انتخاب یکی از این سه مخیر کنم. یکی را انتخاب کن و دو مورد دیگر را واگذار. آدم گفت: آن سه کدام‌اند؟ جبرئیل پاسخ داد: عقل و حیا و دین. آدم گفت: عقل را انتخاب کردم. جبرئیل به حیا و دین گفت: برگردید و عقل را واگذارید. آن دو گفتند: ما مأموریم در هر شرایطی با عقل باشیم. جبرئیل گفت: خود دانید و بالا رفت.

یکی از جلوه‌های تعقل و تفکر این است که مؤمن پیش از اقدام به هر کار و سخنی در مورد آن اندیشه می‌کند در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بَشَى يَدْبِرُهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ (ورام ابن ابی فراس، ج ۱، ص ۱۰۶)؛ زبان مؤمن در ورای قلب او قرار دارد، هر گاه بخواهد سخنی بگوید نخست درباره آن می‌اندیشد سپس بر زبان می‌آورد.»

علم دوستی و علم جویی: در اسلام علم و عالم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. از این رو، یکی از ویژگی‌های مؤمن فراگیری علم است. در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «أَغْدَ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحَبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَ لَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكَ بَيْنَهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۴)؛ یا از دانشمندان باش یا از دانشجویان و یا دوستدار اهل علم، و از دسته چهارم مباش تا با دشمنی اهل علم نابود شوی.

نظم و انضباط: نظم و انضباط در کارها یکی دیگر از ویژگی‌های مؤمن است. امیرالمؤمنین (ع) در وصیت خود به امام حسن و حسین (ع) می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ

ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم (نوری، ج ۱۷، ص ۲۸۳)؛ شما و همه فرزندان و خانواده‌ام و آنکه نامه‌ام به او می‌رسد، به تقوای خدا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.

احساس مسئولیت: هر مسلمانی در قبال وظایفی که برعهده می‌گیرد، مسئول است و بدین سبب باید بکوشد کار خود را به بهترین وجه ممکن انجام دهد. در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ و الامیر الذی علی الناس راع و هو مسئول عن رعیتہ» و الرجل راع علی اهل بیته و هو مسئول عنهم و المرأة راعیة علی اهل بیت بعلها، و ولده و هی مسئولة عنهم و العبد راع علی مال سیده و هو مسئول عنه؛ الا فکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ (دیلمی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۸۴)؛ همه شما نگهبان و مسئول زیر دستان خود هستید. حاکم، حافظ مردم و مسئول آنهاست؛ مرد حافظ خانواده خود و مسئول آنهاست؛ زن حافظ خانواده شوهر خود و فرزندان او و در مقابل آنها مسئول است؛ برده حافظ اموال ارباب خود و در مقابل آنها مسئول است. بدانید که همه شما حافظ و همه شما مسئول زیردستان خود [و کاری که به شما واگذار شده] مسئول است و باید آن را به بهترین وجه انجام دهد. مطابق این روایت هر مسلمانی در مقابل وظایفی که به او واگذار شده مسئول است و باید آن را به بهترین وجه انجام دهد.

جدیت و اتقان در کار: یکی دیگر از ویژگی‌های مؤمن جدیت و محکم کاری است. در روایتی آمده است: پیامبر هنگام دفن ابراهیم، وارد قبر او شده و خللهای آن را برطرف کردند و فرمودند: «إذا عمل أحدکم فلیتقن» (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۶۳)؛ هرگاه یکی از شما کاری انجام می‌دهد، خوب و محکم انجام دهد. نظیر این ماجرا در دفن سعد بن معاذ نیز نقل شده است. پس از آنکه پیامبر جنازه سعد را در قبر قرار داد و شکاف خشتها را پر کرد، از قبر بیرون آمد و فرمود: «إنی لأعلم إنه سیبلی و یصل إلیه البلاء و لکن الله یحب عبدا إذا عمل عملا أحکم» (حر عاملی، ج ۳، ص ۲۳۰)؛ می‌دانم که به زودی بدن او می‌پوسد و از میان می‌رود؛ اما خداوند دوست دارد هرگاه بنده او کاری انجام می‌دهد، خوب و محکم انجام دهد.

مراقبت از سلامت بدنی: در روایتی از حضرت علی (ع) می‌خوانیم: «الصحة افضل النعم» (آمدی، ج ۱، ص ۳۷)؛ تندرستی برترین نعمت است. از پیامبر (ص) نیز روایت شده است: «المؤمن القوی خیر و افضل و أحب إلی الله عز و جل من المؤمن الضعیف» (احمد بن حنبل، ۱۴۹۹، ج ۲، ص ۳۶۶)؛ نزد خداوند مؤمن قوی بهتر و برتر و محبوب‌تر از مؤمن ضعیف

است. از این رو در فقه نیز هرگونه خوردنی که برای سلامت انسان مضر است حرام شده است. بنابراین، یکی از ویژگی‌های مؤمن حفظ سلامت و تندرستی است.

رعایت نظافت و بهداشت: در اسلام بر نظافت و بهداشت بسیار تأکید شده است. امام صادق (ع) نظافت را از سپاه عقل و آلودگی را از سپاه جهل شمرده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۱). پیامبر (ص) مردم را به رعایت نظافت تشویق می‌کرد. «كان يحث أمته على النظافة و يأمرهم بها و أن من المحفوظ عنه في ذلك قوله إن الله يبغض الرجل القاذورة فقیل و ما القاذورة یا رسول الله؟ قال: الذی یتوقف^۱ به جلیسه (نوری، ج ۳، ص ۲۳۶)؛ پیامبر مردم را به نظافت تشویق می‌کرد و دستور می‌داد نظافت را رعایت کنند. از کلمات آن حضرت که در بین مسلمانها رایج است این است که خداوند مرد «قاذور» را دشمن می‌دارد. از ایشان پرسیدند: قاذور چیست؟ فرمود: کسی که مردم از همنشینی با او به سبب کثیفی اش متنفر هستند. در روایت دیگری از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: «النظافة من الايمان» (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۹)؛ بسیاری از دستورهای اسلام، مانند وضو، غسل و مسواک، برای رعایت نظافت وضع شده‌اند.

آراستگی ظاهر: یکی از موضوعهایی که در اسلام بر آن تأکید شده، آراستگی ظاهر است. در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «أبصر رسول الله رجلاً شعناً شعر رأسه، وسخة ثيابه، سيئة حاله؛ فقال رسول الله: من الدين المتعة و اظهار النعمة (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۶، ص ۴۳۹)؛ پیامبر مردی را دید که موهای ژولیده، لباس کثیف و حالتی ناخوشایند داشت، فرمود: بهره‌مندی از دارایی و اظهار نعمت جزئی از دین است. براساس این روایت، آراستگی ظاهر از ویژگی‌های مؤمن است. در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) وارد شده است: «لیتزين احدکم لآخيه المسلم کما یتزين للغریب الذی یحب أن یراه فی أحسن الهیئة (همان)؛ هر یک از شما برای برادر مسلمان خود چنان خود را بیاراید که برای فردی غریب که دوست دارد او را در بهترین حالت ببیند، می‌آراید.»

میان‌رویی: میان‌رویی و اعتدال از فضایلی است که بر آن بسیار تأکید شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إن القصد امر یحبه الله عز و جل و إن السرف امر یبغضه الله (همان، ج ۴، ص ۵۲)؛ اقتصاد و میان‌رویی کاری است که خداوند آن را دوست می‌دارد و اسراف و زیاده‌روی کاری است که خداوند آن را دشمن می‌دارد. از پیامبر هم روایت شده که فرمود:

۱. ظاهراً «یتوقف» تصحیف «یتأفف» است (پاورقی مستدرک).

«ثلاث منجیات؛ فذكر الثالث القصد فی الغنی و الفقر (همان)؛ سه چیز نجات دهنده انسان هستند که یکی از آنها میانه‌روی در ناداری و دارایی است.» این امر در مورد عبادات مالی نیز صادق است؛ یعنی زیاده‌روی در انفاق نیز مطلوب اسلام نیست. خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (اسراء، ۳۰)؛ نه دستت را بر گردنت زنجیر کن و نه بسیار گشاده دستی کن که سرزنش شوی و از کار فرو مانی.»

در عبادت‌های دیگر نیز زیاده‌روی مطلوب نیست. یکی از یاران پیامبر می‌گوید: «پیامبر آگاه شد که من پی در پی روزها را روزه می‌گیرم و شبها را نماز می‌خوانم. یا کسی به دنبال فرستاد یا با او ملاقات کردم و پیامبر فرمود: روزها را روزه می‌گیری و شبها را به عبادت می‌پرداز و نمی‌خوابی؟ بعضی روزها را روزه بگیر و بخشی از شب را به عبادت پرداز و بقیه آن را بخواب که چشم‌ت بر تو حقی دارد و نفس تو و خانواده تو بر تو حقی دارند (داوودی، محمد، ۱۳۸۳، ص ۲۵۰).

اخلاق خانوادگی دانش‌آموز مؤمن: مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی دانش‌آموز مؤمن در ارتباط با خانواده عبارت‌اند از: ۱. حق‌شناسی و رعایت حقوق والدین؛ ۲. احترام به پدر و مادر؛ ۳. نیکی به پدر و مادر؛ ۴. رعایت حریم پدر و مادر؛ ۵. تکریم خویشاوندان. در ذیل مستندات هر یک از ویژگی‌های یاد شده را به اختصار بیان می‌کنیم:

خدای متعال در آیات مختلفی از قرآن انسان را به نیکی به پدر و مادر و خویشاوندان سفارش کرده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ (بقره، ۸۴)؛ به یاد بیاور زمانی را که از فرزندان اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان خود نیکی کنید.» و در آیه دیگری می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (اسراء، ۲۴)؛ پروردگار تو حکم کرده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. هرگاه یکی یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسیدند، به آنها [سخنی درشت] حتی اف نگویید و آنان را نرانید و با آنان به نیکی و بزرگواری سخن بگویید.» و نیز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلُ فِي عَامَتَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لِيُؤَدِّيَنَّكَ، إِلَيَّ الْقَصِيرُ (لقمان، ۱۴)؛ آدمی را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او حامله شد و هر روز ناتوان‌تر

می شد و پس از دو سال از شیرش باز گرفت؛ سفارش کردیم که مرا و پدر و مادرت را شکر گوی که بازگشت همه به سوی من است.»

در روایات نیز بر رعایت حقوق والدین تأکید شده است. به این روایت توجه کنید: «قیل یا رسول الله، ما حق الوالد؟ قال: ان تطيعه ما عاش. فقيل و ما حق الوالدة؟ فقال: هیهات هیهات! لو أنه عدد رمل عالج و قطر المطر أيام الدنيا قام بین یدیها ما عدل ذلك يوم حملته فی بطنها (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۸۲)؛ از پیامبر (ص) پرسیدند: حق پدر چیست؟ فرمود: آنکه تا زنده است از او اطاعت کنی. پرسیدند: حق مادر چیست؟ فرمود: هیهات، هیهات! اگر روزهای دنیا به عدد ریگهای بیابان و قطره های باران شود و فرزند، تمام روزهای دنیا را در خدمت مادر باشد، معادل یک روز حاملگی مادر نیست.» در روایات دیگر برخی دیگر از حقوق پدر بر فرزند شمرده شده است؛ برای مثال، فرزند باید پدرش را به اسم صدا نزند، جلوتر از پدرش حرکت نکند، پیش از او ننشیند و اسباب نفرین شدن پدر را فراهم نیاورد.^۱ در فقه الرضا، پیروی از پدر، نیکی به او، تواضع در برابر او، بزرگداشت و گرامی داشت او، بلند سخن نگفتن در حضور او، سپاس گذاری، حق شناسی و طلب آمرزش برای او پس از مرگ را از وظایف فرزند شمرده است.^۲

تکریم خویشاوندان نیز در روایات مورد تأکید قرار گرفته است؛ برای مثال، امام باقر (ع) از پیامبر (ص) نقل می کند: اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و من فی أصلاب الرجال و أرحام النساء إلى يوم القيامة أن یصل الرحم و إن كانت منه علی مسيرة سنة فإن ذلک من الدین (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۵۰)؛ به حاضران از امتم و به غایبین آنها و به کسانی که هنوز متولد نشده اند، سفارش می کنم که صله رحم کنند گرچه مستلزم پیمودن یک سال راه باشد که این جزئی از دین است.» در روایات دیگری نیز به این موضوع اشاره شده است.^۳

۱. عن ابی الحسن موسی قال: سأل رجل رسول الله ما حق الوالد علی ولده؟ قال: لا یسمیه باسمه و لا یمشی بین یدیه و لا یجلس قبله و لا یستشب له (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱، ص ۴۶).

۲. علیک بطاعة الاب و بزه و التواضع و الخضوع و الاعظام و الاکرام له و خفض الصوت بحضرته فإن الاب أصل الابن و الابن فرع ابذلوا لهم الاموال و العجاة و النفس. تابعوهم فی الدنيا احسن المتابعة بالبر و بعد الموت بالدعاء لهم و الرحم علیهم فإنه روی أن من بر اباه فی حياته و لم یدع بعد وفاته، سماه الله عافا و معلم الخیر یقوم مقام الاب و یجب مثل الذی یجب له فاعرفوا حقه؛ و اعلم أن حق الام أکرم الحقوق و أوجبها... فلیکن الشکر لها و البر و الرفق بها علی قدر ذلک (فقه الرضا، ۱۴۰۶، ص ۳۳۴).

۳. سألت أبا عبد الله عن قول الله جل ذکروه: «و اتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام إن الله کان علیکم رفیقاً» قال: فقال هی أرحام الناس. إن الله عز و جل امر بصلتها و عظمها الا ترى انه جعلها منه» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۵۰).

اخلاق اجتماعی دانش‌آموز مؤمن: مهم‌ترین ویژگی‌های دانش‌آموز در رفتار با دیگر افراد جامعه را می‌توان در صفات یازده‌گانه ذیل خلاصه کرد: ۱. راستی؛ ۲. وفاداری؛ ۳. امانت‌داری؛ ۴. معاشرت با مردم؛ ۵. دوست داشتن مؤمنان؛ ۶. احترام به دیگران؛ ۷. رعایت حقوق دیگران؛ ۸. خیرخواهی برای دیگران و دعوت به نیکی؛ ۹. کمک به دیگران؛ ۱۰. حفظ مرزبندی‌ها در ارتباط با غیر مؤمنان؛ ۱۱. حیا، عفت، غیرت و رعایت حریم در روابط با جنس مخالف؛ ۱۲. احترام به قوانین و پیروی از آنها.

راستی، وفاداری و امانت‌داری: در متون اسلامی بر این سه صفت به عنوان ویژگی مؤمن و شیعه اهل‌بیت (ع) تأکید شده است؛ برای مثال، امام صادق (ع) می‌فرماید: «شیعتنا أهل الورع والاجتهاد وأهل الوفاء والأمانة وأهل الزهد والعبادة، أصحاب إحدى وخمسين ركعة في اليوم واللييلة (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۵۷)؛ شیعه ما اهل تقوا، تلاش در راه دین، وفا، امانت‌داری، زهد، عبادت و اهل نافله است.» در روایت دیگری از ایشان می‌خوانیم: «أمن الله عز وجل وضع الايمان علي سبعة أشهم علي البر والصدق واليقين والرضا والوفاء والعلم والحلم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۳)؛ خداوند ایمان را هفت قسمت قرار داده است: نیکی کردن، راستگویی، یقین، رضا، وفاداری، علم و حلم.» همین مطلب در روایات دیگر نیز آمده است.^۱

معاشرت با مردم: معاشرت با مردم نیز یکی دیگر از ویژگی‌های مؤمن است که در روایات بر آن تأکید شده است. از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: «المؤمن مألوف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸، ص ۳۸۱)؛ مؤمن زود انس می‌گیرد و با دیگران می‌جوشد، و در کسی که نه با دیگران انس می‌گیرد و نه دیگران با او انس می‌گیرند، خیری نیست.»

در روایات دیگری به مؤمنان سفارش شده با یکدیگر معاشرت کنند و به دیدار یکدیگر بروند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «تزاوروا فإن فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرأ لاحادیثنا (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸۷)؛ به دیدار یکدیگر بروید که این دیدارها قلبهای شما را زنده

۱. عن ابي عبد الله (ع) قال، «أن الله عز وجل خص رسله بمكارم الاخلاق فامتحنوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا الله واعلموا ان ذلك من خير وان لا تكن فيكم فاسألوا الله وارغبوا اليه فيها قال: فذكرها عشرة اليقين والقتاعة والصبر والشكر والحلم وحسن الخلق والسخاء والغبرة والشجاعة والمروءة قال: وروى بعضهم بعد هذه الخصال العشرة و زاد فيها الصدق و اداء الامانة» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۵۶).

کرده و موجب یادآوری احادیث ما می شود.» در روایتی دیگر به مؤمنان توصیه شده در تشییع جنازه مؤمنان شرکت کرده، از حال غایبان جويا شوند و از بیماران عیادت کنند.^۱

احترام به دیگران: در متون اسلامی بر این موضوع بسیار تأکید شده است. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «حرمة المؤمن أعظم من حرمة الكعبة» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۵)؛ احترام مؤمن بیش از کعبه است. در روایت دیگری از پیامبر (ص) خطاب به حضرت علی (ع) می خوانیم: «یا علی، شیعتک هم الفائزون يوم القيامة فمن أهان واحداً منهم فقد أهانک و من أهانک فقد أهاننی و من أهاننی أدخله الله نار جهنم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۷)؛ یا علی، در روز قیامت شیعیان تو رستگارانند؛ کسی که به آنان اهانت کند، به تو اهانت کرده و کسی که به تو اهانت کند، به من اهانت کرده و کسی که به من اهانت کند، خداوند او را وارد جهنم می کند. از این روایت فهمیده می شود که هیچ نوع اهانت و بی احترامی به مؤمن پذیرفته نیست، به ویژه از جانب مؤمن.

در روایتی از امام باقر (ع) می خوانیم: «قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال لكم فإن الله يبغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۱۵۳)؛ به مردم بهترین سخنانی را که دوست دارید به شما بگویند، بگویید که خداوند انسان فحاش دشنام گوی طعنه زننده بر مؤمنان را دوست ندارد.

رعایت حقوق دیگران: یکی دیگر از ویژگی های مؤمن که در روایات بسیار بر آن تأکید شده، رعایت حقوق دیگران به ویژه مؤمنان است. از امام صادق (ع) روایت شده است: «المحمدية السمحة إقام الصلاة و إيتاء الزكاة و صيام شهر رمضان و حج البيت و الطاعة للإمام و أداء حقوق المؤمن فإن من حبس حق المؤمن أقامه الله يوم القيامة خمس مائة عام على رجله حتى يسيل من عرقه أودية ثم ينادی مناد من عند الله - جل جلاله - هذا الظالم الذي حبس عن الله حقه قال فيوبخ أربعين عاماً ثم يؤمر به إلى نار جهنم» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۴)؛ دین آسان محمدی اقامه نماز، دادن زکات، روزه ماه رمضان، حج خانه خدا، اطاعت از امام و ادای حقوق مؤمن است کسی که حق مؤمنی را نپردازد، روز قیامت خداوند او را پانصد سال

۱. عن عباد بن كثير قال: قلت لأبي عبد الله (ع): اني مررت بقاص يقص و هو يقول هذا المجلس الذي لا يشقى به جليس. قال: فقال أبو عبد الله (ع): هيهات هيهات! أخطأت اسمائهم الحفرة ان في ملائكة سياحين سوى الكرام الكاتبين فاذا مروا يقوم يذكرون محمدا و آل محمد قالوا: ففروا فقد أصبتم حاجتكم فيجلسون فينفقون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم و شهدوا جنازتهم و تعاهدوا غائبهم فذلك المجلس الذي لا يشقى به جليس؛ و في رواية اخرى عن أبي عبد الله (ع) قال: ما اجتمع ثلاثة من المؤمنين فصاعدا الا حضر من الملائكة مثلهم فان دعوا بخير امنوا و ان استعاضوا من شر دعوا الله ليصرفه عنهم و ان اسألوا حاجة تشفعوا الى الله و سألوه قضاءها» (كليني، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۸۷).

ایستاده نگاه می‌دارد به اندازه‌ای که از عرق او جوی‌ها جاری می‌شود. سپس منادی ندا می‌دهد این ستمکاری است که حق خداوند را نپرداخته است. چهل سال توبیخ می‌شود و سپس دستور می‌رسد که او را وارد جهنم کنند.»

خیرخواهی برای دیگران و دعوت به نیکی: خیرخواه دیگران بودن و دعوت کردن به نیکی نیز از دیگر ویژگی‌های مؤمن است. امام صادق (ع) فرمود: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلِي الْمَوْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۰۹)؛ بر مؤمنان واجب است در حضور و غیاب مؤمن، خیرخواه او باشند.» در روایتی دیگر پیامبر (ص) می‌فرماید: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ امْشَاهِمُ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لَخَلْقِهِ (همان)؛ بلند مرتبه‌ترین مردم نزد خدا در روز قیامت کسی است که بیش از دیگران به نفع مردم تلاش کرده است.» در روایات متعددی نیز بر ضرورت امر به معروف تأکید شده است. امام علی (ع) در وصیت به فرزندش محمد حنفیه، او را به امر به معروف سفارش می‌کند و می‌فرماید: «یا بَنِي وَامْرٍ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ اسْتِمَامَ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۱۴۹)؛ فرزندم به نیکی‌ها امر کن تا از نیکان شوی که تکمیل کارها از نظر خداوند متعال، امر به معروف و نهی از منکر است.» در روایت دیگری پیامبر (ص) می‌فرماید: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِهِ (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۱۷۹)؛ هر کس امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند در زمین و جانشین رسول خداست.»

کمک به دیگران: کمک به دیگران، افزون بر کمک‌های مادی، کمک‌های غیر مادی را نیز در بر می‌گیرد. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مَحَافِظَتِهِمْ عَلَيْهَا وَإِلَى أَسْرَارِنَا كَيْفَ حَفَظْتَهُمْ لَهَا عِنْدَ عِدُونَا وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مَوَاسَاتَهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۱۵۰)؛ شیعیان ما را به این امور امتحان کنید: هنگام نماز ببینید چگونه مواظب نماز و وقت آن هستند؛ چگونه اسرار ما را از دشمنان حفظ می‌کنند؛ و چگونه در اموالشان با دیگران مواسات می‌نمایند.» در روایت دیگری، حضرت شیعیان را به مواسات مالی با دیگران و کمک به مستمندان و نیازمندان توصیه می‌کند.^۱

۱. دَخَلَ سَدِيرُ الصَّبْرِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: يَا سَدِيرُ، لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا مَرْعَبِينَ مَحْضُوظِينَ مَسْتَوْرِينَ مَعْصُومِينَ مَا أَحْسَنُوا النَّظَرَ لِأَنْفُسِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ خَالَفَتِهِمْ وَ صَحَّتْ نِيَاتُهُمْ لِأَثْمَتِهِمْ وَ بَرُوا إِخْوَانَهُمْ فَعَطَفُوا عَلَى ضَعِيفَتِهِمْ وَ نَصَدَقُوا عَلَى ذَوِي الْفَاقَةِ مِنْهُمْ إِنَّا لَا نَأْمُرُ بِظُلْمٍ وَ لَكِنَّا نَأْمُرُكَم بِالْوَرَعِ الْوَرَعِ وَ الْمَوَاسَاةِ وَ الْمَوَاسَاةَ لِإِخْوَانِكُمْ فَإِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَمْ يَزَالُوا مُسْتَضَعْفِينَ قَلِيلِينَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ (ع) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۱۵۴).

روایات پیش‌گفته تنها به کمکهای مادی اشاره داشت. در روایاتی دیگر، بر رفع مشکلات مؤمنان اعم از مادی و غیر مادی تأکید شده است؛ برای مثال، از امام صادق (ع) روایت شده است: «و ما من مؤمن یفرج عن أخیه المؤمن کربة إلا فرج الله عنه کربة من کرب الآخرة، و ما من مؤمن یعین مظلوما إلا کان ذلك أفضل من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام (الاهوازی، ۱۴۰۴، ص ۴۷)؛ مؤمنی نیست که مشکلی از مشکلات برادر مؤمنش را رفع کند، مگر اینکه خداوند مشکلی از مشکلات او را در روز قیامت برطرف می‌سازد و مؤمنی نیست که مظلومی را یاری کند، مگر اینکه این کار از یک ماه روزه‌داری و اعتکاف در مسجدالحرام برتر است.» در روایت دیگری از امام باقر (ع) آمده است: «قال رسول الله (ص): من سر مؤمنا فقد سرنی، و من سرنی فقد سر الله (همان، ص ۴۸)؛ پیامبر (ص) فرمود: کسی که مؤمنی را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و کسی که مرا خوشنود سازد، خدا را خوشنود کرده است.»

حفظ مرزبندی‌ها در ارتباط با مخالفان: در قرآن و روایات بر این مسئله بسیار تأکید

شده که مؤمنان در عین حال که لازم است روابط خوبی با غیر مؤمنان - جز در مواردی خاص که با مخالفان در حال جنگ هستند - داشته باشند، این روابط نباید به گونه‌ای باشد که هویت مؤمن را از میان ببرد. لایتنجذ المؤمنون الکفرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلك فلیس من الله فی شیء إلا أن تتقوا منهم نقاة (آل عمران، ۲۹)؛ نباید مؤمنان کافران را به جای مؤمنان دوست خود قرار دهند؛ کسی که چنین کند در نزد خداوند ارزشی ندارد، مگر اینکه از سر تقیه باشد.^۱ از امام رضا (ع) روایت شده که فرمودند: «شیعتنا المسلمون لأمرنا الآخذون بقولنا المخالفون لأعدائنا فمن لم یکن كذلك فلیس منا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۱۶۷)؛ شیعیان ما تسلیم امر ما هستند و به گفتار ما عمل می‌کنند و با دشمنان ما مخالف‌اند و کسی که این ویژگی‌ها را نداشته باشد، از ما نیست.»

حیا، عفت و رعایت حریم در روابط با جنس مخالف: بر این صفات نیز در قرآن و

روایات تأکید شده است. در روایاتی که پیشتر در باب صفت عقل و تفکر نقل کردیم، «حیا» و «دین» را به صراحت لازمه جدایی‌ناپذیر عقل دانسته‌اند. از آنجا که یکی از ویژگی‌های اساسی مؤمن عاقل بودن است، حیا نیز از دیگر ویژگی‌های اساسی او خواهد بود. عفت در

۱. همچنین می‌توان به این آیات اشاره کرد: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءَ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (نساء، ۹۰).

روابط جنسی نیز از ثمره‌های حیاست؛ از این رو، در سوره مؤمنون در وصف مؤمنان می‌خوانیم: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْزُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۶-۷)؛ همانا مؤمنان رستگار شدند... کسانی که دامن خود را از آلودگی حفظ می‌کنند.» در روایتی از امام باقر(ع) نقل شده است: «ما عبد الله بشيء أفضل من عفة بطن و فرج (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۰)؛ خداوند به چیزی برتر از عفت شکم و دامن، عبادت نشده است.» امیرالمؤمنین(ع) هم می‌فرماید: «أفضل العباداة العفاف (همان)؛ برترین عبادت عفت است.» در برخی روایات آثار مهم این صفات نیز بیان شده است.^۱

احترام به قوانین و پیروی از آنها: یکی دیگر از ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن احترام به قوانین مدرسه و پیروی از آنهاست. البته این ویژگی زمینه‌ساز احترام و پیروی از قوانین جامعه نیز هست.

در منابع اسلامی این موضوع در قالب احترام به معلم و پیروی از دستورهای او بیان شده است. در فقه الرضا، همه حقوقی را که پدر بر فرزند دارد، برای معلم نیز قائل شده است. در این کتاب آمده است: «معلم الخیر یقوم مقام الاب و یجب مثل الذی یجب له فاعرفوا حقه (فقه الرضا، ص ۳۳۴)؛ معلم مقام پدر را داراست و همان حقوقی را بر شاگرد دارد که پدر بر فرزند دارد؛ پس حق او را بشناسید.»

مرکز تحقیقات کانون پرورش دینی

خلاصه

در این فصل ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را در چهار قلمرو معرفتی، اعتقادی، عبادی و اخلاقی بیان کردیم. این ویژگی‌ها از این قرارند:

۱. ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در بعد شناختی عبارت‌اند از: توانایی قرائت قرآن و آشنایی با معارف قرآنی؛ آشنایی با احادیث پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع)؛ آشنایی با تاریخ اسلام و سیره پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع)؛ آشنایی با زبان عربی.
۲. ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در بعد اعتقاد به خدا عبارت‌اند از: شناخت خدا، اعتقاد به خدا، محبت به خدا، پرستش خدا و تعبد در برابر او، و اطاعت و پیروی از خداوند.
۳. ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن در ارتباط با نبوت و امامت عبارت‌اند از: شناخت نبوت

۱. عن أبي جعفر(ع) قال: كل عين باكية يوم القيامة غير ثلاث عين سهرت في سبيل الله و عين فاضت من خشية الله و عين غضت عن محارم الله (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۸۰).

و امامت، اعتقاد به نبوت حضرت محمد(ص) و امامت امامان دوازده گانه، محبت پیامبر و امامان، اطاعت و پیروی از آنان، و الگو دانستن آنان.

۴. ویژگی های دانش آموز مؤمن در ارتباط با معاد عبارت اند از: شناخت معاد و نتایج اعمال و اعتقاد به آنها، و ترجیح سعادت اخروی بر دنیوی.

۵. ویژگی های عبادی دانش آموز مؤمن عبارت اند از: آشنایی با احکام، فلسفه و فواید و آثار نماز و روزه؛ عادت کردن و متعهد شدن به انجام نمازهای یومیه و روزه ماه رمضان؛ آشنایی با نمازهای واجب و عبادات واجبی که بعدها مورد ابتلای دانش آموز خواهد شد؛ آشنایی با نافله های یومیه.

۶. ویژگی های دانش آموز مؤمن در قلمرو اخلاق فردی عبارت اند از: تقوا، توکل، اخلاص، روحیه شکرگزاری در برابر نعمتهای خداوند، صبر و پایداری، عزت نفس، خوش بینی به زندگی، تعقل و تفکر، علم جویی، نظم و انضباط، احساس مسئولیت، جدیت و اتقان در کار، مراقبت از سلامت بدنی، رعایت نظافت و بهداشت، آراستگی ظاهر، و میانه روی.

۷. ویژگی های دانش آموز مؤمن در ارتباط با خانواده عبارت اند از: حق شناسی و رعایت حقوق والدین، احترام به پدر و مادر، نیکی به پدر و مادر، رعایت حریم پدر و مادر، و تکریم خویشاوندان.

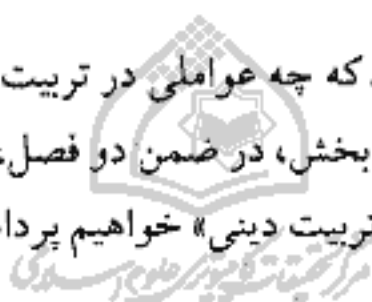
۸. ویژگی های دانش آموز مؤمن در ارتباط با دیگر افراد جامعه را می توان در این صفات خلاصه کرد: راستی، وفاداری، امانت داری، معاشرت با مردم، دوست داشتن مؤمنان، احترام به دیگران، رعایت حقوق دیگران، خیرخواهی برای دیگران و دعوت به نیکی، کمک به دیگران، حفظ مرزبندی ها در ارتباط با غیر مؤمنان، حیا، عفت، رعایت حریم در روابط با جنس مخالف، و احترام به قانون و پیروی از آنها.

بخش سوم:

عوامل مؤثر بر تربیت دینی و جایگاه معلم در این عرصه

در بخش پیشین، ساختار اسلام، انواع دین‌داری، دین‌داری مطلوب، مراتب دین‌داری، مرتبه‌ای از دین‌داری که شایسته است محور تربیت دینی در مدرسه باشد، و ویژگی‌های مؤمن را بیان کردیم.

اینک، این پرسش مطرح می‌شود که چه عواملی در تربیت دینی تأثیرگذارند و معلم در این میان چه جایگاهی دارد؟ در این بخش، در ضمن دو فصل، به دو موضوع «عوامل مؤثر در تربیت دینی» و «جایگاه معلم در تربیت دینی» خواهیم پرداخت.



فصل اول

عوامل مؤثر بر تربیت دینی

در روان‌شناسی رشد، معمولاً وراثت و محیط را دو عامل مؤثر بر رشد و تربیت انسان می‌دانند. برخی روان‌شناسان، عاملی درونی به نام اراده یا انگیزش را نیز یکی از عوامل مؤثر در رشد و تربیت انسان می‌دانند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ج ۱، فصل هشتم). بدین ترتیب، می‌توان گفت سه عامل بر رشد و تربیت انسان تأثیر می‌گذارند: وراثت، محیط، و اراده خود انسان.

وراثت موجب می‌شود انسان برخی ویژگی‌ها را بدون اینکه برای به دست آوردن آنها تلاشی کرده باشد، از پدر و مادر خود به ارث ببرد. ویژگی‌های جسمانی مانند رنگ پوست، بلندی یا کوتاهی قد و ویژگی‌های شناختی مانند میزان بهره هوشی و حافظه ویژگی‌هایی است که افراد از پدر و مادر خود به ارث می‌برند.

مراد از «محیط» مجموعه عوامل خارجی است که از هنگام انعقاد نطفه تا لحظه مرگ انسان را احاطه کرده و بر او تأثیر می‌گذارند. محیط را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: محیط پیش از تولد (درون رحمی) و محیط پس از تولد.

عواملی که در محیط پیش از تولد تأثیرگذارند، محدود، اما تأثیرشان بسیار پایدار و مهم است. نوع تغذیه، حالات روانی مادر، عوامل بیماری‌زایی که بتوانند از جفت عبور کنند و بر سیستم گردش خون کودک تأثیر بگذارند، از مهم‌ترین عوامل این محیط هستند.

عواملی که در محیط پس از تولد حضور دارند، متعدد هستند. می‌توان این عوامل را به دو بخش تقسیم کرد: عوامل طبیعی و عوامل انسانی. مراد از عوامل طبیعی، نوع آب و هوا، تغذیه، ویژگی‌های جغرافیایی مانند کوهستانی یا بیابانی بودن محل زندگی و نوع ساختمانهاست. مراد از عوامل انسانی، روابط میان افراد در خانواده، مدرسه، محله، محل کار، و مانند آنهاست.

عوامل انسانی نیز خود به خانواده، گروه همسالان، مدرسه، وسایل ارتباط جمعی، مانند تلویزیون، رادیو و مجله، مؤسسات فرهنگی، مانند مسجد، جلسات مذهبی، فرهنگ‌سراها؛ دانشگاه‌ها و محل کار تقسیم می‌شوند.

در متون اسلامی، افزون بر عوامل محیطی یاد شده، به تأثیرهای دیگری اشاره شده است. این تأثیرها با اینکه از محیط سرچشمه می‌گیرند، با عوامل محیطی پیش‌گفته، متفاوت‌اند. این تأثیرها مربوط به تأثیرهای فرشتگان و شیاطین بر انسان است. فرشتگان با الهام رفتار و گفتار نیک، و شیاطین با وسوسه انسان به ارتکاب اعمال زشت و ناپسند بر انسان تأثیر می‌گذارند. افزون بر آن، متون دینی به عاملی درونی ولی مشترک میان همه انسانها به نام «فطرت الهی» نیز اشاره شده است. این عامل، با اینکه از عوامل وراثتی و اراده فرد متفاوت است، در شکل‌گیری نوع رفتار و ویژگی‌های انسان تأثیر می‌گذارد. مجموعه این عوامل در نمودار زیر به تصویر درآمده است:



اکنون تأثیر هر یک از این عوامل را بر تربیت دینی دانش‌آموزان بررسی می‌کنیم. اما پیش از ورود به بحث، لازم است یادآور شویم که نهاد حکومت و اقتصاد نیز بر تربیت دانش‌آموزان

تأثیرگذارند؛ اما از آنجا که تأثیر این دو نهاد بیشتر به صورت غیرمستقیم و از طریق مدرسه و رسانه‌های جمعی اعمال می‌شود، آنها را در فهرست عوامل مؤثر بیان نکردیم. افزون بر این درباره تأثیرهای دانشگاه بر تربیت دینی سخن نخواهیم گفت زیرا دانش‌آموزان تا زمانی که در مدرسه هستند، در معرض تأثیرهای مستقیم تربیتی دانشگاه‌ها نیستند و تأثیرهای غیرمستقیم آنها نیز از راه مدرسه و رسانه‌های جمعی و غیره اعمال می‌شود. همچنین، به محل کار و تأثیرهای آن نیز نمی‌پردازیم، زیرا دانش‌آموز در سن دانش‌آموزی معمولاً مشغول به کار نیست.

مباحث این فصل عبارت‌اند از: اراده و تربیت دینی، فطرت الهی و تربیت دینی، عوامل ماورای طبیعی و تربیت دینی، وراثت و تربیت دینی، محیط طبیعی و تربیت دینی، خانواده و تربیت دینی، گروه همسالان و دوستان و تربیت دینی، مدرسه و تربیت دینی، مؤسسات فرهنگی - دینی و تربیت دینی، و رسانه‌های جمعی و تربیت دینی.

اراده و تربیت دینی

یکی از ویژگی‌های انسان در مقایسه با موجودات دیگر، برخورداری از اراده و اختیار است. صدور بسیاری از افعال انسان مشروط به این است که انسان انجام دادن آن را انتخاب و اراده کرده باشد. بدین سبب، ممکن است دو نفر در شرایط محیطی یکسان دو رفتار جداگانه انجام دهند. البته، این امر به معنای نادیده گرفتن تأثیر نیازهای جسمانی و روحانی و عوامل محیطی نیست، بلکه تنها بدین معناست که اراده انسان شرط لازم برای صدور بسیاری از افعال است و بدون این شرط، گرچه تمام شرایط دیگر نیز فراهم باشد، فعلی از او صادر نخواهد شد.

از این رو، انسان می‌تواند در مقابل عوامل بیرونی و درونی مقاومت کند؛ در نتیجه این مقاومت ممکن است محیط را به طور کلی یا جزئی تغییر دهد. انسان قرن‌ها تسلیم شرایط محیط طبیعی زمین بود، ولی به تدریج در پرتو علم و دانش خود در برابر شرایط مذکور مقاومت کرد و توانست تا حد زیادی محیط را به نفع خود تغییر دهد؛ انسان حتی تا حدودی توانسته شرایط جسمانی خود را از راه تغذیه، بهداشت و سایر عوامل، به گونه‌ای تغییر دهد که بتواند بیشتر زنده بماند و وظایف خود را بهتر انجام دهد. این مطلب در رابطه انسان با دیگران نیز صادق است.

خداوند می فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان، ۴)؛ ما انسان را از نطفه‌ای درهم آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم؛ پس او را شنوا و بینا کردیم. ما راه را به او نشان داده‌ایم؛ او یا شکرگزار خواهد بود و راه راست را انتخاب خواهد کرد، یا ناسپاس و راه باطل را.»

مطابق این آیه، سنت خداوند هدایت و راهنمایی انسان است؛ اما انتخاب راه راست و قدم نهادن در آن یا انتخاب راه باطل و پیمودن آن برعهده خود انسان است؛ از این رو، خداوند وظیفه پیامبران را تنها ابلاغ رهنمودهای خدا می داند: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلَّغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (مائده، ۱۰۰)؛ بر پیامبر جز ابلاغ پیام خدا چیزی نیست؛ خداوند از آنچه آشکار و آنچه پنهان می کنید آگاه است.»

بدین ترتیب، روشن می شود که از دیدگاه قرآن تأثیر همه عوامل محیطی و تا حدی عوامل وراثتی مشروط به اراده و اختیار انسان است و بدون اراده و اختیار انسان سایر عوامل کارایی نخواهند داشت.

فطرت الهی

فطرت در زبان عربی (الطریحی، ذیل فطر) از فطر به معنای آفرینش ابداعی در مقابل آفرینش اقتباسی و تقلیدی، مشتق شده و مصدر نوعی است. بنابراین، فطرت به معنای نوع آفرینش است.

فطری چیزی است که نوع آفرینش انسان اقتضای آن را دارد؛ از این رو، امور فطری دو ویژگی دارند: نخست اینکه خدادادی و غیر اکتسابی اند؛ دیگر اینکه در میان تمام انسانها مشترک اند (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۲۶). شهید مطهری (۱۳۷۵، ص ۳۳-۳۴) فطریات را اموری می داند که جزو سرشت انسانی انسان هستند؛ از این رو، اموری از قبیل نیاز به غذا، استراحت و نیاز جنسی را که جزء سرشت انسانی انسان نیستند، غریزی می داند.

برخی معتقدند خداشناسی فطری است؛ بدین معنا که شناخت خدا در سرشت انسان به ودیعه گذاشته شده است. از سخنان گروهی از علما نیز بر می آید که تنها توانایی خداشناسی در فطرت انسان وجود دارد و منشأ آن نیز عقل است. انسان با مشاهده آیات و نشانه‌های الهی به کمک عقل خود می تواند به وجود خداوند پی ببرد. بنابراین، معرفت خدا نه به صورت بالفعل بلکه به صورت بالقوه یعنی تنها توانایی شناخت خدا در سرشت انسان به ودیعه نهاده شده است.

شهید مطهری در موارد متعددی از آثار خود، اظهار می‌دارند که غریزه، تمایل و یا حس و گرایش به خدا، یعنی خداجویی و خداپرستی، در انسان وجود دارد. «این، نوعی جاذبه معنوی است میان کانون قلب و احساسات انسان از یک سو، و خداوند یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از سوی دیگر» (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۴۸۰ - ۴۸۱). ایشان در کتاب فطرت این گرایش و تمایل را همان عشقی می‌دانند که عرفا از آن بسیار یاد می‌کنند (همان، ص ۱۱۴ - ۱۲۱). بعضی دیگر، گرایش به دین، به معنای کلیات عقاید و احکام را فطری می‌دانند (مصباح یزدی، ص ۲۶ - ۴۷).

قطع نظر از اینکه فطریات انسان کدام‌اند، آیات و روایات متعددی دلالت دارند بر اینکه انسان از فطرتی الهی برخوردار است؛ برای مثال، به آیات ذیل توجه کنید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (اعراف، ۱۷۲ - ۱۷۳)؛ هنگامی که پروردگارت فرزندان آدم را از صلب او بیرون آورد و آنان را بر خودهایشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم. [این گواهی و اعتراف را از آنان گرفتیم] تا روز قیامت نگویند ما توجه نداشتیم، یا پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما فرزندان آنان بودیم؛ آیا ما را به گناه پدرانمان نابود می‌کنی؟»

این آیه به روشنی بیان می‌کند که انسان فطرتاً خداشناس و خداپرست است و این امر لازمه سرشت خاص انسانی است. در آیه ۳۰ سوره روم، خداوند خطاب به ابراهیم (ع) می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ پس حق‌گرایانه به سوی این دین [اسلام] رو کن، سرشتی الهی که مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدا را هیچ تغییری نیست؛ این همان دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. این آیه نیز به صراحت بیان می‌کند که حق‌گرایانه رو کردن به دین، در واقع پیروی کردن از فطرت الهی و عمل به مقتضای آن است.

مراد از دین در آیه شریفه چیست؟ برخی گفته‌اند مراد از دین، اسلام است و منظور این است که کلیات عقاید و احکام آن با فطرت انسانی سازگار می‌باشد. برخی دیگر به قرینه آیه شریفه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» گفته‌اند: مراد از اسلام تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی

خداوند و پذیرش ربوبیت او است. به نظر می‌رسد این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند؛ زیرا حقیقت دین اسلام و گوهر آن، تسلیم شدن در برابر ربوبیت خدای واحد است، به‌ویژه که در آیات قبل، از نشانه‌های ربوبیت خدای واحد سخن می‌رود، و در ادامه دستور می‌دهد «از مشرکان مباشید». این امر مؤید آن است که مراد از دین، یکتاپرستی است اما نه هر یکتاپرستی، بلکه یکتاپرستی و دین‌داری مبتنی بر حق‌گرایی. بنابراین، آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است که فطرت انسان، یکتاپرستی و دین‌داری حق‌گرایانه را اقتضا می‌کند. البته اقتضا کردن بدین معنا نیست که در سرشت انسان گرایش یا غریزه خاصی به نام غریزه خداپرستی نهاده شده است بلکه بدین معناست که نوع آفرینش انسان چنان است که جز با یکتاپرستی حق‌گرایانه به آرامش و راحتی و گشایش نمی‌رسد «وَمَنْ أَغْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طاه، ۱۲۴).

در روایات نیز این مطلب به صراحت آمده است؛ برای مثال، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون أبواه یهودانه و ينصرانه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۸۱)؛ هر انسانی بر فطرت الهی متولد می‌شود، تا آنکه پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی می‌کنند.» همچنین در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «کل مولود یولد علی المعرفة بأن الله تعالی خالقه و ذلک قوله تعالی: و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله (همان، ج ۶۲، ص ۲۹۴)؛ هر انسانی با معرفت به خالقیت خداوند متعال به دنیا می‌آید. و مراد خداوند متعال از این آیه اگر از آنها پرسشی که چه کسی آنها را آفریده است؟ جواب می‌دهند: خدا، همین است.»

بدین ترتیب، یکی دیگر از عواملی که در شکل‌گیری رفتارها، باورها و نگرشهای انسان تأثیر دارد، فطرت الهی او است.

عوامل ما فوق طبیعی و تربیت دینی

عوامل ماورای طبیعی عواملی هستند که وابسته به جهان طبیعت و محکوم به قوانین طبیعت نیستند. از دیدگاه دانشمندان مسلمان، عالم هستی به دو بخش عالم غیب و عالم شهود تقسیم می‌شود. عوامل ماورای طبیعی به عالم غیب متعلق‌اند، در حالی که وراثت و محیط که پیشتر درباره آنها سخن گفتیم، به عالم شهود متعلق هستند.

عوامل ماورای طبیعی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل امدادگر و عوامل

اخلال‌گر. عوامل امدادگر به تربیت دینی انسان کمک می‌کنند، در حالی که عوامل اخلال‌گر در کار تربیت صحیح دینی اخلال می‌نمایند.

امدادهای الهی: مهم‌ترین عامل ماورای طبیعی که به تربیت دینی انسان کمک می‌کند، امدادهای غیبی الهی است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ (غافر، ۵۲)؛ ما پیامبرانمان و آنان را که ایمان آوردند، در دنیا و روز قیامت یاری می‌کنیم». همچنین در آیه دیگری می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُومُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (روم، ۴۸)؛ پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومهایشان روانه کردیم، پس نشانه‌هایی روشن برای آنان فرستادیم و از مجرمان انتقام کشیدیم و بر ماست که مؤمنان را یاری کنیم». براساس این دو آیه نیز خداوند بر خود فرض کرده که مؤمنان را یاری کند و در مقام عمل نیز مؤمنان را یاری کرده است.

امدادهای الهی صورتهای گوناگونی دارد. امداد الهی گاه به این صورت است که خداوند به مؤمنان در برابر دشمنان و سختی‌ها قوت قلب و ثبات قدم می‌دهد. در داستان حضرت موسی (ع) هنگامی که مادر او برای نجات فرزندش از دست مأموران فرعون به الهام الهی او را در رود نیل می‌اندازد، از قضا موسی (ع) به دست زن فرعون می‌افتد و زن فرعون به او علاقه‌مند و قرار بر این می‌شود که نه تنها او را برخلاف دستور فرعون نکشند، بلکه از او نگهداری بکنند. موسی شیرخوار است و نیاز به کسی دارد که به او شیر بدهد. از سوی دیگر، موسی شیر هیچ زنی را نمی‌پذیرد. خاله موسی از این قضیه آگاه می‌شود و به آنان می‌گوید: من کسی را سراغ دارم که می‌تواند به این کودک شیر دهد و از او نگهداری کند. در اینجا خداوند می‌فرماید: «وَ أَصْبَحَ قُوَادُ أُمِّ مُوسَى قَرِيعًا إِنْ كَانَتْ لَتُبْدَى بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (قصص، ۱۰)؛ و دل مادر موسی چنان از دوری او بیتاب شده بود که اگر به او قوت قلب نمی‌دادیم تا از مؤمنان باشد، راز خود را افشا می‌کرد». همچنین در مورد اصحاب کهف در قرآن می‌خوانیم: «وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (کهف، ۱۵)؛ هنگامی که قیام کردند به آنان قوت قلب دادیم؛ پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است و اگر غیر او را معبود خود بدانیم، بیهوده گفته‌ایم». و در آیه دیگری می‌فرماید: «يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَتَّبِعْ أَفْوَاجَكُمْ (محمد، ۸)؛ ای مؤمنان، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری و گامهایتان را استوار خواهد کرد».

گاه امداد الهی روشن‌بینی و هدایتی است که خداوند در اختیار برخی قرار می‌دهد.

خداوند در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (کهف، ۱۳)؛ آنان گروهی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت آنان افزودیم.» البته، این امر به اصحاب کهف اختصاص ندارد و هر کسی که در راه راست قدم بگذارد و هدایت یابد خداوند بر هدایت او می‌افزاید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (محمد، ۱۸)؛ کسانی که هدایت یافتند، خداوند بر هدایت آنان می‌افزاید و به آنان تقوا می‌دهد.» و در مورد آنان که در راه خدا مجاهدت می‌کنند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت، ۷۰)؛ و آنان که در راه ما مجاهدت می‌کنند، به راه خودمان هدایتشان می‌کنیم و خداوند با نیکوکاران است.»

گاه امداد الهی به صورت فراهم آوردن زمینه موفقیت و پیروزی است. این امداد الهی در موارد متعددی شامل حال مسلمانان صدر اسلام شده است: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (آل عمران، ۱۲۳)؛ و بی‌تردید خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید، یاری کرد؛ پس از خدا پروا کنید، تا شکر او را به جا آورده باشید؟» در آیه دیگری، خداوند به یکی دیگر از امدادهای الهی اشاره می‌کند: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (توبه، ۲۵ - ۲۶)؛ قطعاً خداوند شما را در جاهای بسیاری و در روز حنین یاری کرده است، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید؛ سپس پشت به دشمن کرده برگشتید؛ در این هنگام خدا آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و سپاه‌یانی فرو فرستاد که نمی‌دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند، عذاب کرد و سزای کافران همین است.»

با وجود این، امداد الهی در صورتی شامل انسان می‌شود که شرایط لازم را فراهم آورده باشد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ الْآيَاتُ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ إِنَّهُمْ كَانُوا إِتْرَافًا وَاعْتِرَافًا بِهٖ (بقره، ۲۱۴)؛ آیا گمان کردید وارد بهشت می‌شوید در حالی که آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است؟ آنان دچار زیان و سختی‌ها شدند و به [هول] و تکان در

آمدند تا جایی که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس چه زمانی یاری خدا شامل حال ما می‌شود؟ بدانید که امداد و یاری خدا نزدیک است.»

در این آیه، خداوند امدادهای غیبی خود را به شرایطی مشروط کرده است.

شرایطی که باید فراهم بیاید تا امداد الهی شامل حال انسان گردد، عبارت‌اند از: مجاهدت، اخلاص و صبر. مجاهدت، تلاش و کوشش در راه خداست. تا انسان در راه هدایت گام بر ندارد و در این راه تلاش نکند، امداد الهی فرا نمی‌رسد؛ شرط دوم این است که گام نهادن در راه خدا و تلاش در این راه تنها برای رضای خدا باشد، نه برای رسیدن به اهدافی دیگر، و شرط سوم این است که انسان در این راه استقامت کند. علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «لقد كنا مع رسول الله نقتل آبائنا و ابنائنا و اخواننا و أعمامنا. ما يزيدها ذلك إلا إيماناً و تسليماً و مضياً على اللقم و صبراً على مضض الألم و جدافى جهاد العدو... فلما رأى الله صدقنا أنزل لعدونا الكبت و أنزل علينا النصر (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۴)؛ در کنار پیامبر خدا (ص) با پدران، پسران، برادران و عموهای خود می‌جنگیدیم. این امر جز بر ایمان و تسلیم و تحمل سختی‌ها و استقامت و بردباری در تحمل دردها و جدیت بیشتر ما در جنگ با دشمنان نمی‌افزود. هنگامی که خداوند صداقت ما را دید، خواری را بر دشمن و پیروزی را بر ما نازل کرد.»

بر این اساس، خداوند زمانی مسلمانان را با امداد خود پیروز کرد که آنان در راه خدا گام برداشته و خالصانه تلاش کردند و در برابر ناملايمات استقامت و پایداری نمودند. در قرآن کریم می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت، ۳۱)؛ کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس پایداری کردند، فرشتگانی بر آنان فرو فرستادیم [تا به آنان بگویند] که نترسید و غمگین مباشید؛ شما را مژده می‌دهیم به بهشتی که به شما وعده داده بودیم». براساس این آیه، خداوند امداد غیبی را پس از استقامت و پایداری مؤمنان نازل فرمود.^۱

اخلالهای شیطانی: در کنار امدادهای الهی در مسیر تربیت دینی انسان، عوامل اخلال‌گر نیز وجود دارد. این اخلالها از جانب شیطان و یاران او است؛ زیرا به فرموده قرآن، شیطان دشمن انسان است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف، ۶)؛ او قسم خورده است که انسان را به هر طریق ممکن از راه راست منحرف کند. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (صاد،

۱. این بحث اقتباسی است از «امدادهای غیبی در زندگی بشر» نوشته استاد شهید مرتضی مطهری.

(۸۲)؛ در جای دیگری خداوند از زبان شیطان نقل می‌کند: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَن أَيْمَانِهِمْ وَ عَن شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف، ۱۶ - ۱۷)؛ [شیطان] گفت: به سبب آنکه مرا فریفتی، من نیز برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست؛ آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت».

شیطان برای رسیدن به مقصود خود از امتیازهایی برخوردار است. یکی از این امتیازها این است که انسان نمی‌تواند او و یارانش را ببیند؛ اما آنها انسان را می‌بینند: «إِنَّهُ يَرُكُّمُ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (اعراف، ۲۸)؛ شیطان و قبیله‌اش شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند».

مهم‌ترین ابزار شیطان در این راه «وسوسه» است. او با وسوسه کردن، اعمال زشت را در چشم انسان زیبا و کارهای نادرست را درست جلوه می‌دهد. آدم و حوا را شیطان با همین وسوسه به نقض دستور خداوند وادار کرد و موجب شد از بهشت رانده شوند.

از این رو، خداوند به فرزندان آدم هشدار می‌دهد که فریب شیطان را نخورند: «يٰۤاٰدَمُ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبٰۤیْكَم مِّنَ الْجَنَّةِ» (اعراف، ۲۷)؛ ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد؛ چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند».

با وجود این، خوشبختانه تسلط شیطان بر انسان تنها در حد وسوسه و دعوت است. اگر کسی وسوسه و دعوت او را پذیرفت، شیطان بر او تسلط می‌یابد؛ اما اگر فریفته وسوسه او نشد و دعوت او را نپذیرفت، شیطان نمی‌تواند او را به پیروی از خود وادار کند. خداوند در قرآن منازعه شیطان و پیروان او را در روز قیامت چنین نقل می‌کند: «وَقَالَ الشَّيْطٰنُ لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اِلٰهَ وَّعْدَكُمْ وَ عَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَاَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيْ عَلَیْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاَسْتَجَبْتُمْ لِيْ فَلَا تَلُمُوْنِيْ وَ لَوْلَا اَنْفُسُكُمْ مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِیْ اِنِّیْ كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُوْنِ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظَّٰلِمِیْنَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ» (ابراهیم، ۲۳)؛ و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می‌گوید: در حقیقت خدا به شما وعده راست داد و من به شما وعده دادم و خلاف آن عمل کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت کردید؛ پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید؛ من فریادرس شما نیستم و شما نیز فریادرس من نیستید؛ من به آنچه پیش از این مرا در آن [در کار خدا] شریک می‌دانستید کافر؛ آری ستمکاران عذابی پر درد خواهند داشت».

بنابراین، افزون بر عوامل طبیعی و انسانی، عواملی ماورای طبیعی نیز وجود دارند که بر تربیت دینی انسان تأثیر می‌گذارند. این عوامل را می‌توان در فرشتگان و شیاطین خلاصه کرد. فرشتگان واسطه امدادهای الهی و شیاطین عامل اخلال در تربیت دینی هستند. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «ما من مؤمن الا و لقلبه فی صدره أذن ینفث فیها الملك و أذن ینفث فیها الوسواس الخناس، فیؤید الله - سبحانه و تعالی - بالملك؛ قلب هر مؤمنی که در سینه او قرار دارد، دو گوش دارد؛ گوش‌هایی که فرشته در آن زمزمه می‌کند و گوش‌هایی که وسواس خناس [شیطان] در آن می‌خواند؛ پس خداوند متعال او را با فرشته تأیید می‌کند» (مجلسی، ج ۶۷، ص ۴۸).

وراثت و تربیت دینی

بحث تأثیر وراثت بر تربیت به صورت کلی و بر تربیت دینی به صورت خاص، در فرهنگ ما سابقه‌ای طولانی دارد. سعدی (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۴۶) می‌گوید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است فردوسی (همان) می‌گوید:

ز بد اصل چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن
از جمله موضوعهایی که در ازدواج بر آن تأکید شده، انتخاب همسر است زیرا ویژگی‌های همسر بر ویژگی‌های فرزندان تأثیر می‌گذارد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «تزوّجوا فی الحجز الصالح فإن العرق دساس (محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۱۱۸۳)؛ با خانواده‌های صالح ازدواج کنید که خصوصیات مادر به فرزندان منتقل می‌شود.»

انواع وراثت: کدام‌یک از ویژگی‌ها از راه ارث به فرزندان منتقل می‌شود؟ برخی ویژگی‌های جسمی مانند رنگ پوست، رنگ مو و چشم، قد بلند یا کوتاه، درشت هیکلی یا ریز اندامی، قدرت و ضعف جسمانی، شکل چشم و بینی موروثی هستند. همچنین برخی بیماری‌ها و ناهنجاری‌ها یا آمادگی برای ابتلا به آنها نیز ارثی هستند. نقص بینایی و شنوایی، برخی انواع شب کوری، اختلالات چشمی، دارا بودن چهره غیر طبیعی، ناهنجاری‌های استخوان بندی، مانند لب شکری و کف پای صاف از این قبیل‌اند. برخی بیماری‌ها و اختلالات روانی یا آمادگی برای ابتلا به آنها نیز منشأ وراثتی دارند. بیماری فنیل کتونوریا از راه وراثت به فرزندان منتقل و موجب عقب ماندگی ذهنی او می‌شود. همچنین جنون،

افسردگی و اسکیزوفرنی نیز از راه ارث منتقل می‌شوند. توان شناختی یا بهره هوشی افراد نیز تا حد زیادی موروثی است. تحقیقاتی که در این موضوع انجام شده نشان می‌دهد عمل کرد فرد در آزمونهای هوش متأثر از عوامل ارثی است و با نزدیک‌تر شدن پیوندهای خویشاوندی بهره هوشی افراد نیز به هم نزدیک‌تر می‌شود.

برخی ویژگی‌های شخصیتی نیز از راه ارث به فرزندان منتقل می‌شود. برون‌گرایی، درون‌گرایی، جامعه‌پذیری، انتقاد از خود، و خود تنبیهی از این دسته‌اند.

براساس متون اسلامی، برخی ویژگی‌های اخلاقی مانند وفاداری و بی‌وفایی، شهامت و بزدلی، نجابت و رذالت، و تکانشی بودن و خونسردی موروثی هستند. امیرالمؤمنین (ع) ترسویی محمد حنفیه - یکی از فرزندان - را صفتی به ارث رسیده از مادر وی می‌دانست (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ج ۱، فصل ۵).

تأثیرهای وراثت در تربیت دینی: وراثت چه تأثیرهایی بر تربیت دینی دارد؟ به نظر

می‌رسد وراثت می‌تواند تربیت دینی را به سه صورت تحت تأثیر قرار دهد:

نخست آنکه می‌تواند کودک را تربیت‌پذیر یا تربیت‌ناپذیر کند. اگر کودکی بر اثر اختلالات وراثتی دچار عقب‌ماندگی ذهنی یا دیوانگی شود، قابلیت تربیت ندارد. به عکس، کودکی که از نظر ذهنی و روانی در سطح متوسط یا بالاتر است، به آسانی قابل تربیت دینی است. بنابراین، وراثت می‌تواند زمینه تربیت دینی را در کودک فراهم یا نابود کند.

دوم آنکه وراثت تأثیری مستقیم بر آموزش معارف دینی دارد. کودکانی که از بهره هوشی متوسط و بالاتر برخوردارند، به آسانی می‌توانند معارف دینی را بیاموزند. هر اندازه بهره هوشی آنها از متوسط پایین‌تر باشد، به همان اندازه آموختن و فهم معارف دینی برای آنان دشوارتر است. افزون بر این، میزان بهره هوشی افراد بر میزان پیشرفت آنها در تربیت دینی تأثیر می‌گذارد. به هر اندازه بهره هوشی فرد بیشتر باشد، می‌تواند به مدارج بالاتری از رشد و کمال دینی برسد، به‌ویژه که میزان توانایی فهم معارف دینی به نوبه خود بر سایر ابعاد تربیت دینی، مانند عبادات، اعتقادات و صفات اخلاقی تأثیر می‌گذارد.

سوم آنکه وراثت می‌تواند موجب پیدایش برخی صفات در فرد بشود. اگر این صفات با صفات مورد نظر اسلام همخوانی داشته باشند، کار تربیت دینی را آسان می‌کنند و اگر با صفات مطلوب اسلام همخوانی نداشته باشند، کار تربیت دینی را دشوار می‌سازند؛ برای

مثال، صفت شجاعت، نجابت و خونسردی از صفاتی هستند که هم مطلوب اسلام هستند و هم ممکن است از راه وراثت به کودک منتقل شوند. حال اگر دانش آموزی به صورت موروثی این صفات را دارا باشد، بخشی از تربیت اخلاقی مورد نظر اسلام را داراست. آموزش و پرورش تنها باید این صفات را تقویت کند. اما اگر کسی صفاتی مانند بزدلی یا رذالت و یا عصبانیت را به صورت موروثی داشته باشد، تربیت دینی او دشوار می شود؛ زیرا نخست باید این صفات از وجود وی زدوده شود و سپس فضایل اخلاقی مطلوب اسلام در او ایجاد گردد.

گذشته از این، برخی ممکن است به صورت موروثی در برخی میلها و گرایشها از دیگران قوی تر یا ضعیف تر باشند. برخی ممکن است میل زیادی به خوردن داشته باشند و برخی ممکن است در میل جنسی قوی باشند. شدت و ضعف این میلها بر نوع رفتار و به دنبال آن، بر تربیت دینی افراد تأثیر می گذارد.

محیط و تربیت دینی

چنانکه پیشتر گفتیم، محیط به دو قسم طبیعی و انسانی تقسیم می شود. نخست تأثیر محیط طبیعی بر تربیت دینی را مطالعه می کنیم و سپس به بررسی تأثیرهای محیط انسانی می پردازیم.

محیط طبیعی و تربیت دینی

شاید شگفت آور باشد که از تأثیر محیط طبیعی بر تربیت به ویژه تربیت دینی سخن به میان آوریم؛ اما جای تعجب نیست و پیشینه ای دراز دارد. جاحظ در کتاب البخل درباره بخل اهالی مرو داستانهایی نقل می کند. در یکی از داستانهایش از زبان «ثمامه» حکایت می کند: «در هر شهری خروسی دیدم، دانه بر می چید و جلوی جوجه ها می انداخت، مگر خروس مرو. در آنجا خروسی دیدم که دانه از منقار جوجه می ربود. دریافتم که بخل اهالی مرو جزء ذات آنان و جزء ذات آب آنجا است و به همین جهت حیوانات آنجا نیز بخیل هستند» (الجاحظ، ۱۹۹۸، ص ۳۸).

در میان متفکران مسلمان اخوان الصفا و ابن خلدون به تفصیل در باب تأثیر محیط طبیعی بر خلق و خوی آدمی بحث کرده اند.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ص ۳ تا ۵) محیط زندگی انسان را به سه ناحیه معتدل، بسیار گرم و بسیار سرد تقسیم می‌کند. مردمان ناحیه معتدل از نظر اخلاق، دین و فرهنگ معتدل هستند. بیشتر پیامبران، اگر نگوییم همه آنها، از اهالی این نواحی بوده و در این نواحی به پیامبری مبعوث شده‌اند. رنگ بدن آنان نه بسیار سفید و روشن است نه بسیار تیره؛ مزاجشان نه بسیار گرم و نه بسیار سرد، بلکه معتدل است.

مردمان ناحیه گرمسیر سیاه پوست هستند؛ زیرا آفتاب در آنجا بیشتر و به طور مستقیم می‌تابد. مزاج آنان سرد است. خوراک آنان ذرت و علف و پوشاک آنان برگ گیاهان و اغلب نیز برهنه هستند. از دین و نبوت در میان آنان خبری نیست. بسیار سبکسر و شیفته رقص و پایکوبی هستند. هر ساز و آهنگی آنان را به رقص در می‌آورد و به ابلهی و حماقت شهره‌اند. رنگ پوست مردمان نواحی بسیار سرد سفید، چشمانشان کبود و بدنشان کم مو است؛ زیرا میزان تابش آفتاب در این نواحی کم و سرما بسیار شدید است. مزاجشان گرم است؛ در عواقب کارها بسیار می‌اندیشند؛ در تهیه آذوقه بسیار می‌کوشند؛ از نظر دین و فرهنگ مانند مردمان نواحی بسیار گرم از اعتدال دور و به حیوانات نزدیک‌ترند.

در مقدمه پنجم همین کتاب، ابن خلدون محیط زندگی مردم را به لحاظ وفور نعمت و فراوانی روزی به دو دسته تقسیم می‌کند: ناحیه‌ای که نعمتهای مادی مانند آب، زمین زراعی و انواع میوه‌ها در آنجا فراوان است و مردم از این نظر در رفاه هستند و ناحیه‌ای که نعمتهای مادی مانند آب، زمین زراعی، انواع میوه‌ها در آنجا زیاد نیست و مردم از این جهت در سختی هستند. مردمان نواحی پر نعمت بسیار فربه، از سلامتی جسمانی بی‌بهره، در مقابل بیماری‌ها و سختی‌ها ضعیف و کند ذهن هستند؛ بدنهایشان خشن، اهل شهوت و خوشگذرانی، و از خدا و عبادت خدا غافل و رویگردان می‌باشند؛ اما مردمان نواحی کم نعمت از سلامت جسمانی برخوردارند؛ رنگ پوستشان شاداب، اندامها و قیافه‌هایشان کامل و زیباست؛ در مقابل بیماری‌ها و سختی‌ها مقاوم، باهوش و رقیق القلب می‌باشند؛ اهل غفلت و خوشگذرانی نیستند و بیشتر به عبادت خدا تمایل دارند.

اخوان الصفا نیز همین عقیده را دارند. از نظر اخوان الصفا (۱۴۰۵، ص ۳۰۲ - ۳۰۳) شهرها و مناطق از نظر خاک، آب، هوا و موقعیت فلکی، با یکدیگر متفاوت‌اند. خاک برخی شهرها و مناطق شوره‌زار، و خاک مناطق دیگر سنگلاخی، رملی و شنی است. هوای مناطق مختلف نیز از نظر سرما و گرما، کوهستانی، بیابانی و یا دریایی بودن با یکدیگر متفاوت

است. آب مناطق مختلف نیز از نظر املاح مختلف، شوری و شیرینی و مانند آن تفاوت دارند. وضعیت فلکی هر منطقه نیز با دیگر مناطق متفاوت می‌باشد. این تفاوت‌های چهارگانه موجب می‌شود مزاج مردمان هر شهر و منطقه با مزاج مردمان مناطق دیگر تفاوت پیدا کند و اختلاف مزاجها نیز موجب اختلاف در اخلاق، اعمال، عادات، آرا و نظریات می‌گردد.

بنابراین، محیط طبیعی در پیدایش برخی صفات اخلاقی و حالات روانی مانند غفلت از خدا یا توجه به خدا، در پیدایش برخی حالات جسمانی مانند سلامت و مرض و قوت و ضعف بدنی و در پیدایش برخی توانایی‌های ذهنی مانند تیزهوشی یا کند هوشی، مؤثر است. هر یک از این ویژگی‌ها در تربیت دینی نیز مؤثرند. این تأثیر ممکن است مثبت یا منفی باشد؛ برای مثال، غفلت از خدا و خوشگذرانی که بنا به گفته ابن‌خلدون، ویژگی اهالی مناطق مرفه و پر نعمت و نیز شهرهای بزرگ است، بر تربیت دینی تأثیر منفی دارد، در حالی که رقت قلب، و توجه به خدا که ویژگی اهالی مناطق کم نعمت و ساکنان شهرهای کوچک و روستاها است، تأثیری مثبت بر تربیت دینی دارد؛ زیرا این افراد آمادگی بسیار زیادی برای دریافت و پذیرش آموزه‌های دینی دارند، در حالی که دسته اول نه تنها فاقد چنین آمادگی هستند، بلکه در برابر دعوت مرییان دینی مقاومت نیز دارند.

با این حال، در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا محیط طبیعی تا این حد بر ویژگی‌های جسمی و روحی انسان تأثیر دارد و آیا این تأثیرها لازمه ذاتی هر محیط است و هرگز از آن جداشدنی نیست؟

در پاسخ باید گفت: اینکه هر محیط تأثیر خاصی بر ویژگی‌های جسمی و روحی انسان دارد، قابل تردید نیست، ولی گستردگی دامنه این تأثیر محل تأمل است. همچنین نمی‌توان گفت همه این تأثیرها لازمه جدایی‌ناپذیر هر محیط است، بلکه چه بسا عوامل دیگری مانند نوع فرهنگ و چگونگی تعامل مردم با یکدیگر نیز در این امر مؤثر باشد؛ برای مثال سخی یا بخیل بودن اهالی یک شهر ممکن است نتیجه فرهنگ آن باشد نه معلول نوع خاک و آب آن شهر.

به هر حال، در این نمی‌توان تردید کرد که هر محیط طبیعی، تأثیرهای خاصی در انسان و ویژگی‌های او دارد که می‌تواند تسهیل‌کننده یا دشوارکننده تربیت دینی باشد.

خانواده و تربیت دینی

خانواده نقشی بی‌بدیل در تربیت به طور کلی و در تربیت دینی به طور خاص دارد. در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است: «حسن الاخلاق برهان کرم الاعراق (حسینی زاده، ۱۳۸۰، ص ۴۷)؛ اخلاق نیک نشانه سرشت نیک خانوادگی است.» همچنین در روایت دیگری (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲) پیامبر (ص) اصحاب خود را از ازدواج با «خضراء دمن» باز می‌دارد. وقتی اصحاب از او می‌پرسند که خضراء دمن کیست؟ می‌فرماید: زیارویانی که در خانواده‌ای ناصالح رشد کرده‌اند. این خود بیانگر تأثیر سرنوشت ساز خانواده در تربیت فرزند است.

در یک نظرسنجی از دانشجویان (سرمد، ۱۳۷۵)، که نظر آنان را درباره میزان تأثیر خانواده، همبازی‌ها و همسالان، هم شاگردی‌ها، رادیو و تلویزیون، و کتابهای دینی جویا شده بود ۸۵٪ آنان معتقد بودند که خانواده نقش زیادی در این زمینه دارد. از نظر این دانشجویان، تأثیر خانواده بسیار بیش از تأثیر سایر عوامل در تربیت است.

تأثیر خانواده در تربیت ممکن است مثبت یا منفی باشد. بسیاری از کودکان که دچار ناهنجاری‌های رفتاری هستند، به خانواده‌هایی ناسالم تعلق دارند؛ خانواده‌هایی که والدین از یکدیگر جدا شده‌اند یا نقش خود را به درستی ایفا نمی‌کنند (ثقفی، ۱۳۷۹). از سوی دیگر، اگر خانواده‌ای سالم باشد و والدین نقشهای خود را به خوبی ایفا کنند، فرزندان سالم و مفید به جامعه تقدیم خواهند کرد. امام حسین (ع) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۵) در مقابل درخواست بیعت با یزید می‌فرماید: «چون منی که در دامان اشخاصی مانند پیامبر (ص)، فاطمه (س) و علی (ع) تربیت شده‌ام، هرگز تن به این خواری و ذلت نمی‌دهم.» برای روشن شدن نقش خانواده در تربیت دینی لازم است ابعاد این موضوع را بیشتر بررسی کنیم.

۱. خانواده در تعیین داشته‌های وراثتی فرزند مؤثر است. بهره هوشی، توانایی‌های جسمانی، و برخی صفات شخصیتی از راه وراثت به فرزندان منتقل می‌شود. افزون بر اینها، نوع اعمال و رفتار و تغذیه پدر و مادر پیش از انعقاد نطفه کودک و پس از آن، به طور مستقیم بر تربیت دینی کودک تأثیر می‌گذارد. شاید به همین سبب، قبل از انعقاد نطفه فاطمه (س)، پیامبر (ص) از جانب خدا موظف شد چهل روز معتکف شود. در دوره شیرخوارگی نیز با وضو یا بی وضو بودن مادر در هنگام شیر دادن تأثیر زیادی در تربیت دینی کودک دارد.

۲. نوع عکسها و پوسترهایی که بر دیوار خانه نصب می‌شود، در تربیت کودک مؤثر است. همچنین نوع برنامه‌های صوتی و تصویری و نیز نوع کتابها و مجلاتی که وارد خانه می‌شود و مورد استفاده والدین و دیگر اعضای خانواده قرار می‌گیرد، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر تربیت دینی کودک تأثیر می‌گذارد.

۳. نوع سخنان و گفتگوهایی که در خانواده میان والدین و دیگر اعضا مطرح می‌شود، لحن سخن گفتن، استفاده از الفاظ احترام‌آمیز یا زشت و رکیک، بر تربیت دینی کودک تأثیر می‌گذارد و نگرش او را به دین شکل می‌دهد. در خانواده‌ای که کودک پیوسته نام خدا را به احترام می‌شنود و شاهد آن است که والدین هر کاری را با نام خدا شروع می‌کنند و پس از انجام هر کاری خدا را شکر می‌گویند، خود به خود نگرشی مثبت به دین و خدا پیدا می‌کند، در حالی که در خانواده‌ای که به جای نام و یاد خدا و اهل بیت (ع) سخن از خوانندگان و هرزگان و هرزگی است، نگرشی دیگر در کودک به وجود می‌آید.

۴. نوع رفتارهایی که در خانواده انجام می‌شود نیز بر تربیت دینی کودک تأثیر می‌گذارد. از آنجا که فرزندان به‌ویژه در سنین خردسالی به شدت از رفتارهای والدین خود تقلید می‌کنند، نوع رفتار والدین در شکل‌گیری شخصیت دینی، اخلاقی و اجتماعی کودک بسیار مؤثر است. والدینی که اهل نماز، روزه، دعا، قرآن و توسل به اهل بیت (ع) باشند، فرزندان آنها نیز خود به خود این رفتارها را از آنان فرا می‌گیرند. به عکس، خانواده‌هایی که رفتارهای دیگری داشته باشند، کودک همانها را می‌آموزد و نگرشها و باورهای متناسب با آنها در جان او رسوخ می‌کند.

۵. نوع تلقی و انتظارهای والدین و خانواده از تربیت کودک، یعنی اینکه فرزندان متدین تربیت شود یا خیر و یا چه اندازه به آموزه‌های دینی پایبند باشد نیز در شکل‌گیری شخصیت دینی کودک تأثیر بسزایی دارد. مشابه این مطلب در پیشرفت تحصیلی کودکان نیز مطرح است. تحقیقات مختلفی که در مورد نقش خانواده در پیشرفت تحصیلی کودکان انجام شده، نشان می‌دهد یکی از عوامل مؤثر در این زمینه نوع انتظار والدین از پیشرفت تحصیلی کودکان است. خانواده‌هایی که انتظار پیشرفت تحصیلی زیادی از کودکان خود دارند، کودکان آنان نیز پیشرفت تحصیلی بیشتری دارد و برعکس (استیونسون و فولیگنی^۱، ۱۹۹۴، ص ۲۶۲۴-۲۶۲۷).

1. Stevenson and Fuligni.

۶. میزان کنترل والدین بر رفتار کودکان و راهنمایی مناسب آنها در امور دینی نیز نقش مهمی در تربیت دینی آنان دارد. والدینی که کودکان خود را در زمینه‌های مختلف اعتقادی، عبادی و اخلاقی زیر نظر دارند و در مواقع لازم، مسائل مورد نیاز را به آنان آموزش می‌دهند یا منابع لازم را در اختیار آنان قرار می‌دهند، فرزندانشان در امور دینی موفق هستند.

۷. نوع روابط خانوادگی نیز تأثیر زیادی در تربیت دینی فرزندان دارد. خانواده‌ای که با افراد و خانواده‌های متدین و از نظر اخلاقی سالم رفت و آمد دارند، فرزندان آنان نیز با الگوها، اندیشه‌ها و دوستان شایسته‌ای آشنا می‌شوند که تأثیر مثبتی بر تربیت دینی آنان بر جای می‌گذارند. برعکس، ارتباط خانواده با خانواده‌ها و افرادی که پایبندی چندانی به دین ندارند، تأثیری منفی بر تربیت فرزندان خواهد داشت.

گذشته از این، از آنجا که کودک تا سن جوانی بیشتر اوقات خود را در خانواده می‌گذراند و از نظر مالی و عاطفی به والدین خود وابسته است، و از آنجا که در سنین کودکی و نوجوانی تربیت پذیری فرزند بیش از دیگر دوره‌های زندگی است، نقش خانواده در تربیت دینی غیر قابل انکار و بسیار گسترده‌تر از سایر عوامل است.

بنابراین، خانواده به لحاظ تأثیرگذاری بر داشته‌های وراثتی کودک و به لحاظ تأثیرهایی که از جنبه‌های مختلف بر شخصیت کودک دارد، نقش بسیار مهمی در تربیت دینی کودکان ایفا می‌کند.

مدرسه و تربیت دینی

امروزه، مدرسه به عنوان نهادی آموزشی و پرورشی، بنا به دلایل متعدد، نقش مهمی در شکل دادن به رفتارها و نگرشها و به طور کلی در شکل‌گیری شخصیت دانش‌آموزان دارد. افزون بر این، در کشورهای غیر لائیک این نهاد نقش عمده‌ای در شکل‌گیری شخصیت دینی دانش‌آموزان نیز ایفا می‌کند.

در بررسی نقش مدرسه در تربیت دینی باید توجه داشت که مدرسه دارای اجزایی است که هر یک تأثیرهایی خاص بر نوع رفتارها، نگرشها، باورها و شناخته‌های دینی دانش‌آموزان دارند. البته، می‌توان برای مدرسه اجزای مختلفی برشمرد، اما آنچه در این برشماری مدنظر است، مشخص کردن اجزایی است که تأثیر تربیتی خاصی بر دانش‌آموزان دارند. با این توجه، می‌توان گفت هر مدرسه از اجزای ذیل تشکیل شده است برنامه درسی، ساختار

اداری و چگونگی تعامل کارکنان مدرسه با دانش‌آموزان، ساختار ظاهری مدرسه، تعامل معلم و دانش‌آموز، و تعامل دانش‌آموزان با یکدیگر. در ادامه، تأثیرهای تربیتی هر یک از این اجزا را به اختصار بیان می‌کنیم.

برنامه درسی و تربیت دینی: در اینجا مراد از برنامه درسی محتوایی است که به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شود. برنامه درسی معمولاً شناختها، دانشها، نگرشها، ارزشها و رفتارهایی ویژه را به دانش‌آموزان القا می‌کند. این آموزه‌ها ممکن است با شناختها، باورها، نگرشها، ارزشها، و رفتارهای دینی سازگار یا متعارض باشند. در صورت اول، تأثیر برنامه درسی بر تربیت دینی دانش‌آموزان مثبت و در صورت دوم، منفی خواهد بود. برخی متفکران مسلمان (عمر ناصف، ۱۳۷۹) معتقدند آموزشهای علمی که امروزه در مدارس بیشتر کشورهای اسلامی ارائه می‌شود، با اینکه در ظاهر هیچ ارتباطی با تربیت اسلامی ندارد، اما در عمل تأثیری به شدت منفی بر تربیت اسلامی دانش‌آموزان بر جای می‌گذارد. از آنجا که این علوم در بستر معرفتی‌ای متفاوت با معرفت اسلامی رشد کرده‌اند، شناختها، باورها، نگرشها، ارزشها، و رفتارهای مخالف یا دست کم مغایر با معیارهای اسلامی را به صورت ناخواسته و پنهان در دانش‌آموزان ایجاد می‌کنند.

افزون بر این، نوع برخورد برنامه درسی با دین و تربیت دینی نیز تأثیرهایی متفاوت بر تربیت دینی دانش‌آموزان دارد. برای مثال، اگر در برنامه درسی مدارس آموزشهای دینی جایی نداشته باشد و تنها به تربیت علمی و حرفه‌ای دانش‌آموزان توجه شود، این تصور به دانش‌آموزان القا می‌شود که دین و آموزه‌های دینی حتی به اندازه حرفه‌ای مانند نجاری و بنایی ارزش ندارد. از سوی دیگر، ممکن است مدارس به تربیت دینی پردازند، ولی اولاً: برخی ابعاد دین را آموزش دهند و ثانیاً: تربیت دینی را به چشم امری فرعی و کم‌اهمیت بنگرند. در این صورت، این تصور در دانش‌آموزان ایجاد می‌شود که دین امری بسیار کم‌اهمیت است و تنها برای رفع تکلیف باید به آن پرداخت. طبیعی است که این برنامه درسی چه تأثیر زیانباری بر تربیت دینی دانش‌آموزان خواهد داشت.

ساختار اداری مدرسه و تربیت دینی: هر مدرسه ساختار اداری خاصی دارد که بر حسب نوع آن مانند بسته یا باز بودن آثار تربیتی متفاوتی دارد؛ برای مثال، باز بودن سیستم مدیریتی امکان بروز استعدادها و خلاقیت را در کارکنان و دانش‌آموزان فراهم می‌آورد و از این طریق اعتماد به نفس را در آنان رشد می‌دهد. به عکس، بسته بودن ساختار مدیریتی

روحیه اطاعت بی چون و چرا را رشد داده و ابتکار و خلاقیت و به دنبال آن اعتماد به نفس را نابود می‌کند. افزون بر این، نوع رفتار کادر اداری مدرسه با دانش‌آموزان نیز آثار تربیتی خاصی دارد؛ برای مثال، اینکه کادر اداری بر چه ارزشها، نگرشها، و رفتارهایی تأکید دارند، کدام رفتارها و شخصیتها را تشویق و کدام را تنبیه می‌کنند و یا نسبت به کدام رفتارها و شخصیتها بی تفاوت هستند، بر نوع رفتارها، نگرشها و ارزشهای دانش‌آموز تأثیر می‌گذارد. این تأثیرها ممکن است با نوع ارزشها، نگرشها، و رفتارهای مطلوب در تربیت دینی سازگار، ناسازگار یا دست کم مغایر باشد؛ برای مثال، در مدرسه‌ای که کادر اداری آن در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و اساساً به برگزاری نماز جماعت اهمیتی نمی‌دهند، دانش‌آموزان به این نتیجه می‌رسند که نماز جماعت اهمیتی ندارد. در مقابل در اسلام سفارش زیادی به برپایی نماز جماعت و شرکت در آن شده است.

ساختار ظاهری مدرسه و تربیت دینی: ساختار ظاهری مدرسه، نوع وسایل و تجهیزات مورد استفاده در آن و حتی نوع چینش و آرایش مدرسه می‌تواند تأثیرات خاصی بر شکل‌گیری نگرشها و رفتارهای دانش‌آموزان داشته باشد. برخی صاحب‌نظران تعلیم و تربیت (گوردون، ۱۳۷۸) معتقدند نوع آرایش میز و نیمکت دانش‌آموزان و صندلی معلم در کلاس درس پیام خاصی دارد و نگرش خاصی را به آنان القا می‌کند. نوع معمول آرایش کلاس درس که در آن صندلی‌های دانش‌آموزان در ردیفهای خاص چیده شده و گاهی به زمین پیچ شده و میز و صندلی معلم در مقابل آنها قرار گرفته است، این نگرش را به دانش‌آموزان القا می‌کند که ذهن آنان ظرفی خالی است که باید توسط تنها منبع معتبر یعنی معلم از علم سرشار گردد. همچنین می‌توان گفت: این اندیشه را به آنان القا می‌کند که آنان در مقابل معلم حق چون و چرا ندارند و وظیفه آنان تنها اطاعت از معلم است.

تأثیرهای ساختار ظاهری مدرسه به همین محدود نمی‌شود؛ با وجود این، همین نیز می‌تواند بر تربیت دینی دانش‌آموز تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. اگر حاصل این ساختار را منبع معتبر تلقی شدن معلم بدانیم، در این صورت، هر رد و قبول معلم برای دانش‌آموزان حجیت خواهد داشت. اگر معلم برخی نگرشها، باورها، ارزشها یا رفتارهای دینی را تأیید کند، تأثیری مثبت بر تربیت دینی دانش‌آموز خواهد داشت، ولی اگر به عکس، برخی از این نگرشها یا رفتارها را بدون دلیل رد کند، این امر تأثیری منفی بر تربیت دینی خواهد داشت. تعامل معلم و دانش‌آموز و تربیت دینی: بخش مهمی از وقت دانش‌آموزان در مدرسه

در کلاس درس و تعامل با معلم می‌گذرد. از سوی دیگر، تعامل معلم و دانش‌آموز بخش عمده‌ای از فعالیتهای آموزشی و پرورشی مدرسه را تشکیل می‌دهد. گرچه هدف اصلی این تعاملها تربیت علمی دانش‌آموزان است، بر نوع رفتارها، نگرشها، ارزشها و باورها و در نتیجه بر شکل‌گیری شخصیت آنان نیز تأثیر می‌گذارد؛ برای مثال در کلاس درس شیمی، معلم می‌تواند افزون بر آموزش مفاهیم شیمی، همکاری با دیگر دانش‌آموزان، سخت‌کوشی، غرور ملی یا به عکس تنفر از همکاری، تمایل به فرار کردن از زیر بار مسئولیتها و بی‌اعتمادی به ملیت و کشور را نیز در دانش‌آموز ایجاد کند؛ همچنین می‌تواند

نگرشها، ارزشها، باورها و شناخته‌های دینی دانش‌آموزان را تقویت یا تضعیف کند. ویژگی‌های فردی و شخصی معلم نیز می‌تواند بر دانش‌آموزان تأثیر گذاشته و رفتار، نگرش، ارزش یا باور خاصی را در آنان ایجاد و تقویت کند؛ زیرا ویژگی‌های فردی معلم او را نزد دانش‌آموزان محبوب یا منفور می‌کند. در صورت اول، دانش‌آموز معلم را الگو قرار داده و تمام رفتارها، نگرشها و باورهای او را می‌پذیرد و در صورت دوم، دانش‌آموز از همه رفتارها، نگرشها، باورها و ارزشهای مورد قبول معلم فاصله گیرد.

براساس برخی تحقیقات (ماسن و دیگران، ۱۳۶۸، ص ۴۸۶-۴۸۷) جنسیت معلم نیز تأثیرهای خاصی بر رفتارها، نگرشها و باورهای دانش‌آموز دارد. در برخی کشورها اکثریت کادر آموزشی و مدیریتی مدارس ابتدایی را زنان تشکیل می‌دهند. در دبیرستانها نیز اغلب علوم اجتماعی و ادبیات را زنان و علوم تجربی و ریاضیات را مردان تدریس می‌کنند. این وضعیت این تصور را در دانش‌آموزان این کشورها ایجاد کرده که تدریس در مدارس ابتدایی و تدریس علوم اجتماعی و ادبیات کاری زنانه است؛ از این رو، دانش‌آموزان پسر به این درسها رغبت نشان نمی‌دهند. گذشته از این، از آنجاکه بیشتر دانش‌آموزان هم‌جنسان خود را الگو قرار می‌دهند، الگوگیری برای دانش‌آموزان پسر در مدارس ابتدایی مشکل است.

همچنین نوع انتظارات معلم از دانش‌آموز نیز بر رفتار و نگرش آنان تأثیر می‌گذارد. مطابق تحقیقاتی که در این زمینه به عمل آمده (همان، ص ۴۸۷)، انتظار معلم از عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان بر رفتار آنان تأثیر می‌گذارد؛ یعنی دانش‌آموزانی که معلم از آنان انتظار عملکرد بالا دارد، عملکردشان افزایش می‌یابد و به عکس، دانش‌آموزانی که انتظار معلم از آنان عملکرد پایین است، عملکردشان کاهش می‌یابد. همین مطلب در مورد عملکرد دینی دانش‌آموزان نیز می‌تواند صادق باشد. اگر معلم از دانش‌آموزان خود انتظار داشته باشد به ارزشها، نگرشها و رفتارهای دینی پایبند باشند به تدریج ارزشها، نگرشها و

رفتارهای دینی آنان افزایش می‌یابد در حالی که اگر معلم در این زمینه بی‌تفاوت باشد یا انتظار نداشته باشد که آنان به نگرشها، رفتارها و ارزشهای دینی پایبند باشند، ممکن است آنان در عمل نیز به این مسیر سوق پیدا کنند.

تشویق و تنبیه دانش‌آموز و اینکه معلم چه رفتارها، نگرشها، ارزشها و باورهایی را تشویق و چه رفتارها، نگرشها و ارزشهای را نفی کرده و تنبیه می‌کند نیز بر شکل‌گیری نوع رفتارها، نگرشها و ارزشهای دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارد. برای مثال اگر معلم، همکاری، سخت‌کوشی، کمک به دیگران، ایثار و مانند آنها را تشویق و رفتارهای مخالف با آنها را نفی نماید، به تدریج این رفتارها و نگرشها نیز در دانش‌آموزان ایجاد می‌شود.

تعامل دانش‌آموزان با یکدیگر و تربیت دینی: مدرسه نهادی است که هدف اصلی آن انتقال برخی دانشها، مهارتها، هنجارها و ارزشها به دانش‌آموزان از طریق کادر آموزشی و برنامه درسی است؛ اما در مقام عمل، هر دانش‌آموز - چنانکه از معلمان و کادر اداری مدرسه تأثیر می‌پذیرد - از دانش‌آموزان دیگر نیز تأثیر می‌پذیرد و حتی برخی تحقیقات (گوردون، ۱۳۷۸) نشان می‌دهد که این‌گونه تأثیرها از تأثیرهای معلمان و کادر اداری مدرسه مؤثرتر و پایدارتر است.

دانش‌آموزان در مدرسه گروه‌های دوستی‌ای به وجود می‌آورند. این گروه‌ها از راه‌های مختلف بر ارزشها، رفتارها و باورهای اعضای خود تأثیر می‌گذارند؛ برای مثال، این گروه‌ها چون شبکه‌ای اطلاعاتی اطلاعات مورد نیاز اعضا را که در برنامه درسی رسمی مدرسه موجود نیست، تأمین می‌کنند.^۱

گروه‌های دوستی با تأیید یا رد برخی رفتارها، نگرشها، و ارزشها و یا با تشویق، تنبیه و طرد، رفتارهای مطلوب خود را بر اعضا تحمیل می‌کنند. حتی ممکن است این گروه‌ها، در صورت قدرت یافتن، معیارهای خود را بر کل کلاس هم تحمیل کنند.

تأثیر دانش‌آموزان بر رفتارها، نگرشها، و ارزشهای یکدیگر می‌تواند بر تربیت دینی آنان نیز تأثیر مثبت یا منفی بگذارد. اگر رفتارها، نگرشها، و ارزشهای مطلوب گروه که ماهیت غیر دینی دارند، با معیارهای دینی سازگار باشند، این تأثیر مثبت، ولی اگر ناسازگار باشند، منفی خواهد بود. ممکن است گروه‌های دوستان به طور مستقیم نگرشها، ارزشها، باورها یا رفتارهای دینی خاصی را نیز تأیید و تقویت یا تضعیف و نابود کنند.

بنابراین، برنامه درسی، ساختار اداری، فیزیکی و ظاهری مدرسه، تعامل معلم و

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: مدرسه نامرئی، علی اصغر احمدی.

دانش‌آموز و نیز تعامل دانش‌آموزان با یکدیگر در مدرسه، نقشی قاطع در تربیت دینی دانش‌آموزان ایفا می‌کنند که ممکن است مثبت یا منفی باشد.

گروه همسالان و دوستان و تربیت دینی

هر انسانی به معاشرت با دوستان و همسالان خود نیاز دارد. دانش‌آموزان نیز از این قاعده مستثنا نیستند. علی (ع) می‌فرماید: «علیکم بالإخوان فانهم عدة فی الدنیا و الآخرة (نوری، ج ۸، ص ۳۲۳)؛ پیوند دوستی خود را با برادران [دینی] خود محکم سازید که آنان ذخایر دنیا و آخرت هستند». در تحقیقی از دانش‌آموزان (آتش‌پور، ۱۳۷۶، ص ۶۱) در مورد گروه دوستان و همسالان، ۴۵٪ از مجموع پاسخ دهندگان گفته‌اند تمایل خیلی زیاد یا تمایل زیادی دارند که به مهمانی‌ای بروند که همسالانشان در آن حضور داشته باشند. ۸۳٪ از آنان نیز گفته‌اند که تمایل زیادی دارند که برنامه‌های تلویزیون را با همسالانشان ببینند.

معاشرت با دوستان بر شکل‌گیری شخصیت فرد، نوع رفتار و نگرش او تأثیر می‌گذارد. پیامبر (ص) می‌فرماید: «المرء علی دین خلیله و قرینه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۷۵)؛ هر کسی بر دین دوست و رفیق خود است».

تأثیر معاشرت با دوستان و همسالان بر دانش‌آموز شدیدتر و ژرف‌تر است؛ زیرا هنوز ساختار شخصیتی او به طور کامل شکل نگرفته است. براساس تحقیق کندل (ماسن و دیگران، ۱۳۶۸، ص ۵۰۷) در مورد تأثیر دوستان و همسالان، کودکانی که در طول سال دوست باقی می‌مانند، در پایان سال شباهت بیشتری به هم پیدا می‌کنند. دوستان جدید نیز که خود را با ویژگی‌های یکدیگر تطبیق دادند، در پایان سال بیش از زمانی که با هم دوست نبودند به یکدیگر شبیه شدند.

تأثیر گروه دوستان و همسالان بر دانش‌آموز ممکن است منفی یا مثبت باشد. نوع تأثیر بستگی به نوع دوستان و همسالان دارد. اگر دوستانی خوب باشند، تأثیر آنها مثبت و اگر دوستانی ناشایست باشند، تأثیر آنها منفی خواهد بود. علی (ع) می‌فرماید: «لا تصحب الشریر فان طبعک یسرق من طبعه شرا و انت لا تعلم (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۲۷۲)؛ با بدان منشین که طبعت، بدون اینکه متوجه شوی، بدی را از دوستت می‌گیرد». امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «من یصحب صاحب السوء لا یسلم (نوری، ج ۸، ص ۳۳۹)؛ آنکه با بدان بنشیند، سالم نمی‌ماند». بنا به گفته سعدی:

پسر نوح با بدان بنشست	خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و آدم شد

تحقیقات روان‌شناسان نیز این مطلب را تأیید کرده است. مطابق این تحقیقات (ماسن و دیگران، ۱۳۶۸، ص ۵۰۹) کودکان نیز رفتارهای پرخاشگرانه، مانند حمله‌ور شدن، گرفتن اسباب بازی‌های دیگران و تجاوز به قلمرو دیگران، و نیز رفتارهای جامعه‌پسند، مانند دوستی، همکاری، سخاوت، مشارکت و کمک به دیگران را از دوستان و همسالان خود می‌آموزند و کنش متقابل با دوستان و همسالان این رفتارها را در آنها تثبیت می‌کند.

گروه دوستان و همسالان از چند راه بر رفتار، نگرش و شخصیت فرد تأثیر می‌گذارند. نخست از راه الگو دادن؛ فرد با دیدن رفتار و گفتار دوستان خود تلاش می‌کند رفتار و گفتار خود را نیز با آنها همانند کند. گاه چنان تحت نفوذ گروه دوستان خود قرار می‌گیرد که حتی نوع لباس پوشیدن، آرایش مو و طرز سخن گفتن آنها را نیز تقلید می‌کند. روان‌شناسان (همان، ص ۵۰۹ - ۵۱۰) می‌گویند کودکان، در موقعیتهای آزمایشگاهی، هنگامی که رفتار دوستانه یا پرخاشگرانه دیگران را می‌بینند، از آن تقلید می‌کنند و به این طریق آن رفتارها را می‌آموزند. در تحقیق آتش‌پور (۱۳۷۵، ص ۶۱) نیز ۶۵٪ از مجموع پاسخ دهندگان به شکل بسیار زیاد خواهان تقلید از همسالان خود بودند تا تقلید از والدین.

دوم از راه تقویت یا تنبیه؛ گروه دوستان و همسالان با تقویت یا تنبیه رفتارهای فرد، بر رفتار او تأثیر می‌گذارند. رفتاری را که گروه تقویت کند، در فرد تثبیت می‌شود و رفتاری را که گروه تأیید نکند و وی را به سبب آن مسخره یا طرد کند، انجام نمی‌دهد. براساس تحقیق سابق ۵۳/۳ درصد پسران و همین درصد از دختران گفته‌اند تمام حرفهای دوستان خود را می‌پذیرند و ۶۰٪ آنان گفته‌اند اگر به حرف دوستان خود عمل نکنند آنان از وی دوری می‌کنند (همان).

سوم از راه ارزش‌یابی فعالیت‌های فرد؛ گروه، فعالیت‌های هر یک از اعضا را ارزیابی می‌کند و به آنها بازخورد می‌دهد. این بازخوردها در فرد تأثیر گذاشته و رفتار و نگرش او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همچنین موقعیت فرد در گروه و دوستی‌هایی که با دیگران برقرار می‌کند بر خودپنداره او تأثیر می‌گذارد. کودکانی که در گروه دوستان و همسالان موقعیت محوری دارند، خودپنداره مثبت و قوی و آنهایی که در گروه موقعیت خوبی ندارند، خودپنداره آنها ضعیف و منفی است.

به علاوه، گروه دوستان و همسالان منبع اطلاعات نیز هستند. هر یک از اعضای گروه، اطلاعات خود را در اختیار سایر اعضا قرار می‌دهد. اطلاعاتی که مبادله می‌شود بر نگرش آنها و نیز در تعیین سلیقه آنها تأثیر می‌گذارد. در تحقیق پیشین در مورد تأثیر همسالان و

دوستان بر نوجوانان، ۵۸٪ از مجموع پاسخ دهندگان گفته‌اند در مورد برنامه‌های تلویزیونی با همسالان و دوستان خود گفتگو می‌کنند. ۵۱٪ آنان گفته‌اند تمایل خیلی زیاد یا تمایل زیادی دارند که روزنامه‌ها و کتابهایی را که همسالانشان (بخصوص دوستانشان) مطالعه می‌کنند، بخوانند» (همان).

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت: گروه دوستان و همسالان دانش‌آموز بر تربیت دینی وی نیز تأثیر می‌گذارند. گروه از طریق الگو دادن، پاداش و تنبیه، ارزش‌یابی فعالیتها و دادن بازخورد، و نیز از طریق دادن اطلاعات، بر رفتارها، ویژگی‌ها و صفات اخلاقی و نیز نگرش دانش‌آموز به دین تأثیر می‌گذارد. این تأثیر بر حسب نوع گروه دوستان و همسالان ممکن است مثبت یا منفی باشد. البته، در اینجا باید به این نکته اشاره کنیم که تأثیر گروه بر فرد صد در صد نیست، به گونه‌ای که فرد نتواند در برابر آنها مقاومت کند. با وجود این، با توجه به اینکه دانش‌آموزان در این سنین از قدرت تفکر بالا و اطلاعات غنی و نیز پختگی در روابط اجتماعی محروم هستند، گروه دوستان تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت آنها دارند.

مؤسسات دینی و فرهنگی

مراد از مؤسسات دینی و فرهنگی، مساجد، هیأت‌های مذهبی، مجالس روضه و نیز فرهنگ‌سراهاست. برخی از این مؤسسات به لحاظ گستردگی و نیز ریشه داشتن در فرهنگ اسلامی، قلمرو و قدرت عمل بیشتری دارند. مسجد از این نظر در صدر و هیأت‌های مذهبی و مجالس روضه در رتبه دوم قرار دارند. در دوره معاصر، مؤسسات جدیدی به نام فرهنگ‌سرا تأسیس شده که گرچه از نظر گستردگی و قدرت عمل به سطح مؤسسات سنتی نمی‌رسند، ولی می‌توانند در شکل‌گیری شخصیت افراد نقش ایفا کنند.

در پیمایش ارزشها و نگرشهای ایرانیان (دفتر طرح‌های ملی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸-۱۵۳) که در ۲۸ استان کشور انجام پذیرفته و نتایج آن در ۱۳۸۲ منتشر شده است، میزان شرکت محصلان در مساجد، هیأت‌های مذهبی و مجالس روضه و عزاداری به این شرح است:

نوع مؤسسه فرهنگی و دینی	گاهی شرکت می‌کنم	بیشتر اوقات شرکت می‌کنم
مسجد	۳۱/۲	۱۳/۷
هیأت‌های مذهبی	۳۲/۲	۲۴/۱
مجالس روضه و عزاداری	۳۹/۵	۲۵/۲
عزاداری تاسوعا و عاشورا	۱۴	۷۵/۳
زیارت اماکن متبرکه	۳۹/۸	۲۸/۵

براساس این تحقیق، میزان حضور دانش‌آموزان در عزاداری تاسوعا و عاشورا، زیارت اماکن متبرکه، مجالس روضه، هیأت‌های مذهبی و مسجد قابل توجه است. متأسفانه، در این تحقیق در مورد میزان حضور دانش‌آموزان در فرهنگ‌سراها مطلبی نیامده است.

مسجد از همان ابتدای تأسیس به دست پیامبر اکرم (ص) کارکردهای متعددی داشته است. هم محل عبادت مسلمانها بوده، هم محل تشکیل جلسات برای تصمیم‌گیری در مورد مسائل مهم و سرنوشت‌ساز، هم محل قضاوت و رفع اختلاف و هم محل آموزش مسائل دینی و دنیایی مورد نیاز مسلمانان. به تدریج نقش آموزشی و تربیتی مساجد گسترده‌تر و برجسته‌تر و محل تشکیل حلقه‌های درس و تعلیم و تعلم علوم مهمی چون فقه، حدیث، تفسیر، تاریخ و سیره پیامبر (ص) شده است. برخی مساجد نیز به تدریج به دانشگاه‌های بزرگی تبدیل شدند که دانشگاه «الازهر» نمونه‌ای از این مساجد است.

مساجد افزون بر نقش آموزشی، نقش تربیتی نیز داشته و دارند؛ یعنی هم اطلاعات و آگاهی‌های مورد نیاز مردم در زمینه‌های مختلف دینی را در اختیار آنها قرار می‌دهند و هم موجب شکل‌گیری شخصیت‌های اسلامی در آنان می‌شوند؛ بدین صورت که اخلاقیات، آداب و رسوم، قوانین و هنجارهای اسلامی را به آنان آموزش داده به هویت اسلامی آنان شکل می‌دهند.

مساجد تا پیش از تأسیس نظام آموزش و پرورش جدید، نقش مهمی در تربیت دینی مردم و به‌ویژه نسل جدید داشتند. متأسفانه، با پیدایش آموزش و پرورش و شکل‌گیری حکومت سکولار و ضد اسلامی پهلوی، تلاش وسیعی صورت گرفت تا نقش مساجد به آموزش عبادت‌هایی مانند نماز و روزه محدود گردد؛ اما خوشبختانه، با وقوع انقلاب اسلامی مساجد بار دیگر جایگاه تاریخی خود را در همه ابعاد از جمله در تربیت دینی به دست آوردند.

با وجود این، تحقیقی (شکوهی، ۱۳۸۲) که در مورد محتوای آموزشی مساجد شهر تهران انجام شده نشان می‌دهد که ۶۵٪ سخنرانی‌ها و ۶۲٪ کلاس‌هایی که در مساجد تشکیل می‌شود، به مباحث اعتقادی اختصاص می‌یابد. همچنین بیشتر سخنرانی‌ها به جز در ایام محرم و ماه مبارک رمضان، غیر مستمر و بی‌ارتباط با یکدیگر مطرح می‌شوند.

بنابراین، هر چند بسیاری از نیازهای فرهنگی و آموزشی مردم و به‌ویژه جوانان در مساجد تأمین نمی‌شود یعنی ابعاد سیاسی، تاریخی و اخلاقی، اقتصادی اسلام به اندازه

کافی برای مردم بیان نمی‌شود، مساجد در تربیت دینی به‌ویژه تربیت اعتقادی و عبادی نقش برجسته‌ای دارند؛ همچنین در ایجاد نگرش مثبت به دین، اولیای دین و فرهنگ دینی مؤثرند. شاهد این مدعا این است که در غیبت نهاد تربیتی رسمی دینی عمده مسئولیت تربیت دینی مردم، به‌ویژه تربیت دینی نسل جدید، برعهده مساجد بوده است.

در کنار مساجد و همگام با آنها، هیأت‌های مذهبی و مجالس روضه و عزاداری اهل بیت (ع) نیز در پرورش علاقه و محبت به اهل بیت (ع)، آشنا کردن مردم با فضایل اهل بیت (ع)، تاریخ و سیره آنان و آموزش قرآن و احکام نقش مهمی داشته‌اند.

هیأت‌های عزاداری و شرکت در این هیأت‌ها نقش منحصر به فردی نیز در تربیت دینی دارند و آن اینکه در این هیأت‌ها هر یک از شرکت کنندگان به تناسب سن و جنسیت خود، با الگوهای عالی از انسانیت و اسلامیت آشنا می‌شوند. پیرمردها با الگوی حبیب بن مظاهر، زنها با الگوی فاطمه (س) و زینب (س)، دختران با الگوی سکینه و رقیه، جوانان با الگوی علی اکبر و قاسم و کودکان با عبدالله و علی اصغر آشنا می‌شوند. این الگوها می‌توانند نقش مهمی در تربیت دینی آنها ایفا کنند.

زیارت اماکن مذهبی نیز نقش مهمی در تربیت دینی ایفا می‌کنند. در این زیارت‌ها زائر با بخشی از تاریخ اسلام، تاریخ و سیره سیاسی، علمی و فرهنگی پیشوایان دین، شرایط زندگی آنها و تأثیر آنها بر تاریخ مسلمانان آشنا می‌گردد. همچنین این زیارت‌ها عشق و علاقه زائر به پیشوایان دین را تقویت می‌کنند.

بنابراین، با توجه به حضور قابل توجه دانش‌آموزان در مؤسسات دینی و فرهنگی، مانند مساجد و هیأت‌های عزاداری، این مؤسسات نقش مهمی در تربیت دینی دانش‌آموزان ایفا می‌کنند.

رسانه‌های جمعی و تربیت دینی

رسانه‌های جمعی را می‌توان به دو دسته صوتی - تصویری و مکتوب تقسیم کرد. رسانه‌های صوتی - تصویری شامل رادیو، تلویزیون، بازی‌های رایانه‌ای، نوارها و سی‌دی‌های صوتی و صوتی - تصویری است. رسانه‌های مکتوب شامل روزنامه، مجله و کتاب است. البته، رسانه‌های صوتی - تصویری و مکتوب در شبکه جهانی کامپیوتری، یعنی اینترنت نیز قابل دسترسی است؛ از این رو، اینترنت را رسانه‌ای جدا به شمار نیاوردیم.

رسانه‌های جمعی را امروزه می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی نیز تقسیم کرد؛ زیرا به سبب پیشرفت و گسترش فناوری‌های ارتباطی، کشورهایی که توان فناوری و اقتصادی کافی دارند، برای کشورهای دیگر نیز برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی و بازی‌های رایانه‌ای تولید و در اختیار آنها قرار می‌دهند. از این رو، لازم است در این بحث به همه این رسانه‌ها پردازیم. از آنجا که بحث این کتاب مربوط به آموزش و پرورش است و مخاطبان آموزش و پرورش نیز دانش‌آموزان هستند، باید به رسانه‌هایی پردازیم که بیشتر مورد استفاده دانش‌آموزان است. تحقیقی که در مورد میزان و چگونگی استفاده از رسانه‌ها در ایران در ۱۳۷۴ انجام و در ۱۳۷۹ منتشر شده است، میزان استفاده مردم از رسانه‌های جمعی، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتاب را مشخص کرده است.

مطابق این تحقیق (محسنی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۹ - ۱۵۵) ایرانیان ۱۶ الی ۲۴ ساله (کمترین سنی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته و به سن دانش‌آموزان نزدیک است) به این صورت از این رسانه‌ها استفاده می‌کنند:

نوع رسانه	گاهی استفاده می‌کنند	زیاد استفاده می‌کنند
روزنامه	۲۷/۶	۱۸/۹
مجله	۲۶	۱۴/۱
کتاب	۲۵/۲	۴۳/۶
ویدئو	۲۳/۵	۹/۷
نوارهای صوتی	۲۵/۶	۳۱/۸

در مورد رادیو و تلویزیون پرسش این بوده: معمولاً بیشتر از چه راهی از حوادث و اخبار کشور آگاه می‌شوید؟ ۷۳/۳ درصد از افراد ۱۶ - ۲۴ ساله گفته‌اند از طریق تلویزیون و ۵/۷ درصد آنها گفته‌اند از طریق رادیو.

بدین ترتیب، استفاده از تلویزیون در صدر رسانه‌ها قرار دارد. استفاده از کتاب در رتبه دوم، استفاده از نوارهای صوتی در رتبه سوم، استفاده از روزنامه، مجله، ویدئو و رادیو به ترتیب در رتبه‌های بعد قرار دارند.

همچنین میزان استفاده این افراد (همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۴) از این رسانه‌ها در اوقات فراغت به این ترتیب است:

نوع رسانه	گاهی استفاده می‌کنم	زیاد استفاده می‌کنم
تلویزیون	۳۷/۱	۵۱/۷
رادیو	۱۷/۵	۹/۹
مطالعه	۲۴/۱	۳۸/۹
سینما	۱۵/۹	۶/۴

مطابق این آمار، در اوقات فراغت میزان استفاده زیاد جوانان و نوجوانان ایرانی از تلویزیون در صدر رسانه‌های جمعی قرار دارد و پس از آن مطالعه و رادیو در رتبه سوم، و سینما در رتبه چهارم قرار دارد.

براساس تحقیقی که در کشورهای دیگر انجام شده (ماسن و دیگران، ۱۳۶۸، ص ۵۱۴) کودکان ۲ - ۴ ساله به طور متوسط در روز دو ساعت تلویزیون تماشا می‌کنند. این زمان در ۱۲ سالگی به ۴ ساعت افزایش می‌یابد. نگارنده به تحقیقی در این باره در مورد کشورمان برخورد نکرده‌ام، ولی به نظر می‌رسد متوسط تماشای تلویزیون توسط دانش‌آموزان اگر بیش از این ساعات نباشد، کمتر نیست.

تأثیرهای رسانه‌های صوتی - تصویری، به‌ویژه تلویزیون، بر دانش‌آموزان می‌تواند مثبت یا منفی باشد. نوع تأثیر این رسانه‌ها به نوع برنامه‌ای که از آنها پخش می‌شود و به طبیعت دانش‌آموزانی که در معرض آنها قرار دارند، بستگی دارد. از آنجا که دانش‌آموزان در سنینی هستند که از نظر قدرت فکری، آگاهی‌ها و تجربیات ضعیف هستند و نمی‌توانند همه مطالب این رسانه‌ها را به درستی درک کنند، و اگر درک درستی نیز داشته باشند، نمی‌توانند مطالب درست و نادرست را به خوبی از یکدیگر تشخیص دهند، به شدت در معرض تأثیرپذیری از این رسانه‌ها هستند. اگر محتوای ارائه شده مفید باشد، تأثیر نیکویی بر دانش‌آموز می‌گذارد؛ و اگر محتوای آن مضر باشد، تأثیر سوئی بر رفتارها، نگرشها و شخصیت او برجای خواهد گذاشت. امام خمینی (ره) (تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۵) در مورد این رسانه‌ها می‌فرماید: «در زمان طاغوت همه این دستگاه‌ها [رادیو، تلویزیون و دستگاه آموزشی] دستگاه‌هایی بود که جوانهای ما را خراب می‌کرد. همه را می‌خواست از سرنوشت خودشان غافل کند. در صورتی که سینما برای این مقاصد

شومی که اینها در این مدت طولانی طرح‌ریزی کرده بودند، نبوده. اینها چیزهایی است که آموزشی است. رادیو، تلویزیون یک دستگاه آموزشی است».

تأثیر رسانه‌ها بر دانش‌آموزان از راه‌های ذیل است:

نخست از راه الگو دادن. آنچه دانش‌آموز در تلویزیون به‌ویژه در فیلمها و سریالهای تلویزیونی، می‌بیند می‌تواند الگویی برای رفتار، نگرش و شخصیت آنان باشد. دانش‌آموز با تقلید از قهرمانان فیلم و همانند سازی، رفتارها، نگرشها و ویژگی‌های شخصیتی آنها را می‌آموزد و به تدریج این الگوها در او درونی و تثبیت می‌شود. تحقیقی که در این زمینه انجام شده، نشان می‌دهد دیدن فیلمهای خشن باعث می‌شود کودکان پرخاشگرتر شوند (ماسن و دیگران، ۱۳۶۸، ص ۵۱۹).

دوم از راه ارائه اطلاعات. برنامه‌هایی که از این رسانه‌ها پخش می‌شود اطلاعات گوناگونی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهد. این اطلاعات ممکن است برای کودکان قابل فهم نباشد یا توانایی تحمل آنها را نداشته باشند. در هر دو حالت، این اطلاعات تأثیری منفی بر رفتارها، نگرشها و ویژگی‌های دانش‌آموزان خواهد گذاشت. در مقابل، اگر اطلاعات متناسب با توانایی‌های شناختی و عاطفی دانش‌آموز و حاوی مطالبی مفید در بعد اخلاقی، اجتماعی و آموزشی باشد، می‌تواند بر دانش‌آموزان تأثیری مثبت بگذارد.

سوم از طریق ارائه نگرشهایی خاص به موضوعهای مختلف. در برنامه‌های صوتی - تصویری، هر یک از شخصیتها جایگاه ویژه‌ای دارند. آنچه این شخصیتها را در آن جایگاه‌ها قرار می‌دهد نگرشی است که سازنده برنامه نسبت به آنها دارد. نقشهایی که زنان، مردان، اقلیتهای قومی و نژادی، سالمندان، معلمان و غیره در این برنامه‌ها دارند، دربردارنده نگرشی خاص به این افراد است. این نگرشها به طور مستقیم به دانش‌آموزانی که این برنامه‌ها را می‌بینند، منتقل می‌شود و بر نگرش آنها تأثیر می‌گذارد.

افزون بر این، دیدن برنامه‌های تلویزیون برای بسیاری از دانش‌آموزان جای مطالعه را می‌گیرد؛ به همین سبب مهارتهای مطالعه و عادت به مطالعه در این دانش‌آموزان به خوبی رشد نمی‌کند. هر یک از تأثیرهای تلویزیون بر رفتارها، نگرشها و آگاهی‌های دینی آنان، مستقیم یا غیرمستقیم بر رفتارها، نگرشها و آگاهی‌های آنان تأثیر می‌گذارد. اگر نگرشها، رفتارها و آگاهی‌هایی که تلویزیون ارائه می‌کند با نگرشها، رفتارها و آگاهی‌های مطلوب اسلام سازگار باشد، این برنامه‌ها نیز تأثیر مثبتی بر تربیت دینی دانش‌آموز خواهد داشت؛

اما اگر با نگرشها، رفتارها و آگاهی‌های مطلوب اسلام ناسازگار باشد، تأثیری منفی بر تربیت دینی وی برجای خواهد گذاشت.

این، تأثیرهای مربوط به برنامه‌های تلویزیونی ساخت کشور ما است که تا حد زیادی براساس فرهنگ اسلامی - ایرانی ساخته می‌شوند، ولی تأثیر برنامه‌ها، فیلمها و سریالهای تلویزیونی که براساس فرهنگهای دیگر، مانند فرهنگ غرب، یا هند و چین، ساخته شده‌اند بیشتر منفی است؛ زیرا نگرشها، آگاهی‌ها، و رفتارهایی که در این برنامه‌ها ترویج می‌شود با نوع نگرشها، رفتارها و آگاهی‌های مطلوب در فرهنگ اسلامی معارض و مخالف است؛ به‌ویژه برخی از این برنامه‌ها که آگاهانه و به قصد تأثیرگذاری بر فرهنگ مردم کشورهای دیگر ساخته می‌شوند. کمترین تأثیر این برنامه‌ها این است که در دانش‌آموزان نوعی تعارض و نگرش منفی به فرهنگ اسلامی و ملی ایجاد می‌کنند که اگر حل نشوند، در آینده مشکلاتی را به وجود می‌آورند.

آنچه در بالا دربارهٔ تلویزیون گفتیم، در مورد همهٔ رسانه‌های صوتی - تصویری صادق است؛ تنها تفاوت در این است که تلویزیون به دلیل گسترهٔ وسیعی که دارد و به دلیل اینکه به آسانی در دسترس همه است، بیش از رسانه‌های صوتی و تصویری دیگر تأثیرگذار است. این مطلب در مورد رسانه‌های مکتوب مانند مجله، روزنامه و کتاب نیز صادق است. البته این رسانه‌ها در مقایسه با رسانه‌های صوتی و تصویری و به‌ویژه تلویزیون دو تفاوت اساسی دارند: نخست آنکه این رسانه‌ها جذابیت کمتری دارند؛ زیرا در این رسانه‌ها امکان استفاده از تصویر بسیار کمتر از تلویزیون است. استفاده از تصویر متحرک و صدا نیز در این رسانه‌ها اصلاً امکان ندارد. دوم آنکه استفاده از این رسانه‌ها به آسانی و نیز به ارزانی استفاده از رسانه‌های صوتی و تصویری نیست؛ از این رو، تأثیرگذاری این رسانه‌ها کمتر از تأثیرگذاری رادیو و تلویزیون است.

بنابراین، رسانه‌های جمعی به‌ویژه رسانه‌های صوتی - تصویری نقش مهمی، خواه مثبت یا منفی، در تربیتی دینی دانش‌آموزان دارند.

پرسش دیگری که در اینجا رخ می‌نماید، این است که هر یک از این عوامل تا چه اندازه بر تربیت دینی دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارند؟

میزان تأثیرگذاری عوامل تربیتی

در میان عوامل تربیتی پیش‌گفته، نقش اراده دانش‌آموز و فطرت الهی او - چنانکه پیشتر نیز گفتیم - بی‌بدیل است. بدین سبب همه عوامل تربیتی بیرونی مانند خانواده، مدرسه، رسانه‌های جمعی و مؤسسات فرهنگی تلاش می‌کنند از راه هدایت کردن و جهت دادن به فطرت الهی، گرایشها و نیازهای دانش‌آموز، اراده او را به سوی رفتارها، نگرشها و باورهای مطلوب سوق دهند. پیامبران نیز تربیت دینی خود را بر همین اساس به انجام می‌رساندند. زیرا تأثیرات پایدار بر شخصیت انسان جز از این راه به دست نمی‌آید. بدین ترتیب، روشن می‌شود که سازوکار تأثیرگذاری عوامل بیرونی تربیت این است که با استفاده از فنون و روشهای مختلف، نیازها، گرایشها و اراده فرد را به سوی رفتارها، نگرشها، باورها و ارزشهای مطلوب سوق دهند و از این راه نوعی طبیعت ثانوی ثابت در فرد به وجود آورند؛ از این رو، در ادامه باید ببینیم هر یک از این عوامل تا چه اندازه می‌توانند گرایشهای دانش‌آموز و به دنبال آن اراده او را به سوی مطلوب خود سوق دهند.

میزان موفقیت هر یک از عوامل پیش‌گفته به متغیرهای بسیاری بستگی دارد که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. وضعیت زیستی - روانی دانش‌آموز؛ ۲. مدت زمانی که دانش‌آموز با عامل تربیتی در ارتباط است؛ ۳. چگونگی ارتباط دانش‌آموز با عامل تربیتی (ارتباط رو در رو و مستقیم یا غیرمستقیم)؛ ۴. میزان کنترل و اقتداری که عامل بر دانش‌آموز دارد؛ ۵. میزان مهارت و چگونگی عمل عامل؛ در ادامه، تأثیر هر یک از عوامل یاد شده را بر حسب این متغیرها بررسی خواهیم کرد:

۱. وضعیت زیستی - روانی دانش‌آموز: میزان تأثیر این عامل در کودکانی که دارای ذخیره متفاوت ارثی و روانی هستند، متفاوت است؛ برای مثال، دانش‌آموزانی که از بهره هوشی بالا برخوردارند، یا دانش‌آموزانی که برخی گرایشها در آنها قوی‌تر است و یا دانش‌آموزانی که از اراده قوی‌تری برخوردارند، به طور یکسان تحت تأثیر عوامل بیرونی مانند رسانه‌های گروهی، معلمان و خانواده، قرار نمی‌گیرند؛ اما از آنجا که سنجش و بررسی دقیق این متغیرها مشکل است، در اینجا مفروض می‌گیریم که متریبان از این جهت در حد معمول هستند. با وجود این، متغیری که در این زمینه بسیار مؤثر و تا حد زیادی نیز قابل کنترل و بررسی و بر متغیرهای دیگر که در بالا گفتیم تأثیر دارد، سن دانش‌آموز است.

انسان در سنین کودکی تأثیرپذیری زیادی دارد و هر چه سن او افزایش یابد از میزان تأثیرپذیری او کاسته می‌شود. این واقعیتی است که هم تحقیقات روان‌شناسان صحت آن را تأیید کرده و هم در متون اسلامی بر آن تأکید شده است؛ برای مثال، در سیره امام صادق (ع) آمده است: امام صادق (ع) به احول فرمود: «بصره رفتی؟ احول گفت: آری. امام فرمود: استقبال مردم از این موضوع، یعنی امامت، و پذیرش آنها را چگونه دیدی؟ احول گفت: به خدا، استقبال آنان کم بود، هر چند استقبال می‌کردند، اما بسیار کم. امام فرمود: به جوانها پرداز که آنان زودتر از دیگران به سوی خوبی‌ها می‌شتابند (داوودی، ۱۳۸۳؛ ص ۱۱۶). این سیره نشان می‌دهد که احول، یکی از مبلغان مکتب تشیع، در دعوت مردم بصره ناموفق بوده است. امام به او توصیه می‌کند که به جوانان پردازد و راز این توصیه را نیز چنین بیان می‌کند که آنان سریع‌تر از بزرگسالان مطالب حق را می‌پذیرند؛ زیرا هنوز شخصیت و ساختار درونی آنان به طور کامل شکل نگرفته است و از این رو، ساختارهای جدید را آسان‌تر و سریع‌تر می‌پذیرند.

در نامه امیرالمؤمنین (ع) به امام حسن (ع) نیز می‌خوانیم: قلب و جان جوان چون زمین ناکاشته است؛ آنچه در آن افکنده شود، می‌پذیرد؛ از این رو به ادب آموختن پرداختم، پیش از آنکه قلب و جان شکل گیرد و سخت شود و ذهنت مشغول گردد (همان، ۲۲۵). در این بیان، امام تأثیرپذیری انسان را به زمین تشبیه می‌کند. زمین کشاورزی که در آن چیزی کاشته نشده، هر بذری را که در آن قرار گیرد، می‌پذیرد و رشد می‌دهد؛ اما زمین کاشته شده، بذر جدید را نمی‌پذیرد و چنانکه باید، رشد نمی‌دهد. بنابراین یکی از متغیرهایی که در میزان تأثیرگذاری عوامل بیرونی بسیار مؤثر است این است که عوامل مذکور در چه سنی با دانش‌آموزان ارتباط برقرار می‌کنند. براساس این متغیر به نظر می‌رسد خانواده، مدرسه، و تلویزیون امکان موفقیت بیشتری دارند؛ زیرا از همان سنین اولیه با کودک ارتباط برقرار می‌کنند؛ البته در این میان تأثیر خانواده از دو عامل دیگر و تأثیر تلویزیون از مدرسه بیشتر است.

۲. مدت زمان ارتباط دانش‌آموز با عوامل تربیتی: اگر مدت زمانی را که کودک در معرض عامل تربیتی واقع می‌شود، معیار قرار دهیم، به نظر می‌رسد در سنین پیش از دبستان نقش خانواده و پس از آن نقش تلویزیون از عوامل دیگر بیشتر است. با ورود کودک به مدرسه، عامل جدیدی نیز وارد عمل می‌شود که معلم، مدرسه و دوستان کودک هستند. در این دوره،

خانواده همچنان نقش اول را دارد و پس از آن، مدرسه و گروه دوستان و پس از آنها، تلویزیون قرار می‌گیرد. البته، میزان تأثیر خانواده با گذشت زمان کاهش می‌یابد و بر میزان تأثیر مدرسه و دوستان و رادیو و تلویزیون افزوده می‌شود؛ زیرا به موازات رشد دانش‌آموز، زمانی را که وی با پدر و مادر خود می‌گذرانند، به نفع دوستان، مدرسه و رسانه‌های جمعی کاهش می‌یابد.

۳. چگونگی ارتباط دانش‌آموز با عامل تربیتی تأثیری مستقیم بر میزان تأثیرگذاری عامل دارد. اگر ارتباط عامل با دانش‌آموز مستقیم و بی‌واسطه باشد، میزان تأثیرگذاری بیشتر از زمانی است که ارتباط غیرمستقیم و با واسطه باشد؛ بر این اساس، خانواده، مدرسه و گروه دوستان مقام اول را به دست می‌آورند و تلویزیون مقام آخر را.

۴. میزان مهارت عامل تربیتی نیز نقشی مؤثر در میزان تأثیر آن دارد و بنابراین هر عاملی که مهارت بیشتری داشته باشد، بهتر و مؤثرتر دانش‌آموز را به سوی خواسته‌های خود سوق می‌دهد. براساس این معیار، مدرسه نقشی برتر دارد؛ زیرا معمولاً مدرسه از کادری آموزش دیده و ماهر برخوردار است، در حالی که خانواده‌ها معمولاً در این زمینه تخصص لازم را ندارند. رسانه‌های جمعی به‌ویژه رادیو و تلویزیون نیز چنین‌اند؛ زیرا معمولاً از انواع تخصصها برای تولید برنامه‌های خود استفاده می‌کنند. در اینجا باید این نکته را یادآوری کنیم که شبکه‌های تلویزیونی و فیلمهای خارجی از این نظر بر تلویزیون داخلی برتری دارند؛ زیرا تولیدات خود را براساس آخرین یافته‌های روان‌شناختی و با استفاده از بهترین متخصصان تولید می‌کنند.

۵. میزان کنترل و اقتدار عامل بر دانش‌آموز: براساس این متغیر، نقش خانواده از عوامل دیگر مهم‌تر است و پس از آن، مدرسه و در رتبه آخر گروه دوستان قرار می‌گیرد؛ و سایر عوامل از این جهت امتیازی ندارند.

با توجه به مجموعه مباحث مزبور می‌توان گفت: در دوره ابتدایی، نقش خانواده و مدرسه مؤثرتر است؛ زیرا از نظر سن تأثیرپذیری، مدت زمان ارتباط با دانش‌آموز و اقتدار وی بر عوامل دیگر برتری آشکار دارند، گرچه از نظر مهارت مدرسه بر خانواده برتری دارد. از سنین راهنمایی به بعد، به‌ویژه در دوره دبیرستان، نقش مدرسه و تا حدی گروه دوستان بر خانواده برتری می‌یابد؛ زیرا مدت زمان ارتباط دانش‌آموز با خانواده کمتر و میزان استقلال او از خانواده بیشتر می‌شود. از سوی دیگر، ارتباط دانش‌آموز با معلمان و دوستان و اقتدار دوستان بر دانش‌آموز افزایش می‌یابد.

از سوی دیگر، در برخی مسائل تربیتی، نقش خانواده مؤثرتر است؛ زیرا آموزش و متعهد ساختن افراد به این امور به ارتباط طولانی با دانش‌آموز نیاز دارد و این شرط در خانواده حاصل است؛ برای مثال، آموزش نماز و ایجاد عادت به آن، آموزش آداب و رسوم اسلامی و مانند آن جز در خانواده یا با همکاری آن به ثمر نمی‌رسد زیرا دانش‌آموز تنها در یکی از اوقات نماز در مدرسه حاضر است و در وقت‌های دیگر نماز، در خانواده حضور دارد. بنابراین، با اینکه مدرسه نقش اول در تعلیم و تربیت کودکان ایفا می‌کند، تلاش‌های آن در تربیت دینی زمانی به ثمر می‌رسد که خانواده نیز با آن همسو باشد. این امر به‌ویژه در تربیت دینی لازم و ضروری است. بدین ترتیب می‌توان گفت: در مجموع، مدرسه و خانواده در تربیت دینی نقش مهمی دارند و در این میان مدرسه از جایگاه بالاتری برخوردار است. این رابطه در نمودار ذیل به تصویر درآمده است:



عوامل بیرونی، تأثیرگذاری مضاعف نیز دارند؛ به این معنا که افزون بر تأثیر مستقیم بر دانش‌آموز، از راه تأثیرگذاری بر سایر عوامل تربیتی نیز بر دانش‌آموز تأثیر می‌گذارند؛ برای مثال، رسانه‌های جمعی ممکن است با تولید برنامه‌های آموزش خانواده یا برنامه‌های تربیتی، خانواده‌ها و معلمان و مدیران را به سوی اقدامات تربیتی خاصی سوق دهند.

خلاصه

نتایج مباحث مطرح شده در این فصل به شرح ذیل است:

۱. مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تربیت دینی دانش‌آموزان عبارت‌اند از: اراده، فطرت، داشته‌های ارثی دانش‌آموز (عوامل درونی)، خانواده، مدرسه، گروه دوستان، رسانه‌های جمعی و مؤسسات فرهنگی دینی (عوامل بیرونی).
۲. در میان این عوامل، نقش کلیدی و اصلی از آن اراده دانش‌آموز و داشته‌های فطری و ارثی او است.

۳. در میان عوامل بیرونی، در سالهای اولیه مدرسه، به ترتیب خانواده، مدرسه و تلویزیون نقش اصلی را در شکل‌گیری شخصیت دینی دانش‌آموز ایفا می‌کنند؛ اما به تدریج نقش مدرسه و گروه دوستان پررنگ‌تر می‌شود. رسانه‌های جمعی دیگر مانند روزنامه‌ها، کتابها و مجلات نقش خود را بیشتر از طریق سایر عوامل تربیتی و نه به صورت مستقیم، ایفا می‌کنند.



مرکز تحقیقات کپی‌رایت و حقوق دینی

جایگاه معلم در تربیت دینی

در این فصل مروری گذرا بر جایگاه معلم در نظام آموزشی سنتی در اسلام و ایران خواهیم داشت و سپس جایگاه معلم را در نظام آموزش و پرورش مدرن در ایران بررسی می‌کنیم؛ زیرا تحولات به وجود آمده در جایگاه معلم تفاوت‌هایی را در نقش‌های معلم در دو نظام سنتی و جدید به وجود آورده است.

جایگاه معلم در نظام تربیتی سنتی

در ایران پس از اسلام، مدارس معمولاً در شهرهایی تأسیس می‌شدند که معلمی برجسته حضور داشت. طالبان علم از شهرها و روستاهای مختلف برای بهره‌مند شدن از علم نزد او گرد می‌آمدند و حلقه‌ای علمی به وجود می‌آمد. جلسات تدریس در منزل استاد یا در مساجد تشکیل می‌شد ولی به تدریج برای اسکان دانش‌آموزان و نظم دادن به امور آموزشی، مدرسه‌ای تأسیس می‌گردید. حوزه علمیة نجف با مهاجرت شیخ مفید از بغداد به این شهر و به همین شکل تأسیس شد؛ حوزه سامرا با مهاجرت میرزای شیرازی بزرگ از نجف به سامرا در ۱۲۹۰ ق به همین صورت پدیدار گشت؛ حوزه علمیة قم نیز با مهاجرت حاج شیخ عبدالکریم حائری از اراک به این شهر تأسیس شد و رونق گرفت.^۱

دوام مدرسه‌ها نیز وابسته به وجود معلمان برجسته بوده است. بسیاری از حوزه‌های علمیه که زمانی رونق فراوانی داشته، با از دست دادن معلمان برجسته خود به تدریج از رونق افتاده و از میان رفتند. شاید به همین سبب، برخی از بزرگان حوزه قم پس از گذشت مدتی از

۱. برای آگاهی بیشتر از چگونگی تأسیس حوزه‌های علمیه در شهرهای مختلف ایران به این اثر مراجعه کنید: سید کباری، سید علی رضا، حوزه‌های علمیه شیعه در گستره جهان.

رحلت آیه الله حائری، تصمیم گرفتند آیه الله بروجردی را به قم دعوت کنند.

بنابراین نهاد تعلیم و تربیت در تاریخ این مرز و بوم وابسته به حضور معلمان برجسته و شاگردان آنها بوده است. هر جا معلمی برجسته حضور داشته و شاگردانی برای فراگیری علم به محضر او روی آورده‌اند، مدرسه‌ای تأسیس شده و پس از رحلت وی اگر معلم و استاد برجسته دیگری جای او را گرفته، مدرسه به حیات خود ادامه داده، و در غیر این صورت، مدرسه نیز به تدریج از میان رفته است؛ از این رو، معلم در نظام سنتی آموزش و پرورش این مرز و بوم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بوده است. معلم به تنهایی وظایف مدیریت نهاد آموزشی را برعهده داشته، سیاستها و خط مشی‌های کلی آن را تعیین، برنامه درسی را تدوین، و کتاب و محتوای درسی را تهیه می‌کرده است.

افزون بر آن، در گذشته در جامعه‌ای سنتی مانند کشور ایران، عوامل تربیتی بیرون از مدرسه بسیار محدود بود؛ نه از رادیو و تلویزیون خبری بود و نه از روزنامه و مجله اثر و نشانی، بلکه تنها کتاب آن هم در سطحی بسیار محدود در دسترس گروهی خاص قرار داشت. مؤسسات فرهنگی نیز به مسجد و هیأت‌های مذهبی محدود می‌شد. نمایشهای عمومی نیز در تعزیه مختصر بود و از سینما و ویدئو و فرهنگ سرا خبری نبود.

از سوی دیگر، عوامل مؤثر بر تربیت در گذشته هیچ‌گونه تعارضی با آموزه‌های مدرسه نداشت. چنین نبود که در مسجد یا هیأت‌های مذهبی ارزشها، باورها یا هنجارهایی مغایر با ارزشها، باورها و هنجارهایی که مدرسه آموزش می‌داد، مطرح شود؛ زیرا مساجد، هیأتها و شبیه‌خوانی‌ها یا به طور مستقیم توسط معلمان مدارس، یعنی روحانیون اداره می‌شد، یا به صورت غیرمستقیم تحت کنترل و نظارت آنها بود. بنابراین، در گذشته، عوامل مؤثر بر تربیت به طور کامل با مدرسه هماهنگ بودند و تحت نظارت مدارس عمل می‌کردند و جایگاه برتر آن را به رسمیت می‌شناختند.

خلاصه آنکه در گذشته، معلمان هم در مدرسه و نظام آموزش و پرورش از جایگاهی برجسته و بی‌بدیل و بی‌رقیب برخوردار بودند و هم سایر عوامل مؤثر در تربیت به گونه‌ای (مستقیم یا غیرمستقیم) زیر نظر معلمان بودند؛ از این رو تعارضی جدی بین عوامل تربیتی وجود نداشت.

جایگاه معلم در نظام جدید آموزشی در ایران

به راستی آیا معلم در نظام آموزش و پرورش جدید همان جایگاهی را دارد که در نظام تربیتی سنتی داشت؟ به نظر می‌رسد برای یافتن پاسخ باید اندکی درنگ کرده و تحولاتی را که در جوامع معاصر رخ داده بررسی کنیم.

جامعه‌شناسان می‌گویند: یکی از تفاوت‌های اساسی جوامع سنتی با جوامع جدید این است که در جوامع سنتی، بر خلاف جوامع جدید، تقسیم کار پیچیده نبود. برای مثال، در جامعه صنعتی یک واحد تولیدی مانند آهنگری با کارگرانی محدود محصولات متنوع مورد نیاز جامعه از قبیل بیل، کلنگ، قفل، داس و خیش را تولید می‌کرد؛ اما امروزه برای تولید یک محصول، به کارخانه‌هایی با کارگرانی به مراتب بیشتر از یک آهنگری در قدیم، نیاز است. گاه برای تولید یک محصول مانند اتومبیل، کارگاه‌هایی متعدد با کارگران بسیار در شهرهای مختلف مشغول به کار هستند. البته علت این امر بالا بردن میزان تولید و کاستن از هزینه تولید است.

اما همین امر خود تأثیرات مهمی بر جامعه انسانی دارد. هری سموئیل برودی (پارک)^۱ ۱۹۶۴، ص ۳۲۵) به خوبی تأثیر تقسیم کار و تخصصی شدن را بر زندگی انسانها بیان کرده است. وی پس از آنکه نتایج ارزشمند تقسیم کار و تخصص را در بهبود وضعیت مادی بشر بیان می‌کند، می‌گوید: «این پیشرفت‌ها هزینه‌ای هم داشت؛ این هزینه به ظاهر کم بود، ولی به هر حال هزینه‌ای بود. هزینه این بود که بشر باید فعالیتهای خود را تخصصی و سپس آنها با هم ترکیب می‌کرد. اگر کار تولید ماشین را به ۱۰۰۰ کار جزئی‌تر تقسیم و برای انجام هر یک از آنها کارگری استخدام کنیم، اگر این اجزا یکسان باشند، و اگر لازم باشد هر یک از این اجزا در زمان مناسب خود در ضمن یک کل قرار بگیرند، هزینه تولید یک ماشین سواری به اندازه‌ای پایین می‌آید که هر کارگر می‌تواند دست کم یک ماشین بخرد؛ اما اگر یک فرد می‌خواست همه این قطعات را تولید و سپس خودش آنها را مونتاژ کند، محال بود هر کارگر بتواند یک ماشین داشته باشد.

به نظر می‌رسد این مقدار هزینه اندکی است که در مقابل ماشین‌دار شدن همه مردم جهان می‌پردازیم. کارگر، کاری ضروری و لازم انجام می‌دهد؛ اما دیگر خود او لازم و

ضروری نیست. بی تردید او از طریق اتحادیه کارگری می تواند با کارفرما چانه بزند، ولی خود او به تنهایی نمی تواند با کارفرما چانه بزند و چانه زنی او به تنهایی ارزشی ندارد. به او مزد خوبی می دهند و کار او نه خیلی وقت گیر است و نه خطرناک؛ اما دیگر به مهارت چندانی نیاز ندارد؛ تنها چیزی که لازم است مقداری صبر و حوصله است. آنچه موفق شده به یک معنا خود کارگر است؛ اما نه موفقیتی ارزشمند.»

نکته مهمی که وی بر آن انگشت گذاشته این است که با تقسیم کار میزان تولید افزایش می یابد، هزینه تولید پایین می آید و از سوی دیگر، مهارت مورد نیاز برای کارگران کاهش می یابد، سختی کار و ساعت کار کاهش می یابد و در مقابل، بر دستمزد آنها افزوده می شود؛ اما متأسفانه همه اینها به قیمت تنزل جایگاه کارگر به دست می آید. کارگر ماهر در جامعه سنتی از جایگاه والایی برخوردار بود، زیرا با داشتن مهارتهای لازم، به تنهایی می توانست محصولات گوناگونی را تولید کند که هر کسی نمی توانست از عهده آنها برآید؛ اما در دنیای صنعتی، کارگر دیگر آن جایگاه را ندارد؛ زیرا هر کسی می تواند کار او را انجام دهد به شرط آنکه حوصله ای زیاد و اعصابی قوی داشته باشد تا از انجام کارهای تکراری و یکنواخت به ستوه نیاید.

به نظر می رسد همین مطلب درباره نهاد تعلیم و تربیت جدید نیز صادق است. در آموزش و پرورش سنتی - چنانکه پیشتر نیز گفتیم - تقسیم کار و تخصص به صورتی که امروزه در آموزش و پرورش جدید مطرح است، وجود نداشت. مدرسه سنتی عمدتاً بر مدار معلم می چرخید و برای رتق و فتق برخی امور جزئی، از سرایدار یا برخی از نزدیکان معلم استفاده می شد. معلم، خود سیاستهای کلی مدرسه را تعیین، خط مشیها و برنامه درسی آن را تدوین و متن درسی را تهیه و خود نیز آنها را اجرا می کرد؛ از این رو، از شأن و منزلت والایی برخوردار بود؛ اما در نظام جدید، سیاستها و خط مشیهای کلی مدرسه در وزارت آموزش و پرورش تعیین می شود، برنامه درسی توسط متخصصان تدوین می گردد، کتابهای درسی توسط گروهی دیگر از متخصصان تهیه می شود، امور اداری مدرسه توسط مدیر و دستیاران او انجام می گیرد و در نهایت، مدرک قبولی نیز توسط کسانی دیگر صادر می شود. معلم در این میان تنها عهده دار انجام کارهایی خاص است که در برنامه درسی برای او تعیین شده و حتی برای انجام دادن این کار برای او راهنماهایی تهیه می شود که به او می گوید دقیقاً چه کارهایی را باید انجام دهد. و اگر معلمی از آن رهنمودها تخطی کند،

ممکن است توسط مدیر و دیگر عوامل نظام آموزشی، مورد بازخواست قرار گیرد. تغییرات به وجود آمده در جایگاه معلم در نظام جدید را می‌توان در سه مقوله خلاصه کرد:

نخست آنکه مهارت‌های مورد نیاز معلم در مقایسه با نظام سنتی کاهش یافته است؛ زیرا بسیاری از کارهایی را که در سابق برعهده معلم بود، امروزه به افراد دیگری واگذار می‌شود. دوم آنکه استقلال معلم در مقایسه با نظام آموزش و پرورش سنتی بسیار کاهش یافته است. در گذشته معلم در مدرسه هر کاری را که به صلاح مدرسه می‌دانست، انجام می‌داد؛ اما امروزه، معلم تنها مجری وظایفی است که توسط مدیر و دیگر عوامل نظام آموزشی برای او تعیین شده است.

سوم آنکه تأثیرگذاری معلم نسبت به گذشته کاهش یافته است. معلم در نظام جدید آموزشی، برخلاف نظام سنتی، در صورتی موفق می‌شود اهداف تعیین شده برای مدرسه را تحقق بخشد که همه بخش‌های دیگر مدرسه مانند مدیر، ناظم و نیز سازمان‌های اداری فراتر از مدرسه، مانند اداره کل آموزش و پرورش و وزارتخانه، وظایف خود را به درستی انجام داده باشند؛ اگر در هر یک از این بخش‌ها اختلالی به وجود بیاید، به گونه‌ای که نتوانند وظایف خود را به درستی انجام دهند، مدرسه نیز به اهداف خود نخواهد رسید، هر چند معلم وظایف خود را به بهترین وجه انجام داده باشد. بنابراین، می‌توان گفت معلم در نظام جدید آموزش و پرورش جایگاه سنتی خود را از دست داده است.

اینک پرسش این است که آیا در جوامع جدید جایگاه مدرسه و معلم در ارتباط با دیگر عوامل مؤثر بر تربیت نیز تغییر کرده است؟

با تحولاتی که در جوامع جدید به وجود آمده، نهاد تعلیم و تربیت رسمی یعنی مدرسه و معلم، رقیبانی سرسخت و قوی مانند رادیو، تلویزیون، مجله‌ها، کتابها و برنامه‌های صوتی و تصویری پیدا کرده است. در گذشته نه از رادیو و تلویزیون و مجله خبر بود و نه کتاب به این وسعت و ارزانی در اختیار مردم قرار داشت. بدین ترتیب، سپهر تربیتی در جوامع جدید گسترش یافته و عوامل بیشتری وارد صحنه تربیت شده‌اند. این سپهر در سالهای اخیر چنان گسترش یافته که حتی کتابها، مجله‌ها و رسانه‌های خارجی نیز وارد این میدان شده‌اند. بدیهی است با ورود این رقیبان سرسخت، به‌ویژه رقیبان خارجی که متعلق به فرهنگی دیگر هستند، کار تربیت برای مدرسه و معلم به مراتب دشوارتر از گذشته شده است.

افزون بر این، در گذشته عوامل تربیتی خارج از مدرسه مانند مساجد، هیأت‌های مذهبی و مجالس تعزیه مستقیم یا غیرمستقیم تحت کنترل معلمها قرار داشتند و از این رو، تعارض و اختلافی جدی میان آموزه‌های مدرسه و دیگر عوامل تربیتی وجود نداشت. بدین سبب معلم و مدرسه عامل اصلی تربیت و کنترل‌کننده دیگر عوامل تربیتی (در جایی که عوامل دیگری در کار بود) به شمار می‌رفت؛ اما امروزه، مدرسه و معلم جایگاه برتر و هدایت‌گری خود را در میان دیگر عوامل تربیتی از دست داده‌اند. امروزه، نه معلمان بر دیگر عوامل تربیتی مانند تلویزیون، روزنامه‌ها و سینماها نفوذ و کنترل مستقیم دارند و نه از چنان جایگاهی برخوردارند که بتوانند آنها را به صورت غیرمستقیم کنترل کنند؛ از این رو، میان آموزه‌های مدرسه و آموزه‌های سایر عوامل تربیتی تعارضهای جدی به وجود آمده است. حال اگر عوامل تربیتی بیگانه، مانند برنامه‌های خارجی را که هدف آنها تضعیف فرهنگ ملی و اسلامی است، به این معادله بیفزاییم خواهیم دید که این تعارض بسیار جدی‌تر خواهد بود. این شرایط، دشواری کار معلم و مدرسه را صدچندان می‌کند.

بنابراین، تغییراتی که در بیرون از نظام آموزشی و مدرسه اتفاق افتاده، مانند پیدایش رسانه‌های جمعی و با تغییراتی که در درون نظام آموزش و پرورش رخ داده، جایگاه معلم در عرصه تربیت در مقایسه با جایگاه او در نظام تربیتی سنتی بسیار متفاوت شده است. با وجود این، هنوز هم معلم در نظام آموزش و پرورش جایگاهی بی‌بدیل و تعیین‌کننده دارد. اگر بهترین برنامه‌های درسی تدوین و بهترین کتابهای درسی تألیف و بهترین سیاستها و خط‌مشی‌ها تعیین شود، ولی معلمی که بتواند آن را درست اجرا کند، وجود نداشته باشد، همه آنها بی‌فایده خواهند بود.

با توجه به تغییرات یاد شده، به نظر می‌رسد در تعیین و تدوین نقش معلم در تربیت عموماً و در تربیت دینی خصوصاً، نگاه سنتی که معلم را مهم‌ترین و بلکه یگانه عامل مؤثر در تربیت می‌دانست، کارایی خود را از دست داده است؛ از این رو، برای تعیین و تدوین نقش معلم باید همه عوامل مؤثر در تربیت و جایگاه معلم در میان آنها را در نظر گرفت و متناسب با آن، نقشهای معلم در تربیت دینی را تدوین کرد.

خلاصه

مطالب این فصل را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد:

۱. در گذشته، معلم در مدرسه و در درون نظام آموزشی جایگاهی یگانه و برتر داشت.
۲. در گذشته، دیگر عوامل مؤثر بر تربیت محدود بود و معلم و مدرسه در میان سایر عوامل تربیتی نقشی ممتاز داشتند.
۳. در آموزش و پرورش جدید، عوامل جدیدی غیر از معلم به وجود آمده‌اند و معلم جایگاه برجسته خود را از دست داده است.
۴. در جوامع جدید، عوامل مؤثر بر تربیت افزایش یافته و مدرسه جایگاه برتر خود در میان عوامل مؤثر بر تربیت را از دست داده است.



مرکز تحقیقات کلیه پژوهش‌های آموزشی

بخش چهارم:

نقش‌های معلم در تربیت دینی

در دو بخش گذشته، فعالیت‌های ضروری برای تحقق تربیت دینی، عوامل مؤثر در تربیت دینی و جایگاه معلم در این عرصه را مشخص کردیم. در این بخش، نخست نقش معلم در فرهنگ اسلامی را در ضمن یک فصل و سپس نقش‌های معلم در تربیت دینی را در ضمن دو فصل جداگانه بررسی می‌کنیم.



مرکز تحقیقات کلیه علوم اسلامی

نقش معلم در فرهنگ اسلامی

امام خمینی (ره): «نقش معلم در جامعه نقش انبیاست. انبیا هم معلم بشر هستند. نقش بسیار حساس و مهمی است و مسئولیت بسیار زیادی دارد» (تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۰۸).

در این فصل به اختصار به چند موضوع که بیانگر نقش معلم در فرهنگ اسلامی هستند، می‌پردازیم که عبارت‌اند از: مقام و منزلت معلم در متون اسلامی، نقش معلم در متون اسلامی، و آشنایی با نقش تربیتی برخی معلمان برجسته.

مقام و منزلت معلم در متون اسلامی

در فرهنگ اسلامی، علم و عالم از ارزش والایی برخوردارند. خداوند در قرآن به قلم که ابزار آموزش است سوگند یاد می‌کند: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (قلم، ۱)؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد.» همچنین عالمان را چندین درجه بر دیگران برتری می‌دهد: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (مجادله، ۱۱)؛ خداوند آنان را که ایمان آورده و آنان را که دارای علم‌اند، چندین درجه بالا می‌برد.»

براساس متون دینی، خداوند متعال اولین معلم انسان است. آنگاه که خداوند آدم ابوالبشر را آفرید و اعلام کرد می‌خواهد او را جانشین خود در زمین قرار دهد، فرشتگان به حالتی شبیه اعتراض گفتند: آیا می‌خواهی کسی را در زمین جانشین خود قرار دهی که در آن فساد می‌کند و خون می‌ریزد، در حالی که ما به تسبیح و تقدیس تو مشغول هستیم؟ خداوند همه حقایق را به آدم آموخت و سپس از فرشتگان خواست تا از حقیقت برخی از آنها خبر دهند. آنان در جواب گفتند: خدایا، جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم. آنگاه آدم حقیقت امور را برای فرشتگان بیان کرد و بدین صورت درستی تصمیم خداوند برای فرشتگان مسلم

شد.^۱ همچنین در اولین آیاتی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شد به این موضوع تصریح شده است. در آن آیات خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خونی بسته آفرید. بخوان به نام پروردگارت که گرمی‌ترین است؛ خدایی که انسان را با قلم آموزش داد، و آنچه را نمی‌دانست به او آموخت.»^۲ البته، خداوند افزون بر آموزش همگانی، برخی افراد را تحت تربیت و آموزش خاص خویش قرار می‌دهد. از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «أَذْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۲۱۰)؛ خداوند مرا تربیت کرد و نیکو تربیت کرد.»

پس از خداوند، پیامبران معلمان بشریت هستند. خداوند برای تعلیم و تربیت انسان و هدایت او به سوی خیر و سعادت، پیامبرانی را مبعوث کرده: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران، ۱۶۴)؛ خداوند بر مؤمنان مَنّت گذاشت که پیامبری از خودشان مبعوث کرد تا آیات خدا را بر آنان بخواند، آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» در این آیه خداوند افزون بر بیان هدف از بعثت پیامبر، بر مؤمنان مَنّت نیز می‌گذارد. این امر که خداوند از میان همه نعمتها، تنها برای نعمت فرستادن پیامبرانی برای تربیت انسانها، بر آنان مَنّت می‌گذارد، نشان دهنده ارزش و مقام بلندی است که خداوند برای تعلیم و تربیت انسان قائل است. بدین سبب، پیامبر اسلام (ص) خود را معلم می‌خواند و می‌فرماید: «أَنَا بَعَثْتُ مُعَلِّمًا (الهندی، ۱۹۴۸، ج ۱۰، ص ۱۶۹)؛ من معلم مبعوث شده‌ام.»

در رتبه سوم، امامان (ع) که جانشینان پیامبرند، معلمان بشریت هستند. آنان موظف‌اند راه پیامبر را با تعلیم و تربیت و هدایت مردم به سوی نیکی‌ها ادامه دهند. با وجود این، بشریت همیشه به پیامبر و امام دسترسی ندارد؛ از این رو، ضروری است گروهی از مردم عهده‌دار تعلیم و تربیت و هدایت مردم شوند و با این کار راه آنان را ادامه دهند. در سوره

۱. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْشُ نُسْجَ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا لَا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَادُّمُ أَنْبِيَهُمْ بِأَسْمَاءِ يَهُمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْذَرُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره، ۳۱-۳۳).

۲. أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۱-۵).

توبه می خوانیم: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲)؛ نباید همه مؤمنان یکجا کوچ کنند. چرا از هر طایفه ای گروهی کوچ نمی کنند تا در معارف دینی فقیه شوند و آنگاه که به سوی قوم خود باز می گردند، آنان را انداز کنند تا شاید از سرپیچی از دستورهای خداوند پرهیزند. برخی مفسران گفته اند: این آیه دلالت دارد که همواره باید گروهی از مسلمانان خود را برای عهده دار شدن آموزش و پرورش دینی مردم آماده کنند. در عمل نیز در میان مسلمانان همواره گروهی بوده اند که خود را وقف تربیت و تعلیم مردم می کردند. این افراد گاه با عنوان راوی، گاه با عنوان محدث، گاه با عنوان فقیه، و گاه با عنوان مجتهد و طلبه به انجام این وظیفه پرداخته اند.

در دوره معاصر با تأسیس نهاد آموزش و پرورش جدید در کشورهای اسلامی گروه خاصی از معلمان به وجود آمدند که عهده دار آموزش و پرورش نسل جدید جامعه هستند. گرچه نهادهای سنتی به کار خود ادامه می دهند، از آنجا که بیشتر نونهالان در آموزش و پرورش جدید حضور می یابند، امروزه بخش اعظم تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان توسط این گروه انجام می شود.

به هر حال، در متون دینی بر اهمیت و عظمت وظیفه معلمی بسیار تأکید شده است. در روایتی از پیامبر (ص) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي جِجَرِهَا وَ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ يَصَلُّونَ عَلَى مَعْلَمِ النَّاسِ الْخَيْرِ (محمّدی ری شهری، ج ۶، ص ۴۷۳)؛ همانا خدا و فرشتگان، حتی مورچه در لانه اش و ماهیان در دریا بر کسی که نیکی ها را به مردم می آموزد، درود می فرستند.» در روایت دیگری از پیامبر (ص) آمده است: «يُوزَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ وَ دَمُ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ عَلَيْهِمْ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ» (همان، ص ۴۵۷). در روز قیامت جوهر (قلم) دانشمندان و خون شهیدان را می سنجند و در پایان جوهر (قلم) دانشمندان را بر خون شهیدان برتری می دهند. ارزش و احترام معلم و عالم در متون دینی تا بدان جا است که علی (ع) می فرماید: «مَنْ وَقَرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَرَ رَبَّهُ» (همان، ص ۴۸۹)؛ کسی که عالمی را گرامی بدارد، خدا را گرامی داشته است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که در متون اسلامی معلم با این جایگاه رفیع چه نقش یا نقشهایی بر عهده دارد؟

نقشهای معلم در متون اسلامی

در روایات اسلامی تشبیهاتی در باب معلم و عالم وارد شده که به میزان زیادی بیانگر نقشهای معلم در فرهنگ اسلامی است. تا آنجا که نگارنده در کتب روایی جستجو کرده، چهار نقش در متون اسلامی برای معلم بیان شده است که در اینجا به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

معلم در نقش پیامبر: تشبیه معلم و عالم به پیامبر معروف‌ترین تشبیهی است که در روایات اسلامی اعم از شیعه و سنی بیان شده است. در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲)؛ دانشمندان امت من به منزله پیامبران بنی اسرائیل هستند.» مطابق این روایت، دانشمندان و معلمان مسلمان همان نقش و مقامی را به عهده دارند که پیامبران بنی اسرائیل برعهده داشتند. همچنین در روایت دیگری آمده است: «انَّ العالم الصالح فی هذا الزمان بمنزلة نبی من الأنبیاء و متی کان کذلک فلیعلم أنَّه قد علّق فی عنقه أمانة عظيمة (طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۱)؛ عالم صالح در این زمان چون یکی از پیامبران است؛ در این صورت، باید بداند که نگهداری از امانت بزرگی را به عهده گرفته است.» این روایت نیز نقش و مقام معلم و عالم صالح را همان نقش و مقام پیامبری دانسته است.

در اینجا باید سه نکته را یادآوری کنیم: نخست آنکه در این روایات و روایاتی که پس از این نقل می‌کنیم، سخن از عالم است نه معلم، اما آنچه در این روایات به علما نسبت داده شده، در مورد معلمان نیز صادق است؛ زیرا عالم و معلم در فرهنگ اسلامی دو روی یک سکه‌اند؛ چرا که علما همواره وظیفه تعلیم و تربیت را برعهده داشته‌اند و از سوی دیگر، همه معلمان نیز عالم بوده‌اند.

دوم آنکه اگرچه در روایت دوم معلم به مطلق پیامبر تشبیه شده و منزلت او همان منزلت و نقش پیامبر دانسته شده، در روایت اول این نقش و منزلت تنها به نقش و منزلت پیامبران بنی اسرائیل محدود شده است. این تفاوت تنها تفاوت در بیان نیست، بلکه افزون بر آن، نکته‌ای در آن نهفته است و آن اینکه پیامبران بنی اسرائیل، یعنی پیامبران بعد از حضرت موسی (ع)، همگی پیامبرانی تبلیغی بوده؛ و شریعت و دینی مستقل نداشته‌اند، و وظیفه آنان تبلیغ و ترویج دین حضرت موسی (ع) بوده است. بنابراین، مفاد این روایت این است که نقش و مقام علما و معلمان همان نقش و مقام پیامبران بنی اسرائیل است؛ و کاری را که پس از

حضرت موسی (ع) بر عهده پیامبران بنی اسرائیل بود، در اسلام بر عهده علماء و معلمان است.

سوم آنکه، روایت دوم این نقش را نه از آن همه علما و معلمان بلکه تنها از آن عالمان و معلمان صالح می‌داند. در واقع، روایت دوم روایت اول را توضیح می‌دهد و بیان می‌کند که گمان نشود هر معلم یا عالمی تنها به سبب داشتن عنوان عالم و معلم، همان مقام و منزلت پیامبر را نیز داراست، بلکه این مقام و منزلت تنها و تنها از آن عالمان و معلمان صالح است؛ کسانی که به وظایف و لوازم عالمی و معلمی آگاه و پایبند باشند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که پیامبران چه نقشی داشتند که اکنون به معلمان و علما اختصاص یافته است؟ در پاسخ می‌توان گفت: یکی از وظایف اساسی پیامبران، بیان و ابلاغ معارف الهی است؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده، ۹۹)؛ بر پیامبر چیزی جز ابلاغ دستورهای الهی نیست. این وظیفه در آیاتی دیگر به تفصیل بیان شده است؛ برای مثال، در سوره جمعه می‌خوانیم: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه، ۲)؛ او کسی است که در میان مکتب نارفتگان رسولی از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، گرچه قبلاً در گمراهی آشکاری بودند. اگر وظیفه پیامبران تبلیغ فرهنگ دینی و تعلیم و تربیت مردم بوده است، نقش معلمان و عالمان مسلمان نیز تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلامی و تعلیم و تربیت اسلامی است.

معلم در نقش راهنما و روشنگر: در برخی روایات، عالم و معلم چون ستارگانی توصیف شده‌اند که مردم را در تاریکی‌های دریا و بیابان به راه راست هدایت می‌کنند. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «إِنْ مَثَلُ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ يَهْتَدِي بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ، فَإِذَا انْطَمَسَتْ أَوْشَكُ أَنْ تَضِلَّ الْهَدَاةُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۴)؛ مثل عالمان و معلمان در زمین مثل ستارگان در آسمان است که مردم در تاریکی‌های خشکی و دریا به کمک آنها راه خود را پیدا می‌کنند. هرگاه این ستارگان خاموش شوند، بسا که راه یافتگان نیز گمراه شوند. در این روایت، نقش معلم راهنمایی و هدایت مردم به راه راست بیان شده است.

در روایت دیگری از امام باقر (ع) آمده است: «الْعَالَمُ كَمَنْ مَعَ شَمْعَةٍ تَضِيءُ لِلنَّاسِ، فَكُلُّ مَنْ

أبصر شمعته دعا له بخير، كذلك العالم مع شمعته تزيل ظلمة الجهل و الحيرة (همان، ص ۴)؛ عالم و معلم چون کسی است که چراغی دارد و راه مردم را روشن می‌کند؛ هر که با شمع او راه خود را پیدا کند؛ برای او دعای خیر می‌کند. عالم و معلم نیز چراغی دارد که تاریکی نادانی و سرگردانی را از میان می‌برد.

براساس این دو روایت، نقش معلم هدایتگری و روشنگری است. او با چراغ علمی که در اختیار دارد، تاریکی‌های نادانی و سرگردانی را از میان می‌برد و با بیان حقایق، فضا را روشن می‌کند تا مردم در پرتو این روشنائی راه راست و درست را از راه باطل و نادرست تشخیص دهند.

معلم در نقش مدافع مرزهای فرهنگی: در برخی روایات، عالم و معلم پاسدار مرزهای فرهنگی مسلمانان شمرده شده‌اند. از آنجا که اسلام همواره مخالفانی دارد که تلاش می‌کنند حقانیت و مقبولیت عقاید، ارزشها و معارف آن را زیر سؤال ببرند، لازم است گروهی از این مرزها مانند مرزهای جغرافیایی مسلمانان، حراست کنند. در روایات اسلامی این نقش و وظیفه برعهده عالمان و معلمان گذاشته شده است. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «علماء شيعتنا مرابطون بالشعر الذي يلي ابليس و عقاريتة، يمنعونهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا (همان، ص ۵)؛ دانشمندان شیعه از مرزها و شیعیان ضعیف دفاع می‌کنند و مانع هجوم ابلیس و یارانش به آنها می‌شوند.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت: مقام و منزلت معلم در متون دینی مقام و منزلت پیامبر است و همان نقشهایی را برعهده دارد که پیامبران داشتند؛ یعنی نقش تبیین و ترویج معارف اسلامی، هدایتگری، روشنگری، و دفاع از مرزهای فرهنگی اسلام.

از آنجا که نقش و مقام معلمان مهم و اساسی است، مسئولیت آنان نیز بسیار سنگین است؛ زیرا دو چیز گرانبها به امانت در اختیار آنان قرار داده شده است: نخست علم و فرهنگ اسلامی و دیگر، نسل جدید جامعه. نگهداری و حراست از این دو، نیاز به فداکاری و تلاش دارد. امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «معلم امانت‌داری است که غیر همه امانتها، انسان امانت او است. امانتهای دیگر را اگر کسی خیانت به آن بکند، خلاف کرده است؛ لکن یک قالی را که به آن امانت داده بودند از بین برده است، در جامعه چیزی درست نمی‌شود، یک شخصی ضرری کرده است و این هم باید ضرر او را جبران کند؛ اما امانت اگر انسان شد، اگر یک طفل قابل تربیت باشد، اگر خدای نخواسته به این امانت... خیانت شد، یک

وقت می‌بیند خیانت به یک ملت است؛ خیانت به یک جامعه است؛ خیانت به اسلام است. بنابراین، شغل در عین حال که بسیار شریف است و بسیار ارزنده است، از باب اینکه همان شغل انبیاست که برای انسان‌سازی آمده بودند، لکن مسئولیت بسیار بزرگ است؛ چنانکه مسئولیت انبیاء هم بسیار بزرگ بود» (فراهانی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۰).

اکنون باید دید در طول تاریخ اسلام، عالمان و معلمان این نقش را چگونه ایفا کرده‌اند؟

نقش تربیتی برخی معلمان برجسته

در طول تاریخ اسلام، معلمان و عالمان نقش برجسته‌ای در تربیت نسل جدید داشته‌اند و همین نقش موجب شده آنان همواره از جایگاهی والا برخوردار باشند. در اینجا به منظور روشن‌تر شدن مقام و جایگاه معلم، به برخی نقشهای تربیتی معلمان برجسته اشاره می‌کنیم. نخست نمونه‌ای از تأثیرهای تربیتی پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) به عنوان برجسته‌ترین معلمان را بیان می‌کنیم؛ سپس نمونه‌ای از تأثیرهای تربیتی برخی معلمان برجسته در تاریخ اسلام و دوره معاصر را بررسی می‌کنیم.

نمونه‌هایی از تأثیرهای تربیتی پیامبر (ص): تاریخ زندگی پیامبر (ص) نشان می‌دهد که ایشان در تربیت دینی بسیار موفق بوده‌اند. با اینکه در عصر او بسیاری از پیشرفتهایی که امروزه در تعلیم و تربیت به وجود آمده، وجود نداشت و حتی ابزارها و پیشرفتهای سستی در این زمینه از قبیل تخته سیاه، کلاس درس و مدرسه و کاغذ نیز در اختیار نبود، ایشان توانستند آموزه‌های اسلام را به مردم بیاموزند و از آنان افرادی مؤمن و ملتزم به عقاید، اخلاق و احکام دینی بسازند. برای روشن شدن میزان تأثیرگذاری تربیتی پیامبر (ص)، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در طول تاریخ، صاحبان اندیشه و مکتب زیاد بوده‌اند؛ از افلاطون و ارسطو در یونان باستان گرفته تا فارابی و ابن‌سینا در دوره اسلامی. اما میزان دلبستگی و پایبندی پیروان این مکتبها به آموزه‌های آنها چنان نیست که افراد بخواهند از جان خود در راه پیشبرد آنها مایه بگذارند، بلکه معمولاً تا جایی به آنها پایبندند که منافعی داشته باشد، یا دست‌کم با منافع آنان در تضاد نباشد. در بیشتر موارد نیز این دلبستگی‌ها تنها در حد ذهن باقی مانده و هیچ‌گاه به عمل نمی‌انجامد.

نقل می‌کنند ابوعلی سینا شاگردی داشت که بسیار به ایشان علاقه‌مند بود. روزی به

استادش گفت: چرا شما با این همه علم و دانش، ادعای نبوت نمی‌کنی؟ ابن سینا جوابی نداد: اما در نیمه‌های شب، آن هم در زمستانی سرد، نزدیک سپیده دم شاگردش را صدا کرد و از او خواست کمی آب بیاورد. شاگرد بهانه‌هایی آورد و دستور استاد را عمل نکرد. در همین حال، ناگهان صدای مؤذن برخاست. ابن سینا گفت: تفاوت من با پیامبر در همین است. من که استاد توأم، در حالی که زنده‌ام، از تو می‌خواهم کاری انجام دهی، دستور مرا اطاعت نمی‌کنی؛ اما این مؤذن در این شب سرد، بستر گرم و خواب ناز را رها کرده تا دستور پیامبری را که ندیده، اطاعت کند.

حقیقت این است که تأثیر تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بسیار قوی‌تر از آن است که در داستان بالا آمده است. آموزه‌های پیامبر (ص) چنان در ژرفای جان مسلمانان نفوذ کرد که آنان برای دفاع از اسلام از جان خود نیز می‌گذشتند.

پیش از هجرت پیامبر (ص) مشرکان سعی می‌کردند مسلمانان را وادار کنند از ایمان خود دست بردارند. در میان ایمان آورندگان کسانی بودند که قوم و قبیله و پایگاه اجتماعی قوی نداشتند. این افراد در معرض شدیدترین فشارها قرار گرفتند ولی هیچ یک از آنان حتی در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها نیز از ایمان خود دست برنداشت. بلال حبشی از این افراد بود. وی برده‌امیه بن خلف - از دشمنان سرسخت پیامبر (ص) - بود و چون عشیره پیامبر (ص) دفاع از آن حضرت را برعهده گرفته بود، او برای انتقام از پیامبر (ص) غلام تازه مسلمان خود - بلال - را در ملأ عام شکنجه می‌کرد. او را در گرم‌ترین روزها برهنه بر روی ریگهای داغ می‌خواباند و سنگ بزرگ و تفتیده‌ای بر سینه او می‌گذاشت و به او می‌گفت: دست از تو برنمی‌دارم تا بمیری یا از ایمان به محمد دست برداری و لات و عزی را پرستش کنی؛ اما پاسخ بلال یک کلمه بود: «احد، احد». یعنی خدای یگانه را می‌پرستم و از محمد دست بر نمی‌دارم (سبحانی، ص ۲۳۱).

۲. برخی یاران پیامبر (ص) از جان خود می‌گذشتند اما از عقیده خود دست برنمی‌داشتند. یاسر و سمیه از جمله کسانی بودند که شکنجه قریش را تا آخرین لحظات زندگی تحمل کردند ولی از ایمان خود دست برنداشتند: «ابوجهل تصمیم گرفت خاندان یاسر را که از بی‌پناه‌ترین مسلمانان بودند، مؤاخذه کند. دستور داد آتش و تازیانه آماده کردند و یاسر و سمیه و عمار را کشان‌کشان به آنجا آوردند و با نیش خنجر و لهیب آتش و تازیانه آنها را شکنجه دادند. این حادثه آن‌قدر تکرار شد که سمیه و یاسر در زیر شکنجه جان

دادند، اما تا آخرین لحظات از تعریف و درود بر پیامبر (ص) باز نماندند» (همان، ص ۲۳۳).

نمونه‌هایی از تأثیرهای تربیتی اهل بیت (ع): اهل بیت پیامبر (ص) نیز در تعلیم و تربیت

موفق بوده‌اند. در عصر آنان نیز گرچه ابزارهای تربیتی، علوم تربیتی و نهادهای تربیتی پیشرفته‌ای وجود نداشت، با وجود این، آنان در آموزش و تربیت دینی مسلمانان موفقیت‌های بزرگی به دست آوردند. پرورش تعداد زیادی از محدثان، فقیهان، مفسران، متکلمان و... در مکتب اهل بیت (ع) گواه روشنی بر صدق این ادعاست. علامه سید محسن امین می‌نویسد: نام راویان موثق امام صادق (ع) را گرد آورده‌اند که شمار آنان به چهار هزار تن می‌رسد. تنها یکی از راویان آن حضرت به نام «ابان بن تغلب» سی هزار حدیث از آن امام نقل کرده است. حسن بن علی و شاگرد: در مسجد کوفه نهصد تن از مشایخ حدیث را درک کردم که همگی می‌گفتند جعفر بن محمد چنین حدیث کرد (امین، ۱۳۷۶، ص ۶۶).

تأثیرهای تربیتی آنان نیز شنیدنی و ستودنی است. گاه با گفتن یک جمله مسیر زندگی یک فرد را دگرگون می‌کردند. در اینجا به دو نمونه از تأثیرهای تربیتی آنان اشاره می‌کنیم.

۱. روزی امام کاظم (ع) از کنار منزلی می‌گذشتند که صدای ساز و آواز از آن بلند بود و معلوم بود که در آن خانه بساط عیش و عشرت گسترده‌اند. در همین وقت کنیزکی خدمتکار نیز در حال خالی کردن خاکروبه‌های منزل بود. امام (ع) از کنیزک پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ عرض کرد: آزاد. امام فرمود: معلوم است که آزاد است؛ اگر بنده بود پروای پروردگار خود می‌داشت و این بساط را پهن نمی‌کرد. کنیزک به درون خانه برگشت. صاحبخانه از او پرسید چرا دیر کردی؟ سؤال امام و جواب خودش را بیان کرد. صاحبخانه با شنیدن پاسخ امام سراسیمه از جا برخاست و به دنبال گوینده سخن دوید و خود را به او رساند و به دست آن حضرت به شرف توبه نایل شد و به احترام آنکه با پای برهنه هدایت یافته بود، هیچ گاه کفش نپوشید و به «بشر حافی» معروف شد و تا زنده بود به عهد خود پایبند ماند. خطیب بغدادی می‌گوید: بشر در ورع و زهد سرآمد معاصران خود شد (شیخ عباس قمی، ص ۵۳۹).

۲. روزی «همام» بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شد و از او خواست اوصاف متقیان را برای وی چنان بیان کند که گویی آنان را می‌بیند. امام (ع) مدتی ساکت شد و سپس او را به تقوا سفارش کرد و فرمود چنانکه در قرآن آمده، خدا با متقیان است و متقیان نیکوکارند. همام به آن بسنده نکرد و به اصرار از امام (ع) خواست به تفصیل اوصاف آنان را بیان کند. امام (ع) نیز

ویرگی های متقیان را به تفصیل بیان کرد. زمانی که سخن امام (ع) به پایان رسید، همام بیهوش شد و از دنیا رفت. امام (ع) فرمود: «... هکذا تصنع المواعظ البالغة باهلها (محمّدی ری شهری، ج ۱۰، ص ۵۸۵)؛ موعظه های رسا با اهلش چنین می کند».

نمونه هایی از تأثیرهای تربیتی برخی معلمان در تاریخ اسلام: غیر از پیامبر (ص) و

اهل بیت او (ع)، در تاریخ اسلام گاه معلمانی ظهور کرده اند که مسیر زندگی شاگردان خود را دگرگون ساخته اند، بدون اینکه از زور، تهدید یا تطمیع استفاده کنند. ابزار آنان در این تأثیرگذاری شگفت، تنها روشنگری و هدایت و بیان حقایق بوده است. برای روشن تر شدن موضوع به دو نمونه، یکی مربوط به گذشته و دیگری از معلمان معاصر اشاره می کنیم:

۱. یزید بن معاویه پسری داشته به نام «معاویه» که بسیار به او علاقه داشت. پس از آنکه معاویه به سن تربیت رسید، یزید برای تربیت او معلمی فاضل و لایق به نام «عمر المقصوص» برگزید و فرزندش را به او سپرد. عمر المقصوص که فردی با ایمان و از شیعیان و دوستان علی (ع) بود، در باطن از رفتار نادرست و ظالمانه یزید و معاویه بن ابی سفیان بیزار بود؛ از این رو، سعی کرد معاویه بن یزید را چنان تربیت کند که نه تنها مرتکب رفتارهای زشت و ناپسند پدر و جدش نشود بلکه به عکس فردی شود که کاملاً با اسلام و ارزشهای اسلامی آشنا و به آنها پایبند باشد. معلم معاویه بن یزید وی را با اسلام واقعی، ارزشهای آن و جایگاه اهل بیت (ع) آشنا کرد.

پس از آنکه مرگ به سراغ یزید آمد، معاویه بن یزید که جوانی ۱۸ تا ۲۰ ساله بود، عهده دار خلافت شد؛ اما پس از چهل روز منصب خلافت را وا گذاشت. او برای بیان علت روگردانی از منصب خلافت جلسه ای با حضور عموم مردم و کارگزاران حکومت تشکیل داد و به منبر رفت و پس از حمد خدا و درود بر پیامبر اکرم (ص) گفت: «جد من معاویه بن ابی سفیان در امر خلافت با کسی معارضه کرد که از تمام مردم برای آن مقام شایسته تر بود؛ سابقه اش در اسلام بیشتر و در شجاعت و علم از همه برتر بود. او پیش از دیگران ایمان آورد و از همه مردم به پیامبر (ص) نزدیک تر بود. او پسر عموی رسول اکرم (ص) و همسر زهرا (س) و پدر حسن و حسین است. جد من معاویه برای جنگ با او پیا خاست و شماها نیز به جد من کمک کردید تا کار خلافت بر وفق مرادش منظم شد. روزی که اجلش رسید تنها در قبر خود آرامید و اینک در گرو اعمال و ستمکاری های خویش است.

پس از او خلافت به پدرم یزید منتقل شد. او به علت سوء رفتار و گناهکاری برای

خلافت شایسته نبود ولی خودسرانه بر مرکب هوای نفس سوار شد، کارهای ناپسند خویش را نیکو پنداشت، به حریم الهی تجاوز کرد و به فرزندان رسول اکرم (ص) بزرگ‌ترین ستمها را روا داشت، ولی مدت حکومتش کوتاه بود. زندگی‌اش به سرعت سپری شد و اینک خود او در گرو گناهان خویشتن است و نتایج اعمال زشتش گریبانگیر مردم.

وقتی سخنان معاویه بن یزید در میان بهت و حیرت مردم به اینجا رسید، بغض‌گلویش را فشرده، مدتی گریه کرد و سپس گفت: من گناهان شما را به دوش نمی‌گیرم و حلقه‌وزر شماها را به گردن نمی‌افکنم. اینک خود دانی و حاکمی که انتخاب خواهید کرد. من بیعت خود را از شما برداشتم و از خلافت کناره گرفتم» (فلسفی، ۱۳۴۸، ص ۴۳۲-۴۳۳).

شاید تصور این مطلب و باور کردن آن دشوار باشد، اما واقعیت دارد. این مطلب نشان می‌دهد که معلم می‌تواند کسی را که از بدترین پدر و مادر متولد شده و در محیطی پر از فساد و تباهی رشد یافته و امکان اقدام به هر نوع کار زشت و نادرست را دارد، به مدد آموزش و تربیت صحیح چنان متحول سازد که نه تنها خود از آن اعمال و رفتار دوری کند، بلکه از اعمال و رفتار نادرست پدر و جد خود نیز در ملأ عام بیزاری جوید. آری. معلم می‌تواند چنین تأثیری داشته باشد و چنین نقشی را ایفا کند.

۲. دوران معاصر نیز از فیض وجود چنین معلمانی محروم نیست. در این دوره نیز بودند و هستند معلمانی که با هدایتهای خود، سرنوشت شاگردان خود و حتی سرنوشت جامعه را تغییر داده‌اند. روشن‌ترین نمونه از این دست معلمان، امام خمینی (ره) است. او معلمی بود که هم به شدت بر رفتار و اعمال شاگردان خود تأثیر گذاشت و هم توانست با انقلاب خود سرنوشت جامعه ایران و حتی مسیر تحولات دنیا را دگرگون سازد.

یکی از شاگردان ایشان در خاطرات خود می‌گوید: «پایان سال تحصیلی طلاب بود که بحث «غیبت»^۱ ادامه یافته بود. دوستان از ایشان در همان پایان جلسه درس در مسجد سلماسی تقاضا کردند که نصیحتی بکنند. بی‌درنگ فرمودند: همه اینها که خواندیم نصیحت بود. این زبانی را که از اینجا به نجف دراز می‌کنی و غیبت می‌کنی، همین زبان در روز قیامت ظهور خواهد کرد - تجسم اعمال - و زیر پای اهل محشر خواهد بود و از روی آن خواهند گذشت. با چنان صلابت و یقینی سخن گفتند که تقریباً همه اهل مجلس زار زار گریستند» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

۱. بحث غیبت یکی از مباحث مکاسب محرمة از کتابهای درسی حوزه است.

همچنین یکی دیگر از شاگردان امام در مورد درس اخلاق ایشان می‌گوید: «این درس هفته‌ای یک روز بود، ولی چنان انسان ساز بود که در تمام هفته حال خوشی داشتیم و گویا شارژ بودیم. این یکی از لحظه‌های خوش دوران عمر ما بود که فراموش نمی‌شود.» (همان، ص ۲۹).

شهید مطهری نیز در مورد امام می‌گوید: «درس اخلاقی که به وسیله شخصیت محبوبم در هر پنجشنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت، درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آن چنان به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته بعد، خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت من در آن درس و سپس در درسهای دیگری که در طی دوازده سال از استاد الهی فراگرفتم، انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم» (دفتر امور کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۹، ص ۳۱).

خلاصه

حاصل مباحث این فصل به شرح ذیل است:

۱. ارزش و مقامی که برای معلم در متون اسلامی بیان شده بسیار والا و بلند است تا جایی که پیامبر (ص) خود را معلم می‌داند و آثار قلمی معلم بر خون شهید برتری داده می‌شود.

۲. نقشهای معلم در متون دینی همان نقش پیامبری است؛ یعنی روشنگری و هدایت مردم به سوی رستگاری و دفاع از مرزهای فرهنگی اسلام.

۳. در طول تاریخ اسلام نیز هم پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و هم سایر معلمان، نقشهای برجسته‌ای در تربیت مردم ایفا کرده‌اند.

فصل دوم

نقشهای معلم در تربیت اعتقادی

در این فصل، نخست نقشهایی را که امروزه معلمان در تربیت اعتقادی دارند، بررسی می‌کنیم؛ سپس نقشهایی را که معلمان می‌توانند در تربیت اعتقادی داشته باشند، به تفصیل بیان می‌کنیم.

نقشهایی که معلمان در حال حاضر در تربیت اعتقادی ایفا می‌کنند

درباره نقشهایی که معلمان در حال حاضر در تربیت دینی به طور کلی، و تربیت اعتقادی به طور خاص، ایفا می‌کنند، تحقیقی انجام نشده و بدین سبب اطلاعاتی مستند در این زمینه وجود ندارد. با وجود این، به صورت پراکنده مطالبی توسط برخی متخصصان، معلمان و مربیان در این باب بیان شده است. با استناد به همان مطالب تلاش می‌کنیم دورنمایی کلی از وضعیت موجود نقشهای معلمان در تربیت دینی و اعتقادی به دست دهیم.

عموماً معتقدند که در مدرسه همه مسئولیت تربیت، از جمله تربیت دینی و اعتقادی، برعهده مربیان پرورشی مدرسه است. وظیفه اصلی دیگران حتی معلمان دینی و قرآن، انتقال مفاهیم درسی است نه تربیت دانش‌آموزان (طاهری، ۱۳۷۴). بدین سبب، همه تلاش معلمان صرف آن می‌شود که دانش‌آموزان مفاهیم و مطالب مطرح شده در کتاب درسی از جمله کتاب دینی و قرآن را به گونه‌ای بیاموزند که بتوانند در امتحان نمره خوبی بگیرند. از سوی دیگر، از آنجا که امتحانات معمولاً حفظیات دانش‌آموزان را می‌سنجند، یادگیری مفاهیم نیز عمدتاً به صورت حفظی است. در نتیجه، تربیت به معنای شکل‌گیری و رشد نگرشها، باورها، ارزشها و رفتارهای مطلوب چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

البته، این امر ظاهراً به کشور ما محدود نمی‌شود، بلکه لازمه جدایی‌ناپذیر نظام آموزش و پرورش جدیدی است که از غرب به کشورهای دیگر صادر شده و طبیعتی سکولار دارد.

در خود کشورهای غربی نیز متفکران تربیتی با این مسئله دست به گریبان هستند. آقای تایلور می‌گوید: «مشکل عمده اینجاست که در نظام آموزشی موجود بیشترین تأکید بر آموزش است تا پرورش» (باتل و شانون، ۱۳۶۷، ص ۱۴).

چرا در کشور ما این طرز تلقی در معلمان ایجاد شده که وظیفه آنان تنها انتقال مفاهیم و مطالب درسی به دانش‌آموزان است و در زمینه تربیت مسئولیتی ندارند؟ یکی از دلایل و بلکه مهم‌ترین دلیل که بسیاری از صاحب‌نظران و معلمان و مربیان به آن اشاره می‌کنند، تقسیم شدن فعالیتهای مدرسه به دو دسته آموزشی و پرورشی است. از دید اینان، که درست نیز هست، ایجاد نهاد جداگانه‌ای به نام امور تربیتی که وظیفه‌اش تربیت، به‌ویژه تربیت دینی، است، این تصور را در معلمان ایجاد کرده که تمام وظیفه تربیتی مدرسه برعهده این نهاد و مربی پرورشی است و دیگران هیچ مسئولیتی ندارند (کریمی، ۱۳۷۴، ماهنامه تربیت، ۱۳۷۷). این نظر در گفتگوهایی که نویسنده با برخی مربیان پرورشی و معلمان داشته نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

البته، این بدان معنا نیست که ایجاد نهاد امور تربیتی کاری نادرست بوده، بلکه بدین معناست که تأسیس این نهاد با شرایط ابتدای پیروزی متناسب بوده و در سالهای بعد برای ادامه فعالیتهای تربیتی در مدارس باید تدابیر مؤثرتری اتخاذ می‌شد.

دلیل دیگر پیدایش این تصور این است که آنچه برای مدیران و مسئولان مدارس اهمیت دارد، بالا بودن میزان قبولی و معدل دانش‌آموزان است نه تربیت دینی و اخلاقی آنان (عالمی، ۱۳۷۹). طبیعی است هنگامی که تمام یا بیشتر اهتمام مدیر و دیگر مسئولان بالا بودن میزان قبولی و معدل باشد و از سوی دیگر، معیار قبولی و معدل نیز نمره‌های امتحاناتی است که عمدتاً محفوظات دانش‌آموزان را می‌سنجد و به نگرشها، باورها، ارزشها و رفتارهای آنان توجهی ندارد، معلمان نیز نه به تربیت بلکه به آموزش طوطی و ارمطالب و مفاهیم اهمیت می‌دهند. تحقیقی که در مورد فعالیتهای مدیران انجام شده، نشان می‌دهد که عمده وقت مدیران صرف مسائل آموزشی می‌شود و تنها درصد بسیار ناچیزی از آن صرف مسائل تربیتی می‌شود (کریمی، ۱۳۷۴).

مربیان پرورشی نیز در عمل نتوانسته‌اند به طور عمیق به فعالیتهای تربیتی بپردازند. دلایل عدم موفقیت مربیان پرورشی چیست؟ به نظر می‌رسد سه عامل اساسی در این زمینه نقش دارند:

نخست آنکه فعالیتهای تربیتی چنان گسترده و وسیع است که یک فرد به تنهایی نمی‌تواند از عهده آن برآید؛ زیرا افزون بر نیاز به اطلاعات گسترده و وسیع در موضوعهای مختلف روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و اسلامی، که باید پیوسته به روز شود، به وقت و فرصت و فعالیت بسیار نیز نیاز دارد، در حالی که معلم پرورشی نه از چنین اطلاعات و مهارتهای وسیع برخوردار است و نه ساعات کاری‌اش به او اجازه انجام این فعالیتها را می‌دهد. برخی، حداقل زمان مورد نیاز برای مربی پرورشی را بیش از ۴۰ ساعت در هفته تخمین می‌زنند، در حالی که وقت کارمندی مربی پرورشی ۲۴ ساعت در هفته است (ماهنامه تربیت، ۱۳۷۷).

دلیل دوم این است که کادر مدرسه وظیفه‌ای تربیتی برای خود قائل نیستند. بدین سبب، هیچ‌گونه همکاری با مربی پرورشی ندارند (همان).

دلیل سوم اینکه فعالیتهای مربی امور تربیتی در عمل به اجرای مسابقات محدود شده و انتظاری که از او می‌رود پیروزی در مسابقات و کسب مقام است. به علاوه، به دلیل دو شیفته بودن مدارس، مربیان پرورشی که عمده فعالیتهای آنها باید در خارج از وقت کلاسی و در قالب فعالیتهای فوق برنامه انجام شود، نمی‌توانند فعالیتی داشته باشند (عالمی، ۱۳۷۹).

با وجود این، مربیان پرورشی موفقیت‌های شایانی در تربیت دانش‌آموزان به‌ویژه در اوایل انقلاب و سالهای جنگ تحمیلی داشته‌اند. البته، این موفقیتها عمدتاً نه حاصل فعالیتهای نظام‌مند مدارس بلکه نتیجه تلاشهای طاقت‌فرسای فردی مربیان پرورشی بوده است؛ به دیگر سخن، امور تربیتی نتوانسته خود را وارد ساختار نظام آموزشی مدارس و آموزش و پرورش بکند. در نتیجه، همین که از فعالیتهای فردی مربیان کاسته می‌شود، کارکرد تربیتی مدارس نیز مختل می‌شود.

بنابراین، نظام آموزش و پرورش و مدرسه به عنوان واحد بنیادین این نظام، نه تنها نقشی در تربیت دانش‌آموزان ایفا نمی‌کند، بلکه مانع فعالیتهای تربیتی مربیان تربیتی نیز می‌شود. اگر مفروض بگیریم که مدارس این اشکالهای ساختاری را ندارند این پرسش مطرح می‌شود که معلمان در تربیت اعتقادی چه نقشهایی می‌توانند و باید ایفا کنند تا اعتقادات دینی در دانش‌آموزان بارور و مستحکم شود؟

نقشهایی که معلم می‌تواند در تربیت اعتقادی ایفا کند

برای دستیابی به پاسخ پرسش مطرح شده، لازم است تصویری روشن از ماهیت عقیده،

ایمان و اجزای آن داشته باشیم. در باب ماهیت و حقیقت ایمان دو پرسش مطرح است: ایمان چیست و چه ماهیتی دارد؟ مؤلفه‌ها و عناصر تشکیل دهنده آن کدام‌اند؟ در این قسمت به بررسی این دو پرسش می‌پردازیم.

ماهیت و حقیقت ایمان چیست؟ ایمان در لغت به معنای تصدیق است. به این آیه توجه فرمایید: «قَالُوا يَتَّبِعَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاُكْلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (یوسف، ۱۷)؛ گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم، آنگاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هرچند راستگو باشیم، تصدیق نمی‌کنی.» در این آیه، مؤمن در همین معنا، یعنی تصدیق کننده، به کار رفته است.

متکلمان مسلمان، در باب ماهیت ایمان نظریات مختلفی ابراز کرده‌اند. محمد بن کرام قائل است که ایمان همان اقرار زبانی است. جهنم بن صفوان معتقد است ایمان، تصدیق قلبی است. بنابراین اگر کسی قلباً وجود خدا را پذیرفته باشد گرچه به زبان اظهار کفر کند، مؤمن است. مشهور متکلمان و فقیهان قائل‌اند که ایمان تصدیق قلبی همراه با اقرار زبانی است (سبحانی، ۱۴۱۶، ص ۱۰). برخی افزون بر تصدیق قلبی و اقرار زبانی، عمل به دستورات اسلام را نیز جزئی از ایمان دانسته‌اند. خوارج، معتزله، اباضیه و جمعی از سلف بر این باورند؛ از این رو، خوارج معتقد بودند مرتکب گناه کبیره کافر است و همیشه در جهنم خواهد ماند، گرچه قلباً به خدا و پیامبر ایمان داشته باشد (همان، ص ۱۲-۱۵).

بیشتر بزرگان شیعه، مانند سید مرتضی و ابن میثم، ایمان را به تصدیق تفسیر کرده‌اند. (همان، ص ۱۰). برخی دیگر نیز ایمان را به معرفت تفسیر کرده‌اند. برای مثال طبرسی می‌گوید: «اصل ایمان عبارت است از شناخت خدا و پیامبر او و آنچه از جانب خداوند آورده است و آنکه چیزی را بشناسد، آن را تصدیق نیز خواهد کرد.»

خواجه نصیرالدین طوسی ایمان را تصدیق قلبی و زبانی می‌داند. وی معتقد است تصدیق قلبی کافی نیست، به دلیل آیه «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»؛ با آنکه به آن یقین داشتند، انکار کردند. اقرار زبانی هم کافی نیست به دلیل آیه «قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا» (حجرات، ۱۴). علامه حلی، محقق طوسی و فاضل مقداد نیز همین نظر را پذیرفته‌اند (همان).

۱. این آیه در مورد فرعون و قوم فرعون است که علی‌رغم یقین به نبوت موسی (ع)، او را انکار می‌کردند (نمل، ۱۴).

۲. این آیه در مورد اعرابی نازل شد که نزد پیامبر (ص) آمده و ادعای ایمان می‌کردند. خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «به آنان بگو شما نگویید ایمان آورده‌ایم، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده است.»

با توجه به آنچه گفته شد، از نظر شیعه حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است، اما اینکه آیا افزون بر تصدیق قلبی، اقرار زبانی نیز جزئی از ایمان است - چنانکه خواجه نصیر گفته - بعدها محل بحث قرار گرفته و رد شده است. برای مثال، «سید علی خان در جواب خواجه می‌گوید: استدلال شما در نهایت می‌رساند که عدم انکار، شرط ایمان است و این غیر از مدعای شما [خواجه نصیر] است که اقرار شرط ایمان است؛ به علاوه، اگر از این اشکال صرف‌نظر کنیم، بیان شما فقط شرطیت اقرار را می‌رساند که مسلک عده‌ای از اصحاب ماست و این غیر از مدعای شماست که می‌خواهید جزئیت اقرار را در مفهوم ایمان اثبات کنید.» (جوادی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸).

بنابراین، از نظر شیعه، ماهیت و حقیقت ایمان، تصدیق قلبی است و اقرار زبانی و عمل جوارحی ثمره تصدیق قلبی و نشانه آن هستند.

ایمان چه مؤلفه‌هایی دارد؟ در بحث قبل به این نتیجه رسیدیم که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است. در این بحث می‌خواهیم به این پرسش پردازیم که ایمان چه عناصر و اجزایی دارد. برای دست یافتن به پاسخ این پرسش لازم است حقیقت تصدیق بررسی و معلوم شود که آیا تصدیق قلبی که حقیقت و ماهیت ایمان را تشکیل می‌دهد، همان معرفت و شناخت است یا خیر؟ منشأ این بحث این آیه است: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ ءَايَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل، ۱۴ - ۱۵)؛ و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند؛ پس بین فرجام فسادگران چگونه بود.» براساس این آیه، گرچه قوم فرعون به پیامبری حضرت موسی (ع) یقین داشتند، به او ایمان نمی‌آوردند.

برخی از علمای شیعه معتقدند «تصدیق» همان «معرفت» است. برای مثال، «شهید ثانی به تفصیل در این باره بحث کرده و این نظریه را رد کرده که تصدیق چیزی غیر از علم و معرفت است» (همان، ص ۱۳۴ - ۱۳۵).

برخی دیگر میان تصدیق و معرفت تفاوت قائل شده‌اند. برای مثال، استاد سبحانی می‌گوید: «فرق میان تصدیق و معرفت روشن است؛ در تصدیق نوعی سکون و آرامش نفس وجود دارد؛ اکتسابی و اختیاری است؛ قابل امر و نهی است و بر آن ثواب داده می‌شود؛ اما معرفت و شناخت بدون اکتساب هم به دست می‌آید» (سبحانی، ۱۴۱۶، ص ۱۱).

بدین ترتیب، روشن می‌شود که ماهیت ایمان همان تصدیق قلبی است و تصدیق قلبی نیز با شناخت و معرفت تفاوت دارد.

جوادی (۱۳۷۶، ص ۱۸۶-۱۹۶) به استناد برخی آیات برای تصدیق و ایمان دو ویژگی بیان کرده که آن را از شناخت و معرفت جدا می‌کند:

نخست آنکه ایمان اختیاری است؛ زیرا در برخی آیات به ایمان، امر و از کفر نهی شده است؛ برای مثال، به این آیات توجه کنید:

«وَأَمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ (بقره ۴۱)؛ و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید و نخستین کسی نباشید که به آن کفر می‌ورزد».

«يَتَّيْنُهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ (نساء، ۱۳۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده، ایمان بیاورید».

روشن است که امر و نهی به امر اختیاری تعلق می‌گیرد.

دوم آنکه ایمان گرچه گونه‌ای از علم و معرفت را دربر دارد، تمام هویتش از سنخ علم و معرفت نیست و افزون بر آن تسلیم و خضوع در برابر حق را نیز شامل می‌شود. برخی از آیاتی که بر لزوم شناخت و معرفت در ایمان دلالت دارند، عبارت‌اند از: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ (انفال، ۴۲)؛ تا کسی که باید هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که باید زنده شود، با دلیلی روشن زنده بماند».

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَنْ كُنَ لِيَظْمَنُ قَلْبِي (بقره، ۲۶۰)؛ هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا، به من نشان ده که چگونه مرده را زنده می‌کنی. گفت: مگر ایمان نداری؟ گفت: چرا؛ اما می‌خواهم قلبم آرام گیرد».

از این آیات فهمیده می‌شود که ایمان همراه با علم است؛ خواه علم و معرفتی اجمالی، چنانکه در آیه مربوط به حضرت ابراهیم آمده است، یا علم و معرفتی تفصیلی، چنانکه در آیه اول آمده است.

از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که ایمان افزون بر علم، از عنصر دیگری نیز برخوردار است. به این دو آیه توجه کنید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقُ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

(بقره، ۸۹)؛ و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد، و در حالی که از دیرباز [به آمدن آن کتاب و پیامبر] بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می‌جستند، هنگامی که آنچه را می‌شناختند، برایشان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد. «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره، ۴۲)؛ و حق را به باطل درنیامیزند و حقیقت را با اینکه می‌دانید، کتمان نکنید.» این آیات دلالت دارند بر اینکه ایمان فراتر از علم است و خضوع و خشیت و تسلیم را نیز در دل خود دارد.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توانیم بگوییم ایمان صفتی قلبی است که افزون بر بُعد معرفتی و شناختی، بعد دیگری نیز دارد که می‌توان از آن به تسلیم یا خضوع و خشیت تعبیر کرد. بنابراین، اگر کسی خدا یا پیامبر را به زبان تصدیق کند، ولی آنها را قلباً یا در مقام عمل انکار کند، مؤمن نیست. خداوند در آیه ۶۵ سوره نساء می‌فرماید: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء ۶۵)؛ به پروردگارت قسم که چنین نیست. ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در آنچه اختلاف کرده‌اند، داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.»

ایمان در روانشناسی: بررسی روان‌شناختی ایمان می‌تواند ابعاد و زوایای بیشتری از آن را آشکار کند؛ از این رو، سعی می‌کنیم این موضوع را در روانشناسی نیز بررسی کنیم. مهم‌ترین پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا در روانشناسی مفهومی همانند یا نزدیک به ایمان وجود دارد؟

در روانشناسی چند مفهوم اساسی وجود دارد: شناخت، عواطف و احساسات، رفتار، نگرش، صفات، ریختها، سبک زندگی و شخصیت. ایمان معادل یا نزدیک به کدام یک از این مفاهیم است؟ کاویانی (۱۳۷۷، ص ۱۲۱-۱۲۲) ایمان را نوعی نگرش، به معنای دقیق کلمه در روانشناسی، دانسته و گفته: «ایمان حالتی روانی است که حقیقتی بسیط دارد و در هر انسانی ممکن است ایجاد شود، ولی از حیث تحلیل عقلی دارای سه مؤلفه عقیده و شناخت، علقه قلبی و عاطفی و رفتار جوارحی است.» از نظر ایشان، ایمان به خدا در رأس سلسله مراتب نگرشهای مؤمن قرار دارد و سایر نگرشهای او به گونه‌ای با این نگرش ارتباط دارند و از آن تأثیر می‌پذیرند. وی سپس، برای اثبات این مدعا که ایمان نوعی نگرش است، ویژگی‌های نگرش را با ویژگی‌های ایمان مقایسه کرده و بعد از اثبات یکسانی ویژگی‌های هر

دو، به این نتیجه رسیده‌اند که ایمان نوعی نگرش است.

صرفنظر از صحت و سقم این ادعا، و اینکه ممکن است در یکسانی کامل این دو مفهوم تردید کرد، دست‌کم می‌توان گفت که ایمان با ویژگی‌هایی که در روایات برای آن بیان شده، به مفهوم نگرش بسیار نزدیک است.

روان‌شناسان معتقدند برای ایجاد نگرش، تنها شناخت کافی نیست. افزون بر آن، باید فرد احساس عاطفی مثبتی نیز به متعلق نگرش داشته باشد؛ برای مثال، اگر بخواهیم نگرش مثبتی در دانش‌آموز نسبت به کشورش به وجود آوریم، دو اقدام ضروری است: نخست آنکه او را با ایران، ویژگی‌های آن، تاریخ آن و جز اینها آشنا کنیم. دوم آنکه او را به ایران علاقه‌مند کنیم. این دو با هم نگرش مثبتی به ایران در دانش‌آموز ایجاد می‌کند. پس از اینکه نگرش مثبت به ایران در دانش‌آموز ایجاد شد، خود به خود رفتارهایی خاص مانند افتخار به ایران و تلاش برای آبادانی آن نیز از او صادر خواهد شد.

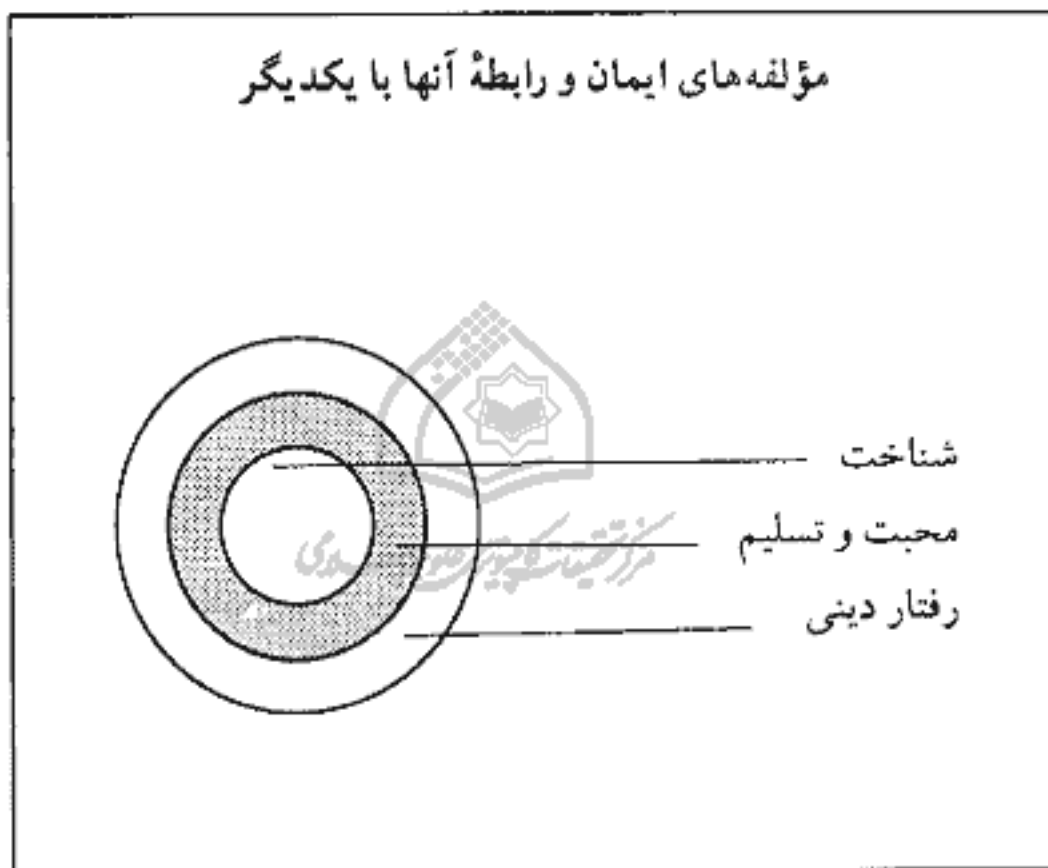
بدین ترتیب، باید گفت: ایمان از نظر روان‌شناسان، سه مؤلفه دارد: مؤلفه شناختی، عاطفی (محبت)، و رفتاری.

آنچه در روان‌شناسی درباره مؤلفه‌های ایمان گفته شده، با آنچه پیشتر در خصوص مؤلفه‌های ایمان گفتیم، در دو نقطه، مشترک و در یک نقطه، مختلف هستند. نقاط مشترک این دو این است که براساس هر دو نظریه، ایمان هم مؤلفه‌ای شناختی و هم مؤلفه‌ای رفتاری دارد. نهایت اینکه دانشمندان مسلمان معتقدند رفتار جزو ذات ایمان نیست، بلکه از ثمره‌ها و نتیجه‌های آن است. نقطه اختلاف این دو در این است که دانشمندان مسلمان معتقدند ایمان افزون بر شناخت، مؤلفه دیگری به نام خضوع و تسلیم قلبی در برابر شناخت را نیز دربر می‌گیرد، در حالی که روان‌شناسان می‌گویند ایمان افزون بر شناخت، محبت و دوست داشتن امر شناخته شده را نیز دربر دارد.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت: ایمان چهار مؤلفه دارد: شناخت، تسلیم قلبی، محبت، و رفتار. مؤلفه اول شناختی و مؤلفه آخر رفتاری است، ولی دو مؤلفه محبت و تسلیم قلبی، عاطفی هستند.

نتیجه‌ای که از مباحث گذشته به دست می‌آید این است که ایمان سه بعد و چهار مؤلفه دارد: بعد شناختی (مؤلفه شناخت)؛ بعد عاطفی (مؤلفه دوست داشتن و تسلیم قلبی)؛ بعد رفتاری (مؤلفه رفتار ظاهری).

شناخت و معرفت ریشه و بنیاد ایمان است. از این رو، ایمان بدون شناخت (اجمالی یا تفصیلی، تحقیقی یا تقلیدی) ناممکن است. محبت و تسلیم به منزله ساقه و تنه درخت ایمان و رفتار به مقتضای ایمان (پایبندی به عبادات و تخلق به اخلاقیات اسلامی) ثمره و نتیجه درخت ایمان است. با وجود این، رابطه میان این سه یک طرف نیست، بلکه نوعی رابطه متقابل میان این سه برقرار است، بدین معنا که از یک سو، شناخت منشأ محبت و تسلیم و محبت و تسلیم منشأ عمل بر طبق شناخت است و از سوی دیگر، عمل و رفتار مطابق ایمان، محبت، تسلیم و شناخت را افزایش می دهد. این رابطه را می توان به صورت زیر ترسیم کرد:



بنابراین، در تربیت اعتقادی، معلمان باید سه نقش اساسی ایفا کنند: ۱. نقش آموزشی؛ ۲. نقش ایمان آفرینی (تبدیل باور ذهنی به باور قلبی)؛ ۳. نقش شکل دادن به رفتارهای دانش آموزان. دو نقش اول را به ترتیب در ذیل بحث می کنیم. نقش سوم در واقع همان نقش معلم در تربیت عبادی و اخلاقی است که در فصلهای آینده بررسی خواهد شد.

نقش آموزشی

مراد از نقش آموزشی این است که معلم آگاهی های اعتقادی لازم را در اختیار دانش آموزان

قرار دهد، به گونه‌ای که دانش‌آموزان از نظر شناختی و ذهنی، اعتقادات اسلامی را بپذیرند. برای دستیابی به این هدف، تنها انتقال آگاهی‌ها به دانش‌آموزان، کافی نیست، بلکه لازم است آنها را بفهمند و درک کنند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که معلم چگونه می‌تواند معارف اعتقادی را آموزش دهد، به گونه‌ای که دانش‌آموزان آنها را درک کنند و بپذیرند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش لازم است ماهیت شناختهای اعتقادی را بررسی کرده، مؤلفه‌ها و اجزای آن را مشخص کنیم تا روشن شود که آیا شناختهای اعتقادی با شناختهای بشری تفاوتی دارند یا خیر. و اگر تفاوتی دارند، این تفاوت چه تأثیری در شیوه آموزش شناختهای اعتقادی بر جای می‌گذارد؟ بدین ترتیب، لازم است سه موضوع را بررسی کنیم: ماهیت شناختهای اعتقادی، اجزا و مؤلفه‌های شناختهای اعتقادی، و تفاوت شناختهای اعتقادی با شناختهای دیگر.

ماهیت شناخت: شناخت معادل کلمه معرفت در زبان عربی است و در لغت به معنای علم، آگاهی و اطلاع به کار می‌رود (دهخدا)؛ با وجود این، ارائه تعریفی دقیق از آن دشوار است؛ زیرا علم و شناخت - چنانکه برخی (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۳۷ - ۱۳۶) به درستی گفته‌اند - از روشن‌ترین بدیهی‌ترین مفاهیم است و مفهومی واضح‌تر از آن وجود ندارد که معرف آن واقع شود. عباراتی که به عنوان تعریف علم و معرفت در کتابهای منطقی یا فلسفی به کار می‌رود نیز تعریفی حقیقی نیستند. با وجود این، اگر قرار باشد توضیحی درباره علم و شناخت داده شود بهتر است بگوییم: علم، حضور خود شیء یا صورت آن نزد موجود مجرد است.

انواع علم و شناخت: علم و شناخت در فلسفه اسلامی به دو قسم حضوری و حصولی تقسیم می‌شود: علم یا بدون واسطه به ذات معلوم، نعلق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم، منکشف می‌گردد و یا وجود خارجی آن مورد شهود و آگاهی عالم قرار نمی‌گیرد، بلکه از راه چیزی که نمایانگر معلوم است و در اصطلاح صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می‌شود، از آن آگاه می‌گردد. قسم اول را علم حضوری و قسم دوم را علم حصولی می‌نامند. علم و آگاهی هر کس از خود، از حالات روانی و احساسات و عواطف خود از صورتها و مفاهیم ذهنی موجود در ذهن خود، همگی مصادیقی از علم حضوری انسان هستند.

ویژگی‌های علم حضوری: علم انسان به خداوند علم حضوری است؛ از این رو، لازم

است ویژگی‌های علم حضوری را بررسی کنیم. علم حضوری چند ویژگی دارد: نخست آنکه خطاناپذیر است؛ زیرا در این موارد، خود واقعیت عینی مورد شهود قرار می‌گیرد. به خلاف علم حصولی که صورتها و مفاهیم ذهنی نقش میانجی را ایفا می‌کنند و ممکن است مطابقت کامل با اشیا و اشخاص خارجی نداشته باشند. دوم آنکه همه علمهای حضوری از نظر شدت و ضعف یکسان نیستند. بلکه گاهی علم حضوری، از قوت و شدت کافی برخوردار است و به صورت آگاهانه تحقق می‌یابد، و گاهی ضعیف و کمرنگ شده و به صورت نیمه آگاهانه و حتی ناآگاهانه در می‌آید.

اختلاف شدت و ضعف علم حضوری، گاه معلول اختلاف مراتب وجود شخص درک کننده است؛ یعنی به هر اندازه نفس از نظر مرتبه وجودی ضعیف باشد، علوم حضوری‌اش نیز ضعیف و کمرنگ است و به هر اندازه که مرتبه وجودی‌اش کامل شود، علوم حضوری آن نیز کامل‌تر و آگاهانه‌تر می‌گردد. اما گاه شدت و ضعف آن حاصل شدت و ضعف توجه فرد درک کننده است؛ برای مثال، بیماری که از درد رنج می‌برد و درد خود را با علم حضوری می‌یابد، هنگامی که دوست عزیزی را می‌بیند و توجه‌اش به سوی او جلب می‌شود، دیگر شدت درد را درک نمی‌کند. علت ضعف این ادراک، ضعف توجه است. به عکس، در تنهایی و به‌ویژه در شب تاریک که توجهی به سایر امور ندارد، درد خود را با شدت بیشتری درک می‌کند که علت آن شدت توجه است. شدت و ضعف علم حضوری انسان به خداوند نیز تحت تأثیر این دو عامل است، یعنی ضعف مرتبه وجودی و نیز توجه انسان به بدن و امور مادی موجب می‌شود این علم به صورت ناآگاهانه درآید. اما با تکامل نفس و کاهش توجه به بدن و امور مادی و تقویت توجهات قلبی نسبت به خداوند متعال، همان علم به مراتبی از وضوح و آگاهی می‌رسد، تا آنجا که انسان می‌گوید: «أیكون لغيرك من الظهور ما ليس لك؟» انواع علم حصولی و ویژگی‌های آن: دانشمندان اسلامی علم حصولی را به دو قسم «تصور» و «تصدیق» تقسیم کرده‌اند. تصور در لغت به معنای نقش بستن و صورت پذیرفتن است و در اصطلاح فلسفه و منطق، پدیده ذهنی ساده‌ای است که شأنیت حکایت از ماورای خودش را دارد؛ مانند تصور کوه دماوند و تصور مفهوم کوه. تصدیق در لغت به معنای راست شمردن و اعتراف کردن است و در اصطلاح منطق و فلسفه، بر دو معنای نزدیک به هم اطلاق می‌شود:

الف - به معنای قضیه منطقی که شکل ساده آن مشتمل بر موضوع و محمول و حکم به

اتحاد آنهاست. تصدیق به عنوان یک قضیه، چهار جزء دارد: موضوع، محمول، حکم و نسبت.

ب - به معنای خود حکم که امری بسیط و نشان دهنده اعتقاد شخص به اتحاد موضوع و محمول است.

تصورات نیز به «جزئی» و «کلی» تقسیم می‌شوند. تصور کلی مفهومی است که بتواند نمایشگر اشیا یا اشخاص متعددی باشد؛ مانند مفهوم انسان که بر میلیاردها فرد انسانی صدق می‌کند. تصور جزئی صورت ذهنی‌ای است که تنها نمایشگر یک موجود باشد؛ مانند صورت ذهنی سقراط.

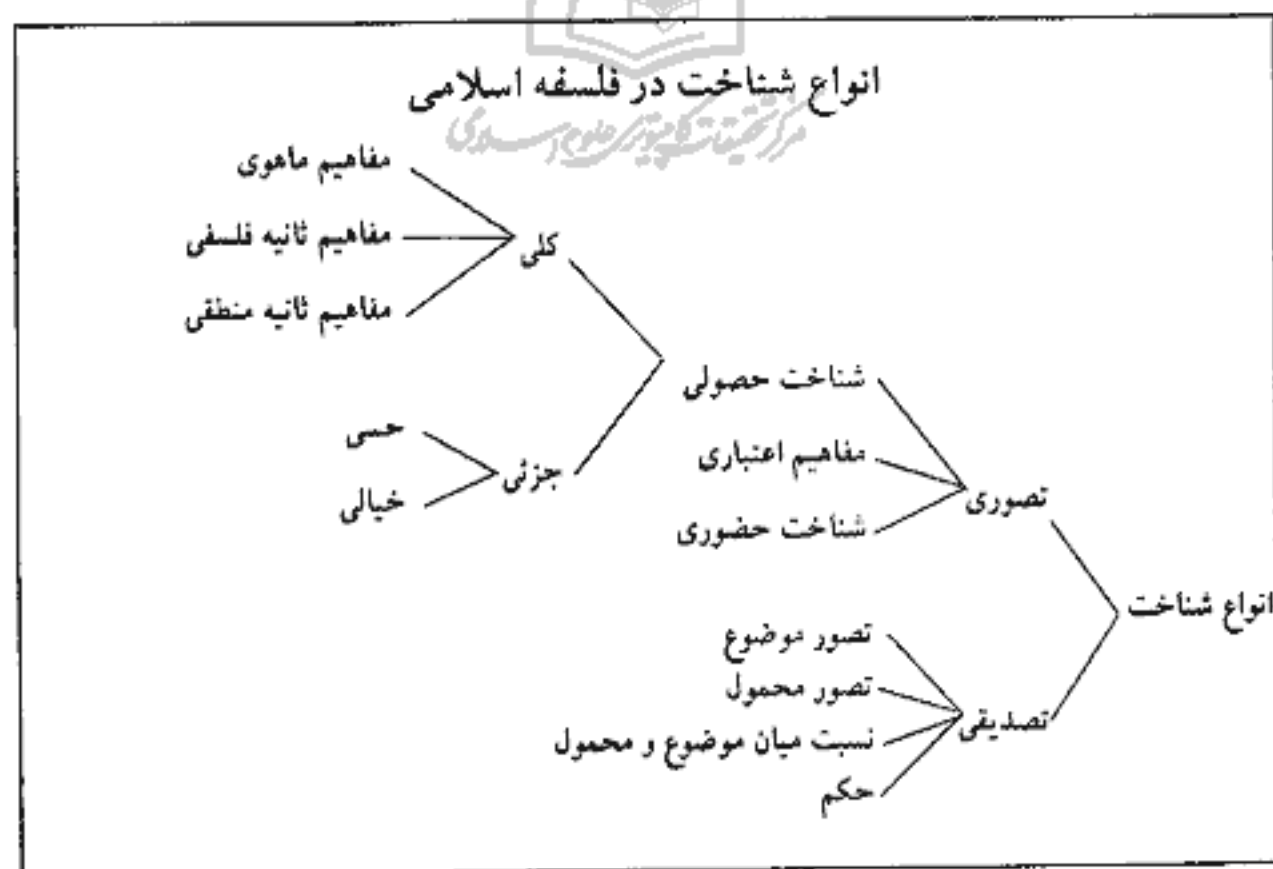
تصورات جزئی اقسامی دارند که مهم‌ترین آنها تصورات حسی است. تصورات حسی پدیده‌های ذهنی ساده‌ای هستند که در اثر ارتباط اندامهای حسی با واقعیتهای مادی حاصل می‌شود؛ مانند صورت منظره‌هایی که با چشم می‌بینیم یا صداهایی که با گوش می‌شنویم. بقای این‌گونه تصورات منوط به بقای ارتباط با خارج است و پس از قطع تماس با خارج در فاصله کوتاهی از میان می‌روند.

تصورات کلی، حاصل فعالیت‌های عقلی انسان بر مفاهیم جزئی است. تصورات کلی نیز به سه دسته مفاهیم ماهوی، معقولات ثانیه فلسفی و معقولات ثانیه منطقی^۱ تقسیم می‌شوند. مفاهیم ماهوی از ماهیت اشیا حکایت می‌کنند و حدود وجودی آنها را مشخص می‌سازند عقل، این مفاهیم را از موارد خاص انتزاع می‌کند؛ یعنی همین که یک یا چند ادراک شخصی به وسیله حواس ظاهری یا شهود باطنی حاصل شد، فوراً عقل مفهوم کلی آن را به دست می‌آورد؛ مانند مفهوم کلی سفیدی که بعد از دیدن یک یا چند شیء سفید رنگ انتزاع می‌شود یا مفهوم کلی ترس که بعد از پیدایش یک یا چند بار احساس خاص به دست می‌آید؛ از این رو، در ذهن انسان، در قبال هر مفهوم ماهوی، مفهومی جزئی از همان نیز وجود دارد. مفهوم خدا، آفریننده، پیامبری، امامت، و مانند آن از مفاهیم کلی ماهوی هستند. مفاهیم ثانیه فلسفی بیانگر انحاء وجودی اشیا است، به خلاف مفاهیم ماهوی که حدود وجودی اشیا را بیان می‌کند. افزون بر آن، در ازای آنها مفاهیم و تصورات جزئی وجود دارد، برای مثال، چنین نیست که ذهن ما یک صورت جزئی و یک مفهوم کلی از علیت داشته باشد؛ همچنین، انتزاع این مفاهیم نیازمند کند و کاو ذهنی و مقایسه اشیا با یکدیگر است؛

۱. معقولات ثانیه منطقی را در اینجا توضیح ندادیم؛ زیرا در بحث تربیت دینی کاربرد ندارد.

برای مثال، مفهوم علت و معلول پس از مقایسه دو چیز که وجود یکی از آنها متوقف بر وجود دیگری است و با توجه به این رابطه، انتزاع می‌شود. مفاهیم علیت، صانعیت، رازقیت، رحیمیت و مانند آنها از مفاهیم ثانیه فلسفی هستند.

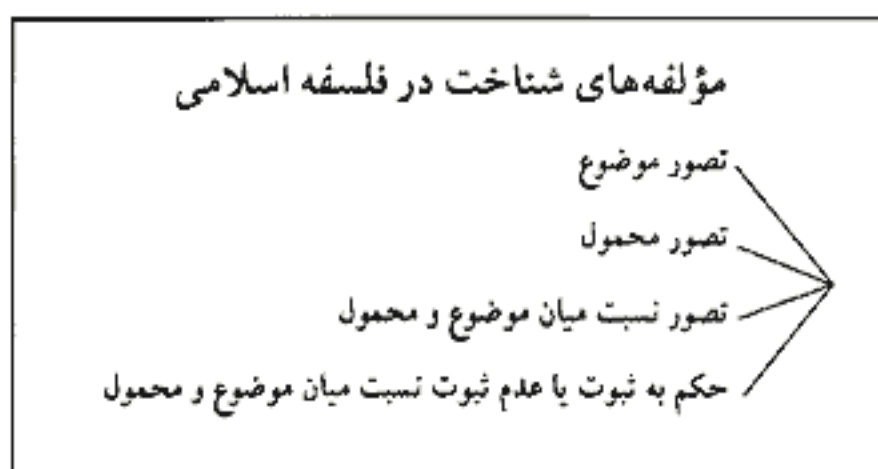
مفاهیم دیگری نیز هستند که آنها را مفاهیم اعتباری می‌نامند. مفاهیم اعتباری به معنای ارزشی، دو دسته‌اند: برخی محمول قضایای اخلاقی و حقوقی واقع می‌شوند؛ مانند باید و نباید، و برخی موضوع آن قضایا واقع می‌شوند؛ مانند عدالت، ظلم، مالکیت، زوجیت و غیره. مفهوم باید و واجب اخلاقی و حقوقی نیز از قبیل معقولات ثانیه فلسفی است و اگر احياناً معانی دیگری در آنها تضمین شود، یا به صورت دیگری از آنها اراده گردد، نوعی مجاز یا استعاره خواهد بود؛ اما مفاهیمی که در موضوع این قضایا به کار می‌رود، مانند مالکیت و زوجیت و غیره، غالباً از مفاهیم ماهوی و فلسفی به عاریت گرفته شده و به مقتضای نیازهای عملی انسان در زمینه‌های فردی و اجتماعی در معانی قراردادی به کار رفته است.^۱ مفاهیمی مانند خوب، بد، نیکو، زشت و مانند آن از مفاهیم اعتباری هستند. انواع شناخت در نمودار زیر آمده است:



۱. مطالب این بحث اقتباسی است از کتاب آموزش فلسفه، تألیف استاد مصباح بزدی.

مؤلفه‌های شناخت

در فلسفه اسلامی - چنانکه پیشتر گذشت - شناخت حصولی را به دو دسته تصویری و تصدیقی تقسیم کرده‌اند؛ سپس، برای شناخت تصدیقی (تصدیق به معنای قضیه) چهار مؤلفه ذکر کرده‌اند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: موضوع، محمول، نسبت میان موضوع و محمول، و حکم.



هر یک از موضوع، محمول و نسبت میان موضوع و محمول یک تصورند؛ از این رو، برای رسیدن به تصدیق به معنای گزاره، باید دست‌کم سه تصور با هم ترکیب شوند؛ اما حکم، عمل ذهنی است و ماهیتاً از تصورات جداست. با وجود این، این نکته مبهم می‌ماند که ملاک و معیار تشخیص شناخت (قضیه) درست از نادرست چیست؟

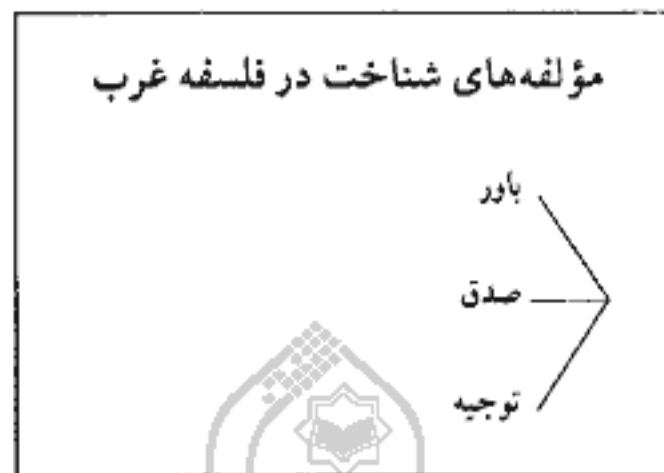
در فلسفه غرب، معرفت و شناخت را چنین تعریف می‌کنند: معرفت عبارت است از باور صادق موجه (مدلل). وقتی کسی به قضیه‌ای علم دارد که سه شرط احراز شده باشد:

۱. قضیه مطابق با واقع و صادق باشد؛ یعنی وقتی حسن می‌داند که حسین بیمار است که واقعاً حسین بیمار باشد.

۲. شخص به آن قضیه باور و عقیده داشته باشد؛ یعنی اگر در واقع حسین بیمار باشد، ولی حسن به آن عقیده نداشته باشد، آیا می‌شود گفت: حسن می‌داند که حسین بیمار است؟
۳. عقیده شخص به قضیه موجه باشد. عقیده وقتی موجه است که شخص بتواند بگوید که من با چه استدلالی به این عقیده رسیده‌ام. پس علم، عقیده صادق موجه است.

قید اول، علم را از جهل مرکب جدا می‌کند؛ یعنی اگر در واقع قضیه درست نباشد، ولی شخص به آن عقیده داشته باشد در اینجا شخص علم ندارد، بلکه جهل مضاعف و مرکب دارد؛ یعنی نمی‌داند که نمی‌داند، و قید دوم (باور) برای این اضافه شده که ربط و نسبت علم

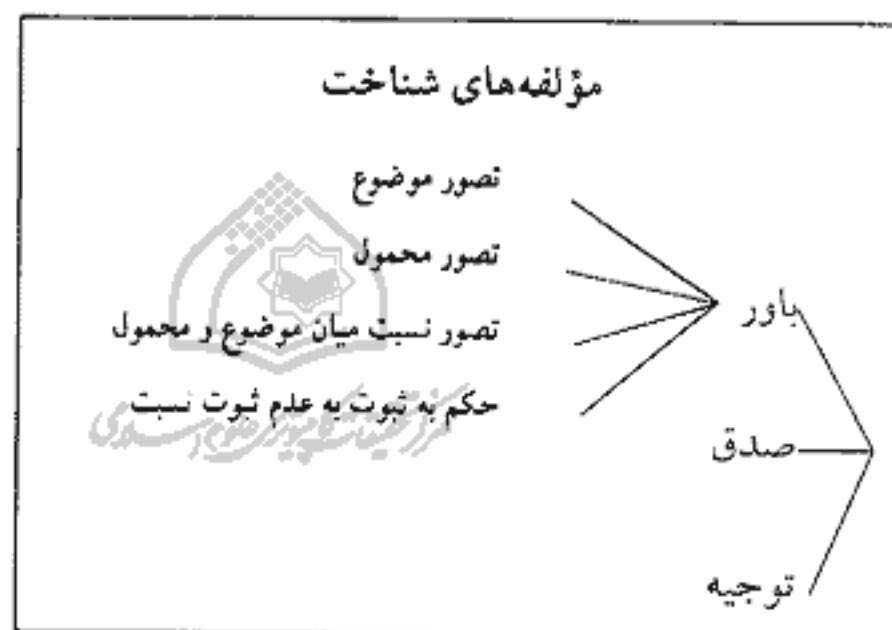
با انسان لحاظ شود. قید سوم (توجیه) هم برای اخراج اموری اضافه شده که مهم‌ترین آنها حدس صائب است که علم به شمار نمی‌آید؛ برای مثال، اگر من حدس بزنم که زید از من رنجیده و فرض کنیم که این حدث صائب باشد، یعنی در واقع همین طور باشد، اگر از من پرسند که چه دلیلی داری؟ من دلیلی ندارم؛ اینجا گفته می‌شود عقیده من به رنجش زید از من موجه نیست. عقیده وقتی موجه است که در یک سیر استدلالی قرار گیرد و به تعبیر دیگر، وقتی عقیده موجه است که نتیجه یک قیاس قرار گیرد (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۵-۶). بنابراین، از نظر فیلسوفان غربی، معرفت و شناخت سه مؤلفه دارد: باور، صدق، و توجیه.



در مورد باور باید به این نکته توجه داشت که باور یا عقیده که از مؤلفه‌های شناخت است، با باور به معنای ایمان تفاوت دارد. «فیلسوفان مدرسی در سده‌های میانه گاه واژه «BELIEF» را به معنای ایمان «FAITH» به کار می‌برده‌اند... نزدیک به همین مضمون و البته به سبک و سیاقی متفاوت، در کاربرد واژه فارسی باور نیز همین امر رواج دارد. بنابراین، مرحله باور (ایمان) به گزاره‌ای غیر از مرحله معرفت به آن گزاره، و متأخر از آن است. آدمی در وهله اول براساس شواهد و دلایل به گزاره‌ای معرفت (باور) پیدا می‌کند و در مرحله پس از آن، به خواست و اراده خود می‌تواند به آن گزاره ایمان بیاورد یا نیاورد؛ ایمان عبور از مرحله معرفت (باور) به گزاره و رسیدن به مرحله ایمان به گزاره است؛ یعنی ایجاد پیوند بین نفس شخص مؤمن و گزاره‌ای که سابقاً بدان معرفت حاصل شده بود» (شمس، ۱۳۸۲، ص ۹۷-۹۸). بدین ترتیب، می‌توان گفت برای رسیدن به ایمان، دو مرحله طی می‌شود: شناخت گزاره و باور ذهنی به آن، و ایمان قلبی به آن.

اکنون باید روشن شود نظریه شناخت و معرفت از دید فیلسوفان غرب چه ربط و نسبتی با نظریه شناخت از دید فیلسوفان مسلمان دارد. به نظر می‌رسد که شناخت و معرفتی که

فیلسوفان مسلمان از آن بحث می‌کنند، ناظر به مطلق گزاره است، در حالی که شناخت مورد بحث در فلسفه غرب تنها ناظر به گزاره صادق است؛ به عبارت روشن‌تر، نظریه شناخت در فلسفه اسلامی ناظر به باور است، خواه باور صادق و موجه یا غیر صادق و ناموجه، در حالی که نظریه شناخت در فلسفه غرب ناظر به باور صادق موجه است. از این جهت، نظریه شناخت در فلسفه غرب غنی‌تر است؛ زیرا معیاری برای تمیز انواع باورها به دست می‌دهد. از سوی دیگر، در فلسفه غرب در مورد اجزای باور و اینکه چگونه ذهن به باور می‌رسد چندان بحث نشده، در حالی که فلسفه اسلامی از این نظر غنی‌تر است؛ بدین ترتیب، این دو بحث مکمل یکدیگر هستند. و با ترکیب این دو نظریه می‌توان تصویری کامل‌تر از مؤلفه‌های شناخت به معنای شناخت مطابق با واقع موجه به دست آورد:



چنانکه در نمودار بالا دیده می‌شود شناخت سه مؤلفه اساسی دارد: باور، صدق و توجیه. باور نیز خود از چهار جزء تشکیل شده است: تصور موضوع، تصور محمول، تصور نسبت میان آن دو، و حکم به وجود یا عدم نسبت میان این دو. اکنون که ماهیت شناخت و مؤلفه‌های آن مشخص شد، نوبت بررسی پرسش دوم است و آن اینکه آیا شناختها و معارف اعتقادی با دیگر شناختهای بشری تفاوتی دارند؟ بر فرض وجود، تفاوت آنها در چیست؟

تفاوت شناخته‌های اعتقادی با شناخته‌های دیگر: به نظر می‌رسد معارف اعتقادی، جز در مواردی محدود، با معارف بشری تفاوتی ماهوی ندارند؛ برای مثال، مفهوم خدا، رازقیت، خالقیت، تدبیر، حکمت، علم و قدرت خدا و از مفاهیمی هستند که مصداقی محسوس ندارند؛ نه می‌توانیم خداوند را ببینیم یا حس کنیم و نه می‌توانیم قدرت، علم و حکمت او را ببینیم. تنها می‌توانیم برخی نشانه‌های خدا و علم و قدرت او را در این جهان ببینیم یا حس کنیم و از طریق این نشانه‌ها به وجود و صفات او پی ببریم. با وجود این، ماهیت این مفاهیم با مفاهیم مطرح در علوم بشری، مانند جرم و انرژی تفاوتی ندارند؛ زیرا آنها نیز مفاهیمی هستند که نه با حواس ظاهر، بلکه تنها از طریق نشانه‌ها به وجود آنها پی می‌بریم. بنابراین، مفاهیم اعتقادی ماهیتاً با مفاهیم به کار رفته در علوم بشری تفاوتی ندارند.

با وجود این، برخی مفاهیم اعتقادی با مفاهیم به کار رفته در علوم بشری تفاوت ماهوی دارند؛ زیرا برخی از این مفاهیم مصداق مادی و محسوس ندارند و هیچ نشانه محسوسی از آنها نیز در دسترس نیست؛ برای مثال، مفهوم معاد، بهشت، جهنم، وحی و ملائکه را در نظر بگیرید. این مفاهیم نه مصداقی دارند که با حواس ظاهر قابل درک باشند و نه نشانه‌های محسوسی از آنها در دسترس است. تنها راه درک آنها مراجعه به متون دینی و اعتماد به آنهاست.

افزون بر این، معارف اعتقادی دو تفاوت ساختاری (نه ماهوی) نیز با معارف بشری دارند. نخست آنکه خود اعتقاد، محبت به خدا و پیامبر و امام قابل مشاهده حسی نیستند. نمی‌توان ایمان به خدا، پیامبر، و معاد و یا محبت و ارادت به خدا، پیامبر و امامان را با چشم ظاهری دید، یا به دیگران نشان داد. حداکثر می‌توان نشانه‌های این امور را برای آنها بیان کرد و دانش‌آموز تنها می‌تواند از راه دیدن این نشانه‌ها بداند که ایمان یا محبتی در کار است. در مقابل بیشتر مطالبی که در معارف بشری به‌ویژه علوم تجربی مطرح است، قابل مشاهده حسی هستند و دانش‌آموز نیز معمولاً با مصداق آنها آشناست. بنابراین، آموزش این مفاهیم به دانش‌آموزانی که خود تجربه مستقیمی از اعتقادات ندارند، مشکل‌تر از آموزش مفاهیم علمی رایج است.

دیگر آنکه قسمت اعظم مفاهیم اعتقادی از نوع مفاهیم انتزاعی هستند؛ آن هم مفاهیمی انتزاعی که گاه مصداق آنها به طور مستقیم با حواس ظاهری قابل درک نیست؛ مانند مفهوم خدا، ملائکه و وحی. از این رو، درک و فهم این مفاهیم و آموزش آنها به دانش‌آموزان در

مقایسه با مفاهیم علمی که معمولاً مصداقهای آنها برای دانش آموز شناخته شده است، دشوارتر است؛ برای مثال، آموزش زیست شناسی یا جغرافی به دانش آموز بسیار آسان است؛ زیرا دانش آموز با مفاهیم جغرافیایی و مصداقهای آنها آشناست و اگر آشنا نباشد، می توان با نشان دادن مصداق عینی یا از راه نشان دادن تصویری از آن، آن را به آسانی آموزش داد، در حالی که در مورد آموزش مفاهیم خالق، رازق، معاد، ملائکه، وحی و غیره این امکان وجود ندارد.

در یک جمع بندی می توان گفت: مفاهیم اعتقادی در مقایسه با سایر مفاهیم سه تفاوت دارند: نخست آنکه برخی از این مفاهیم را با حواس ظاهری نمی توان شناخت؛ زیرا نه مصداق آنها و نه نشانه هایی محسوس از آنها در دسترس انسان است. دوم آنکه برخی امور مانند اعتقاد و محبت به خدا و پیامبر و امامان را به طور مستقیم نمی توان در معرض دید و حواس دانش آموز قرار داد و تنها راه این است که آنها را با نشانه های این امور آشنا کنیم، یا اگر خود آنان تجربه ای از این امور داشته باشند، آنان را به آنها ارجاع دهیم. سوم اینکه بیشتر مفاهیم به کار رفته در معارف اعتقادی، انتزاعی هستند. این سه ویژگی آموزش اعتقادات را در مقایسه با علوم دیگر دشوارتر کرده است.

اکنون که ماهیت و مؤلفه های شناخت و نیز تفاوت شناخت های اعتقادی با شناخت های دیگر مشخص شد، این پرسش مطرح می شود که چگونه معلم می تواند معارف اعتقادی را به دانش آموزان آموزش دهد، به گونه ای که دانش آموزان به آنها باور ذهنی پیدا کنند؟

چگونه می توان نقش آموزش عقاید را ایفا کرد؟

با توجه به مباحث گذشته، برای آموزش معارف اعتقادی لازم است این گامها برداشته شود:

۱. جدا کردن گزاره های اسلامی از غیر اسلامی

اولین گام در آموزش معارف اعتقادی جدا کردن اعتقادات اسلامی از غیر اسلامی است؛ زیرا هدف تربیت اعتقادی آموزش معارف اعتقادی اسلام به دانش آموزان است و نه آموزش اعتقادات غیر اسلامی به نام اسلام. البته، این بدان معنا نیست که هیچ گزاره ای غیر از گزاره های دینی به دانش آموزان آموزش داده نشود، بلکه تنها بدین معناست که نباید گزاره ها و معارف غیر اسلامی به نام اسلام و اعتقادات اسلامی آموزش داده شود.

آموزش دادن گزاره‌های غیر دینی به نام دین می‌تواند به تدریج دین را از صورت اصلی خود خارج کرده، آن را مسخ و تحریف و سرانجام نابود کند؛ از این رو، اولیای دین با بدعتها و بدعت‌گزاران مبارزه کرده‌اند. «در زمانی که بسیاری بر حدیث جعلی «انّ الحیة عقیده و جهاد» استشهاد نموده و از آن بهره می‌بردند، شهید مطهری با آن به شدت مقابله کرد و آن را بی‌اساس دانست... با احادیثی که دلالت بر این داشت که هر صد سال یک محیی حرکت می‌کند و دین را تجدید می‌کند، برخورد می‌کرد و معتقد بود که اینها از دین نیستند، بلکه زوایدی هستند که به پیکره دین بسته شده‌اند و باید تصفیه شوند» (دژاکام، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷).

۲. جدا کردن باورهای صادق موجه

دومین گام این است که باورهای صادق موجه اسلام از باورهای غیر صادق و غیر موجه جدا شود؛ زیرا آنچه باید آموزش داده شود، باورهای صادق موجه اسلامی است نه هر نوع باور. آموزش باورهای غیر صادق نه تنها کمکی به تحقق اهداف تربیت دینی نمی‌کند، بلکه چه بسا موجب بی‌دینی نیز گردد. شهید مطهری در این مورد می‌گوید: «افرادی مانند من که با پرسشهای مردم درباره مسائل مذهبی مواجه هستیم، کاملاً این حقیقت را درک می‌کنیم که بسیاری از افراد تحت تلقینات پدران و مادران جاهل و مبلغان بی‌سواد افکار غلطی در زمینه مسائل مذهبی در ذهنشان رسوخ کرده است و همان افکار غلط اثر سوء بخشیده و آنها را درباره حقیقت دین و مذهب دچار تردید و احیاناً انکار کرده است؛ از این رو، کوشش فراوانی لازم است صورت بگیرد که اصول مذهبی به صورت صحیح و واقعی خود به افراد تعلیم و القا شود. این بنده شخصاً سالهاست که فعالیتهای مذهبی خود را تا حدودی که توانایی دارم در راه تعلیم صحیح و معقول مفاهیم دینی و مذهبی متمرکز کرده‌ام. تجربه نشان داده که این‌گونه فعالیتهای بسیار ثمربخش است» (همان، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱، به نقل از امدادهای غیبی، ص ۴۸).

از نظر شهید مطهری، گرچه اسلام دینی حیات بخش است؛ اما آموزش گزاره‌های مبتنی بر شناخت نادرست از دین، این خاصیت را از آن گرفته و اسلام را به عاملی برای سکون و عدم تحرک و بی‌خبری تبدیل کرده است. «آن طرز تفکری که نتیجه‌اش دانایی و توانایی نباشد و نیز طرز تفکری که نتیجه‌اش سکون و عدم تحرک و بی‌خبری و بی‌اطلاعی باشد، از

اسلام نیست.» (همان). و در جای دیگری می‌گوید: «امروز غالباً می‌بینیم معانی و مفاهیمی که ما از اسلام داریم خاصیت حیات بخشی و ایجاد زندگی ندارد. باید طرز تفکر و بینش خودمان را درباره دین اصلاح کنیم. آن عینکی که ما به چشم زده‌ایم و با آن اسلام را می‌بینیم، عینکی نادرست است؛ پس باید عینک و زاویه دید خودمان را اصلاح کنیم» (همان، ص ۱۰۲، به نقل از ده گفتار، ص ۱۴۳-۱۴۴).

۳. کمک به ایجاد تصویری صحیح از موضوع، محمول و نسبت در قضایای اعتقادی
سومین گام این است که زمینه‌ای فراهم آوریم تا دانش‌آموز تصویری صحیح از اجزای هر قضیه اعتقادی به دست آورد؛ بدین صورت که موضوع، محمول، و نسبت موضوع و محمول را به درستی در ذهن خود تصور کند. اولین گام در باورمندی به هر قضیه اعتقادی - چنانکه پیشتر گفتیم - تصور درست اجزای آن است؛ برای مثال، اگر بخواهیم دانش‌آموزی حکمت خدا را باور کند، نخست باید مفهوم خدا و حکمت و سپس رابطه میان آن دو را برای او تبیین نماییم. ذهن بدون داشتن تصویری صحیح از مفهوم خدا، حکمت و نسبت میان آن دو نمی‌تواند درباره ثبوت یا عدم ثبوت نسبت حکم کند.

برای دانش‌آموزان تصور موضوع، محمول و نسبت میان آنها در قضایای اعتقادی به آسانی قضایای تجربی نیست؛ زیرا دانش‌آموزان - چنانکه پیشتر گفتیم - به صورت طبیعی با مصادیق این مفاهیم آشنا نیستند. از سوی دیگر، نمی‌توانند مصادیق این مفاهیم را به آسانی مشاهده کنند و با آنها آشنا شوند. برخی از اینها نیز اساساً مصادیقی در این جهان ندارند؛ مانند معاد، عذاب و نعمتهای اخروی. برخی دیگر مانند خدا، ملائکه و وحی گرچه در این جهان مصادیق خارجی دارند، اما آن مصادیقها قابل درک حسی نیستند. در پایان این بحث، راه‌های آموزش این مفاهیم را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

۴. بیان دلایل

آخرین گام در آموزش اعتقادات بیان دلایل وجود یا عدم نسبت میان موضوع و محمول قضایای اعتقادی است. با برداشتن این گام، زمینه برای حکم کردن ذهن دانش‌آموز به وجود نسبت میان موضوع و محمول فراهم می‌شود. برای مثال، در آموزش حکمت خداوند، پس از آنکه دانش‌آموز تصور صحیحی از خداوند، حکمت و نسبت میان آن دو به دست آورد و

پس از آنکه دلایل دال بر ثبوت این نسبت میان مفهوم خدا و حکمت به خوبی برای دانش‌آموز تبیین شد، ذهن او خود به خود حکم می‌کند که صفت حکمت برای خداوند ثابت است. بدین ترتیب، دانش‌آموز به حکمت خداوند باور پیدا می‌کند.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد، این است که دلایل مطرح شده باید موجه و درست باشند. البته، با توجه به اینکه دانش‌آموزان توانایی درک دلایل سنگین را ندارند، باید دلایلی بیان شود که در عین اطمینان و استحکام، آسان فهم نیز باشند. در غیر این صورت، هنگامی که دانش‌آموز به سنی برسد که بتواند دلایل درست را از نادرست تمیز دهد، تمام باورهایش را از دست خواهد داد؛ زیرا درمی‌یابد دلایلی که برای اثبات اعتقادات او بیان کرده‌اند، همگی سست و بی‌پایه هستند.

در اینجا باید دو نکته را یادآور شویم: نخست آنکه بیان دلایل ثبوت یا عدم ثبوت نسبت میان موضوع و محمول همان بیان دلایل صدق گزاره اعتقادی است. دوم آنکه باوری که تا این مرحله به وجود آمده تنها بخشی از ایمان است نه تمام ایمانی که مطلوب تربیت اعتقادی است. از این رو، با ایجاد باور ذهنی کار تربیت اعتقادی به پایان نمی‌رسد. از آنجا که مفاهیم اعتقادی با سایر معارف بشری به‌ویژه علوم تجربی و مفاهیم روزمره، سه تفاوت اساسی دارد این پرسش مطرح می‌شود که آیا آموزش این معارف با دیگر معارف متفاوت است و در نتیجه معلم به ناچار باید از روشها یا ابزارهای دیگری استفاده کند؟ به نظر می‌رسد پاسخ مثبت باشد و معلم برای موفقیت در کار خود ناگزیر باید از روشهایی متناسب با این معارف استفاده کند. معلم برای آموزش معارف اعتقادی باید از چه روشهایی استفاده کند؟

نقش تمثیل و الگو در آموزش اعتقادی: به نظر می‌رسد برای موفقیت در آموزش اعتقادات لازم است از دو روش استفاده شود: نخستین روش آشنا کردن دانش‌آموزان با الگوهای اعتقادی است. برای مثال، می‌توان آنها را با حالات و اعتقادات پیامبر(ص)، امامان(ع) و اصحاب آنان آشنا کرد و توضیح داد که آنان چگونه و با چه شدتی بر عقاید خود پایبند بودند و حاضر نبودند در سخت‌ترین لحظات نیز از عقاید خود دست بردارند. همچنین معلم می‌تواند نمونه‌هایی را از زندگانی افرادی مانند امام خمینی(ره) و نیز برخی رزمندگان اسلام بیان کرده و میزان علاقه‌مندی و پایبندی آنان را نسبت به اعتقاداتشان یادآور شود؛ افزون بر این، خود معلم با اعمال و رفتار خود می‌تواند الگویی از یک فرد مؤمن را به دانش‌آموزان ارائه نماید. دانش‌آموزان با دیدن اعمال و رفتار این افراد، به صورت عملی با

نشانه‌های واقعی و عینی اعتقادات و تأثیرات آنها بر اعمال و رفتار انسان آشنا می‌شوند. البته، باید توجه داشت که درک کامل اعمال و رفتار الگوها، به‌ویژه اولیای دین، جز برای کسانی که تجربه‌ای شبیه آنان داشته‌اند، ممکن نیست. اگر کسی با این تجربیات آشنایی نداشته باشد، ممکن است در فهم این حالات و رفتار دچار سوء فهم شود. به همین سبب، معلم در هنگام ارائه الگو باید تفسیرهایی صحیح از حالات و رفتارهای آنان را نیز در اختیار دانش‌آموز قرار دهد.

دومین راه برای آموزش کارآمد معارف اعتقادی به دانش‌آموزان، استفاده از «تمثیل» است؛ زیرا با استفاده از تمثیل می‌توان تا اندازه‌ای دانش‌آموز را به تصویری صحیح از مفهومی یاد شده نزدیک کرد؛ برای مثال، برای آموزش مفهوم خالق می‌توان از تمثیل سازنده ساعت استفاده کرد. برای آموزش مفهوم رازق می‌توان از مفهوم پدر و نان آور خانواده استفاده کرد. برای آموزش معاد می‌توان از زندگی مجدد گیاهان و درختان در بهار بهره گرفت. با وجود این، تمثیل - چنانکه علما گفته‌اند - از یک جهت (که مورد توجه‌گیرنده است) مطلب را به ذهن نزدیک کرده و فهم آن را آسان می‌کند؛ اما از چندین جهت (که مورد توجه‌گیرنده نیست) مطلب را از ذهن دور کرده و موجب سوء فهم می‌شود. برای مثال، ممکن است برای تفهیم مفهوم خدا از مثال نور و برای تفهیم مهربانی خدا از مثال مادر استفاده کرد. هر یک از این دو مثال از یک جهت مفهوم خدا و مهربانی او را به ذهن نزدیک می‌کند. همان‌گونه که نور جهان را روشنی، گرما و حیات می‌بخشد و در پرتو آن موجودات به فعالیت می‌پردازند، خداوند نیز به جهان و پدیده‌ها و موجودات جهان زندگی می‌بخشد و جهان را از حالت رکود، رخوت، سکوت و سردی خارج می‌کند؛ اما همین مثال جهات متعدد دیگری نیز دارد که در آن جهات ذهن دانش‌آموز را از مفهوم خدا دور می‌کند؛ برای مثال، نور شدت و ضعف دارد، نیاز به منبع انرژی دارد، از میان می‌رود، تغییر می‌کند و هزاران ویژگی دیگر؛ اما آیا خداوند نیز این ویژگی‌ها را دارد؟ بی‌تردید پاسخ منفی است؛ در نتیجه این مثال با اینکه نقش مهمی در آموزش مفاهیم اسلامی دارد، می‌تواند سوء فهمهایی را نیز به وجود آورد؛ از این رو، از مثال باید به گونه‌ای استفاده شود که سوء فهم ایجاد نشود و اگر ایجاد شد، برای رفع آنها چاره‌اندیشی شود.

بنابراین، تمثیل و الگو دو روشی هستند که باید در آموزش اعتقادات به کار گرفته شوند. به عبارت دیگر، تمثیل و الگو دو ابزار آموزشی معلم در تربیت اعتقادی است. معلمی که

مجهز به این دو نباشد مانند معلم جغرافی است که نقشه جغرافیایی ندارد و یا مانند معلم ریاضی است که گچ و تخته در اختیار نداشته باشد.

اکنون این پرسش مطرح می شود که معلم برای تسلیم شدن قلب و روح دانش آموز در برابر باور ذهنی به قضایای اعتقادی، چه نقشهایی را باید ایفا کند؟ به دیگر سخن معلم برای تبدیل باورهای ذهنی به باورهای قلبی چه اقداماتی باید انجام دهد؟

نقش ایمان آفرینی (تبدیل باورهای ذهنی به باورهای قلبی)

چنانکه پیشتر گفتیم ایمان افزون بر بعد شناختی، بعد دیگری نیز دارد که از آن با عنوان خضوع و تسلیم قلبی نام می برند. بنابراین، معلم افزون بر نقش آموزشی، نقش دیگری نیز باید ایفا کند تا شناخت و باور ذهنی دانش آموز به اعتقاد و ایمان قلبی تبدیل شود. این همان نقش ایمان آفرینی است. اکنون پرسش این است: معلم چه اقداماتی باید انجام دهد تا باور ذهنی دانش آموز به ایمان قلبی تبدیل شود؟

به نظر می رسد بهترین راه برای دست یابی به پاسخ پرسش یاد شده این است که ببینیم چه عواملی باعث می شود قلب و روح فرد، علی رغم باور ذهنی به صدق قضیه ای، آن را نپذیرد و در برابر آن تسلیم نشود. با شناسایی این موانع می توان تدبیرهایی برای از میان برداشتن آنها اندیشید. اکنون این پرسش مطرح می شود که موانع ایمان کدام اند؟

موانع ایمان

پیامبران الهی در طول تاریخ و پیامبر اسلام (ص) در طول بیست و سه سال دوران پیامبری خود و پس از او اهل بیت (ع) در طول سالیانی نزدیک به دو قرن، به تربیت دینی مردم مشغول و در این راه موفق بودند. بنابراین، تجربه ایشان منبعی غنی برای بررسی موانع ایمان است و ما تلاش می کنیم با اتکا بر این منبع مهمترین موانع ایمان را شناسایی و بیان کنیم.

محیط دعوت پیامبر (ص)، مکه و مدینه و مخاطبان ایشان، قریش، یهودیان، مسیحیان و دیگر عربهایی بودند که در این دو شهر و اطراف آن زندگی می کردند. پیامبر (ص) در طول دوران پیامبری خود توانست بسیاری از آنها را جذب دین اسلام کند، ولی برخی نیز به شدت در برابر دعوت پیامبر (ص) مقاومت کردند. دلایل مقاومت این افراد و نیز دلایل مقاومت مخالفان پیامبران دیگر به تفصیل در قرآن و روایات بیان شده است.

برخی از مهم‌ترین دلایل مقاومت این افراد را در ذیل بیان می‌کنیم.

۱. شک و تردید روانی: انسان موجودی چند بعدی است و به همین سبب، هیچ‌گاه نمی‌توان رفتارهای او را با استناد به یک بعد وجودی او تبیین کرد. یکی از ابعاد وجودی انسان بعد عقلی و شناختی است. انسان اگر بداند چیزی یا رفتاری برای او سودی دارد، به آن متمایل می‌شود و آن را انجام می‌دهد؛ اما همه رفتارهای انسان را نمی‌توان براساس شناخت تبیین و توجیه کرد. چه بسا انسان بداند رفتاری به نفع او است ولی از انجام آن سر باز زند.

این مطلب در مورد ایمان و اعتقاد نیز صادق است. ممکن است کسی از نظر ذهنی پذیرفته باشد که موضوعی صد در صد حقیقت و مطابق با واقع است. با وجود این، قلب و روح او در پذیرش آن تردید داشته باشد و همین تردید مانع ایمان او گردد.

در قرآن، آنجا که داستان زنده شدن مجدد چهار پرنده را بیان می‌کند، می‌خوانیم: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَئِنْ لَيَظْمَنُ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَسْأَلُكَ سَعْيًا وَاعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۶۱)؛ به یاد بیاور زمانی را که ابراهیم عرض کرد: خدایا، نشانم ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: مگر به معاد ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: چرا اما می‌خواهم قلبم اطمینان و آرامش بیابد. خداوند فرمود: چهار پرنده بگیر، آنان را قطعه قطعه کن، سپس بخشی از هریک را بر کوهی قرار ده و آنگاه آنها را بخوان. آنان به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند عزیز و حکیم است.» مطابق این آیه، ممکن است انسان از نظر ذهنی و شناختی در مورد مطلبی تردیدی نداشته باشد، ولی از نظر روحی و روانی در پذیرش آن مردد باشد. در تفسیر نمونه ذیل این آیه آمده است: «از این آیه استفاده می‌شود که استدالات علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد؛ اما آرامش خاطر ایجاد نکند؛ زیرا استدلال عقل انسان را راضی می‌کند نه دل و عواطف و احساسات انسان را. آنچه می‌تواند هر دو را سیراب کند، همان شهود عینی و مشاهدات حسی است» (مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۲۲۳).

در تاریخ اسلام نیز در مواردی فردی تنها به دلیل اعتماد به صحت گفته‌های پیامبر، نه به دلیل یقین منطقی و ذهنی، به پیامبر (ص) ایمان آورده است؛ برای مثال، می‌توان از ایمان آوردن ضمامة بن ثعلبة نام برد. ضمامة بن ثعلبة که به او تمیمی می‌گفتند، هنگامی که بر

پیامبر (ص) وارد شد، جلو آمد و نزد رسول الله (ص) که در میان یارانش بود، ایستاد و عرض کرد: کدام یک از شما پسر عبدالمطلب است؟ رسول الله (ص) فرمود: منم پسر عبدالمطلب. تمیمی عرض کرد: محمد هستی؟ پیامبر (ص) فرمود: آری. تمیمی عرض کرد: ای پسر عبدالمطلب، از تو می‌پرسم و در سؤال سخت می‌گیرم. ناراحت نشو. پیامبر (ص) فرمود: ناراحت نمی‌شوم، بپرس. تمیمی عرض کرد: تو را به «الله»، خدای تو و آنان که پیش از تو بوده‌اند و خدای آنان که بعد از تو خواهند آمد، قسم می‌دهم که آیا الله تو را فرمان داده که تنها او را پرستیم و برای او شریکی قائل نشویم و از این بتها که پدرانمان آنها را همراه با خدا می‌پرستیدند، دست برداریم؟ پیامبر (ص) فرمود: آری، و تمیمی اسلام آورد (داوودی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸).

۲. هواپرستی و عشق به آزادی لجام گسیخته: یکی دیگر از موانع ایمان که در قرآن و روایات بر آن بسیار تأکید شده، پیروی کورکورانه از شهوات و عشق به لجام گسیختگی است. از آنجا که ایمان به خدا و معاد با تسلیم شدن در برابر تمایلات و شهوتهای نامعقول نفسانی سازگار نیست، کسی که دل در گرو این تمایلات دارد و نمی‌تواند از آنها چشم‌پوشی کند، از همان ابتدا تسلیم باور ذهنی و شناختی مخالف با آنها نیز نمی‌شود. قرآن یکی از عوامل مهم انکار معاد را همین می‌داند: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَدَرِينٌ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (قیامه، ۳ - ۵)؛ آیا انسان می‌پندارد که استخوانهای پوسیده او را هرگز جمع نخواهیم کرد؛ چرا، حتی اثر انگشتان او را هم می‌توانیم از نو بیافرینیم. [مسئله این نیست] بلکه انسان می‌خواهد با انکار معاد راه خود را برای هرگونه فسق و فجور باز کند.» براساس این آیه، علت انکار معاد توسط برخی این نیست که از نظر شناختی و ذهنی در درستی آن تردید دارند، بلکه این است که این عقیده با علاقه آنان به شهوت‌رانی و لذتها تعارض دارد.

افزون بر این، بندگی هواها و تمایلات نفسانی و ارتکاب گناهان توانایی تشخیص حق از باطل و درست از نادرست را نیز از انسان سلب می‌کند. در نتیجه، زشت را زیبا و نادرست را درست و باطل را باطل را حق می‌پندارد. به این دو آیه توجه فرمایید: «كَذَّابٌ زَانٌ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (المطففين، ۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّخُجُونَ (مطففين، ۱۲ - ۱۳)؛ چنین نیست، بلکه اعمالشان بر دلهایشان زنگار نهاده است. چنین نیست، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوب هستند.» علامه طباطبایی در ذیل این آیه فرموده‌اند: «از این آیه

فهمیده می شود که اعمال بد بر روح انسان تأثیر منفی می گذارند؛ بدین معنا که نمی گذارند انسان حق را از باطل و درست را از نادرست تشخیص دهد، با اینکه روح و قلب انسان در حالت طبیعی این توانایی را دارد» (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۳۷۸).

در آیه دیگری خداوند تأثیر منفی پیروی از هواهای نفسانی را با تفصیل بیشتری توضیح می دهد: «آیا دیدی کسی را که تمایلات خویش را معبود خویش قرار داد و خداوند آگاهانه او را گمراه و گوش و قلب او را مهر کرد و بر چشم او پرده افکند» (جاثیه، ۲۳). در این آیه خداوند پیروی کورکورانه از هواهای نفسانی را سبب از کار افتادن دستگاه های ادراکی انسان می داند.

در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: «كثرة الذنوب مفسدة للعقل؛ گناه بسیار عقل را فاسد می کند.» همچنین در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «هرگاه بنده خدا گناهی مرتکب شود، در قلب او نقطه سیاهی به وجود می آید. اگر توبه کند و از آن دست بردارد و استغفار نماید، قلب او صاف می شود، ولی اگر گناه را تکرار کند، نقطه سیاه بیشتر می شود تا جایی که تمام قلب را دربر می گیرد» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۳۷).

بنابراین، هواپرستی و عشق به آزادی لجام گسیخته از دو راه مانع ایمان می شود: نخست انسان را بر سر دو راهی تصمیم گیری قرار داده و مانع تصمیم گیری درست می شود، و دیگر آنکه در دستگاه ادراکی انسان اختلال ایجاد می کند و او آن را از کار می اندازد.

۳. برتری جویی، ظلم و حسد: برخی صفات نفسانی نیز مانع تسلیم شدن در برابر باور ذهنی و ایمان آوردن به آن می شود. در قرآن، نمونه هایی از این صفات آمده است. موسی (ع) برای اثبات نبوت خود، برای فرعون و هوادارانش نه معجزه آورد که هر یک از آنها به تنهایی برای اثبات پیامبری او کافی بود. از این رو، آنان از نظر ذهنی و شناختی یقین داشتند که موسی پیامبر خداست، ولی تسلیم این باور ذهنی خود نمی شدند و به موسی (ع) ایمان نمی آوردند. قرآن در مورد علت ایمان نیاوردن فرعون و فرعونیان به حضرت موسی (ع)، می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل، ۱۴)؛ فرعون و قومش به سبب ظلم و برتری جویی بر موسی (ع) و قومش، نبوت موسی را انکار کردند با اینکه به نبوت او یقین داشتند.» در این آیه، خداوند علت انکار نبوت موسی (ع) را نه جهل و ناآگاهی از واقعیت قضیه، بلکه برتری جویی و ستمگری فرعون و قومش می داند. آنان می دانستند اگر به موسی ایمان بیاورند، ممکن است

موقعیت برتر اجتماعی و اقتصادی خود را که ظالمانه هم بود، از دست بدهند؛ از این رو، نبوت وی را انکار کردند.

همین مسئله را خداوند در مورد مسیحیان و یهودیانی که مخالف دعوت حضرت محمد(ص) بودند بیان کرده است: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (بقره، ۸۹ - ۹۰)؛ هنگامی که از جانب خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است بر ایشان آمد و از دیر باز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند، همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند بر ایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد. وه که به چه بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کسی از بندگان که بخواهد [آیاتی] فرو می فرستد». در این آیات، خداوند، علت ایمان نیاوردن اهل کتاب (یهودی و نصاری) به پیامبر اسلام(ص) را ناآگاهی از حقیقت و صدق نبوت ایشان نمی داند، بلکه علت را حسد آنان بر پیامبر(ص) می داند.

۴. پیروی کورکورانه از گذشتگان: یکی دیگر از موانع ایمان پیروی کورکورانه از سنتهای گذشتگان است. در قرآن می خوانیم: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أُولُو كَأَن ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (بقره، ۱۷۰)؛ هرگاه به آنان گفته شود از آنچه خداوند فرو فرستاده پیروی کنید، می گویند: نه، [بلکه] از سنتهای پدرانمان پیروی می کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و بر هدایت نبودند [باز هم از آنها پیروی می کردند؟]» براساس این آیه، پیروی کورکورانه از گذشتگان علت ایمان نیاوردن است نه جهل و نا آگاهی. البته، تذکر این نکته لازم است که قرآن هر نوع پیروی از سنتهای گذشته را نفی نمی کند، بلکه پیروی کورکورانه از آنها را رد می کند و نامعقول می داند.

۵. پیروی کورکورانه از طبقات ممتاز جامعه: قرآن یکی دیگر از موانع ایمان را پیروی ناسنجیده و کورکورانه از طبقات ممتاز جامعه می داند. در قرآن از زبان کسانی که در روز قیامت محکوم شده و بر آنان آشکار شده که در گمراهی بوده اند، آمده است: «زَبْنًا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (احزاب، ۶۷)؛ خدایا، ما از بزرگان و سران خود پیروی کردیم و آنان ما را گمراه کردند».

تحقیقات جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که امروزه نیز بزرگان و طبقات ممتاز جامعه تأثیر مهمی بر گرایشها، باورها و ارزشهای دیگر افراد جامعه دارند و معمولاً رفتارها، ارزشها، گرایشها و باورهای آنها را دیگران نیز می‌پذیرند: «در مورد بیشتر پدیده‌ها، نوآوران افرادی از قشر بالا هستند که ارزشها و هنجارها را وارد جامعه می‌کنند و لذا یک مسیر انتشار از بالا به پایین طی می‌شود» (رفیع‌پور، ۱۳۷۷، ص ۵۰۸-۵۰۹).

اکنون که با مهم‌ترین موانع پذیرش و تسلیم قلبی در برابر باورهای ذهنی آشنا شدیم، باید به این موضوع بپردازیم که معلم چگونه می‌تواند این موانع را برطرف کرده و باورهای ذهنی را به باورهای قلبی تبدیل کند؟

چگونه می‌توان باورهای ذهنی را به باورهای قلبی تبدیل کرد؟

چنانکه گفتیم، مهم‌ترین عواملی که مانع تسلیم در برابر باورهای ذهنی می‌شود، شک و تردید روانی، پیروی از هواهای نفسانی، برتری جویی، ظلم، حسد، پیروی کورکورانه از سنتهای گذشته، و بزرگان و سران جامعه است. برخی از این عوامل، درونی و برخی دیگر بیرونی هستند. شک و تردید روانی، پیروی از هواهای نفسانی و علاقه به لجام گسیختگی، برتری جویی، ظلم و حسد، عواملی درونی هستند و ریشه در روان فرد دارند. پیروی کورکورانه از سنتهای گذشته و بزرگان و سران جامعه نیز عوامل بیرونی هستند که ریشه در جامعه دارند.

هنگامی که دانش‌آموز از یک سو، در برابر آموزه‌های معلم خویش قرار می‌گیرد که بر دلایل منطقی و عقلی محکم استوار شده و ذهن او چاره‌ای جز پذیرش آنها ندارد، و از سوی دیگر، با وضعیتی روانی و اجتماعی رو به رو می‌شود که مخالف پذیرش این آموزه‌هاست، خود را بر سر دو راهی می‌بیند و نمی‌داند تسلیم آموزه‌های منطقی و عقلی معلم شود یا تسلیم آنچه وضعیت درونی و روانی او و جامعه اقتضا می‌کند. مسلّم است که در این نبرد دانش‌آموز به سویی کشیده می‌شود که از جاذبه بیشتری برخوردار است. در این میان معلم چگونه می‌تواند بر موانع بیرونی و درونی مخالف پیروز شود و دانش‌آموز را به سوی خود جذب کند؟ به نظر می‌رسد برای دستیابی به این هدف عالی، اقدامات ذیل مؤثر است:

۱. تقویت روحیه حق‌گرایی (بیدار کردن فطرت الهی)

یکی از شرایط لازم برای پذیرش حقیقت و ایمان به آن، وجود روحیه حق‌گرایی است. برخی موانع ایمان به طور مستقیم با نبود این روحیه ارتباط دارند. برتری‌جویی، ظلم و ستم و هواپرستی موانعی هستند که به گونه‌ای از نبود این روحیه سود می‌برند. نداشتن روحیه حق‌گرایی زمینه مناسبی است که در آن موانع مذکور می‌رویند و رشد می‌کنند و قوی می‌شوند. بنابراین، یکی از راه‌های غلبه بر برخی موانع ایمان، تقویت روحیه حق‌گرایی است.

قرآن کریم پذیرش دین را لازمه حق‌گرایی می‌داند. خداوند در آیه ۳۰ سوره روم بعد از بیان نشانه‌های خود خطاب به ابراهیم (ع) می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ؛ حق‌گرایانه به دین رو آور که مقتضای فطرت الهی است که خداوند مردم را بر آن آفریده و در آفرینش خدا هیچ تغییری راه ندارد.» براساس این آیه، پذیرش دین نتیجه حق‌گرایی انسان است.

از سوی دیگر، دانشمندان اسلامی با استناد به آیه یاد شده معتقدند که دین یا حداقل خداشناسی و خداگرایی فطری انسان است. آیه فوق به صراحت رو آوردن به دین و پرستش خدا را مقتضای فطرت الهی انسان می‌داند؛ فطرتی که به هیچ روی قابل تغییر نیست.

حضرت علی (ع) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید: «و اصطفی سبحانه من ولده انبياء أخذ على الرّوحى ميثاقهم و على تبليغ الرّسالة أمانتهم. لمّا بدل أكثر خلقه عهد الله اليهم فجعلوا حقه و اتخذوا الانداد معه و اجتالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته فبعث فيهم رسله و واطر اليهم انبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكرهم منسى نعمته و يحتجوا عليهم بالتبليغ و يشيروا لهم دفائن العقول و يروهم آيات المقدرة (نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۳۶)؛ خداوند سبحان از میان فرزندان آدم، پیامبرانی برگزید و از آنان پیمان گرفت که هر چه را به آنها وحی می‌شود، به مردم برسانند و در امر رسالت او امانت نگاه دارند. هنگامی که بیشتر مردم پیمانی را که با خدا بسته بودند، شکسته و حق پرستش او را ادا نکرده و برای او شریکانی قرار داده بودند و شیطانها آنان را از شناخت خداوند منحرف کرده و پیوند پرستش خداوندی آنان را بریده بودند، خداوند پیامبرانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران را از پی یکدیگر فرستاد تا مردم به عهد و پیمان فطری خود عمل کنند و نعمت فراموش شده‌ او را به یادشان آورند و بر آنان با ابلاغ پیام خدا احتجاج کنند و خردهایشان را

که در پرده غفلت مستور گشته، برانگیزانند و آیات و نشانه‌های قدرت را به آنان بنمایند». در اینجا نیز امیرالمؤمنین (ع) خداپرستی را از فطریات انسان به شمار می‌آورد.

از این دو مطلب به این نتیجه می‌رسیم که خود حق‌گرایی نیز از فطریات انسان است؛ زیرا اگر خداگرایی و خداپرستی فطری انسان است و لازمه شکوفایی فطرت الهی حق‌گرایی است، چنانکه از آیه به دست می‌آید، پس حق‌گرایی نیز فطری انسان است.

تاریخ طولانی بشر گواه روشنی بر صدق این مدعاست. دعوت پیامبران الهی مانند ابراهیم و موسی و عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) مورد پذیرش عموم مردم واقع شده است. البته فراگیر شدن دعوت آنها گاه در زمانی اندک جامعه عمل پوشیده - چنانکه در مورد اسلام اتفاق افتاد - و گاه پس از زمانی طولانی چنانکه در مورد مسیحیت اتفاق افتاد. اما به هر حال، دعوت آنان مورد قبول عموم مردم واقع شده است. این نشان می‌دهد که عموم مردم طالب حق‌اند و هر دعوت حقی را می‌پذیرند.

ممکن است خواننده بپرسد اگر حق‌گرایی فطری انسان است اولاً: چرا برخی در مقابل پذیرش باورهای عقلی یقینی خود مقاومت می‌کنند و از پذیرش آن سرباز می‌زنند؟ ثانیاً این روحیه چه نیازی به تربیت و تقویت دارد؟

در پاسخ باید گفت: فطری بودن یک ویژگی بدین معنا نیست که در همه انسانها به فعلیت رسیده و شکوفا شده است. همه انسانها قدرت تفکر و تعقل دارند، ولی آیا این توانایی در همه انسانها به فعلیت رسیده و شکوفا شده است؟ بنابر این، فعلیت و شکوفایی فطریات نیازمند تربیت و پرورش است. افزون بر این، فطریات ویژگی دیگری نیز دارند و آن اینکه نه تنها ممکن است بر اثر بی‌توجهی به فعلیت نرسند، بلکه ممکن است بر اثر حضور و فعالیت برخی عوامل منفی، در عمق وجود انسان دفن شوند، چنانکه گویی اساساً فطرتی غیر حق‌گرا دارد. این، مطلبی است که در بیانات امیر مؤمنان به صراحت آمده است. ایشان می‌فرمایند: با گذشت زمان و بر اثر وسوسه‌های شیطانی فطرت انسان در زیر انبوهی از گناهان مدفون می‌شد و انسان نه تنها به مقتضای فطرت خود که خداپرستی است، عمل نمی‌کرد بلکه به بت‌پرستی و شرک نیز کشیده می‌شد. انبیا مبعوث می‌شدند تا فطرت مدفون شده انسان را دوباره احیا کنند.

عواملی که سبب مغفول ماندن و مدفون شدن فطرت حق‌گرای انسان می‌شوند متعددند؛ اما همه آنها به تدریج و به موازات رشد انسان بر او تأثیر می‌گذارند. بدین سبب، فطرت

انسان در دوره کودکی، نوجوانی و جوانی بسیار بیشتر از دوره‌های میان‌سالی و بزرگ‌سالی آماده پذیرش حق است؛ زیرا کمتر تحت تأثیر عوامل منفی قرار گرفته است. در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «کل مولود یولد علی الفطرة و انما أبواه یهودانه او یمجسانه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۳)؛ هر نوزادی بر فطرت الهی خود که اسلام است، متولد می‌شود؛ و این پدر و مادر اوست که او را از این فطرت منحرف و [یهودی یا مجوسی می‌کنند]. از این رو، امام صادق (ع) نیز به یکی از یاران خود که عهده‌دار تبلیغ دین و تربیت دینی بود، سفارش می‌کند: «علیک بالاحداث فانهم اسرع الی کل خیر (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۲۳۶)؛ متوجه جوانها باش که آنان نیکی‌ها را سریع‌تر از بزرگسالان می‌پذیرند».

بنابراین، فطرت حق‌گرای دانش‌آموز در صورتی که تربیت و تقویت نشود، ممکن است تحت تأثیر عوامل نامناسب، به تدریج کارایی خود را از دست بدهد؛ از این رو، مهم‌ترین نقش معلم در این زمینه این است که فطرت الهی حق‌گرای دانش‌آموز را از گزند عوامل منفی حفظ و آن را شکوفا کند. اکنون پرسش این است که معلم چگونه می‌تواند این وظیفه خطیر را به سرانجام برساند؟

راههای تقویت روحیه حق‌گرایی: برای تقویت روحیه حق‌گرایی بهترین روش اقتدا به خداوند است. خداوند در قرآن برای تقویت روحیه حق‌گرایی و جلوگیری از تأثیر عوامل منفی، انسانها را از ماهیت روحیه حق‌گرایی و چگونگی تأثیرپذیری آن از شرایط بیرونی آگاه کرده است. این آگاهی از یک سو، باعث می‌شود خود انسان در برابر عوامل منفی، اعم از درونی و بیرونی، موضع‌گیری کند و مانع تأثیر آنها شود. از سوی دیگر، باعث می‌شود انسان در ارزیابی اعمال و رفتار خود به این موضوع توجه بیشتری کند. موضوعهایی که در قرآن تبیین شده و معلم لازم است برای دانش‌آموزان تبیین کند، عبارت‌اند از:

● تبیین فطری بودن حق‌گرایی و اعتقادات دینی؛ قرآن و روایات در موارد متعددی فطری بودن دین و حق‌گرایی را تبیین کرده‌اند. نمونه آن آیه و روایتی است که پیش از این بیان کردیم.

● تبیین این مطلب که فطرت حق‌گرای انسان در صورتی که تربیت و تقویت نشود، به تدریج کارایی خود را از دست می‌دهد. نمونه این مطلب پیشتر در سخن امیرالمؤمنین (ع) آمد.

● تبیین عواقب نامطلوب استکبار در برابر حق و روی گرداندن از آن و از سوی دیگر

تبیین پیامدهای مطلوب پذیرش حق. در قرآن و روایات در موارد مختلف، عواقب نامطلوب روگرداندن از حق و در موارد متعددی نیز پیامدهای شیرین حق‌گرایی تبیین گردیده است.

● بیان نمونه‌هایی از افراد که در طول تاریخ و در دوره معاصر در برابر حق سر تسلیم فرود نیاوردند و به سرنوشت غمباری گرفتار آمدند. در قرآن داستان افرادی مانند بلعم باعورا، فرعون، نمرود و قوم ثمود که در مقابل حق سر تسلیم فرود نیاوردند، بیان شده است. در مقابل، سرنوشت مبارک افراد و اقوامی مانند ابراهیم، موسی و زکریا (ع) و اصحاب کهف که دعوت پیامبران را پذیرفتند نیز بیان شده است.

۲. تقویت قدرت تفکر و تشخیص حق از باطل

از آنجا که حق‌گرایی در سرشت انسان نهاده شده، عموم مردم، در عمق وجود خود پذیرای حق هستند. یکی از دلایل موفقیت انبیا این بود که مردم را به حق دعوت می‌کردند و چون مردم فطرتاً طالب حق هستند، به آسانی دعوت آنان را می‌پذیرفتند.

در مقابل، یکی از علتهای مخالفت با انبیا این بوده که در تعارض میان دعوت انبیا و مخالفان آنان، مردم توانایی تشخیص حق از باطل را نداشتند. از این رو، گمان می‌کردند دعوت پیامبران باطل است. مؤید این مطلب این است که در هر زمانی پیروان هر دین و مکتبی، دین و مکتب خود را حق می‌دانند. پیروی بی‌چون و چرای عموم مردم از سنتها و طبقات متنفذ جامعه (دو مانع عمده در پذیرش دعوت انبیا) نیز در همین ریشه دارد. مردم بدین سبب از گذشتگان و سران جامعه خود پیروی می‌کنند که رفتارها، نگرشها و باورهای آنان را بر حق می‌دانند. خداوند از قول آنان که به سبب پیروی از بزرگان جامعه خود دعوت انبیا را نپذیرفته و گمراه شدند، می‌فرماید: «يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَسْأَلُنَا أَطَعْنَا أَلَهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ! وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَلْعَنُوهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (احزاب، ۶۶ - ۶۸)؛ روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیر و رو می‌کنند، می‌گویند: ای کاش از خدا و پیامبر پیروی کرده بودیم، و می‌گویند: پروردگارا! بزرگان و سروران خویش را پیروی کردیم و گمراهمان کردند. پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.» براساس این آیه، اینان نه به سبب مخالفت با پیامبر و خدا، بلکه بدان سبب که اطمینان داشتند بزرگان قومشان بر حق هستند از آنان پیروی کردند.

قرآن در مورد «قارون» و تأثیر او بر مردم می‌فرماید: هنگامی که قارون با شکوه و جلال مادی خود از برابر مردم می‌گذشت، آنان که طالب دنیا بودند، می‌گفتند: «يَسْلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (قصص، ۷۹)؛ کاش ما نیز به اندازه قارون ثروتمند بودیم که او بسیار ثروتمند و برخوردار است. آنگاه پس از آنکه قارون به عذاب خداوند دچار شد، همانهایی که پیش از این آرزوی قارون شدن داشتند، می‌گفتند: «وَ يَكُنَّ آلُ اللَّهِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَ يَكُنَّا لَأَفْلَحُ الْكَافِرُونَ» (قصص ۸۲)؛ وای! گویی خداوند است که روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند. اگر خداوند بر ما منت نهاده بود، زمین ما را نیز بلعیده بود. وای! گویی کافران رستگار نمی‌شوند. «براساس این آیات، برخی مردمان از آن رو آرزوی قارون شدن داشتند که گمان می‌کردند راه و روش قارون بر حق است! اما پس از آنکه قارون دچار عذاب شد، دریافتند که مال و ثروت و جلال و شکوه مادی دلیل حقانیت نیست.

تحقیقات جدید نیز نشان داده یکی از عوامل مؤثر در همرنگی فرد با اکثریت علاقه فرد به درست رفتار کردن است. از آنجا که معمولاً جمع و اکثریت آگاهی‌های بیشتری دارند، افراد می‌کوشند خود را با جمع هماهنگ کنند؛ از این رو، هر چه میزان اعتماد فرد به درستی اطلاعات، نظریات و رفتارهای جمع بیشتر باشد، خود را بیشتر با آنها هماهنگ می‌کند و این هماهنگی تنها در سطح رفتار باقی نمانده بلکه به باورها نیز سرایت می‌کند (تیلور^۱ و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۲۱۰-۲۱۱).

این مطلب در مورد پیروی مردم از افراد و طبقات متنفذ جامعه نیز صادق است؛ از آنجا که این افراد در زمینه‌هایی خاص از زندگی، شاهد موفقیت را در آغوش گرفته و مقام و موقعیت اقتصادی و اجتماعی ممتازی به دست آورده‌اند، دیگران می‌پندارند همه بینشها، نگرشها، باورها و رفتارهای آنان درست است؛ از این رو، می‌کوشند در تمام زمینه‌ها از آنان پیروی کنند. این مطلب در داستان قارون به روشنی دیده می‌شود؛ گروهی از مردم آرزو داشتند مانند او باشند و او را به دلیل موفقیتش در زمینه اقتصادی الگوی خود می‌دانستند، زیرا گمان داشتند تمام بینشها، نگرشها، باورها و رفتارهای قارون درست است. او نیز خود ادعا داشت که آن همه ثروت را به سبب علم و هوش خود به دست آورده است: «إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، ۷۸).

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه این است که معمولاً افراد در مواردی بیشتر تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرند که خودشان از شناخت، درک و فهم کافی برخوردار نباشند. تحقیقات روان‌شناسان (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۲۱۰-۲۱۱) نشان می‌دهد به هر اندازه فردی خود را در موضوعی ناآگاه و بدون صلاحیت بداند، به همان اندازه میزان همرنگی وی با جمع بیشتر خواهد شد.

یکی از راه‌های غلبه بر موانع ایمان (پیروی کورکورانه از جمع، و طبقات متنفذ جامعه، و نیز پیروی از هواهای نفسانی) تقویت قدرت تفکر است؛ در این صورت، افراد به سادگی تحت تأثیر القائات نادرست گروه‌ها، افراد و صاحبان منافع قرار نمی‌گیرند و به آسانی از راه راست منحرف نمی‌شوند.

خداوند در آیات متعددی انسانها را به تفکر و تعقل فرا می‌خواند. حدود ۶۷ مورد واژه «فکر»، «عقل»، و مشتقات آنها در قرآن به کار رفته و در همه آنها خداوند انسان را به اندیشه و تفکر در دلایل وجود و صفات خدا، سرنوشت انسانهای نیکوکار و بدکار، درستی و نادرستی اعمال و رفتار خود و دیگران و موضوعهایی از این قبیل، دعوت کرده است. این نشان می‌دهد که از نظر قرآن، تفکر و اندیشه نقش عظیمی در شناخت، پذیرش و عمل به دستورات دینی دارد. در مواردی که برخی رفتارها و باورهای انسان نادرست است، خداوند برای اثبات نا درستی آنها، انسان را به فهم عقلی و اندیشه خودش ارجاع می‌دهد؛ برای مثال، مقاومت برخی افراد در برابر دعوت پیامبران به استناد سنت گذشتگان را این‌گونه رد می‌کند: «هرگاه به آنان گفته می‌شد از آنچه خداوند فرو فرستاده پیروی کنید، می‌گفتند: نه، از سنتهای پدرانمان پیروی می‌کنیم؛ آیا حتی اگر پدرانشان تعقل نمی‌کردند و بر هدایت نبودند [باز از آنها پیروی می‌کردند؟]» (بقره، ۱۲۰). در این آیه، خداوند از انسان می‌خواهد کورکورانه از گذشتگان خود پیروی نکند؛ آنگاه این خواسته را بر معیاری عقلی استوار می‌کند و آن اینکه افرادی شایسته پیروی‌اند که اهل فهم و اندیشه باشند. در واقع، خداوند، عقل و اندیشه انسان را مخاطب قرار داده، از درک و فهم آنان برای اثبات نادرستی رفتارشان کمک گرفته است.

اکنون که اهمیت تفکر در غلبه بر موانع ایمان روشن شد، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان قدرت تفکر و تعقل دانش‌آموزان را رشد داد و تقویت کرد؟ برای دستیابی به این هدف، توجه به نکات ذیل مفید است:

- در تقویت قدرت اندیشه نقش عمده برعهدهٔ درس‌هایی مانند ریاضیات است؛ زیرا این درس‌ها به قدرت تفکر و اندیشهٔ دانش‌آموز انضباط و شکل می‌دهد. از این رو، بر سر در آکادمی افلاطون این جمله نوشته شده بود: «هر کس ریاضیات نمی‌داند، وارد نشود».
- آموزش منطق، به گونه‌ای که با شرایط رشد روانی دانش‌آموزان سازگار باشد، نقش مهمی در تقویت قدرت تفکر دارد؛ زیرا دانش‌آموز را با صورتهای درست و نادرست اندیشه آشنا می‌کند.
- آگاه کردن دانش‌آموز از موانع اندیشه نیز نقش مهمی در این زمینه دارد. پیروی بی چون و چرا از گذشتگان، از اکثریت، از افراد و طبقات متنفذ از مهم‌ترین موانع تفکر آزاد هستند.
- آموزش مهارت‌های مختلف اندیشیدن، مانند مهارت بررسی ابعاد مختلف هر موضوع و کشف مزایا و معایب آن، نقش مهمی در این زمینه دارد.
- فراهم آوردن زمینهٔ بحث و بررسی گروهی دربارهٔ موضوعهای درسی و اعتقادی با نظارت و مدیریت معلم نیز نقش مهمی در این زمینه دارد.

۳. مقبولیت و اعتبار معلم

در فرهنگ ایرانی - اسلامی بر شخصیت معلم و نقش بی‌نظیر او در تربیت به طور کلی، و در تربیت دینی به طور خاص، بسیار تأکید شده است. شهید ثانی می‌گوید: «مثل العالم والمتعلم مثل الشمع و الفص فإنه لا ينتقش فی الشمع الا ما هو منقوش فی الفص (طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۸۹)؛ مثل عالم و دانشجو مثل شمع و نگین انگشتر است؛ زیرا بر شمع جز آنچه بر نگین حک شده منقوش نمی‌شود.» بدین سبب، بسیاری از والدین در انتخاب معلم فرزندان خود به ویژگی‌های شخصیتی وی بسیار اهمیت می‌دادند. نقل شده است که عقبهٔ به معلم فرزندش توصیه می‌کرد: «اولین کار تو در اصلاح فرزندم این است که خود را اصلاح کنی؛ زیرا چشم آنان به شخصیت تو دوخته است؛ هر چه را شما نیکو بدانی در نظر آنان هم نیکو خواهد بود و هر چه را شما زشت بدانی در نظر آنان نیز زشت خواهد بود» (الشیبانی، ۱۹۸۲، ص ۶۱). برخی اندیشمندان غربی نیز بر این نکته تأکید دارند. هریس می‌گوید: «تنها افراد دارای شخصیت خوب می‌توانند بر دیگران تأثیر مثبت بگذارند. تا زمانی که افراد گرفتار هواها و منیتهای هستند، نمی‌توانند از شخصیت خوب برخوردار شوند و کودکان این

دوگانگی میان گفتار و رفتار معلم را به خوبی درک می‌کنند» (باتل و شانون، ۱۳۶۷، ص ۱۴). تأثیرگذاری شخصیت معلم بر دانش‌آموزان از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که شخصیت معلم و رفتار و گفتار او در نظر دانش‌آموزان نمونه شخصیت مقبول و رفتار و گفتار درست است. بدین سبب در فرهنگ اسلامی بر این موضوع تأکید شده که معلم و عالم دینی بیش از دیگران و پیش از آنها باید به اصلاح شخصیت و رفتار و گفتار خود پردازد، زیرا در غیر این صورت اعتبار و محبوبیت خود را از دست می‌دهد و از دست دادن این جایگاه رفیع به معنای از دست دادن توان تأثیرگذاری است.

اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که چگونه و در چه شرایطی شخصیت معلم، مقبول دانش‌آموزان واقع می‌شود؟ به نظر می‌رسد دو شرط برای نیل به این هدف لازم است: «تخصص» و «وثاقت».

تخصص: مراد از تخصص این است که معلم در موضوع درسی خود از تخصص و آگاهی کافی برخوردار باشد. معلمی که نتواند موضوع درسی خود را به خوبی تدریس کند، یا معلمی که نتواند به پرسشهای دانش‌آموزان پاسخ قانع کننده بدهد، هیچ‌گاه مقبول دانش‌آموزان نخواهد بود. در تحقیقی از دانش‌آموزان مقطع راهنمایی، (گیلک، ۱۳۷۷، ص ۳۵) مشخص شده که یکی از ویژگی‌های معلمانی که از نظر دانش‌آموزان الگویی خوب هستند، عالم و دانا بودن است. در تحقیق دیگری (سادئی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷۲۵) نیز اثبات شده که میان میزان علاقه دانش‌آموزان به درس بینش دینی و دبیر آن و دو عامل میزان رضایت دانش‌آموز از روش تدریس دبیر دینی و میزان آگاهی‌های او رابطه مستقیم و مثبت وجود دارد. به هر اندازه میزان معلومات دبیر دینی و میزان مهارت او در تدریس بیشتر باشد، علاقه دانش‌آموز به آن درس و دبیر آن نیز افزایش می‌یابد.

در تحقیقات روان‌شناختی نیز صحت مطلب فوق به اثبات رسیده است. این تحقیقات نشان می‌دهد که میزان تأثیرگذاری افراد متخصص بیش از افراد غیر متخصص است؛ برای مثال، توصیه یک پزشک در خصوص مضر بودن غذایی خاص، بسیار مؤثرتر از توصیه افراد غیر متخصص است (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۴۹).

وثاقت: تخصص و تسلط بر رشته درسی عامل مهمی در مقبولیت یافتن معلم نزد دانش‌آموزان است. اما این عامل، به تنهایی، به‌ویژه در مورد معلمان دینی کافی نیست، و افزون بر آن، وثاقت نیز لازم است؛ بدین معنا که دانش‌آموز اطمینان داشته باشد که معلم تنها

مطالب درست و حق را بیان می‌کند. در نتیجه، اگر دانش آموزی افزون بر اعتقاد به تخصص معلم، اطمینان نیز داشته باشد که او تنها حقیقت را بیان می‌کند، آموزه‌های معلم را نه تنها با ذهن بلکه با جان و دل می‌پذیرد؛ در غیر این صورت، پذیرش دانش آموز در بهترین حالت از سطح ذهن فراتر نمی‌رود. شاید معنای این ضرب المثل که «سخن چو از دل برآید، بر دل نشیند» همین است.

معلم چگونه می‌تواند این ویژگی را کسب کند؟ بهترین راه برای جلب اعتماد همان است که در فرهنگ اسلامی بر آن بسیار تأکید شده است؛ یعنی عامل بودن معلم به گفته‌های خود و به عبارت دیگر، عالم با عمل بودن. از حضرت علی (ع) روایت شده است که فرمود: «من نصب نفسه للناس اماماً فعليه أن يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تأدیه بسیرته قبل تأدیه بلسانه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۶)؛ کسی که خود را در جایگاه راهنما و معلم دیگران قرار می‌دهد، باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خود پردازد و در مقام تربیت دیگران، پیش از تربیت به زبان به تربیت با عمل همت گمارد.» بنابراین روایت، معلم و مربی پیش از پرداختن به تربیت دیگران، نخست باید خود را تربیت کرده باشد و در تربیت دیگران پیش از زبان، از عمل خود بهره بگیرد. همچنین در روایت دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «كونوا دعاة الناس بغير ألسنتكم ليروا منكم الاجتهاد والصدق والورع (همان، ج ۶۷، ص ۳۰۹)؛ مردم را دعوت کنید اما نه با زبانان، تا مردم از شما تلاش و کوشش و راستی و تقوا ببینند.» و نیز از ایشان روایت شده که فرمود: «إن العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما تزل المطر عن الصفا (همان، ج ۲، ص ۳۹)؛ هرگاه عالم به علم خود عمل نکند، موعظه‌اش بر دلها می‌لغزد؛ [و در آنها نفوذ نمی‌کند] چنانکه باران بر سنگ صاف می‌لغزد. چرا اولین شرط وثاقت معلم عامل بودن به آموزه‌های خود است؟ معلمی که خود به آموزه‌های خود عمل نمی‌کند، با زبان عمل و رفتار خود که مؤثرتر از زبان گفتار است، به دانش‌آموزان پیام می‌دهد که «من به حقانیت و درستی آموزه‌های خود اعتقادی ندارم.» طبیعی است دانش‌آموز به گفته‌های چنین معلمی اعتماد نمی‌کند و گفتار چنین معلمی در قلب و جان او مؤثر نمی‌افتد، گرچه وی هزاران دلیل منطقی برای اثبات درستی آموزه‌های خود ارائه کند. به دیگر سخن، چنین معلمی دو پیام متناقض به دانش‌آموزان خود می‌دهد. از یک سو، به زبان می‌گوید قضایا و معارف دینی حقیقت دارند و صادق‌اند، و از سوی دیگر در همان زمان به زبان رفتار که مؤثرتر است، به آنان می‌گوید این قضایا صادق نیستند و

حقیقت ندارند. بدیهی است که هیچگاه دانش‌آموزان به درستی به آموزه‌های چنین معلمی اعتماد و اطمینان نخواهند کرد.

یکی از دلایل گسترش دعوت پیامبر (ص)، وثاقت او بود. روایت شده است که ضمام بن ثعلبة - معروف به تمیمی - بر پیامبر (ص) وارد شد و عرض کرد: «کدام یک از شما پسر عبدالمطلب است؟ رسول الله (ص) فرمود: منم پسر عبدالمطلب. تمیمی عرض کرد: محمد هستی؟ پیامبر (ص) فرمود: آری. تمیمی عرض کرد: ای پسر عبدالمطلب، از تو می‌پرسم و در پرسیدن سخت می‌گیرم؛ ناراحت نشو. پیامبر (ص) فرمود: ناراحت نمی‌شوم، بپرس. تمیمی عرض کرد: تو را به «الله» خدای تو و آنان که قبل از تو بوده‌اند و خدای آنان که بعد از تو خواهند آمد، قسم می‌دهم که آیا الله تو را فرمان داده است که تنها او را پرستیم و برای او شریکی قائل نشویم و از این بتها که پدرانمان آنها را همراه با خدا می‌پرستیدند، دست برداریم؟ پیامبر (ص) فرمود: آری، و تمیمی اسلام آورد» (الدارمی، ج ۱، ص ۱۶۶). این سیره نشان می‌دهد که وثاقت پیامبر (ص) و اطمینان و اعتماد به او باعث شد ضمام به پیامبر (ص) ایمان بیاورد، بدون اینکه دلیلی منطقی و فلسفی از پیامبر بخواهد. افزون بر این، این سیره به روشنی نشان می‌دهد وثاقت معلم بیش از استدلالهای عقلانی و منطقی وی مؤثر است و هرگاه بین این دو تعارضی به وجود آید، دومی مقدم خواهد بود. بنابراین، اطمینان به وثاقت معلم می‌تواند تردیدهای روانی را از بین ببرد و افزون بر آن، در مواردی می‌تواند همان کاری را انجام دهد که استدلال عقلی و علمی انجام می‌دهد.

تحقیقات روان‌شناسان نیز اثبات کرده وثاقت، عامل مهمی در تأثیرگذاری است. در تحقیقی (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸) از فردی مجرم خواستند به نفع تقویت دادگاه‌ها و مجازاتها سخن بگویند. نتایج بررسی‌ها نشان داد میزان تأثیر این سخنان بیش از تأثیر فردی عادی بود که به نفع کاهش کیفرها سخن می‌گفت؛ زیرا وثاقت و صداقت فرد عادی مورد تردید بود و به احتمال قوی برای فرار از مجازات، چنان موضعی اتخاذ کرده بود؛ در حالی که صداقت فرد مجرم، به دلیل اینکه موضع‌گیری او کاملاً علیه خودش بود، محرز بود. بنابراین اگر رفتار معلم دینی، مخالف گفتارش باشد در واقع، وثاقت خود را در عمل زیر سؤال برده است.

۴. محبوبیت معلم

محبوبیت معلم از دیگر شرایط لازم برای تأثیرگذاری بر شخصیت دانش‌آموزان است و

بدون این شرط، تأثیر معلم در بهترین حالت محدود به ذهن و شناخت دانش‌آموز است. محبوبیت معلم به او این امکان را می‌دهد تا به آسانی موانع تبدیل باور ذهنی به ایمان قلبی را از میان بردارد و بدین ترتیب، بذر باورهای دینی را در روح و قلب دانش‌آموزان به بار بنشاند.

یافته‌های روان‌شناسان نشان می‌دهد که «هر چه مخاطبان نگاه مثبت‌تری به گوینده داشته باشند، ارتباط را مثبت‌تر ارزیابی می‌کنند و احتمال بیشتری دارد که نگرش خود را مطابق نظر گوینده تغییر دهند» (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸). روان‌شناسان در تبیین رابطه میان محبوبیت و تأثیرگذاری می‌گویند: «از آنجا که انسانها تلاش می‌کنند شناختهایشان با احساساتشان هماهنگ باشد، نگرش خود را به احتمال زیاد بر حسب نگرشهای کسانی که دوست دارند، تغییر می‌دهند» (همان).

در روایات اسلامی نیز بر تأثیرگذاری محبت بر شناختها و نگرشها تأکید شده است. در روایات متعددی آمده است که ثمره دوستی این است که محب به آسانی و با کمترین مقاومت نظریات محبوب خود را می‌پذیرد؛ برای مثال، از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده است: «حبک للشیء یعمی و یصم» (محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۴۹۸)؛ دوست داشتن چیزی انسان را کور و کر می‌کند. مطابق این روایت، ویژگی دوستی این است که دوستدار بدون هیچ مقاومتی ایده‌ها و نظریات دوست خود را می‌پذیرد. البته باید توجه داشت که این ویژگی می‌تواند مثبت یا منفی باشد. مثبت یا منفی بودن آن به شخصیت دوست وابسته است؛ اگر دوست و محبوب صاحب شخصیتی اخلاقی و مثبت باشد، تأثیر دوستی مثبت و در غیر این صورت، منفی خواهد بود.

بنابراین، محبوبیت معلم دو کارکرد مهم دارد: نخست آنکه به معلم امکان می‌دهد در لایه‌های درونی شخصیت دانش‌آموزان نفوذ کند، و دوم آنکه تأثیرگذاری تربیتی معلم را آسان می‌نماید. تحقیقاتی که در مورد میزان علاقه دانش‌آموزان به درس دینی انجام شده (سادئی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷۲۵) نشان می‌دهد که میزان علاقه دانش‌آموزان به دبیر دینی رابطه مستقیم و مثبتی با میزان علاقه آنان به این درس دارد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که معلم چگونه می‌تواند محبوب دانش‌آموزان واقع شود؟

عوامل محبوبیت

براساس روایات معصومان(ع) عوامل زیر در محبوبیت یافتن نقشی مهم دارند:

۱. دین‌داری: در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: سه چیز موجب محبوبیت است و یکی از آن سه، دین‌داری است (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۶۹)؛ البته خاستگاه این مطلب قرآن است: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶)؛ آنان که ایمان آوردند و نیکو عمل کردند، خداوند محبتشان را در دل مردم قرار می‌دهد.

۲. گشاده‌رویی و خوش‌رویی: این ویژگی نقش مهمی در محبوبیت معلم دارد. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «البشر الحسن و طلاقة الوجه مكسبة للمحبة و قربة من الله و عبوس الوجه و سوداء البشر مكسبة للمقت و بعد من الله» (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۶۹)؛ خوش‌رویی و گشاده‌رویی موجب محبوبیت فرد و نزدیکی او به خداست؛ اما عبوس بودن و گرفته‌رویی موجب منفور شدن و نیز دور شدن از خداست. تحقیقی که در مورد ویژگی‌های الگوی مطلوب دانش‌آموزان دوره راهنمایی انجام شده، نشان می‌دهد که یکی از ویژگی‌های الگوی مطلوب دانش‌آموزان خوش‌برخورد بودن معلم است (گیلک، ۱۳۷۷).

۳. خلق نیکو: در برخی روایات نیز بر تأثیر نیک‌خویی بر محبوبیت تأکید شده است؛ برای مثال، امیرالمؤمنین(ع) یکی از عوامل محبوبیت را خلق نیکو بیان کرده است (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۶۹).

۴. رفق و مدارا: این صفت اخلاقی در محبوب شدن معلم تأثیر دارد؛ چنانکه در موفقیت معلم در حرفه خود نیز نقش مهمی دارد. علی(ع) در روایتی بر این مطلب تأکید کرده است (همان).

۵. تواضع و احترام به دانش‌آموزان: در روایتی از حضرت علی(ع) آمده است که تواضع در برابر دیگران و احترام قائل شدن برای آنان موجب محبوبیت فرد می‌شود (همان).

۶. رعایت عدل و انصاف: در روایتی از امام جواد(ع) انصاف در برخورد با دیگران از عوامل محبوبیت شمرده شده است (محمّدی ری شهری، ج ۱، ص ۴۶۹).

۷. زهد و بی‌رغبتی به دنیا: پیامبر(ص) (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۶۹) در پاسخ کسی که از او پرسید: «چه عاملی موجب محبوبیت انسان نزد خدا می‌شود و چه عاملی موجب محبوبیت نزد مردم؟» فرمودند: «إِرْغَبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَحْبِبُكَ اللَّهُ وَ

ازهد فیما عند الناس یحبک الناس؛ اگر به آنچه نزد خداست راغب شوی، محبوب خدا و اگر از آنچه در دست مردم است، روی گردان شوی، محبوب آنان می شوی.

۸. آراستگی و زیبایی ظاهری: در روایات اسلامی به آراستگی و زیبایی ظاهر تأکید شده است. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «ألبس و تجمل، فإن الله جمیل یحب الجمال و لیکن من حلال (محمّدی ری شهری، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۱۳)؛ لباس بپوش و خود را بیارای که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ اما باید از حلال باشد.» تحقیقات مختلف روان‌شناسی ثابت کرده است که «افراد زیبا به دلیل محبوبیتشان بسیار آسان‌تر نگرش دیگران را تغییر می‌دهند» (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸). تحقیقی که در مورد میزان علاقه دانش‌آموزان به درس بینش دینی انجام شده (سادئی، ۱۳۷۴) نیز نشان می‌دهد که آراستگی و زیبایی ظاهر دبیر ارتباط مستقیم و مثبت با علاقه دانش‌آموزان به درس دارد.

۵. انتخاب رویکرد مناسب در بیان آموزه‌های دینی

چگونگی بیان آموزه‌های دینی نقش مهمی در پذیرش یا عدم پذیرش آنها دارد؛ برای مثال، اگر معلم در خداشناسی تنها به بیان دلایل فلسفی اثبات وجود خدا و صفاتی مانند توحید و قدرت خدا بپردازد، درس خداشناسی خسته کننده و غیر جذاب می‌شود. و نتیجه‌ای جز دل‌زدگی دانش‌آموز از مباحث اعتقادی نخواهد داشت. این مطلب درباره آموزش اصول اعتقادی دیگر نیز صادق است. بنابراین، انتخاب رویکرد مناسب در آموزش اعتقادات نقش مهمی در تقویت و رشد اعتقادات دارد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که برای آموزش اعتقادات از چه رویکردی باید استفاده کرد؟ به نظر می‌رسد بهترین رویکرد در آموزش اعتقادات همان است که معصومان (ع) در سیره تربیتی خود به کار می‌گرفتند. نگارنده در کتاب تربیت دینی در سیره معصومان (ع) به تفصیل رویکرد آنان در آموزش اعتقادات را بیان کرده است و در اینجا آن را به اختصار بیان می‌کنیم:

سیره معصومان در آموزش توحید و خداشناسی به این صورت است که اولاً: از دلایل فلسفی پیچیده برای آموزش توحید استفاده نمی‌کردند، مگر اینکه پرسشی برای مخاطب مطرح شده باشد که بدون استفاده از مباحث فلسفی امکان پاسخ‌گویی وجود نداشته باشد. ثانیاً: در معرفی خدا تنها به برخی صفات خداوند که در کلام و فلسفه مطرح است،

نمی‌پرداختند، بلکه بیشتر، آن دسته از صفات خدا را بیان می‌کردند که با زندگی روزمره مردم ارتباط دارد. همچنین نوع برخورد خدا را با اصناف مردم و با رفتارهای گوناگون مردم در موقعیتهای مختلف، بیان می‌کردند. بدین سبب، خدایی که در قرآن و روایات معرفی شده، در تمام لحظات زندگی مردم و در تمام فعالیتهای آنها حضور دارد و نسبت به رفتارهای آنان واکنش نشان می‌دهد. بدیهی است این خدا در مقایسه با خدای فیلسوفان بسیار جذاب‌تر، دلنشین‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است و به همین سبب، علاقه به خدا و شوق ایجاد ارتباط صمیمی با خدا را در دانش‌آموز برمی‌انگیزد.

سیره آنان در آموزش نبوت و امامت به این شرح است: اولاً: جز در مواردی که برای مخاطب سؤالی و شبهه‌ای درباره اصل نبوت و امامت مطرح بود، از دلایل فلسفی و کلامی پیچیده برای آموزش نبوت و امامت استفاده نمی‌کردند. ثانیاً: فلسفه نبوت و امامت را با استناد به شواهد ملموس از زندگی پیامبر و امامان تبیین می‌کردند. ثالثاً: سعی می‌کردند تصویری روشن و دقیق از تمام ابعاد و زوایای زندگی پیامبر و امامان در ذهن مخاطب ترسیم کنند. در این تصویر، مخاطب احساس می‌کند که پیامبر (ص) و امامان (ع) به انسانهای عادی بسیار نزدیک بوده‌اند؛ افزون بر این، به سبب آشنا شدن با صفات و رفتارهای زیبای معصومان (ع) به آنان علاقه‌مند شده و در نتیجه ایمانشان افزایش می‌یافت و تقویت می‌شد. همچنین با نوع رفتارهای آنان در موقعیتهای خاص آشنا شده و در نتیجه می‌آموختند که در موقعیتهای مشابه چگونه رفتار کنند.

سیره آنان در آموزش معاد به این شرح است: برای تبیین مفهوم معاد از تمثیلهای مناسب استفاده می‌کردند. برای اثبات امکان معاد، نمونه‌هایی محسوس از زندگی مجدد پدیده‌های طبیعی و انسانها ارائه می‌نمودند و رابطه رفتار و گفتار دنیوی انسان با سرنوشت اخروی او را بیان می‌کردند. تبیین معاد بدین شیوه بسیار جذاب‌تر، با زندگی روزمره مرتبط‌تر و تأثیرگذارتر از رویکردهای دیگر است؛ زیرا هر فرد در می‌یابد هر رفتار، گفتار و عملی که در این دنیا انجام می‌دهد، چه تأثیری در حیات اخروی او خواهد داشت.

۶. عدم افراط و تفریط در بیان آموزه‌های دینی

یکی دیگر از نکته‌هایی که در پذیرش یا عدم پذیرش اعتقادات نقشی مهم دارد، پرهیز از افراط و تفریط است. معصومان (ع) در تبیین معارف اعتقادی به شدت از افراط و تفریط

پرهیز می‌کردند و دیگران را نیز از آن برحذر می‌داشتند؛ برای مثال، در مقام معرفی خدا و صفات او تنها صفت رحمانیت و بخشندگی خدا را مطرح نمی‌کردند، بلکه در کنار آن صفت قهاریت خدا را نیز مطرح می‌کردند؛ همچنین تنها انواع عذابهای خدا را بیان نمی‌کردند، بلکه در کنار آن پاداشها، نعمتهای بهشتی و عفو و کرم الهی را نیز بیان می‌کردند. در مقام معرفی پیامبر (ص) و امامان (ع) نه چنان مبالغه و غلو می‌کردند که آنها را به مقام خدایی برسانند و نه شأن آنان را از جایگاه واقعی آنان پایین می‌آوردند. در معرفی معاد نیز تلاش می‌کردند هم نعمتهای بهشتی و هم عذابهای جهنم را برای مردم تبیین کنند؛ چنانکه در تبیین سرنوشت مردم در روز قیامت، افزون بر وضعیت نیکوکاران، سرنوشت بدکاران را نیز بیان می‌کردند.

اعتقادات اسلامی در صورتی که به دور از افراط و تفریط بیان شوند، بسیار جذاب‌تر، معقول‌تر، قابل قبول‌تر و کاراتر است و در نتیجه، دانش‌آموز به آسانی و با اشتیاق آنها را می‌پذیرد.

۷. هماهنگی و مشارکت تمام کادر مدرسه در تربیت اعتقادی

تربیت، به‌ویژه تربیت دینی، جز با هماهنگی و مشارکت کامل تمام کادر آموزشی و اداری مدرسه، به اهداف خود نمی‌رسد. تجربه کشورهای غربی در تربیت منش و اخلاق ثابت کرده است که فعالیتهای مذکور بدون مشارکت تمام کادر مدرسه محکوم به شکست است. (لیکونا؛ ص ۲)^۱ تجربه طولانی امور تربیتی در کشور ما نیز صاحب‌نظران (کریمی، ۱۳۷۴، ص ۶۰، محسن‌پور، ۱۳۸۱-۱۳۸۲، ص ۹۴) را به این نتیجه رسانده که تربیت دینی جز با مشارکت تمام کادر مدرسه به اهداف خود نمی‌رسد.

چرا بدون هماهنگی و مشارکت تمامی کادر مدرسه، به‌ویژه کادر آموزشی، تربیت و به‌ویژه تربیت اعتقادی به سرمنزل مقصود نمی‌رسد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان سه دلیل را اقامه کرد:

نخست آنکه تربیت دینی چنان با آموزش در هم تنیده است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد؛ از این رو، هر معلم خواسته یا ناخواسته در کنار فعالیتهای آموزشی‌اش، گرچه به طور مستقیم با دین و تربیت ارتباطی نداشته باشد، بر شکل‌گیری

نگرش‌ها، باورها، رفتارها و در نهایت شخصیت دانش‌آموز تأثیر می‌گذارد؛ از این رو، نمی‌توان برای سایر معلمان نقش تربیتی قائل نشد و نقش آنان را در آموزش خلاصه کرد.

دوم آنکه در کلاس‌هایی جز کلاس بینش دینی، فرصتهایی برای آموزش یا تأکید بر برخی مفاهیم دینی به وجود می‌آید که چه بسا در کلاس دینی آن فرصتها دست نمی‌دهد؛ از این رو، استفاده نکردن از این فرصتها به شدت کارایی فعالیت‌های تربیتی را کاهش می‌دهد. برای مثال، مربی تربیت بدنی در ضمن کار خود فرصت بسیار مناسبی دارد تا ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به فعالیت‌های ورزشی مانند تندرستی، احترام به قانون، احترام به داوری، شجاعت، جوانمردی، گذشت، و حل مسالمت آمیز اختلاف از راه گفتگو را به دانش‌آموزان آموزش دهد. چنین فرصتی چه بسا برای معلم دینی پیش نیاید.

سوم آنکه تکرار و تأکید دیگر معلمان بر مطالبی که معلم دینی آموزش می‌دهد اعتماد به درستی گفته‌ها و آموزه‌های معلم دینی و در نتیجه، تأثیرگذاری تربیتی معلم دینی را افزایش داده، اعتقادات دانش‌آموزان را تقویت می‌کند و عمق می‌بخشد. تحقیقات روان‌شناسان (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸ - ۱۴۹) نشان داده است در صورتی که چند مرجع، مستقل از یکدیگر مطلبی را بیان کنند، احتمال تغییر نگرش مخاطب بسیار افزایش می‌یابد. به عکس، اگر گفته‌ها و آموزه‌های معلمان با یکدیگر و با آموزه‌های معلم دینی ناسازگار باشد، میزان اعتماد دانش‌آموزان به درستی گفته‌های معلم دینی و میزان تأثیرپذیری آنان کاهش می‌یابد.

چگونه معلمان می‌توانند در تربیت اعتقادی مشارکت کنند؟ معلمان به دو صورت می‌توانند در تربیت اعتقادی مشارکت داشته باشند: نخست آنکه می‌توانند برخی آموزه‌های اعتقادی متناسب با موضوع درسی خود را بیان یا بر آنها تأکید کنند؛ برای مثال، معلم فیزیک یا شیمی در ضمن بیان برخی قانونمندی‌های حاکم بر جهان طبیعت، مانند قانونهای سه‌گانه نیوتن، می‌تواند صفات علم، حکمت و قدرت خداوند را نیز برای دانش‌آموزان تبیین کند یا دست‌کم می‌تواند ذهن دانش‌آموزان را به سوی دلالت‌های خداشناختی این قوانین سوق دهد. معلم تاریخ می‌تواند نقش پیامبر گرامی اسلام (ص) را در ایجاد تحولات اساسی در تاریخ بشریت، برای دانش‌آموزان تبیین کند؛ نقش امامان را در تاریخ اسلام بازگوید و تأثیر آنها را در پیشرفت علم، تمدن و فرهنگ بشری تبیین کند و از این راه، علاقه و ایمان دانش‌آموزان به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را افزایش دهد. معلم جغرافی می‌تواند مکان‌های مذهبی و اهمیت

جغرافیایی و مذهبی آنها را برای دانش‌آموزان بیان کند. همچنین می‌تواند کارکردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این مکانها و سفرهای زیارتی را برای آنان بازگوید و درک و فهمشان را از دین و کارکردهای دین افزایش دهد. دومین نقشی که معلمان می‌توانند در تربیت اعتقادی ایفا کنند، نقش الگویی (عملی) است؛ به این معنا که دیگر معلمان در مقام عمل، الگویی از مؤمن ارائه کنند. درست است که اعتقادات امری درونی و قلبی هستند و بدین سبب، معلمان نمی‌توانند آنها را به طور مستقیم در معرض دید دانش‌آموزان قرار دهند، ولی از آنجا که رفتارهای مؤمن یا غیر مؤمن متفاوت است، معلمان با انجام رفتارهای دینی می‌توانند الگویی از مؤمن در معرض دید دانش‌آموزان قرار دهند. برای مثال، می‌توانند درس را با نام خدا شروع کنند؛ با شکر و سپاس خدا به پایان برند؛ نام خدا و پیامبر و امامان را با احترام بر زبان جاری کنند؛ دانش‌آموزانی را که به این عقاید پایبند هستند و در عمل نیز آن را ابراز می‌کنند، تشویق و دانش‌آموزانی را که احیاناً خلاف اعتقادات مذکور عمل می‌کنند و یا به مخالفت با آنها بر می‌خیزند، تنبیه^۱ کنند، یا دست‌کم تشویق نکنند. نقش دوم از برخی جهات از نقش اول مهم‌تر است. اول اینکه از نوع آموزش غیرمستقیم است و آموزش غیرمستقیم از آموزش مستقیم مؤثرتر است، و دوم اینکه معلم برای دانش‌آموزان الگوی انسان موفق است؛ الگویی که هر دانش‌آموزی دوست دارد در آینده مانند او بیندیشد و مانند او رفتار کند؛ به همین سبب، رفتارها، بینشها، نگرشها و باورهای آنان بر دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارد. از این رو، در روایات بر این مطلب تأکید شده است که «کونوا دعاة الناس بغير ألسنتکم» مردم را با رفتار و عملتان و نه با زیادتان، به اسلام دعوت کنید. سوم اینکه پایبندی تمام کادر مدرسه به اعتقادات اسلامی، برخورد منفی آنان با مخالفت با این اعتقادات و برخورد مثبت آنان با کسانی که به این اعتقادات پایبند هستند، فضایی را در مدرسه ایجاد می‌کند که زمینه را برای پایبندی دانش‌آموزان به این اعتقادات فراهم می‌آورد و زمینه مخالفت یا بی‌اعتنایی به آنها را محدود می‌سازد.

به بیان دیگر، مدرسه جامعه‌ای کوچک تشکیل شده از دو گروه کادر مدرسه و دانش‌آموزان است. از آنجا که کادر مدرسه، هم به لحاظ علم و دانش و هم به لحاظ سلسله مراتب اداری، از موقعیتی ممتاز و برتر برخوردار است، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند نگرشها، باورها و رفتارهای خود را با آنها هماهنگ کنند. روان‌شناسان (تیلور و دیگران،

۱. مراد از تنبیه، نه تنبیه بدنی، بلکه تنبیه کلامی یا رفتاری است.

۲۰۰۰، ص ۲۱۰ - ۲۱۱) این پدیده، یعنی پیروی دانش‌آموزان از هنجارهای گروه کادر مدرسه، را ناشی از دو عامل می‌دانند: نخست اینکه گروه و جمع (در این مورد، معلمان) معمولاً در مورد باورها، نگرشها، ارزشها و رفتارهای درست و نادرست آگاهی‌های بیشتری دارند. از سوی دیگر دانش‌آموزان به دنبال باورها، نگرشها، ارزشها و رفتارهای درست هستند؛ از این رو، به صورت اختیاری باورها، نگرشها و رفتارهای کادر مدرسه را می‌پذیرند. هر چه میزان اعتماد دانش‌آموزان به کادر مدرسه بیشتر باشد، میزان تأثیرپذیری آنان افزایش می‌یابد و به عکس.

دومین عامل علاقه به محبوبیت است. هر انسانی دوست دارد محبوب باشد. از سوی دیگر، یکی از راههای دستیابی به این هدف، پیروی از رفتارهای مورد پسند جمع و اظهار اعتقاد به باورهای مورد قبول آن است. از این رو، دانش‌آموزان برای کسب محبوبیت تلاش می‌کنند از باورهای کادر مدرسه پیروی کنند. البته این پیروی چه بسا در ابتدا ظاهری باشد، ولی به تدریج به پذیرش باطنی و قلبی تبدیل می‌شود.

بنابراین، اگر کادر مدرسه به اعتقادات اسلامی پایبند باشند و به آنها اهمیت دهند، دانش‌آموزان نیز به صورت طبیعی به اعتقادات اسلامی باور پیدا کرده و به لوازم آن پایبند خواهند شد. البته این تأثیر شرطی دارد و آن یک‌پارچگی کادر مدرسه، یعنی معلمان، مدیر، ناظم و حتی سرایدار مدرسه در پایبندی به عقاید اسلامی است. اگر یکی از افراد کادر مدرسه با اعتقادات مورد قبول کادر مدرسه مخالفت کند، میزان تأثیرگذاری تربیتی تمام کادر به شدت کاهش می‌یابد. تحقیقات روان‌شناختی نشان داده است (همان، ص ۲۱۲ و ۱۲۴) که مخالفت یکی از افراد گروه با هنجارهای گروه، خواه این مخالفت عملی باشد یا زبانی، میزان هم‌رنگی افراد با هنجارهای گروه و در مورد بحث ما میزان پیروی دانش‌آموزان از معلمان را به یک‌چهارم سطح معمول کاهش می‌دهد. جالب این است که مخالفت، این تأثیر منفی را خواهد داشت، خواه از سوی فردی متخصص و آگاه به مسائل دینی باشد یا نباشد، و خواه نظر او درست باشد یا نباشد؛ زیرا در اثر این مخالفت، از یک سو اعتماد دانش‌آموزان به کادر مدرسه کاهش می‌یابد و از سوی دیگر، میزان اطمینان دانش‌آموزان به درستی مخالفتشان افزایش می‌یابد. افزون بر این، همین مخالفت به دانش‌آموزانی که به صورت ظاهری باورها را پذیرفته و به سبب یک‌پارچگی کادر مدرسه توان ابراز مخالفت را نداشتند، امکان ابراز مخالفت را می‌دهد؛ در نتیجه زمینه برای تأثیرگذاری کادر مدرسه

نامساعد می‌شود. البته، این به معنای ایجاد فضای بسته و استبداد فرهنگی نیست، بلکه لازمه تربیت و مدرسه است؛ از این رو، کشورهایی که ادعای دموکراسی و حقوق بشر و آزادی دارند و خود را پرچم‌دار آزادی می‌دانند نیز در محیط مدرسه این محدودیتها را اعمال می‌کنند. اخیراً در رسانه‌ها اعلام شد که در امریکا دانش‌آموزی که مخالفت خود را با سیاستهای جنگ طلبانه بوش در کلاس نقاشی به تصویر کشیده بود، با برخورد سخت کادر مدرسه رو به رو شد. همچنین کشور فرانسه داشتن حجاب اسلامی را برای دختران دانش‌آموز ممنوع کرد. اینها نشان می‌دهد که لازمه تربیت براساس ارزشهایی خاص، اعمال برخی محدودیتها در محیطهای تربیتی است. در عین حال، بحث و بررسی انتقادی این موضوعها باید در جمع اندیشمندان و نخبگان یا دست‌کم در جمع دانشجویان فوق لیسانس و دکتری صورت گیرد که توانایی تشخیص درست از نادرست را دارند. از قضا این سنت در فرهنگ اسلامی وجود داشته و دانشمندان رشته‌های مختلف نظریات خاص خود را در مخالفت و موافقت با موضوعی خاص، در جمع متفکران آن رشته ابراز و درباره آن بحث می‌کردند.



۸. پاسخ به پرسشها و شبهه‌ها

از جمله عواملی که مانع پذیرش اعتقادات یا موجب تردید در آنها می‌شود، وجود برخی پرسشها و شبهه‌هاست. از آنجا که عقیده و باور حتی باور شناختی، غیر قابل مشاهده و به اصطلاح علمای اخلاق عملی جوانحی است، برای ایجاد اعتقادی خاص راهی جز متقاعد کردن ذهن به درستی عقیده مذکور وجود ندارد. یکی از کارهایی که برای متقاعد کردن ذهن لازم است دادن پاسخهای مستدل و معقول به پرسشها و شبهه‌هاست.

داشتن پرسشها و شبهه‌های بی‌پاسخ، نه تنها مانع باورمندی است، بلکه اعتقاد موجود را نیز به تدریج متزلزل و سرانجام نابود می‌کند؛ از این رو، در سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به رفع شبهات بسیار اهمیت داده شده و افرادی خاص برای پاسخ دادن به پرسشها تربیت می‌شده‌اند. بنابراین، یکی از نقشهای معلمان در تربیت اعتقادی، پاسخ دادن به پرسشها و شبهه‌های اعتقادی است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه معلم می‌تواند پرسشهای دانش‌آموزان را پاسخ گوید؟ به نظر می‌رسد اولین گام این است که معلم فضایی ایجاد کند که دانش‌آموزان

بتوانند پرسشهای خود را مطرح کنند. پس از طرح پرسش، معلم می‌تواند با بیانی ساده و قابل فهم، پاسخ آنها را ارائه کند.

بدیهی است که معلم به تنهایی نمی‌تواند از عهده پاسخ‌گویی به همه پرسشها برآید و لازم است مسئولان تربیت دینی با همکاری نهادهایی مانند حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها، پرسشها را شناسایی و دسته‌بندی کرده و پاسخهای مناسب برای آنها فراهم آورند و از طریق آموزشهای ضمن خدمت، مجلات کمک آموزشی و بولتنهای ویژه، در اختیار معلمان قرار دهند.

۹. مقاوم سازی اعتقادات دانش‌آموزان

انسان موجودی پویا و در حال تغییر است. اعتقادات انسان نیز از این قاعده مستثنا نیستند و ممکن است به مرور زمان به دلایل مختلف تغییر کنند یا حداقل تضعیف شوند. این امر به‌ویژه زمانی رخ می‌دهد که جامعه در معرض افکار و عقاید گوناگون قرار دارد. از این رو، لازم است تدبیرهایی برای مقاوم‌سازی عقاید دانش‌آموزان اندیشیده شود. برای دستیابی به این هدف، اقدامات ذیل توصیه می‌شود:

الف - مصون سازی: در برخی موارد، روح و بدن از سازوکارهایی یکسان پیروی می‌کنند. برای مثال، اگر بدن یکبار دچار برخی بیماری‌ها شود، قدرت مقاومت آن در مقابل همان بیماری‌ها افزایش می‌یابد و بدین سبب، اگر بار دیگر در معرض میکرب آنها قرار بگیرد، به راحتی در برابر آنها مقاومت می‌کند. پزشکان با استفاده از این تجربیات واکسنهایی برای مقابله با برخی بیماری‌ها تولید کرده‌اند؛ بدین صورت که میکرب تضعیف شده بیماری را به بدن فرد سالم تزریق می‌کنند. بدن به مقابله با این عوامل بیماری‌زا می‌پردازد و پادزهر آن را تولید می‌کند و در صورت حمله میکربهای تضعیف نشده، با استفاده از همین پادزهر به دفاع از خود می‌پردازد.

برای مقاوم کردن ذهن و روح دانش‌آموز در مقابل عوامل منافی می‌توان از همین شیوه استفاده کرد؛ بدین صورت که معلم می‌تواند پرسشها و شبهه‌هایی را به صورت تضعیف شده برای دانش‌آموزان مطرح کند و از آنان بخواهد در مقابل آنها از اعتقادات خود دفاع کنند. دانش‌آموزان می‌توانند به صورت گروهی درباره این شبهه‌ها و پرسشها به بحث و تحقیق بپردازند و پاسخی بیابند. سپس معلم پرسش را همراه با پاسخ به صورت کامل برای

آنان تبیین می‌کند. اگر این فرایند استمرار یابد، دانش‌آموزان به تدریج به تحقیق دربارهٔ معارف دینی تشویق می‌شوند و توانایی پاسخ‌گویی به پرسشها و شبهه‌ها را پیدا می‌کنند و از رویارویی با پرسشها و شبهه‌ها هراسی به دل راه نداده، در اعتقاداتشان دچار تردید نمی‌شوند.

ب - حمایت فکری و اعتقادی: راه دیگر برای مقاوم سازی عقاید دانش‌آموزان این است که با اندیشیدن تدابیری خاص، دانش‌آموزان را تشویق کنیم تا به آگاهی‌های اعتقادی خود عمق و غنای بیشتری ببخشند. تحقیقات روان‌شناختی (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۵۶) نشان داده است که این امر باعث ثبات و پایداری اعتقادات می‌شود. در جنگ کره، شماری از نظامیان امریکایی به اسارت چینی‌ها درآمده و در رسانه‌های عمومی به صراحت تنفر خود را از امریکا و نظام سرمایه‌داری غرب اعلام کردند. روان‌شناسان برای مقابله با این وضعیت و جلوگیری از تغییر عقیدهٔ نظامیان، از دو روش مقاوم‌سازی و حمایت فکری استفاده کردند و نتایج به دست آمده راضی‌کننده بود.

البته - چنانکه گذشت - در سیرهٔ معصومان(ع) از روش دوم استفاده شده است؛ برای مثال، در سیرهٔ امام صادق(ع) (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۵۷) این جریان گزارش شده است: «مفضل» - یکی از اصحاب امام صادق(ع) در مسجد مدینه بود که «ابن ابی العوجا» و یاران او وارد شدند و دربارهٔ موضوعهای مختلف به بحث پرداختند و بسیاری از معارف اسلامی از جمله نبوت پیامبر اکرم(ص) را زیر سؤال بردند. مفضل هنگامی که سخنان انکارآمیز ابن ابی العوجا را شنید، با ناراحتی نزد امام صادق(ع) آمد. امام از ایشان سبب ناراحتی‌اش را پرسید و او ماجرا را بیان کرد. امام(ع) به او فرمود: فردا صبح زود نزد من بیا تا از علم و حکمتی که خداوند در آفرینش جهان و جهانیان به کار برده، به تو بیاموزم چنانکه عبرت‌گیرندگان از آن عبرت گیرند و مؤمنان به آن آرامش یابند و ملحدان، متحیر و سرگردان شوند.»

بنابراین، معلمان می‌توانند با پیشنهاد دوره‌های مطالعات اعتقادی و تشویق دانش‌آموزان به بحث گروهی، به گسترش و غنای معارف دینی آنان کمک کنند. همچنین می‌توانند با تشویق آنان به مطالعه و تحقیق در مورد موضوعات دینی، نوشتن مقاله و ارائهٔ آن در کلاس، آنان را در دستیابی به این هدف یاری رسانند.

ج - وارد کردن دانش‌آموزان در فعالیتهای اعتقادی جمعی: تحقیقات روان‌شناسان (تیلور و

دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۵۶) نشان می‌دهد نگرش افرادی که فعالیت جمعی و آشکار در راستای نگرش خودانجام داده‌اند، در مقایسه با دیگرانی که همان نگرش را داشته اما فعالیتی در راستای آن انجام نداده‌اند، در برابر تغییر بسیار مقاوم‌تر است؛ برای مثال، ثبات عقیده کسی که ماشین تازه‌ای خریده است، درباره خوب بودن آن، از زمان قبل از خرید بیشتر است.

همچنین کسی که عقیده خود را در مورد مثلاً سیگار کشیدن (اعتقاد به اینکه سیگار کشیدن کار خوبی نیست) برای دوستان خود بیان کرده، دیرتر از کسی که همین عقیده را داشته ولی برای دیگران بیان نکرده است، عقیده خود را تغییر می‌دهد. همچنین کسی که در مورد نگرش خود تجربه‌ای مستقیم داشته، در نگرش خود بسیار پایدارتر از کسی است که چنین تجربه‌ای نداشته است. بنابراین، معلم می‌تواند برای تعمیق اعتقادات دانش‌آموزان، آنان را وارد فعالیتهای اعتقادی جمعی کند؛ برای مثال، می‌تواند از برخی از آنان بخواهد در مورد موضوع خاصی مانند معاد و تأثیر آن در زندگی انسان، برای دانش‌آموزان سخنرانی کرده و به پرسشهای آنان پاسخ دهند؛ همچنین می‌تواند از برخی دانش‌آموزان بخواهد امامت نمازهای جماعت را در مدرسه برعهده گیرند؛ همچنین می‌تواند مسئولیت انجمن اسلامی مدرسه و برخی فعالیتهای دینی را برعهده برخی دیگر از دانش‌آموزان بگذارد و آنان را چون افراد مذهبی معرفی و از آنان قدردانی کند. این اقدامات اعتقادات دینی دانش‌آموزان را تثبیت می‌کند و آنها را در مقابل تغییر مصون می‌سازد.

خلاصه

در این فصل، نخست وضعیت موجود نقش معلمان در تربیت اعتقادی را بیان کردیم و سپس نقشهایی را که معلمان می‌توانند در تربیت اعتقادی ایفا کنند، بررسی نمودیم. یافته‌های این فصل به شرح ذیل است:

۱. در حال حاضر تمام مسئولیت تربیتی از جمله تربیت اعتقادی، برعهده مربیان پرورشی است و دیگر معلمان و کادر مدرسه برای خود نقشی در این زمینه قائل نیستند.
۲. معلمان دینی نیز تنها به آموزش اعتقادات در حدی که دانش‌آموز بتواند نمره قبولی بگیرد، اهمیت می‌دهند.
۳. معلمان دینی در تربیت اعتقادی باید عهده‌دار دو نقش باشند: نقش آموزشی و نقش ایمان آفرینی.

۴. برای ایجاد باورشناختی لازم است این مراحل طی شود: ۱. جدا کردن گزاره‌های اسلامی از غیر اسلامی؛ ۲. جدا کردن باورهای صادق موجه؛ ۳. کمک به ایجاد تصویری صحیح از موضوع، محمول و نسبت در قضایای اعتقادی؛ ۴. بیان دلایل متقن و قابل فهم. ۵. برای ایفای نقش ایمان آفرینی، این فعالیتها ضروری است: ۱. تقویت روحیه حق‌گرایی (بیدار کردن فطرت الهی)؛ ۲. تقویت قدرت تفکر و تعقل و تشخیص حق از باطل؛ ۳. مقبولیت و اعتبار معلم؛ ۴. محبوبیت معلم؛ ۵. انتخاب رویکرد مناسب در بیان آموزه‌های دینی؛ ۶. عدم افراط و تفریط در بیان آموزه‌های دینی؛ ۷. پاسخ به پرسشها و شبهه‌ها؛ ۸. مقاوم سازی اعتقادات دانش‌آموزان.

۶. معلمان دیگر نیز می‌توانند دو نقش در تربیت اعتقادی ایفا کنند: نخست نقش الگویی، یعنی ارائه الگویی از مؤمن به دانش‌آموزان؛ و دیگر نقش آموزشی، به این معنا که مطالب اعتقادی متناسب با موضوع درس خود را برای دانش‌آموزان بیان یا بر آنها تأکید کنند.



مرکز تحقیقات تکنولوژی آموزشی

نقشهای معلم در تربیت عبادی

در این فصل نخست نقشهای کنونی معلمان را در تربیت عبادی بررسی می‌کنیم؛ آنگاه ماهیت رفتار را تحلیل کرده و در پایان، نقشهایی را که معلمان می‌توانند در این زمینه ایفا کنند، بیان می‌کنیم.

نقشهایی که معلمان در حال حاضر در تربیت عبادی ایفا می‌کنند

فعالتهایی که در حال حاضر در زمینه تربیت عبادی در مدارس انجام می‌شود، عبارت‌اند از: ارائه آموزشهای مربوط به عبادات و اقامه نماز جماعت.

گرچه تحقیقی جامع و دقیق درباره چگونگی اجرای این دو نقش انجام نشده است، از تحقیقاتی که در موضوعهای دیگر مانند عوامل مؤثر بر گرایش دانش‌آموزان به نماز، انجام شده، می‌توان تصویری تا حدی روشن از چگونگی انجام این نقشها به دست آورد.

تحقیقات مختلف نشان داده است که «میان آموزشهای مدرسه در میان نماز و جذب دانش‌آموزان به آن، ارتباط وجود دارد» (جهانیان، ص ۱۹). همچنین در همان تحقیق (همان، ص ۲۲) مشخص شده که از نظر دانش‌آموزان، مدیران و مربیان، یکی از عوامل مهم در جذب دانش‌آموزان به نماز، آگاهی آنان از احکام، آداب، فلسفه و آثار و فواید نماز است. با وجود این، برخی تحقیقات (سادئی، ۱۳۷۵) نشان می‌دهد که بیشترین مطالبی که دانش‌آموزان از کتابهای درسی خود درباره نماز می‌آموزند مربوط به احکام آن است؛ به عبارت دیگر، در کتابهای دینی دانش‌آموزان مطالبی در مورد فلسفه، اسرار، آثار، پیامدها و فواید نماز مطرح نشده است. به علاوه، مطابق یک نظرسنجی از دانشجویان زن و مرد (ستاد مرکزی اقامه نماز؛ ۱۳۸۳، ص ۱۵) همه آنها محتوای کتابهای درسی تا سطح دیپلم را در رابطه با نماز ناقص و ناکافی می‌دانند. همچنین - چنانکه در فصل پیشین گفتیم - اغلب این

آموزشها به گونه‌ای ارائه می‌شوند که دانش‌آموزان بتوانند در امتحانات نمره خوبی کسب کنند و از آنجا که پرسشهای امتحانی بیشتر حفظی است، دانش‌آموزان این مطالب را حفظ می‌کنند. بدیهی است که مطالب حفظی تأثیر چندانی بر روحیات و رفتار بر جای نمی‌گذارند و پس از مدتی نیز به کلی فراموش می‌شوند.

وضع ظاهری نمازخانه مانند نظافت، روشنایی، امکانات گرمایش و سرمایش و نیز امکانات بهداشتی از قبیل دستشویی، توالت و جاکفشی در جذب دانش‌آموزان به نماز مؤثرند. برای مثال، مطابق یافته‌های تحقیق جهانیان (۱۳۷۶، ص ۲۲) رعایت اصول بهداشتی، معطر نمودن، زیبایی و دلپذیری فضای نمازخانه مدارس و نیز دارا بودن فضای کافی و مناسب جهت نمازخانه و وضوخانه مدارس، از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر جذب دانش‌آموزان به نماز است. افزون بر آن، براساس همان تحقیق (همان، ص ۲۳) نامناسب بودن فضای نمازخانه، وضوخانه و سرویسهای بهداشتی مدارس از مهم‌ترین موانع جذب دانش‌آموزان به نماز است. در تحقیق دیگری (عسکری، ص ۵۹) نیز همین نتیجه به دست آمده است. در این تحقیق دانش‌آموزان، نامناسب و غیر بهداشتی بودن محیط وضوخانه، کثیف بودن موکت نمازخانه و نامناسب بودن فضای نمازخانه را از موانع شرکت در نماز دانسته‌اند. از سوی دیگر، براساس گزارش واحد تحقیق و پژوهش ستاد مرکزی اقامه نماز (ستاد مرکزی اقامه نماز، ۱۳۸۳، ص ۸) ۴۹ درصد از مدارس راهنمایی و ۳۵ درصد از مدارس متوسطه فاقد نمازخانه هستند. ۴۵ درصد از مدارس راهنمایی و ۲۵ درصد از مدارس متوسطه فاقد امکانات حرارتی می‌باشند؛ همچنین ۷۳ درصد از مدارس راهنمایی و ۵۶ درصد از مدارس متوسطه فاقد امکانات برودتی هستند. بنا به همان گزارش، در ۳۴ درصد از مدارس راهنمایی و ۲۴ درصد از مدارس متوسطه، تعداد توالتها با توجه به تعداد دانش‌آموزان استاندارد نیست و ۴۴ درصد از مدارس راهنمایی و ۲۸ درصد از مدارس متوسطه دارای دستشویی غیر استاندارد هستند.

همچنین در همه مدارس که دارای نمازخانه هستند، نماز جماعت مرتب اقامه نمی‌شود؛ و در مواردی که نماز جماعت اقامه می‌شود، به دلیل عدم اهتمام کادر مدرسه و معلمان، جذابیت چندانی برای دانش‌آموزان ندارد. این موضوع در تحقیقات مختلف بیان شده است. در تحقیق جهانیان (۱۳۷۶، ص ۱۹)، دانش‌آموزان، مدیران و مربیان عدم حضور معلمان و کارکنان در نماز جماعت را از مهم‌ترین موانع جذب دانش‌آموزان به نماز

دانسته‌اند. در تحقیق دیگری (عسکری، ص ۵۹) مشخص شده که از نظر دانش‌آموزان، عدم شرکت دیران و مرییان پرورشی از موانع جذب دانش‌آموزان به نماز است.

بدین ترتیب، باید گفت وضعیت فعلی آموزش عبادات و اقامه نماز جماعت در مدارس چندان مطلوب نیست. البته نتایج به دست آمده از تحقیقات راجع به پابندی دانش‌آموزان به نماز با این وضعیت همخوانی ندارد؛ زیرا عمده تربیت عبادی در حال حاضر در خانواده و بیرون از مدرسه انجام می‌شود.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در تربیت عبادی، معلمان چه نقشهایی می‌توانند ایفا کنند تا دانش‌آموزان از نظر عبادی ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن را کسب کنند؟

نقشهایی که معلمان می‌توانند در تربیت عبادی ایفا کنند

پیش از پرداختن به نقشهایی که معلمان می‌توانند و باید ایفا کنند تا تربیت اسلامی در بعد تربیت عبادی به اهداف خود برسد، لازم است به اختصار عوامل و موانع رفتار عبادی دانش‌آموزان را بررسی کنیم. خوشبختانه در سالهای اخیر تحقیقات خوبی در این زمینه انجام شده است. از آنجا که نماز در میان عبادات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و هر مسلمانی وظیفه دارد در شبانه‌روز پنج بار نماز به جا آورد، تحقیقات انجام شده اختصاصاً به موضوع نماز پرداخته‌اند. با وجود این، با رعایت برخی نکات، می‌توان تا حدی نتایج آن را به عبادات دیگر نیز تعمیم داد.

عوامل مؤثر بر رفتار عبادی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل فردی و عوامل اجتماعی. عوامل اجتماعی نیز خود به سه دسته عوامل خانوادگی، مدرسه‌ای و جامعه‌ای تقسیم می‌شوند. برخی تحقیقات به همه این عوامل و تأثیر آنها پرداخته و برخی دیگر تنها به عوامل مدرسه‌ای و فردی توجه کرده‌اند. در این قسمت به اختصار تنها به عوامل فردی، مدرسه‌ای و خانوادگی اشاره می‌کنیم. براساس تحقیق جهانیان (۱۳۷۶)، ص ۲۲ و ۲۳) مهم‌ترین عوامل مؤثر بر جذب دانش‌آموزان به نماز به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از:

۱. حضور و مشارکت اکثریت معلمان و کارکنان مدرسه در نماز جماعت؛
۲. تشویق و ترغیب دانش‌آموز از سوی والدین و اولیای مدرسه به شرکت در نماز؛
۳. آگاهی دانش‌آموز از آداب، احکام، آثار، نتایج، فلسفه و فواید نماز؛
۴. فضای مناسب، کافی و دلپذیر برای وضو و نماز؛

۵. تبلیغات جذاب از سوی مدرسه و سازمانهای جامعه؛
۶. داشتن امام جماعت روحانی، خوش بیان و خوش اخلاق؛
۷. رعایت اصول بهداشتی و معطر نمودن فضای نمازخانه؛
۸. مسابقات فرهنگی و هنری درباره نماز همراه با اعطای جایزه به برندگان؛
۹. رفتار مناسب و محبت آمیز اولیای مدرسه با دانش آموزان؛
۱۰. دوستان خوب و اهل نماز.

براساس تحقیق عسکری (ص ۶۰)، مهم ترین عواملی که نگرش دانش آموزان به نماز با آنها رابطه مثبت دارد، عبارت اند از:

۱. میزان اهمیتی که والدین برای نماز قایل هستند؛
۲. نمازخوان بودن پدر و مادر دانش آموز؛
۳. نمازخوان بودن دوستان دانش آموز و شرکت آنان در نماز جمعه؛
۴. شرکت والدین در نماز جماعت محله و نماز جمعه؛
۵. میزان تحصیلات والدین؛
۶. شغل والدین.

براساس تحقیق آقای سادئی (۱۳۷۵، ص ۷۲) مهم ترین عوامل مؤثر بر گرایش جوانان به نماز در مدرسه به ترتیب عبارت اند از:

۱. دبیران دینی؛
۲. اردوهای زیارتی - سیاحتی؛
۳. مربیان پرورشی؛
۴. دوستان و همسالان؛

۵. دبیران غیر دینی و کتابهای دینی مدارس.

مهم ترین موانع جذب دانش آموزان به نماز براساس تحقیق جهانیان عبارت اند از:

۱. عدم آگاهی و شناخت لازم دانش آموزان نسبت به آثار، فلسفه، نتایج، آداب و احکام

نماز؛

۲. عدم حضور و مشارکت جدی معلمان و کارکنان مدارس در نماز جماعت؛

۳. نامناسب بودن فضای نمازخانه و وضوخانه؛

۴. هم نشینی دانش آموزان با دوستان بی توجه به مسائل مذهبی و دینی؛

۵. ضعف ایمان و اعتقادات مذهبی برخی دانش‌آموزان؛
 ۶. تنبلی و بی‌حوصلگی تعدادی از دانش‌آموزان جهت شرکت در نماز؛
 ۷. کمبود امکانات مورد نیاز نمازخانه و وضوخانه و سرویس‌های بهداشتی مدارس؛
 ۸. کم‌توجهی مدارس و سازمان‌های فرهنگی به ویژه صدا و سیما در امر تبلیغات جذاب و مناسب درباره نماز؛
 ۹. نفوذ فرهنگ مبتذل بیگانگان در مدارس و جامعه؛
 ۱۰. بی‌توجهی برخی خانواده‌ها به موازین اسلامی و سبک شمردن اقامه نماز.
- (جهانیان، ۱۳۷۶، ص ۲۲ و ۲۳).

براساس تحقیق عسکری، موانع جذب دانش‌آموزان به نماز همان است که در تحقیق جهانیان آمده است، ولی براساس تحقیق سادنی (۱۳۷۵، ص ۷۷) عبارت‌اند از:

۱. نداشتن انگیزه قوی برای خواندن نماز؛
 ۲. عادت نداشتن به نماز از دوران کودکی؛
 ۳. ندانستن فلسفه و اسرار نماز؛
 ۴. ترجیح دادن تفریح و سرگرمی بر نماز؛
 ۵. حل نشدن برخی مسائل اعتقادی مانند خدا و معاد.
- به طور کلی می‌توان گفت: عوامل فردی گرایش دانش‌آموزان به نماز عبارت‌اند از: آگاهی دانش‌آموز از آداب، احکام، آثار، نتایج، فلسفه و فواید نماز؛ و موانع فردی آن عبارت‌اند از: عدم آگاهی و شناخت نسبت به آثار، فلسفه، نتایج، آداب و احکام نماز، ضعف ایمان و اعتقادات مذهبی، حل نشدن برخی مسائل اعتقادی مانند خدا و معاد، نداشتن انگیزه قوی؛ تنبلی و بی‌حوصلگی؛ ترجیح دادن تفریح و سرگرمی بر نماز و عادت نداشتن به نماز از دوران کودکی. به عبارت روشن‌تر، موانع فردی یا از نوع عدم شناخت است، یا عدم اعتقاد قوی، و یا نداشتن انگیزه.

عوامل مدرسه‌ای به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول عبارت‌اند از:

۱. حضور و مشارکت اکثریت معلمان و کارکنان مدرسه در نماز جماعت؛
۲. تشویق و ترغیب دانش‌آموز از سوی اولیای مدرسه به شرکت در نماز؛
۳. فضای مناسب و کافی و دلپذیر برای وضو و نماز؛
۴. تبلیغات جذاب از سوی مدرسه و سازمان‌های جامعه؛

۵. داشتن امام جماعت روحانی خوش بیان و خوش اخلاق؛
۶. مسابقات فرهنگی و هنری درباره نماز همراه با اعطای جایزه به برندگان؛
۷. رفتار مناسب و محبت آمیز اولیای مدرسه با دانش آموزان؛
۸. دوستان خوب و اهل نماز؛
۹. اردوهای زیارتی - سیاحتی.

موانع مدرسه‌ای نوع اول نیز عبارت‌اند از: عدم حضور و مشارکت جدی معلمان و کارکنان مدارس در نماز جماعت؛ همنشینی دانش آموزان با دوستان ناباب و بی‌توجه به مسائل دینی.

عوامل مدرسه‌ای نوع دوم عبارت‌اند از: امکانات مناسب برای اقامه نماز جماعت شامل فضای مناسب برای وضو و نماز؛ رعایت اصول بهداشتی و معطر نمودن فضای نمازخانه. موانع نوع دوم مدرسه‌ای عبارت‌اند از: نامناسب بودن فضای نمازخانه و وضوخانه؛ کمبود امکانات مورد نیاز نمازخانه، وضوخانه و سرویسهای بهداشتی مدارس. عوامل مربوط به خانواده عبارت‌اند از: تشویق و ترغیب دانش آموز از سوی والدین و اولیای مدرسه به شرکت در نماز؛ میزان اهمیتی که والدین برای نماز قایل هستند؛ نمازخوان بودن پدر و مادر دانش آموز؛ شرکت والدین در نماز جماعت محله و نماز جمعه. موانع خانوادگی عبارت‌اند از: بی‌توجهی برخی خانواده‌ها به موازین اسلامی و سبک شمردن اقامه نماز.

این عوامل چگونه بر رفتار عبادی دانش آموز تأثیر می‌گذارند؟ به عبارت دیگر، سازوکار این تأثیر چیست؟ این پرسشی است که اگر پاسخی درخور بیابد، می‌تواند راهگشای ما در تعیین نقشهای معلمان در تربیت عبادی دانش آموز باشد.

در علم اصول فقه به مناسبت بحث «دلالت امر»، نظریه‌ای در باب علت رفتارهای انسان بیان شده است که می‌تواند تا حدی بیانگر سازوکار تأثیر عوامل یاد شده باشد. مطابق این نظریه، صدور رفتاری خاص از انسان مسبوق به چهار مرحله است:

مرحله اول، تصور فایده عمل؛

مرحله دوم، تصدیق به فایده و پذیرفتن آن. اگر فایده‌ای را که برای عملی خاص تصور کرده، بپذیرد و تصدیق کند، ممکن است به آن کار اقدام کند. در غیر این صورت، آن کار را انجام نخواهد داد.

مرحله سوم، پیدایش شوق و علاقه شدید به انجام عمل؛
مرحله چهارم، پیدایش اراده در فرد برای انجام عمل. بعد از طی این مراحل چهارگانه است که فرد به عملی خاص اقدام می‌کند.

البته ممکن است همه این چهار مرحله در زمانی کوتاه اتفاق بیفتد؛ برای مثال، اگر شما سببی قرمز به فرزند خردسالتان نشان بدهید، فوراً آن را از شما می‌گیرد؛ اما این بدان معنا نیست که فرزند شما مراحل چهارگانه یاد شده را طی نکرده است، بلکه بدین معناست که این مراحل به سرعت طی شده و در نتیجه، اراده انجام عمل در او شکل گرفته و او به گرفتن سبب اقدام کرده است؛ البته در برخی موارد نیز ممکن است طی این مراحل به زمان زیادی نیاز داشته باشد (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۸).



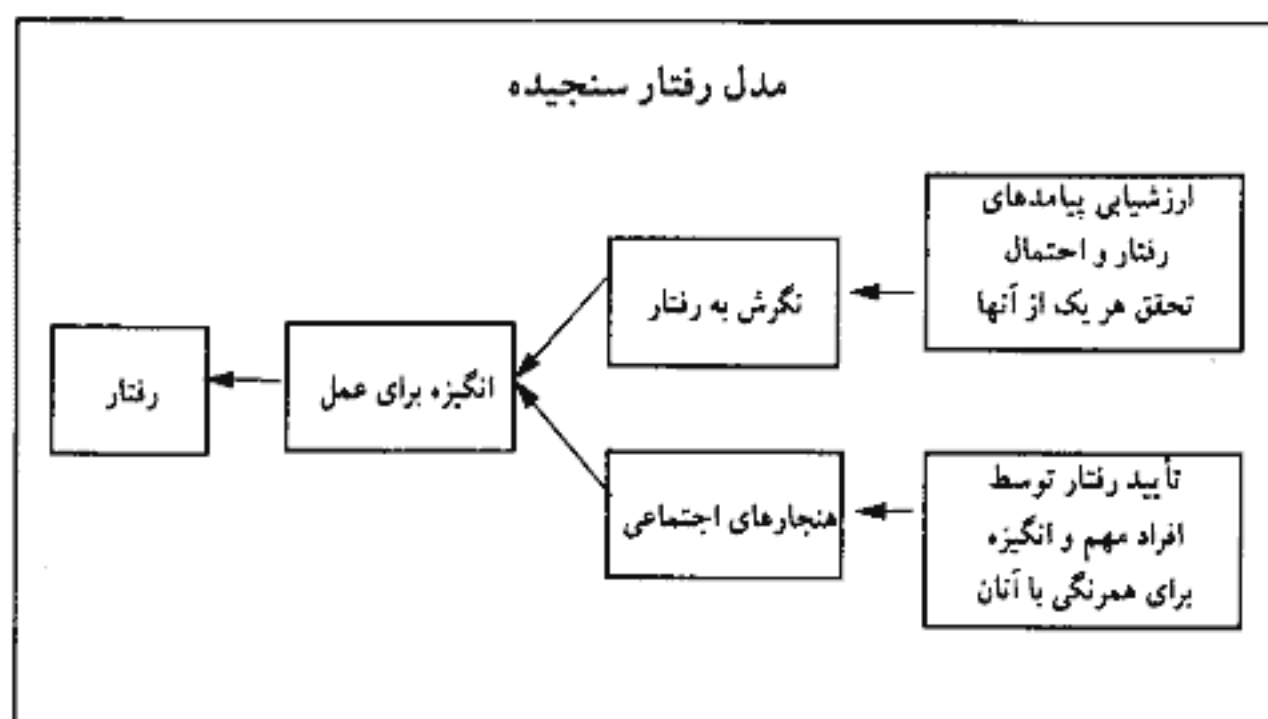
مطابق این نظریه، عوامل چهارگانه‌ای که در بالا بیان کردیم، در این فرایند دخالت کرده، پیدایش تصور، تصدیق به فایده، شوق و اراده را در فرد تسهیل می‌کنند و یا مانع می‌شوند. در صورت اول، فرد به عملی خاص اقدام می‌کند و در صورت دوم، از انجام آن سرباز می‌زند.

این موضوع در روان‌شناسی نیز مورد توجه قرار گرفته و می‌توان گفت موضوع و هدف اصلی آن کشف علل مؤثر بر رفتار آدمی و سازوکار تأثیر آنهاست. روان‌شناسان (ریو، ۱۳۷۶، فصل اول) معتقدند آنچه در مورد رفتار آدمی باید مورد توجه قرار گیرد، این است که «علت رفتار چیست؟ چگونه رفتار در طول زمان ادامه می‌یابد؟ چرا به سمت اهدافی خاص هدایت می‌شود؟ و چگونه متوقف می‌شود؟»

امروزه روان‌شناسان «انگیزه» را علت اساسی رفتار می‌دانند، در حالی که پیشتر غریزه یا سائق را علت رفتار می‌دانستند. (همان، فصل اول). بنابراین، وجود انگیزه، شرط لازم برای تحقق رفتار است؛ اما خود انگیزه نیز تحت تأثیر عوامل مختلفی به وجود می‌آید و از میان می‌رود. بنابراین، پرسش اساسی این است که سازوکار تأثیر عوامل بیرونی بر انگیزه چگونه است؟

براساس الگوی عمل آگاهانه و سنجیده (the reasoned action model) رفتار انسان تحت تأثیر عوامل فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد. این نظریه (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۶۶-۱۶۸) کارآمدترین کوشش برای تعیین عوامل مؤثر بر رفتار و رابطه آن با نگرش است و بر این فرض اساسی استوار است که رفتار انسان حاصل اراده آگاهانه فرد است؛ اراده‌ای که خود حاصل تأمل و محاسبه عقلانی نتایج محتمل یک عمل و چگونگی واکنش مردم در برابر آن است.

هسته اصلی این نظریه این است که عامل اصلی مؤثر بر رفتار انگیزه عمل است و بدین سبب رفتار هر فرد را می‌توان براساس انگیزه او پیش‌بینی کرد؛ اما خود انگیزه نیز نتیجه دو عامل است: نخست نگرش فرد نسبت به عمل و اینکه آیا او را به هدف مورد نظر می‌رساند یا خیر. نگرش فرد نسبت به عمل براساس پیامدهای محتمل عمل، میزان احتمال وقوع هر یک از پیامدها و تأثیری که بر تحقق هدف او دارند، شکل می‌گیرد. دوم، هنجارهای اجتماعی درونی شده، بدین معنا که آیا این کار از نظر دیگرانی که برای فرد مهم هستند، از قبیل والدین، مسئولان اجتماعی و پیشوایان دینی، قابل قبول است یا خیر. برای مثال، دانش آموزی را در نظر بگیرید که هدفش قبولی در امتحان با نمره خوب است. دوگونه رفتار می‌تواند او را به این هدف برساند: سخت‌کوشی و تقلب. دانش‌آموز ابتدا پیامدهای هر یک از این دو عمل را در نظر می‌گیرد؛ اگر به این نتیجه برسد که سخت‌کوشی به احتمال بیشتر او را به هدف می‌رساند و تقلب احتمال موفقیت او را پایین می‌آورد، نسبت به سخت‌کوشی نگرش مثبت پیدا کند. در مرحله بعد هنجارهای اجتماعی درونی شده خود را در نظر می‌گیرد؛ بدین معنا که عکس العمل افراد مهم مانند پدر و مادر، معلمان، مدیر مدرسه و دوستان نزدیک خود را در نظر می‌گیرد؛ اگر نظر آنها مساعد باشد، انگیزه سخت‌کوشی در او ایجاد می‌شود و در غیر این صورت، به احتمال زیاد انگیزه سخت‌کوشی در او ایجاد نخواهد شد.



براساس این نظریه، رفتاری عبادی مانند نماز خواندن دانش‌آموزان، تابع انگیزه آنان برای نماز خواندن یا نخواندن است. اگر دانش‌آموزی انگیزه و قصد نماز خواندن داشته باشد، به احتمال قوی این رفتار را انجام خواهد داد و در غیر این صورت، آن را انجام نخواهد داد. قصد و انگیزه نماز خواندن آنان نیز تابع دو عامل است: ۱. نگرش آنان نسبت به نماز و اینکه آیا نماز خواندن برای او پیامدی مثبت دارد یا خیر. اگر معتقد باشد پیامدی مثبت دارد، نگرش او نسبت به نماز مثبت و در غیر این صورت، منفی خواهد بود. ۲. ارزیابی او از عکس‌العمل دیگران در مقابل نماز خواندن. اگر این رفتار، مورد قبول افراد مهم مانند پدر و مادر، معلمان، مدیر مدرسه، و دوستان نزدیک باشد، با توجه به نگرش مثبتی که به نماز دارد، قصد می‌کند نماز بخواند و این رفتار را انجام خواهد داد؛ اما اگر نظر آنها در این مورد منفی باشد، با توجه به اهمیتی که برای آنان قائل است، به احتمال زیاد تصمیم می‌گیرد آن رفتار را انجام ندهد. در مواردی که برخی افراد مهم نسبت به نماز نظر مثبت و برخی دیگر نظر منفی داشته باشند، به احتمال زیاد دانش‌آموز مطابق نظر کسی عمل می‌کند که برای او مهم‌تر است. این فرد یا افراد ممکن است پدر و مادر، یا دوستان نزدیک یا برخی معلمان او باشند.

یافته‌های تحقیقات انجام شده درباره نماز نیز مؤید این نظریه است؛ برای مثال، نقش منفی دوستان و خانواده‌هایی که به نماز پایبند نیستند و در مقابل، نقش مثبت والدینی که به

نماز و سایر احکام دینی پایبند هستند و نقش مثبت دوستان نزدیک دانش‌آموزان که به نماز پایبندند، همچنین نقش مثبت آگاهی از فواید و فلسفه نماز و نقش منفی عدم آگاهی از فواید و فلسفه نماز که در تحقیقات به اثبات رسیده، همگی مؤید تأثیر عوامل فردی و اجتماعی بر رفتار نماز خواندن هستند.

با وجود این، این نظریه کاستی‌هایی نیز دارد. برخی گفته‌اند افزون بر انگیزه عمل، ارزیابی خود فرد از توانایی انجام رفتار نیز عامل مهمی در انجام آن است؛ برای مثال، در تحقیقی از دانشجویانی که مایل بودند و انگیزه داشتند وزن خود را کم کنند، معلوم شد که آنان به دلیل این تصور که توانایی انجام چنین کاری را ندارند، به کم کردن وزن خود اقدام نکردند.

افزون بر آن، عادت نیز نقش مهمی در رفتار انسانها دارد. این نکته در تحقیقاتی که در مورد عوامل مؤثر بر گرایش دانش‌آموزان به نماز انجام شده نیز به اثبات رسیده است؛ زیرا بسیاری از دانش‌آموزان عادت نداشتن به نماز را مانع نماز خواندن خود بیان کرده‌اند. همچنین محدودیتهای اجتماعی و فراهم بودن (یا نبودن) شرایط مناسب برای اقدام به رفتار نیز تأثیر مهمی در بروز و ظهور رفتارها دارند.

اکنون با توجه به مباحث یاد شده تلاش می‌کنیم نقشهای معلمان در تربیت عبادی را تعریف و تبیین کنیم.

نقشهایی که معلمان باید در تربیت عبادی ایفا کنند تا دانش‌آموزان افزون بر نگرش مثبت، به انجام آنها نیز پایبند شوند، عبارت‌اند از: نقش آموزشی؛ نقش الگویی؛ نقش نظارت و مراقبت؛ ایجاد فضای مذهبی در کلاس درس و مدرسه؛ مشارکت تمامی معلمان در تربیت عبادی؛ فراهم کردن زمینه مشارکت دانش‌آموزان در اداره مراسم عبادی؛ و هماهنگی خانواده با مدرسه. در ذیل این نقشها را به اختصار توضیح می‌دهیم.

نقش آموزشی

آموزش معارف عبادی از مهم‌ترین نقشهای معلمان در تربیت عبادی است. تحقیقاتی که در مورد برخی عبادات مانند نماز انجام شده، نشان می‌دهد آگاهی دانش‌آموزان از عبادات نقش مهمی در شکل دادن به رفتار عبادی آنان داشته است. برای مثال، در تحقیقی (عسکری، ص ۶۳) از دانش‌آموزان درباره راه‌های جذب دانش‌آموزان به نماز سؤال شده

است. آنان در پاسخ گفته‌اند: «آنها را با فواید و فضایل نماز و نماز جماعت آشنا کنیم». همچنین یکی از موانع شرکت در نماز جماعت را ناآگاهی از چگونگی اقامه جماعت بیان کرده‌اند (همان، ص ۶۵). در تحقیق دیگر (جهانیان، ۱۳۷۶، ص ۱۹) مشخص شده که میان آموزشهای مدرسه درباره نماز و جذب دانش‌آموزان به نماز رابطه مثبت وجود دارد.

معارف عبادی اسلام بسیار وسیع است. این معارف را می‌توان به سه دسته آداب و احکام عبادات، فلسفه و حکمت عبادات، و فواید و آثار آنها تقسیم کرد. دسته اول بیشتر با چگونگی انجام عمل و شرایط صحت آن سر و کار دارد. دسته دوم چرایی عبادات و دسته سوم آثار عملی آنها را در ابعاد مختلف زندگی انسان، بیان می‌کنند. از سوی دیگر، معارف عبادی افزون بر حجم وسیع، سطوح مختلفی نیز دارند؛ از این رو، برای معلم ممکن نیست که همه آنها را به دانش‌آموزان آموزش دهد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که معلم چگونه و بر چه اساسی برخی معارف عبادی را برای آموزش انتخاب کند؟ بر کدام یک از اینها بیشتر و بر کدام یک کمتر تأکید کند؟ در پاسخ باید گفت: معلم باید براساس دو معیار، معارف عبادی را انتخاب و به دانش‌آموزان آموزش دهد. این دو عبارت‌اند از: سطح رشد روانی - شناختی دانش‌آموز و رعایت تدریج در آموزش.

الگوی آموزش معارف عبادی که از متون دینی و سیره معصومان (ع) به دست می‌آید، به این شرح است: این معارف را باید در سه مرحله به دانش‌آموزان آموزش داد: در مرحله نخست، معارفی که برای انجام یک عمل عبادی مانند نماز ضرورت دارند، در مرحله دوم، معارفی که برای درست انجام دادن عمل ضرورت دارند، و در مرحله سوم، معارفی که در کامل شدن عمل دخالت دارند، آموزش داده شوند.

برای مثال، در آموزش نماز در مرحله اول باید دانش‌آموز را با چرایی عمل و برخی آثار آن آشنا کرد و برای او توضیح داد که چرا هر مسلمان باید در هر شبانه روز پنج نماز بخواند و نماز خواندن چه آثاری در زندگی او دارد. آنگاه او را با چگونگی نماز خواندن آشنا کرد؛ اما این آشنایی به اندازه‌ای نیست که برای خواندن صحیح نماز کافی باشد، بلکه تنها او را با کلیات عمل نماز آشنا می‌کند.

در مرحله دوم، پس از اینکه دانش‌آموز اصل نماز را تمرین کرد و با آن آشنا شد، با برخی دیگر از حکمتها و آثار نماز و نیز چگونگی خواندن نماز صحیح آشنا می‌شود. در مرحله

سوم، دانش آموز به صورت عمیق تر با فلسفه و حکمت نماز، آثار نماز و برخی آداب و احکام مستحب آن آشنا می شود و افزون بر اینها، برخی شرایط باطنی نماز که برای ارتقای ارزش عمل و قبولی آن لازم است، بیان می گردد.

با توجه به مراحل رشد روانی - شناختی دانش آموزان و با توجه به مقاطع آموزشی می توان گفت: مرحله اول آموزش معارف عبادی مناسب دوره ابتدایی است. در این دوره دانش آموز با نماز و علت و جوب آن به میزان درک و فهم خود آشنا می شود؛ همچنین با برخی آثار و فواید نماز که برای او قابل فهم است، آشنا می گردد و افزون بر آنها با ظاهر عبادات و صورت آنها نیز آشنا می شود؛ برای مثال، در دوره ابتدایی در نماز جماعت شرکت می کند، اما شرکت او تنها در حد آشنایی با افعال نماز است، در این حد که ببیند دیگران چگونه نماز می خوانند و او آن رفتارها را تقلید و تمرین کند، ولی از او انتظار نمی رود که نماز را صحیح بخواند.

از آنجا که در دوره ابتدایی رشد روانی و شناختی دانش آموز به مراحل عالی نرسیده، لازم است در آموزش معارف عبادی از داستان و قصه و شعر استفاده شود.

دوره راهنمایی برای اجرای مرحله دوم آموزش عبادی مناسب است زیرا دانش آموز از نظر رشد روانی و شناختی به مراحل نهایی نرسیده، ولی مراحل ابتدایی آن را پشت سر گذاشته است. در این دوره، دانش آموز به صورتی عمیق تر با فلسفه نماز و آثار و فواید آن آشنا می شود. به علاوه، در این دوره دانش آموز می آموزد چگونه نمازهای یومیه را به صورت صحیح بخواند؛ به دیگر سخن، در این مرحله با آداب و احکام نماز در حد اقامه صحیح نمازهای یومیه به طور کامل آشنا می شود.

دوره متوسطه دوره آشنایی ژرف تر با فلسفه، آثار و احکام نماز است. در این دوره، افزون بر معارف پیشین، دانش آموز با برخی آداب مستحب عبادات و برخی عبادات مستحب نیز آشنا می شود و افزون بر آنها، برخی شرایط درونی مانند خضوع و خشوع در نماز نیز آموزش داده می شود.

در آموزش معارف عبادی لازم است به این نکات توجه شود:

۱. لازم است آموزشهای ارائه شده درباره عبادات جذاب باشد. این بدین معناست که خود عبادات اسلامی جذاب و زیبا هستند، اما گاه در آموزش این عبادات به دلیل توجه نکردن به همه ابعاد آنها، تصویری کاریکاتورگونه و در نتیجه غیر جذاب ارائه می شود؛

بنابراین، در آموزش عبادات باید تصویری واقعی، صحیح و کامل از آنها ارائه شود. این تصویر، خود به خود زیبا و جذاب نیز خواهد بود.

۲. بیان فلسفه و آثار و فواید عبادات باید مستند به متون دینی و روایات معتبر باشد. اگر فلسفه و فواید بیان شده اموری سست و نادرست باشد، در نهایت به تربیت عبادی ضربه می‌زند؛ زیرا دانش‌آموز پس از مدتی به نادرستی آنها پی می‌برد و همین امر موجب رویگردانی او از رفتار عبادی می‌شود.

۳. در کنار احکام عبادی، لازم است به فلسفه و آثار و فواید نماز نیز اهمیت داده شود؛ زیرا آشنایی با فلسفه و آثار نماز نقشی اصلی در ایجاد انگیزه برای رفتار عبادی دارند. در تحقیقات انجام شده، دانش‌آموزان بر آموزش فلسفه، آثار و فواید نماز بسیار تأکید داشته‌اند. این تأکید به سبب نقش مهم این معارف در انگیزش است.

۴. روش اصلی آموزش معارف عبادی به‌ویژه آموزش آداب و احکام، روش عملی است. روش اصلی معصومان(ع) برای آموزش نماز و عبادات دیگر نیز روش عملی است؛ بدین معنا که به جای توضیح و بیان شفاهی چگونگی نماز خواندن، آن را در برابر مخاطبان انجام می‌دادند و از آنان می‌خواستند تا مانند آنان نماز بخوانند. از پیامبر(ص) روایت شده که در مقام آموزش نماز می‌فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (ابن ابی جمهور الاحسائی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۹۸)؛ چنانکه دیدید من نماز می‌خوانم، نماز بخوانید.

به نظر می‌رسد این روش در مقایسه با روش بیان شفاهی، مؤثرتر و کم هزینه‌تر است؛ زیرا در توضیح شفاهی، مخاطب ممکن است مراد گوینده را به درستی در نیابد، یا مربی نتواند مراد خود را به درستی بیان کند؛ اما در آموزش عملی میزان نارسایی به حداقل می‌رسد. به علاوه، در این روش مخاطب دچار خستگی نیز نمی‌شود.

معصومان(ع) از این روش برای آموزش حج و دیگر عبادات نیز استفاده کرده‌اند. پیامبر(ص) در سال دهم هجری به قصد انجام حج به مکه مشرف شد که این حج به «حجّة الوداع» مشهور است. از آنجا که اولین حجی بود که پیامبر(ص) با مسلمانان انجام می‌داد و مسلمانان چگونگی انجام حج اسلامی را نمی‌دانستند، لازم بود شیوه انجام حج را به آنان بیاموزد. ولی پیامبر(ص) برای آموزش حج نه جزوه‌ای منتشر کرد و نه کلاس آموزشی تشکیل داد، بلکه اعلام کرد چگونگی انجام حج را از من بیاموزید. مسلمانان نیز همان‌گونه که پیامبر(ص) حج می‌کرد، مراسم را به جا آوردند. در مورد چگونگی انجام حجّة الوداع

چنین روایت شده است: «پیامبر (ص) حج کرد در حالی که بر جهازی کهنه و رواندازی فرسوده سوار بود که چهار درهم ارزش داشت و سوار بر شتر طواف کرد، تا مردم هیئت و شمایل او را ببینند و فرمود: مناسکتان را از من بیاموزید.^۱» (همان، ج ۴، ص ۳۴).

پیامبر (ص) و معصومان (ع) در آموزش تیمم نیز از همین روش استفاده می‌کردند. در روایت آمده است: «کاهلی از امام (ع) درباره تیمم پرسید. امام کف دو دستش را بر فرش زد و با آن دو، بر صورتش کشید و سپس پشت هر دست را با دست دیگر مسح کرد»^۲ (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۶۲).

نقش الگویی

طبیعت انسان چنان است که از رفتار دیگران بیش از گفتارشان تأثیر می‌پذیرد بنا به گفته سعدی:

سعدیا، گرچه سخندان و نصیحت‌گویی به عمل کار برآید، به سخندانی نیست
در متون اسلامی نیز بر این موضوع تأکید شده و در روایات مختلف به صورتهای گوناگون آمده است که در دعوت دیگران تنها به سخن اکتفا نشود و از ابزار عمل بیش از سخن استفاده شود. برای مثال، در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «کونوا دعاة الناس بغير ألسنتكم ليروا منكم الاجتهاد والصدق والورع» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۳۰۹)؛ مردم را دعوت کنید اما نه با زبانتان، تا مردم از شما تلاش و کوشش و راستی و تقوا ببینند.
در روان‌شناسی نیز به اثبات رسیده که انسان بسیاری از رفتارها، هنجارها و گرایشها را با مشاهده رفتار دیگران می‌آموزد (بندورا، ۱۳۷۲، ص ۲۴). وی در تحقیقی تجربی اثبات کرد که کودکان حتی با دیدن رفتارهای دیگران در فیلمهای سینمایی و تلویزیونی نیز آن رفتارها را می‌آموزند.

یادگیری از طریق مشاهده رفتار دیگران، در تربیت دینی که با هدایت رفتار، نگرش و شخصیت انسان سر و کار دارد، نقشی بسیار مهم‌تر دارد تا در تربیت علمی که تنها با ذهن سر و کار دارد. این نقش در بعد عبادی و اخلاقی که جلوه‌های رفتاری بیشتری دارند، بسیار

۱. «إن النبي (ص) حج و تحنه رجل رث و فطيفة خلقة قيمة أربعة دراهم، و طاف على راحلته، لينظر الناس إلى هبته و شمائله، و قال: خذوا عني مناسككم.»

۲. عن الكاهلي قال: سألت عن التيمم. قال: «فصرب بيده على البساط، فمسح بها وجهه، ثم مسح كفيه إحداهما على ظهر الأخرى.»

حیاتی‌تر از دیگر ابعاد دین است. بدین سبب، سیره پیشوایان دینی برای پیروان ادیان از اهمیت خاصی برخوردار است و در کنار گفتار آنان، منبعی برای دستیابی به رفتارها، نگرشها و صفات مطلوب می‌باشد. در دین اسلام نیز سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) برای شیعیان جایگاهی ویژه دارد و یکی از منابع مهم برای دستیابی به معارف دینی، رفتارها و نگرشهای مطلوب است. این مطلب در مورد معلمان - کسانی که عهده‌دار تربیت دینی نونهالان مسلمان هستند و در واقع بخشی از وظایف پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را انجام می‌دهند - نیز صادق است؛ یعنی نه تنها سخنان و آموزشهای شفاهی، بلکه رفتار و منش آنان نیز در تربیت دینی مؤثر و چه بسا مؤثرتر است؛ از این رو، اگر معلمان دانش‌آموزان را به رفتارها، صفات و نگرشهایی خاص دعوت کنند، ولی خود در عمل به آنها پایبند نباشند، آموزشهای شفاهی آنان نیز تأثیری نخواهد گذاشت. در سخنان معصومان (ع) آمده است: «إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا تَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا (همان، ج ۲، ص ۳۹)؛ هرگاه عالم به علم خود عمل نکند، سخنان او در دلها نفوذ نمی‌کند؛ چنانکه باران بر سنگ صاف می‌لغزد و در آن نفوذ نمی‌کند.»

در تحقیقاتی که در مورد نماز انجام شده، به روشنی بر این مطلب تأکید شده است؛ برای مثال، دانش‌آموزان شرکت‌کننده در تحقیق جهانیان (۱۳۷۶، ص ۲۲ - ۲۳) به صراحت گفته‌اند: «اولین عامل مؤثر در جذب آنان به نماز مشارکت معلمان و کارکنان مدرسه در نماز جماعت است و نیز گفته‌اند دومین مانع جذب آنان به نماز شرکت نکردن معلمان و کارکنان مدرسه در نماز جماعت است.» در تحقیقی که در استان همدان انجام شده (عسکری، ص ۵۹ و ۶۳) نیز همین نتیجه به دست آمده است. در تحقیقی در استان مرکزی درباره عوامل مؤثر در ترغیب دانش‌آموزان به نماز انجام شده نیز همین نتایج به دست آمده است؛ براساس این تحقیق، اولین عامل مؤثر در گرایش جوانان، دبیران دینی هستند و یکی از ویژگی‌های این دبیران که باعث گرایش جوانان به نماز شده، مطابقت گفتار و کردار است. همچنین در این تحقیق ثابت شده که مربیان تربیتی، سومین عامل مؤثر در گرایش دانش‌آموزان به نماز هستند و یکی از ویژگی‌های تأثیرگذار آنان، ویژگی الگویی است (سادتی، ۱۳۷۵، ص ۷۹)؛ در نتیجه، همه منابع اعم از دینی و تجربی نشان‌دهنده تأثیرگذاری جدی رفتار و منش معلم در تربیت دینی است. بنابراین، در تربیت دینی شخصیت معلم بیش از کتابهای دینی و آموزشهای شفاهی مؤثر است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، لازم است معلمان و دبیران دینی به رفتارهای خود بیش از دیگران توجه داشته باشند. اگر رفتار آنان مطابق گفتارشان و آموزه‌های اسلام باشد و در مقام عمل به دستورهای دینی پایبند باشند، سخنان آنان نیز مؤثر خواهد بود، و در غیر این صورت، نه تنها تأثیری مثبت بر دانش‌آموزان بر جای نخواهد گذاشت، بلکه آنان را به دین و رفتارهای دینی بدبین نیز خواهد کرد. البته، تأثیر الگویی به معلمان دینی اختصاص ندارد. چگونگی رفتار سایر معلمان و مطابقت گفتار و کردار آنان نیز تأثیری مثبت در گرایش دانش‌آموزان به رفتارهای عبادی دارد. در تحقیق استان مرکزی مشخص شده معلمان دیگر که دانش‌آموزان را به نماز توصیه می‌نمودند و خود نیز به نماز پایبند بوده و در نماز جماعت مدرسه شرکت می‌کردند، عاملی مهم در گرایش دانش‌آموزان به نماز بوده‌اند. با وجود این، نقش الگویی آنان با معلمان دینی این تفاوت را دارد که اگر آنان در عمل به گفته‌های خود پایبند نباشند، باعث گریزان شدن دانش‌آموزان از نماز نمی‌شوند، در حالی که اگر معلمان و مربیان دینی به گفته‌های خود عمل نکنند، مانع گرایش دانش‌آموزان به نماز می‌شوند (همان). از این رو، در متون دینی بر این مطلب تأکید شده که معلمان و مربیان دینی در میان سایر معلمان باید الگویی برتر باشند. در روایتی از اصحاب امام صادق (ع) آمده است: «کنت عند أبي عبد الله (ع) فدخل عيسى بن عبد الله القمي فرحب به و قرب من مجلسه ثم قال: يا عيسى بن عبد الله، ليس منا و لا كرامة من كان في مضر فيه مائة ألف أو يزيدون و كان في ذلك المضر أحد أروع منه (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۷۶)؛ نزد امام صادق (ع) بودم که عیسی بن عبدالله قمی وارد شد. امام به او خوش آمد گفت و نزدیک خود نشاند، آنگاه فرمود: ای عیسی، از ما نیست و ارزشی هم ندارد کسی که در شهری صد هزار نفری یا بیشتر ساکن باشد و در آن شهر فردی با تقواتر از او باشد.»

معلمان به‌ویژه معلمان دینی افزون بر الگو بودن، لازم است الگوهای دیگر را نیز برای دانش‌آموزان بیان کنند. برای مثال، می‌توانند جایگاه نماز را در زندگی بزرگان دین از قبیل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، صحابه و علما و شخصیت‌های برجسته بیان کنند؛ همچنین حالات آنان را در نماز برای آنان بازگویند.

معلمان، افزون بر بیان الگوها، می‌توانند الگوسازی نیز بکنند؛ بدین صورت که برخی دانش‌آموزان را که از نظر علمی و دینی برجستگی دارند، به عنوان دانش‌آموز الگو و نمونه معرفی کنند. این کار را می‌توانند در ضمن مراسم خاصی که همه اولیای مدرسه و والدین دانش‌آموزان حضور دارند، انجام دهند. این کار باعث می‌شود دانش‌آموز مذکور الگوی

سایر دانش آموزان قرار گیرد.

در اینجا توجه معلمان را به چند نکته جلب می‌کنیم:

۱. دانش آموزان معلمانی را الگوی خود قرار می‌دهند که مقبول و مورد اعتماد آنان باشند. مقبولیت و اعتماد حاصل دو ویژگی است: نخست، توانایی علمی قابل قبول به گونه‌ای که بتواند به خوبی از عهده تدریس درس خود برآید و به پرسشهای دانش آموزان پاسخ قانع کننده بدهد؛ و دوم، رفتار و گفتارش با یکدیگر مطابق باشد؛ به عبارت دیگر، نمونه‌ای قابل قبول از فرد مؤمن باشد. بنابراین، لازم است معلمان برای ایفای نقش الگویی خود، این دو ویژگی را کسب کنند.

۲. محبوبیت معلمان و مربیان نقشی قاطع در تأثیرگذاری آنان بر رفتارهای دانش آموزان دارد. تحقیقات انجام شده (سادنی، ۱۳۷۵، ص ۷۹) درباره نماز نشان داده یکی از ویژگی‌های معلمان دینی و مربیان که باعث شده دانش آموزان به توصیه‌های آنان ترتیب اثر بدهند، محبوبیت آنان بوده است. محبوبیت نیز افزون بر دو عامل تخصص و شخصیت اسلامی، تحت تأثیر توانایی برقراری رابطه صمیمی با دانش آموزان است. بنابراین، معلمان به‌ویژه معلمان دینی باید از توانایی ایجاد رابطه صمیمی با دانش آموزان نیز برخوردار باشند.^۱

۳. رفتار الگو در صورتی برای دانش آموز قابل استفاده است که روشن و قابل فهم باشد. بنابراین، در مواردی که رفتاری از الگویی بیان می‌شود یا معلم خود رفتاری انجام می‌دهد که برای دانش آموزان روشن نیست و یا ممکن است فهم نادرستی از آن داشته باشد، لازم است رفتار مذکور توضیح داده شود.

نظارت و مراقبت

یادگیری رفتارهای عبادی و پایبندی به آنها امری تدریجی است. دانش آموز با تکرار و تمرین منظم به تدریج، رفتارهای عبادی و نکات و ظرایف موجود در آنها را می‌آموزد، بر آنها تسلط می‌یابد و به آنها عادت می‌کند و بدین صورت، رفتارهای عبادی بخشی از شخصیت او می‌شود.

نظارت و مراقبت معلم برای رسیدن به این هدف الزامی است؛ زیرا او با نظارت و

۱. در فصل قبل به تفصیل درباره محبوبیت، مقبولیت و اعتبار و عوامل آن بحث کرده‌ایم. خواننده گرامی برای آگاهی بیشتر می‌تواند به فصل پیشین مراجعه کند.

مراقبت، موانع احتمالی را شناسایی و برطرف می‌نماید و خطاهای احتمالی را اصلاح می‌کند و شرایط لازم برای تداوم رفتار عبادی را فراهم می‌آورد. در واقع، تربیت عبادی مانند پرورش گل است. پرورش گل تنها با کاشتن بذر و جوانه زدن آنها تمام نمی‌شود، بلکه پس از جوانه زدن نیز باغبان باید مراقب جوانه‌ها باشد، کود و آب را در زمان‌بندی مناسب به جوانه‌ها برساند، مراقب سرما و گرمای محیط باشد، آفات احتمالی را شناسایی و برطرف کند و زمینه را برای تداوم رشد جوانه‌ها تا رسیدن به مرحله گل دادن، فراهم آورد. در این صورت، بذره‌های کاشته شده به بار می‌نشینند و گل می‌دهند و محیط را شاداب و زیبا می‌کنند. همین مطلب دقیقاً در مورد تربیت عبادی نیز صادق است. بنابراین، تربیت عبادی بدون نظارت و مراقبت به سرانجام نخواهد رسید.

در سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز نمونه‌های متعددی از نظارت و مراقبت بر تربیت عبادی مسلمانان دیده می‌شود؛ برای مثال، به این سیره توجه کنید: «ابو عبدالله اشعری می‌گوید: پیامبر (ص) با یاران خود نماز خواند؛ سپس در میان گروهی از یاران خود نشست. مردی وارد شد و نماز خواند، در حالی که رکوع نمی‌کرد و سجده کردنش مانند متقار زدن کلاغ به زمین بود. پیامبر (ص) که او را نگاه می‌کرد، فرمود: می‌بینید! این فرد اگر بمیرد بر دین محمد نمرده است. در نمازش، بر زمین نوک می‌زند؛ چنانکه کلاغ برای خوردن دانه بر زمین نوک می‌زند. کسی که نماز می‌خواند ولی رکوع نمی‌کند و در سجده بر زمین نوک می‌زند، مانند گرسنه‌ای است که جز یک یا دو دانه خرما نمی‌خورد و گرسنگی‌اش برطرف نمی‌شود. وضو را کامل بگیرید و رکوع و سجود را تمام انجام دهید» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۹).^۱

همچنین در سیره دیگری از پیامبر (ص) می‌خوانیم: ایشان مردی را دید که پیشانی‌اش را زخم کرده بود. پیامبر (ص) به او فرمود: آنکه با خدا در افتد، مغلوب می‌شود، و آنکه از خدا دوری گزیند، خدا رسوایش می‌کند، و آنکه با خدا نیرنگ کند، خدا با او نیرنگ می‌کند؛ چرا پیشانی‌ات را به آرامی بر زمین نمی‌گذاری؟! (همان، ج ۱، ص ۹۸).^۲

۱. عن أبي عبد الله الأشعري قال: «صلى رسول الله بأصحابه، ثم جلس في عصابة، فدخل رجل فقام يصلي، فجعل لا يركع و ينقر في سجوده، والنبي ينظر إليه، فقال: ترون هذا لو مات على هذا لمات علي هذا لمات علي غير ملّة محمد. نقر صلاته كما ينقر الغراب الدم مثل الذي يصلي ولا يركع و ينقر في سجوده كالجانح لا يأكل إلا ثمرة أو تمرتين، فما يغنيان عنه؛ فاسبغوا الرضوء وأتموا الركوع والسجود».

۲. عن علي (ع): «إن رسول الله أبصر رجلاً قد دبّرت جبهته، فقال له النبي: من يغالب عمل الله بغلبه، و من بهجر الله - عزّ وجلّ - يشوه به، و من يخدع الله يخدعه؛ فهلاً نجافيت بجهتك الأرض و لم يبشر وجهك؟!»

در مورد دیگری نیز پیامبر (ص) به کسی که نمازش اشکال داشت، تذکر داد و چگونگی صحیح نماز خواندن را به او آموخت: «رفاعة بن رافع می گوید: با رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بودم. مردی وارد شد و دو رکعت نماز خواند؛ سپس آمد و بر پیامبر (ص) سلام کرد. پیامبر (ص) که نماز او را زیر نظر گرفته بود، پاسخ سلام او را داد و فرمود: برگرد و نماز بخوان که درست نخواندی. مرد برگشت و نماز خواند و سپس نزد پیامبر (ص) آمد و بر او سلام کرد. پیامبر (ص) سلام او را پاسخ گفت و فرمود: برگرد و نماز بخوان که درست نماز نخواندی. تا دفعه سوم یا چهارم، مرد گفت: سوگند به آنکه قرآن بر تو فرو فرستاد، کوشیدم و تلاش کردم؛ به من بیاموز و نشان بده. پیامبر (ص) خطاهای او را تذکر داد و چگونگی نماز خواندن را به او آموخت.»^۱ (نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۶۰).

در سیره دیگری، امام کاظم (ع) به کسی که در رکوع کمرش را صاف نگه نمی داشت، تذکر می دهد و او را از آن کار نهی می کند. علی بن عقبه می گوید: «امام کاظم (ع) مرا در مدینه دید، در حالی که نماز می گزاردم و در رکوع سرم را بالا گرفته و کمرم را صاف نگرفته بودم. کسی نزد من فرستاد که این کار را مکن» (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۳۱). معلمان افزون بر تذکر دادن خطاها و اصلاح آنها، لازم است دانش آموزانی را که رفتارهای عبادی را انجام می دهند، تشویق و به گونه ای رضایت شان را از عمل آنها ابراز نمایند. تشویق، انگیزه دانش آموزان را در تداوم رفتار عبادی تقویت کرده، به آنان نیروی مضاعف می بخشد. به علاوه، به صورت غیرمستقیم به دیگران پیام می دهد که لازمه مقبول معلم واقع شدن این است که به رفتارهای عبادی پایبند باشند.

همچنین لازم است در فرصتهای مناسب دانش آموزان را به انجام عبادات توصیه و ترغیب کنند. تحقیقات (سادنی، ۱۳۷۵) نشان داده است که توصیه معلمان به عبادت نقش مهمی در گرایش دانش آموزان به رفتارهای عبادی دارد.

۱. قال: «حدَّثني علي بن يحيى بن خلاد بن رافع بن مالك الانصاري قال: حدَّثني أبي عن عم له بدري قال: كنت مع رسول الله جالساً في المسجد فدخل رجل فصلّي ركعتين، ثم جاء فسلم على النبي و قد كان النبي (ص) يرمقه في صلاته، فردّ عليه السلام، ثم قال له: ارجع فصل؛ فإنك لم تصل. فرجع فصلّي، ثم جاء فسلم على النبي (ص)، فردّ عليه السلام، ثم قال: ارجع فصل؛ فإنك لم تصل. حتى كان عند الثالثة أو الرابعة، فقال: والذي أنزل عليك الكتاب، لقد جهدت و حرصت فأرني و علّمني. قال: إذا أردت أن تصلّي فتوضّأ فأحسن وضوءك، ثم استقبل القبلة فكبر، ثم اقرأ ثم اركع حتى تطمئنّ راکعاً، ثم ارفع حتى تعتدل قائماً، ثم اسجد حتى تطمئنّ ساجداً، ثم ارفع حتى تطمئنّ قاعداً، ثم اسجد حتى تطمئنّ ساجداً، ثم ارفع؛ فإذا أتممت صلاتك على هذا فقد تمّت، و ما انتقصت من هذا فأما تنتقصه من صلاتك.»

در مورد نظارت و مراقبت، توجه به نکات ذیل لازم است:

۱. نظارت و مراقبت نباید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموز احساس اجبار کند؛ زیرا در این صورت در مقابل توصیه‌ها و تذکرات مقاومت خواهد کرد. تحقیقات روان‌شناختی نشان داده «اگر فرد احساس کند دیگران می‌خواهند به هر شکل ممکن چیزی را بر او تحمیل کنند، از پذیرش آن سر باز می‌زند» (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۲۲۲). تحقیقات انجام شده در مورد نماز نیز گویای این مطلب است؛ برای مثال، در تحقیق استان همدان (عسکری، ص ۶۳) دانش‌آموزان گفته‌اند: برای ترغیب آنها به نماز جماعت، شرکت در نماز جماعت اجباری نباشد. این نشان دهنده تأثیر منفی اجبار در گرایش به رفتار عبادی است.

۲. در تذکر دادن به دانش‌آموزان باید کرامت آنها حفظ شود و تذکر به گونه‌ای نباشد که دانش‌آموز احساس کند معلم در صدد تحقیر یا عیب‌جویی از او است. بنابراین، باید سعی شود تذکرها تا جایی که امکان دارد، به صورت فردی باشد نه در جمع و اگر در جمع است، از تصریح به نام فرد خطاکار خودداری شود.

۳. تشویق نباید به گونه‌ای باشد که مانع درونی شدن رفتار عبادی در دانش‌آموز شود. اگر تشویق و تنبیه، مادی و بیش از اندازه معمول باشد، باعث می‌شود انگیزه فرد در انجام رفتار عبادی تنها به دست آوردن پاداش مادی و دوری از تنبیه باشد؛ در نتیجه، با از میان رفتن تشویق و تنبیه، رفتار مذکور نیز از میان خواهد رفت.

۴. گاه ممکن است علاقه نداشتن برخی دانش‌آموزان به عبادت به دلیل سوء فهمهایی خاص باشد. برای مثال، در تحقیقی (عسکری، ص ۵۹) مشخص شده یکی از دلایل عدم شرکت دانش‌آموزان در نماز جماعت این است که آنان شرکت در نماز جماعت را ریاکاری می‌دانند. بنابراین، لازم است معلمان و مربیان در برخورد با دانش‌آموزانی که علاقه‌ای به رفتارهای عبادی ندارند، دقت بیشتری کرده و اگر احیاناً سوء فهمهایی دارند، آنها را اصلاح کنند.

ایجاد فضای اسلامی در مدرسه

از آنجا که انسان از جمله دانش‌آموز موجودی اجتماعی است و در اجتماع زندگی می‌کند، تربیت عبادی او نیز در محیط انسانی صورت می‌گیرد. دانش‌آموز در مدرسه و در کلاس درس با گروه‌هایی از دوستان، هم‌کلاسی‌ها و کادر مدرسه زندگی می‌کند و تربیت می‌شود.

این محیط به وجود آورنده فضایی است که دانش آموزان در آن تربیت می شوند. دانش آموزان چنانکه از معلم و مربی خود تأثیر می پذیرند، از فضای کلاس و مدرسه (دوستان، همکلاسی ها و کادر مدرسه) نیز تأثیر می پذیرند.^۱ از سوی دیگر، موفقیت هر نوع تربیت در گرو وجود فضای مناسب است. بنابراین، اگر فضای فرهنگی مدرسه و کلاس با تربیت عبادی سازگار نباشد، تربیت عبادی به هدف خود نخواهد رسید و همه تلاشهای معلمان و مربیان دینی به هدر خواهد رفت.

در تحقیقات انجام شده درباره عوامل مؤثر بر گرایش دانش آموزان به نماز که خلاصه ای از آن در ابتدای این فصل آمده است، به صراحت بر تأثیر دوستان و اطرافیان و نیز تأثیر کادر مدرسه بر گرایش یا عدم گرایش دانش آموزان به نماز تأکید شده است؛ برای مثال، شرکت کردن یا نکردن کادر مدرسه در نماز جماعت، پایبندی یا عدم پایبندی دوستان دانش آموز به نماز، در گرایش یا عدم گرایش او به نماز مؤثر بوده است. مطابق «مدل عمل سنجیده» نیز یکی از مؤلفه های مهم در انگیزش، هنجارهای اجتماعی است؛ چنانکه در این نظریه آمده هنجارهای اجتماعی از طریق عکس العملی که افراد مهم به رفتار فرد نشان می دهند، تأثیر خود را بر فرد اعمال می کنند. در مدرسه، افراد مهم همان دوستان، همکلاسی ها و کادر مدرسه هستند.

بنابراین، موفقیت تربیت اسلامی در مدرسه عموماً و تربیت عبادی خصوصاً، در گرو حاکمیت فضای اسلامی بر مدرسه است؛ بدین معنا که همه معلمان مدرسه و همه کادر اداری اعم از مدیر، ناظم و سرایدار در عمل به رفتارهای عبادی پایبند باشند، برای این رفتارها ارزش قائل باشند، دانش آموزان پایبند به این رفتارها را تشویق کرده و برای آنها احترام و ارزش قائل شوند. در صورت وجود چنین فضایی، دانش آموزان خود به خود به سوی رفتارهای عبادی گرایش پیدا کرده و به آنها پایبند می شوند. تحقیقات روان شناسان (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۲۱۰ - ۲۱۱) نشان داده است که افراد به دو دلیل از جمع پیروی می کنند: نخست، درست عمل کردن و دوم، کسب محبوبیت. از آنجا که گروه و جمع معمولاً اطلاعات بیشتری درباره رفتارهای درست و نادرست دارند، افراد تلاش می کنند خود را به صورت اختیاری با جمع هماهنگ کنند. هرچه اعتماد افراد به اطلاعات جمع و نظریات آنها بیشتر باشد، بیشتر خود را با جمع هماهنگ می کنند. و این همرنگی در رفتار به

۱. برای آگاهی بیشتر در این مورد به فصل عوامل مؤثر بر تربیت، و تأثیر مدرسه و گروه دوستان مراجعه فرمائید.

تدریج به همرنگی بر باور و نگرش نیز می‌انجامد. علاقه به محبوبیت نیز باعث می‌شود فرد رفتار خود را با جمع هماهنگ کند. گرچه این تغییر ظاهری است، ولی ممکن است به تدریج به تغییر در عقیده و نگرش نیز منجر شود. با توجه به اینکه در محیط مدرسه کادر آموزشی و اداری، هم از نظر اطلاعات (به دلیل تخصص در رشته‌های خاص) و هم از نظر سلسله مراتب قدرت، در موقعیت برتری قرار دارند، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند از رفتارهای کادر مدرسه پیروی و با آنان همانند سازی کنند، تا هم درست رفتار کرده باشند و هم محبوبیت یابند.

اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان در مدرسه فضایی اسلامی حاکم کرد؟ در پاسخ باید گفت: نخستین و مهم‌ترین راه این است که تمامی کادر مدرسه اعم از معلمان، مدیران، معاون، ناظم و سرایدار در عمل به رفتارهای اسلامی، به ویژه عبادات اسلامی پایبند باشند؛ برای مثال، همگی در نماز جماعت شرکت کنند، به برپایی نماز اهتمام بورزند و دانش‌آموزان را به این کار توصیه نمایند. دوم، در برخوردهای خود، دانش‌آموزان متعهد به رفتارهای عبادی را تشویق کنند و برای آنان ارزش بیشتری قائل شوند. سوم، مراسم مذهبی گوناگون مانند مراسم مربوط به اعیاد و وفیات را در مدرسه برگزار کنند. هنگام نماز، اذان و تلاوت قرآن پخش کنند. پوسترهایی حاوی سخنان بزرگان دین مبنی بر دعوت به رفتارهای عبادی، در کلاسها و راهروها نصب کنند. بدین ترتیب، فضای اسلامی در مدرسه حاکم شده و موجب تسهیل و کارایی تربیت عبادی می‌شود.

در پایان لازم است دو نکته را در ایجاد فضای اسلامی یادآور شویم:

۱. تحقیقات روان‌شناسان (همان) نشان داده همرنگی با گروه و پیروی از آن زمانی به حداکثر می‌رسد که گروه منسجم و یکپارچه باشد. اگر یکپارچگی گروه از میان برود، میزان همرنگی با آن به شدت کاهش می‌یابد. برای مثال، اگر یک نفر با هنجارهای گروه مخالفت کند، میزان پیروی از گروه به یک چهارم سطح معمول کاهش می‌یابد؛ زیرا از یک سو، اعتماد دیگران به صحت اطلاعات جمع کم می‌شود، و از سوی دیگر، عدم تمایل به مخالفت با گروه و به عبارت دیگر، ریسک مخالفت با گروه کاهش می‌یابد. بنابراین، کادر مدرسه برای دستیابی به نتیجه مطلوب تربیتی لازم است گروهی یک‌دست و منسجم باشند و در اظهار نظرها و رفتارهای خود دقت بیشتری داشته باشند و به گونه‌ای اظهار نظر و رفتار کنند که دانش‌آموزان از آنها وجود اختلاف در میان کادر مدرسه را برداشت نکنند.

۲. در ایجاد فضای اسلامی باید به شدت از افراط پرهیز کرد. باید فضایی ایجاد کرد که در عین اسلامی بودن، با طراوت و شاداب باشد، نه بسته و کسل کننده؛ در غیر این صورت، نه تأثیرات آن مطلوب خواهد بود و نه دوامی خواهد داشت.

مشارکت سایر معلمان در تربیت عبادی

چنانکه در فصل قبل گفتیم، تربیت دینی به ویژه تربیت عبادی، جز با هماهنگی و مشارکت کامل همه معلمان به اهداف خود نمی رسد. تجربه کشورهای غربی در تربیت منش و اخلاق ثابت کرده است که فعالیتهای مذکور بدون مشارکت تمام کادر مدرسه محکوم به شکست است (گود، ص ۴ و لیکونا، ص ۳). تجربه طولانی امور تربیتی در کشور ما نیز صاحب نظران (کریمی، ۱۳۷۳، ص ۶۰، محسن پور، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲، ص ۹۴) را به این نتیجه رسانده که تربیت دینی جز با مشارکت تمام کادر مدرسه نمی تواند به اهداف خود برسد.^۱

معلمان دیگر، به دو صورت می توانند در تربیت عبادی نقش ایفا کنند: نخست می توانند به مناسبت موضوعهای درسی خود برخی فواید، آثار، فلسفه و حکمتهای نماز را برای دانش آموزان تبیین کنند. برای مثال، معلم ادبیات فارسی می تواند در درسهایی که به نماز اختصاص دارند، یا به نوعی به نماز ارتباط پیدا می کنند، به تبیین فلسفه، آثار و فواید نماز بپردازد. معلم جغرافی می تواند مساجد مهم جهان اسلام را برای دانش آموزان معرفی و نقش مسجد و نماز جماعت را در ابعاد مختلف زندگانی مسلمانان بیان کند. معلم تاریخ می تواند چگونگی شکل گیری مساجد و نقش مساجد و نماز را در تحولات تاریخی، بررسی نماید.

دوم، می توانند با پایبندی به رفتار عبادی، الگویی از مؤمن به دانش آموزان عرضه کنند. همچنین می توانند در فرصتهای مناسب، دانش آموزان را به رفتارهای عبادی ترغیب نمایند. براساس تحقیقات انجام شده درباره نماز (سادئی، ص ۸۰) توصیه های معلمان دیگر و مطابقت رفتار و گفتار آنها نقشی مؤثر در ترغیب دانش آموزان به نماز داشته است.

۱. در فصل پیشین، در ذیل عنوان: «هماهنگی و مشارکت تمام کادر مدرسه در تربیت اعتقادی» دلایل ضرورت شرکت سایر معلمان را در تربیت بیان کرده ایم.

فراهم آوردن زمینه مشارکت دانش آموزان در برگزاری مراسم عبادی

یکی دیگر از اموری که دانش آموزان را به رفتارهای عبادی ترغیب می کند، مشارکت دادن خود آنها در برگزاری مراسم مذهبی مانند نماز جماعت و مسابقات قرآنی است. این کار باعث می شود انگیزه دانش آموزان برای شرکت در نماز جماعت و جلسات دعا و مانند آن افزایش یابد. به علاوه، با این امر تصور اینکه مدرسه می خواهد با اجبار و تحمیل دانش آموزان را به رفتارهای عبادی وادار کند، از میان می رود و مهم تر از همه اینکه مشارکت دادن دانش آموزان در اجرای مراسم باعث قوی تر و درونی شدن رفتار عبادی و نیز تقویت نگرش آنان می شود؛ زیرا تحقیقات روان شناختی (تیلور و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۱۵۶) ثابت کرده است که یکی از عوامل مقاوم شدن نگرش، عمل کردن براساس آن است.

هر سه تحقیق انجام شده درباره نماز (در استان مرکزی، تهران و همدان) به این نتیجه رسیده اند که یکی از عوامل مؤثر در ترغیب دانش آموزان به نماز، مشارکت دادن خود آنان در اجرای نماز جماعت است (جهانیان، ص ۱۸؛ سادئی، ص ۸۰ و ص ۶۳ و عسکری ص ۶۳).

برخی مربیان (صالحی) پیشنهاد کرده اند برای مشارکت دادن دانش آموزان در اجرای مراسم نماز جماعت، گروه خادم المصلین تشکیل شود. این گروه به دو گروه کوچک تر تقسیم شده، یکی از آنها امور فرهنگی از قبیل تبلیغات برای جذب دانش آموزان به نماز را برعهده می گیرد، و گروه دیگر عهده دار امر نظافت نمازخانه و رسیدگی به آن می شود.

هماهنگی خانه و مدرسه

در تربیت به ویژه در تربیت دینی، خانه و مدرسه دو عامل اساسی هستند؛ از این رو، هماهنگی یا ناهماهنگی اقدامات تربیتی این دو نهاد، تأثیری سرنوشت ساز بر موفقیت یا عدم موفقیت تربیت دینی دارد. تحقیقات انجام شده درباره نماز نیز این مطلب را تأیید می کند؛ برای مثال، در تحقیق استان همدان (عسکری، ص ۶۰) عوامل ذیل نقش مثبتی در گرایش جوانان به نماز داشته اند: میزان اهمیتی که والدین برای نماز قایل هستند؛ نماز خوان بودن پدر و مادر دانش آموز؛ شرکت والدین در نماز جماعت محله و نماز جمعه. همچنین در تحقیق استان تهران (جهانیان، ص ۲۲-۲۳) مشخص شده یکی از موانع گرایش دانش آموزان به نماز «بی توجهی برخی خانواده ها به موازین اسلامی و سبک شمردن اقامه نماز» است.

براساس نوع رابطه میان عوامل مؤثر بر رفتار عبادی، در صورت تعارض میان نوع واکنش دو فرد مهم، دانش آموز مطابق نظر کسی عمل می کند که برای او مهم تر است. بنابراین، در بحث تربیت عبادی اگر بین واکنش مدرسه به رفتارهای عبادی دانش آموز و واکنش والدین تعارضی وجود داشته باشد، دانش آموز مطابق نظر نهادی عمل می کند که برای او مهم تر است. معمولاً در مقام تعارض، نظر والدین مقدم می شود مگر اینکه مدرسه از مربیان و کادری نیرومند برخوردار باشد. بنابراین، لازم است فعالیتهای تربیتی این دو نهاد با یکدیگر هماهنگ باشد تا تربیت عبادی دانش آموزان به سرانجام مطلوب برسد.

خلاصه

مطالبی که در این فصل بررسی کردیم، به شرح ذیل است:

۱. در حال حاضر مدرسه دو نقش اساسی در تربیت عبادی ایفا می کند: نخست ارائه آموزشهای نظری و شفاهی در مورد عبادات که اغلب محدود به احکام است، و دیگر برگزاری مراسم مذهبی که عمدتاً محدود به اقامه نماز جماعت است. با وجود این، به دلیل برخی مشکلات، نماز جماعت نیز در همه مدارس و به صورت پیوسته اقامه نمی شود.
۲. افزون بر عوامل فردی (انگیزه و آگاهی دانش آموز)، عوامل اجتماعی (عمدتاً نوع نگرش دیگران و امکان تحقق عمل) نیز در شکل گیری رفتار عبادی مؤثر است.
۳. نقشهایی که معلمان می توانند و باید در تربیت عبادی ایفا کنند، به شرح زیر است:
 ۱. نقش آموزشی؛
 ۲. نقش الگویی؛
 ۳. نظارت و مراقبت؛
 ۴. ایجاد فضای اسلامی در مدرسه؛
 ۵. مشارکت معلمان دیگر در تربیت عبادی؛
 ۶. فراهم آوردن زمینه مشترک دانش آموزان در برگزاری مراسم عبادی در مدرسه؛
 ۷. ایجاد هماهنگی میان خانواده و مدرسه.

فصل چهارم

خلاصه و نتیجه گیری

در این فصل نخست چکیده‌ای از مطالب کتاب و در پایان، نتیجه‌گیری و پیشنهادهایی به منظور بهبود وضع تربیتی دینی در مدارس، ارائه می‌کنیم.

خلاصه

درباره ساختار اسلام (اجزا و مؤلفه‌های اسلام و روابط آنها با یکدیگر) نتایج زیر به دست آمد:

الف - اسلام هفت مؤلفه اساسی دارد که عبارت‌اند از: ۱. دانش و شناخت؛ ۲. اعتقادات؛ ۳. اخلاقیات؛ ۴. آداب و سنن؛ ۵. عبادات و شعائر دینی؛ ۶. اقتصادیات؛ ۷. تعالیم سیاسی و حکومتی.

ب - رابطه اجزا و مؤلفه‌های اسلام با یکدیگر تنها رابطه طولی یک طرفه نیست، بلکه رابطه آنها با یکدیگر بیشتر رابطه هسته و پوسته است. شناخت و اعتقاد به خدا هسته مرکزی اسلام است. شناخت و اعتقاد به نبوت، امامت و معاد، لایه دوم، اخلاقیات و عبادات لایه سوم و آداب و سنن لایه چهارم و سیاست و اقتصاد لایه پنجم آن را تشکیل می‌دهند. لایه‌های درونی هر قدر عمیق‌تر باشند، مهم‌تر هستند؛ زیرا منشأ لایه‌های بیرونی‌تر هستند و از سوی دیگر، لایه‌های بیرونی فراهم آورنده زمینه مناسب برای تحقق عملی لایه‌های درونی‌تر از یک سو، و محافظ و تقویت کننده آنها از سوی دیگر هستند.

درباره انواع دین‌داری و دین‌داری مورد قبول اسلام و مراتب و درجات آن به نتایج زیر دست یافتیم:

۱. دین‌داری مورد قبول اسلام آن است که به همه ابعاد دین اسلام توجه کند و در این توجه از افراط و تفریط پرهیزد.

۲. دین‌داری مورد قبول اسلام مراتب و درجاتی دارد. مرتبه متوسط دین‌داری آن است که فرد با شناخته‌های اسلامی به صورت مختصر آشنا و به اصول عقاید اسلامی آگاهانه و عالمانه معتقد باشد، و به عبادات واجب مقید بوده، به فضایل اخلاقی اساسی اسلام آراسته باشد؛ با مهم‌ترین آداب و سنن اسلامی آشنا و به آنها پایبند باشد و سرانجام از ارزشها و رفتارهای بنیادین اقتصادی و سیاسی اسلام آگاه و به آنها متعهد باشد.

۳. مرتبه‌ای از دین‌داری که مناسب است محور برنامه‌های تربیتی آموزش و پرورش باشد، همان است که در بند دو توضیح داده شد.

در فصل ویژگی‌های دانش‌آموز مؤمن، ویژگی‌های او را براساس مرتبه متوسط دین‌داری، در چهار قلمرو معرفتی، اعتقادی، عبادی و اخلاقی بیان کردیم که عبارت‌اند از:

۱. ویژگی‌های معرفتی: توانایی قرائت قرآن و آشنایی با معارف قرآنی، آشنایی با احادیث پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع)، آشنایی با تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص) و اهل‌بیت (ع)، آشنایی با زبان عربی.

۲. ویژگی‌های اعتقادی: شناخت و معرفت به خدا، اعتقاد به خدا، محبت به خدا، پرستش خدا و تعبد در برابر او، اطاعت و پیروی از خداوند، شناخت نبوت و امامت، اعتقاد به نبوت حضرت محمد (ص) و امامت امامان دوازده گانه (ع)، محبت پیامبر (ص) و امامان (ع)، اطاعت و پیروی از آنان، الگو دانستن آنان، شناخت اصل معاد و نتایج اعمال و اعتقاد به آنها، ترجیح دادن سعادت اخروی بر دنیوی.

۳. ویژگی‌های عبادی: آشنایی با احکام، فلسفه، فواید و آثار نماز و روزه، عادت کردن و متعهد شدن به انجام نمازهای یومیه و روزه ماه رمضان، آشنایی با نمازهای واجب و عبادات واجبی که بعدها مورد ابتلای دانش‌آموز خواهد شد، و آشنایی با نافله‌ها.
۴. ویژگی‌های اخلاقی:

الف - اخلاق فردی: تقوی، توکل، اخلاص، روحیه شکرگزاری در برابر نعمتهای خداوند، صبر و پایداری، عزت نفس، خوش‌بینی به زندگی، تعقل و تفکر، علم‌جویی، نظم و انضباط، احساس مسئولیت، جدیت و اتقان در کار، مراقبت از سلامت بدنی، رعایت نظافت و بهداشت، آراستگی ظاهر، میانه‌روی.

ب - اخلاق خانوادگی: حق‌شناسی و رعایت حقوق والدین، احترام به پدر و مادر، نیکی به پدر و مادر، رعایت حریم پدر و مادر، تکریم خویشاوندان.

ج - اخلاق اجتماعی: راستی، وفاداری، امانت‌داری، معاشرت با مردم، دوست داشتن مؤمنان، احترام به دیگران، رعایت حقوق دیگران، خیرخواهی دیگران و دعوت به نیکی، کمک به دیگران، حفظ مرزبندی‌ها در ارتباط با غیر مؤمنان، حیا، عفت، رعایت حریم در روابط با جنس مخالف، احترام به قانون و پیروی از آنها.

مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تربیت دینی دانش‌آموزان عبارت‌اند از: اراده، فطرت، داشته‌های ارثی دانش‌آموز (عوامل درونی)، خانواده، مدرسه، گروه دوستان، رسانه‌های جمعی و مؤسسات فرهنگی دینی (عوامل بیرونی) که در میان این عوامل، نقش کلیدی و اصلی از آن اراده دانش‌آموز و داشته‌های فطری و ارثی او است. در میان عوامل بیرونی در سالهای اولیه مدرسه، به ترتیب: خانواده، مدرسه و تلویزیون نقش اصلی را در شکل‌گیری شخصیت دینی دانش‌آموز ایفا می‌کنند؛ اما به تدریج نقش مدرسه و گروه دوستان پررنگ‌تر می‌شود. رسانه‌های جمعی دیگر مانند روزنامه‌ها، کتابها، مجلات و جز اینها نقش خود را بیشتر از طریق سایر عوامل تربیتی و نه به صورت مستقیم، ایفا می‌کنند.

در بررسی جایگاه معلم در نظام سنتی و جدید به این نتایج دست یافتیم: در گذشته، معلم در مدرسه و در درون نظام آموزشی جایگاهی یگانه و برتر داشت. افزون بر این، عوامل دیگر مؤثر بر تربیت محدود بود و معلم و مدرسه در میان سایر عوامل تربیتی نقشی ممتاز و برتر داشتند، در حالی که در آموزش و پرورش جدید عوامل جدیدی غیر از معلم وارد میدان شده‌اند و در نتیجه، معلم جایگاه برجسته پیشین خود را از دست داده است. به علاوه، در جوامع جدید عوامل مؤثر بر تربیت افزایش یافته و مدرسه جایگاه برتر خود در میان عوامل مؤثر بر تربیت را از دست داده است.

بررسی متون اسلامی نشان می‌دهد که معلم مقام و جایگاهی والا دارد تا جایی که پیامبر(ص) خود را معلم می‌داند. نقشی که در متون دینی برای معلم بیان شده، همان نقش پیامبری یعنی روشنگری و هدایت مردم به سوی رستگاری و دفاع از مرزهای فرهنگی اسلام است.

در بررسی نقشهای معلمان در تربیت اعتقادی به نتایج زیر دست یافتیم:

۱. در حال حاضر تمام مسئولیت تربیتی از جمله تربیت اعتقادی بر عهده مربیان پرورشی است و معلمان دیگر و کادر مدرسه برای خود نقشی در این زمینه قائل نیستند.
۲. معلمان دینی نیز تنها به آموزش اعتقادات به گونه‌ای که دانش‌آموز بتواند در امتحان نمره قبولی بگیرد، اهمیت می‌دهند.

۳. معلمان دینی در تربیت اعتقادی باید عهده‌دار دو نقش باشند: نقش آموزشی و ایجاد باور شناختی، و نقش ایمان‌آفرینی و ایجاد باور قلبی.

۴. برای ایجاد باور شناختی لازم است این مراحل طی شود: ۱. جدا کردن گزاره‌های اسلامی از غیر اسلامی؛ جدا کردن باورهای صادق موجه؛ ۳. کمک به ایجاد تصویری صحیح از موضوع، محمول و نسبت در قضایای اعتقادی، ۴. بیان دلایل متقن و قابل فهم.

۵. برای ایجاد باور و ایمان قلبی این فعالیتها ضروری است: ۱. تقویت روحیه حق‌گرایی (بیدار کردن فطرت الهی)؛ ۲. تقویت قدرت تفکر و تعقل و تشخیص حق از باطل؛ ۳. مقبولیت و اعتبار معلم؛ ۴. محبوبیت معلم؛ ۵. انتخاب رویکرد مناسب در بیان آموزه‌های دینی؛ ۶. عدم افراط و تفریط در بیان آموزه‌های دینی؛ ۷. پاسخ به پرسشها و اشکالات؛ ۸. مقاوم سازی اعتقادات دانش‌آموزان.

۶. معلمان دیگر نیز می‌توانند دو نقش در تربیت اعتقادی ایفا کنند: نخست نقش الگویی، یعنی ارائه الگویی از مؤمن به دانش‌آموزان؛ دوم: نقش آموزشی، به این معنا که مطالب اعتقادی متناسب با موضوع درس خود را برای دانش‌آموزان بیان یا بر آنها تأکید کنند. در بررسی نقش معلمان در تربیت عبادی نتایج زیر به دست آمد:

۱. در حال حاضر در تربیت عبادی دو گونه فعالیت صورت می‌گیرد: نخست ارائه آموزشهای نظری و شفاهی در مورد عبادات که در عمده موارد به احکام محدود می‌شود. دوم، برگزاری مراسم مذهبی که عمده آن مربوط به اقامه نماز جماعت است. با وجود این، به دلیل برخی مشکلات، نماز جماعت در همه مدارس اقامه نمی‌شود و در مدارس هم که اقامه می‌شود، دائمی نیست.

۲. دو دسته عوامل در بروز رفتار عبادی مؤثرند: عوامل فردی که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: شناخت و آگاهی، عادت به رفتار عبادی؛ و انگیزه. و عوامل اجتماعی که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نوع واکنش افراد مهم (دوستان نزدیک، والدین، معلمان و مدیر) به رفتار عبادی، و امکان انجام دادن عمل به صورتی آسان.

۳. نقشهایی که معلمان لازم است ایفا کنند تا به اهداف مطلوب در تربیت عبادی برسند،

به شرح زیر است:

۱. نقش آموزشی؛

۲. نقش الگویی؛

۳. نظارت و مراقبت؛

۴. ایجاد فضای اسلامی در مدرسه؛

۵. مشارکت دادن معلمان دیگر در تربیت عبادی؛

۶. فراهم آوردن زمینه مشارکت دانش آموزان در برگزاری مراسم عبادی در مدرسه؛

۷. ایجاد هماهنگی میان خانه و مدرسه در امر تربیت.

نتیجه گیری و پیشنهادها

با توجه به مطالب گذشته و تحقیقات انجام شده درباره نقش معلم در تربیت به صورت عام، و تربیت دینی، به صورت خاص به نظر می رسد:

۱. تغییرات به وجود آمده در نهاد آموزش و پرورش و نیز شرایط اجتماعی جامعه مورد توجه قرار نگرفته و هنوز هم رویکرد سنتی به معلم و نقش آن بر متون تحقیقی حاکم است؛ یعنی هنوز هم تعلیم و تربیت را تک عاملی و معلم را عامل اصلی می بینند؛ عاملی که می تواند هر نتیجه تربیتی و هر نوع تأثیر تربیتی را بر دانش آموزان داشته باشد. در نتیجه معلم را عامل هر شکست و موفقیت تربیتی می دانند و به همین جهت، تحقیقاتی درباره نقش تربیتی مدیران، ناظم و معاونان مدرسه انجام نشده است، در حالی که با تغییرات به وجود آمده، معلم را باید یکی از عوامل نظام مدرسه و آموزش و پرورش دانست که بدون هماهنگی و پشتیبانی مناسب از جانب عوامل دیگر، نمی تواند کاری از پیش ببرد.

۲. در نظام آموزش و پرورش به تهیه و تدوین کتاب درسی بیش از تربیت معلم اهمیت داده می شود. این امر در مورد معلمان دینی و مربیان نیز صادق است. بنابراین، لازم است تحقیقاتی در مورد چگونگی تربیت معلمان و مربیان دینی انجام شود تا روشن شود که آیا آموزشهای ارائه شده به آنان با انتظاراتی که جامعه از آنان دارد، متناسب است یا خیر.

۳. به تربیت معلمان دینی و مربیان بیش از پیش توجه شود؛ زیرا تعلیم و تربیت دینی نیازمند تخصصها و آگاهی های گوناگونی است که مربیان و معلمان دینی با آنها آشنایی زیادی ندارند.

۴. مدیر، معاون و ناظم مدرسه نقش مؤثری در تربیت دینی دانش آموزان دارند؛ زیرا آنان می توانند فعالیتهای تربیتی مربیان و معلمان را تسهیل یا به عکس، دشوار و دشوارتر کنند. بنابراین، پیشنهاد می شود تحقیقاتی در مورد نقش مدیران در تربیت دینی، انجام شود

تا زمینه برای جهت دادن به فعالیتهای مدیران در راستای اهداف تربیت دینی فراهم شود.

۵. خانواده نقشی مؤثر در تربیت دانش آموزان دارد. بنابراین، پیشنهاد می شود تحقیقاتی در مورد وضعیت موجود انجمن اولیا و مربیان انجام گیرد و میزان موفقیت یا ناکامی این انجمن در هماهنگ کردن خانه و مدرسه و عوامل مؤثر بر آن تبیین شود. همچنین تحقیقاتی به منظور یافتن بهترین راه کارهای هماهنگ کردن اقدامات این دو نهاد در راستای پیشبرد اهداف تربیتی، انجام پذیرد.

۶. با توجه به سابقه ۲۵ ساله امور تربیتی در مدارس، لازم است تحقیقی جامع درباره این نهاد، میزان موفقیت و ناکامی، و نیز عوامل موفقیت و ناکامی آن انجام شود. این تحقیق می تواند چراغی فراروی اقدامات آینده در تربیت دینی دانش آموزان باشد.

۷. پیشنهاد می شود در مورد فعالیتهایی که معلمان به ویژه معلمان و مربیان دینی در کلاس درس و مدرسه به منظور آموزش و پرورش دینی دانش آموزان انجام می دهند، تحقیقاتی تجربی صورت بگیرد. این تحقیقات، تصویری دقیق از نوع فعالیت معلمان و مربیان به دست داده و زمینه را برای ارزیابی دقیق تر نقش معلمان در تربیت دینی فراهم می آورد.

۸. در پایان، نگارنده پیشنهاد می کند، با توجه به شرایط اجتماعی جدید و با توجه به متعدد شدن عوامل مدرسه ای مؤثر بر تربیت، وظیفه ای با عنوان «مدیریت تربیتی» تعریف شود. این وظیفه عهده دار برنامه ریزی تربیتی و هماهنگ کردن تمام عوامل مدرسه ای در راستای تحقق اهداف برنامه تربیتی است. کسی که عهده دار این وظیفه می شود، بهتر است از نظر پست اداری در بالاترین مقام مدرسه ای قرار داشته باشد تا بتواند به راحتی همه عوامل را با یکدیگر هماهنگ کند.

همچنین لازم است رشته ای علمی به همین نام در دانشکده های علوم تربیتی و مراکز تربیت معلم تأسیس شود و تحقیقاتی درباره این موضوع به منظور مشخص کردن چگونگی برنامه ریزی تربیتی، چگونگی اجرای برنامه مذکور و بهترین راه استفاده از مدیر، معلمان، مربیان، معاون و ناظم در راستای پیشبرد برنامه، انجام شود. یکی از راههای دستیابی به این هدف، مصاحبه با مربیان، معلمان دینی و مدیران مدارس است که در تربیت دینی موفقیتهایی داشته اند.

منابع

منابع فارسی و عربی

۱. قرآن مجید.
۲. سید رضی (گردآورنده)، نهج البلاغه، بیروت: دارالمعرفه.
۳. آتش پور، حمید، «نوجوانان و تأثیر همسالان بر آنها»، تربیت، سال ۱۳، ش ۵، بهمن ۱۳۷۶ ش.
۴. آذربایجانی، مسعود، تهیه و ساخت آزمون جهت گیری مذهبی با تکیه بر اسلام، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲ ش.
۵. آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۶. ابن ابی الحدید، ابوحامد، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن ابی جمهور الاحسائی، عوالی اللآلی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه، تحقیق السید المرعشی و الشیخ مجتبی العراقی، قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۳ ق.
۸. ابن خلدون، عبد الرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ ۷، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
۹. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸ م.
۱۰. احمد بن حنبل، مسند احمد، (۶ مجلد)، بیروت: دار صادر، ۱۴۹۹ ق.
۱۱. احمدی، علی اصغر، مدرسه نامری، تهران: انتشارات مدرسه، ۱۳۷۶ ش.
۱۲. اعرافی، علیرضا و دیگران، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، تهران: سمت، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. الیاده، میرچا، دین پژوهی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
۱۴. امه دور، تلویزیون و کودکان، ترجمه علی رستمی، تهران: سروش، ۱۳۷۴ ش.
۱۵. امین، سید محسن، سیره معصومان، ترجمه حجتی کرمانی، تهران: سروش، ۱۳۷۶ ش.

۱۶. الاهوازی، حسین بن سعید، المؤمن، قم: مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. باتل، جی ال، و رابرت ال شانون، ایده‌های جدید در تعلیم و تربیت، ترجمه ماندانان سکوتیان، فرهنگخانه اسفار، ۱۳۶۷ ش.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۹. بخشنده، حمید، معرفت‌شناسی تطبیقی، قم: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. بصیرت منش، حمید و دیگران (به کوشش)، صحیفه دل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷ ش.
۲۱. بندورا، آلبرت، نظریه یادگیری اجتماعی، ترجمه فرهاد ماهر، شیراز: راه گشا، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. بهنام، جمشید و دیگران، خانواده، آموزش و فرهنگ، مجموعه مقالات، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۲۳. بیابانگرد، اسماعیل، روانشناسی نوجوانان، ج ۷، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۲۴. پاک سرشت، تعریف تعلیم و تربیت، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه ش ۱، ابی تا.
۲۵. تعدادی از دانشمندان، شناخت دانش ادیان، ترجمه و تدوین همایون همتی، تهران: نقش جهان، ۱۳۷۹ ش.
۲۶. ثقفی، ع، «نقش پدر و مادر در خانواده، چه قدر؟» رسالت، ۱۳۷۹/۵/۶ ش.
۲۷. جاحظ، عمرو بن بحر، البخله، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۸ م.
۲۸. جوادی آملی. عبد الله، شریعت در آینه معرفت، [بی جا]: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲ ش.
۲۹. جوادی، محسن، نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۳۰. جهانیان، رمضان، «بررسی جاذبه‌ها و دافعه‌ها در اقامه نماز جماعت مدارس شهر تهران» تربیت، سال ۱۴، ش ۶، اسفند ۱۳۷۶.
۳۱. جیمز، ویلیام، دین و روان، ترجمه مهدی قاضی، ج ۲، قم: دار الفکر، ۱۳۷۶ ش.
۳۲. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

۳۳. حسینی زاده، سید علی، تربیت فرزند، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش.
۳۴. خادمی کوشا، محمد علی، جوان در پرتو اهل بیت (ع)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۳۵. خمینی، سید روح الله، مناهج الوصول الی علم الاصول، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳ ش.
۳۶. الدارمی، عبدالله بن بهرام، سنن الدارمی، (۲ مجلد)، دمشق: مطبعة الاعتدال، [بی تا].
۳۷. داوودی، محمد، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع): تربیت دینی، قم: مؤسسه پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.
۳۸. دبیرخانه سمپوزیوم جایگاه تربیت، نقش تربیتی معلم، (مجموعه مقالات)، ج ۱، تهران: انتشارات تربیت، ۱۳۷۴ ش.
۳۹. دژاکام، علی، معرفت دینی، [بی جا]: مرکز پژوهشهای اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، ۱۳۷۷ ش.
۴۰. دفتر امور کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، جلوه های معلمی استاد، ج ۳، انتشارات مدرسه، ۱۳۶۹ ش.
۴۱. دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف کتب درسی، مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، ج ۲، تدوین محسن شکوهی یکتا، [بی جا]: [بی تا].
۴۲. دفتر طرحهای ملی، ارزشها و نگرشهای ایرانیان، تهران: موج دوم، ۱۳۸۲ ش.
۴۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۲ ش.
۴۴. ———، روانشناسی رشد (۱)، تهران: سمت، ۱۳۷۴ ش.
۴۵. ———، روانشناسی رشد (۲)، تهران: سمت، ۱۳۷۵ ش.
۴۶. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۶ ش.
۴۷. دیلمی، ارشاد القلوب، (۲ مجلد)، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۳ ق.
۴۸. رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء، جمعی از محققان، المجلد الاول، قم: مرکز النشر لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۴۹. رفیع پور، فرامرز، آنوتومی جامعه، تهران: [بی تا]، ۱۳۷۷ ش.
۵۰. ریاحی، محمد حسین، «نقش آموزشی مساجد در تمدن اسلامی»، مسجد، ش ۶۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۲ ش.

۵۱. ریو، جان مارشال، انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: مؤسسه نشر و ویرایش، ۱۳۷۶ ش.
۵۲. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، تصحیح مصطفی حسین احمد، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ ق.
۵۳. سادئی، علی، «بررسی عوامل مؤثر در ترغیب دانش‌آموزان به نماز»، فصلنامه تعلیم و تربیت، ش ۴۷، ۱۳۷۵ ش.
۵۴. ———، «ویژگی‌های دبیر دینی مطلوب و نقش او در شکل‌گیری هویت دینی دانش‌آموزان»، مجموعه مقالات، چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت، نقش تربیتی معلم، ج ۲، تهران: انتشارات تربیت، ۱۳۷۴ ش.
۵۵. ساروخانی، باقر، دائرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۰ ش.
۵۶. سبحانی، جعفر، الايمان والكفر في الكتاب والسنة، قم: مؤسسة الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۶ ق.
۵۷. ———، فروغ ابدیت، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا].
۵۸. ستاد مرکزی اقامه نماز، «کنکاشی در راهکارهای گسترش فرهنگ نماز در مدارس»، مسجد، ش ۷۹.
۵۹. سرمد، غلامعلی، «عمده‌ترین عوامل مؤثر در تربیت کودکان»، تربیت، سال ۱۱، ش ۷، ۱۳۷۵ ش.
۶۰. سروش، عبد‌الکریم، «اصناف دین ورزی»، کیان، سال ۹، ش ۵۰، دی و بهمن ۱۳۷۸.
۶۱. سید کباری، سید علی رضا، حوزه‌های علمیه شیعه در گستره جهان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش.
۶۲. سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۶۳. شکور، عبدالله، آداب مسلمان زیستن، قم: نشر پیام مهدی، ۱۳۸۱ ش.
۶۴. شکوهی، فاطمه، «بررسی عملکرد آموزشی مساجد»، مسجد، ش ۷۱، آبان ۱۳۸۲ ش.
۶۵. شکوهی یکتا، محسن، تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: وزارت آموزش و پرورش، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، ۱۳۷۳ ش.
۶۶. شمس، منصور، معرفت‌شناسی، قم: آیت عشق، ۱۳۸۲ ش.
۶۷. الشیبانی، عمر محمد التومی، من اسس التربية الاسلامية، طرابلس: المنشأة العامة للنشر و التوزيع و الاعلان، الطبعة الثانية، ۱۹۸۲ م.
۶۸. شیخ صدوق، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

۶۹. شیخ مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۷۰. صالحی، علی، «نماز در مدرسه»، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، ش ۲۲، ۱۳۷۸ش.
۷۱. صفی نژاد، جواد، مبانی جغرافیای انسانی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ش.
۷۲. طاهری، مرتضی، «روش و شرایط مناسب به منظور تربیت دینی در مدرسه»، مجموعه مقالات چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت، نقش تربیتی معلم، ج ۲، تهران: انتشارات تربیت، ۱۳۷۴ش.
۷۳. طباطبایی، سید محمد رضا، المراد من مینة المرید، قم: مؤسسه دارالعلم، ۱۳۷۷ش.
۷۴. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، (۲۰ مجلد)، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ق.
۷۵. الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، (۱۰ جلد)، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۷۶. الطریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ویراسته و تصحیح محمود عادل، (۲ جلد)، ج ۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
۷۷. ظهیری، علی اصغر، اخلاق اجتماعی جوانان، قم: انتشارات انصاری، ۱۳۷۸ش.
۷۸. عالمی، سید کمال، «جایگاه معلم پرورشی»، تربیت، ش ۹، ۱۳۷۹ش.
۷۹. عاملی، شیخ حرّ، وسائل الشیعه، قم: آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۸۰. عبدالله احمد قادری، دور المسجد فی التریبه، جدّه، دار المجتمع للتوزیع والنشر، ۱۹۹۱م.
۸۱. عسکری، محمد، «بررسی نگرش و راههای جذب دانش آموزان دوره راهنمایی و متوسطه استان همدان به اقامه نماز» فرهنگ همدان، ش ۱۹ - ۲۰.
۸۲. علاونه، شفیق فلاح، «خصائص المتعلم من وجهة النظر الشخصية الاسلامیه»، بحوث المؤتمر التربوی، مؤتمر نحو بناء نظریة تربویة اسلامیه معاصرة، ج ۱، عمان: جمعیه الدراسات والبحوث الاسلامیه، ۱۹۹۱م.
۸۳. عمر ناصف، عبد الله، «آموزش علوم و ارزشهای دینی»، تربیت اسلامی: ویژه تربیت دینی، تهران: تربیت اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۸۴. غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، [بی تا].
۸۵. غفاری، حسین، «اوصاف شیعه در نگاه اهل بیت (ع)»، شیعه شناسی، سال اول، ش ۲، ۱۳۸۲ش.
۸۶. فارابی، ابو نصر محمد، میاست مدینه، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.

۸۷. فلسفی، محمد تقی، جوان از نظر عقل و احساسات، ج ۱۵، تهران: هیئت نشر معارف اسلامی، ۱۳۴۸ ش.
۸۸. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، تصحیح حسین اعلمی، (۵ جلد)، ج ۲، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ ق.
۸۹. فیض کاشانی، ملا محسن، کتاب الوافی، قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم: ۱۴۰۴ ق.
۹۰. قائمی، علی، خانواده و نقش بنیادین آن، تهران: سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۰ ش.
۹۱. قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، تهران: مکتبه الصدر، [بی تا].
۹۲. کاویانی، محمد، «جایگاه مفهومی ایمان در روانشناسی اجتماعی»، حوزه و دانشگاه، سال ۵، ش ۱۶-۱۷، ۱۳۷۷ ش.
۹۳. کریمی، عبدالعظیم، «بحثی درباره جایگاه فعالیتهای پرورشی» تربیت، ش ۳، آذر ۱۳۷۳ ش.
۹۴. کریمی، ولی الله، «بررسی میزان توقعات تربیتی از مدیران مدرسه»، (مجموعه مقالات) چهارمین سمپوزیوم جایگاه تربیت، ج ۲، تهران: انتشارات تربیت، ۱۳۷۴ ش.
۹۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ط ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۹۶. ———، فروع الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ ق.
۹۷. کنگره امام رضا (ع)، فقه الرضا، مشهد: ۱۴۰۶ ق.
۹۸. گوردون، او، «برنامه درسی پنهان»، ترجمه محمد داوودی، حوزه و دانشگاه، ش ۱۹، تابستان ۱۳۷۸ ش.
۹۹. گیلک، عبد الامیر، «نوجوانان و الگوپذیری»، تربیت، ش ۲، ۱۳۷۷ ش.
۱۰۰. لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۰۱. ماسن، پاول هنری و دیگران، رشد و شخصیت کودک، ترجمه مهشید یاسایی، ج ۲، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸ ش.
۱۰۲. ماهنامه تربیت، «فعالتهای پرورشی مربیان مدارس»، ش ۱۰، تیر ۱۳۷۷ ش.
۱۰۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ط ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۰۴. محسن پور، بهرام، «نقش تربیتی معلم در فرایند تعلیم و تربیت»، فصلنامه تعلیم و تربیت، ش ۷۲-۷۳، زمستان ۱۳۸۱ و بهار ۱۳۸۲.

۱۰۵. محسنی، منوچهر، آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی - فرهنگی در ایران، تهران: دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۷۹ ش.
۱۰۶. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۰۷. محمدی، علی، «مسجد و تعلیم و تربیت»، مسجد، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۸۱ ش.
۱۰۸. مدبر عزیزی، غلامرضا، «نقش خانواده در تربیت دینی کودکان»، تربیت، سال ۱۱، ش ۹ و ۱۰، آذر و بهمن ۱۳۷۳.
۱۰۹. مروجی طبسی، محمد جواد، جوان از منظر معصومان، قم: انتشارات سلسال، ۱۳۸۲ ش.
۱۱۰. مزلو، ابراهام اچ، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ ش.
۱۱۱. مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ، ج ۸، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۷۷ ش.
۱۱۲. مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، [بی جا]: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
۱۱۳. ———، معارف قرآن، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۷ ش.
۱۱۴. مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، ج ۱۰، تهران: صدرا، ۱۳۶۷ ش.
۱۱۵. ———، فطرت، ج ۸، تهران: صدرا، ۱۳۷۵ ش.
۱۱۶. ———، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۸۰ ش.
۱۱۷. ———، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۱۱۸. معلمی، حسن، معرفت‌شناسی در فلسفه غرب، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹ ش.
۱۱۹. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۸، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۱۲۰. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، (۲۷ مجلد)، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۵۳ - ۱۳۶۶ ش.
۱۲۱. ملکیان، مصطفی، معرفت‌شناسی (شناخت‌شناسی)، ویرایش و حروفچینی: عباس خسروی فارسائی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰ ش.
۱۲۲. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، تدوین مجتبی فراهانی، ج ۲، تهران: ۱۳۷۸ ش.
۱۲۳. النسائی، احمد بن شعيب، السنن النسائی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.

۱۲۴. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق مؤسسة آل البيت (ع)، بیروت: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ ق.
۱۲۵. ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام، ۲ ج، قم: مکتبه الفقیه، ابی تا.
۱۲۶. وهابی، زهرا، نقش تلویزیون در بزهکاری اطفال و نوجوانان، پایان نامه فوق لیسانس، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق، ۱۳۷۹ ش.
۱۲۷. الهندی المتقی، کثر العمال، (۱۶ مجلد)، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۴۸ م.

منابع لاتین

1. Biddle, B. J. "Teachers' Roles"; *The International Encyclopedia of Education*; second edition: edit by Totsten Husen & T. Neville postlethwaite; Elsevit Science Ltd; 1994; Volum10 .
2. Boudon Raymond & Francois Bourricand: *A Critical Dictionary of Sociology*; translated: Peter Hamilton; London Rutledge & the University of Chicago; 1989.
3. Bruoudy Harry s., "New Problems and Old Solutions"; *The philosophy of Education*; second edition; edited by Joe park; New Yourk and London; Macmillan; 1964.
4. Clark Bevetley & Brian R. Clack; *The Philosophy of Religion*; London; Polity Press; 1998.
5. Damon, w.; "peer Relations and Learning"; *International Encyclopedia of Education*; volume 8; second edit. 1994.
6. Goode stephen; 'The Education of Good Character'; www.findarticles.com 10/5/2003.
7. Hick, John, *Pilosophy of Religion*; third Edit, New Delhi; Prentice- Hal; 1988.
8. Lickona; Tomus; 'The Teacher's Role in Character Education'; *Journal of Education*, 1997, vol.179, Issue2.
9. Lieshout, van, C. F. M.: Peer relations and development; *International*

- Encyclopedia of Education*; Volume 8; second edit. 1994.
10. *Psychology of Education*; edited by peter k. Smith and A. D. pellegrini; london and New York; 2000.
 11. Stevenson H.W. and A. J. Fuligni, 'Home environment and school', *the International Encyclopedia of Education*, Volume 5; second edit . 1994.
 12. Taylor, Shelley and et al; *Social Psychology*; tenth ed. prentice- Hall: 2000.
 13. Teneja, R. p. ; *Anmol's Dictionary of Education*; New Delhi; Anmol; 1989.
 14. Theodorson, George A. & Achilles G. Theodoson; *A Modern Dictionary of Sociology*; Fitzhenry & Whiteside Limited; Toronto; 1969.
 15. Thomas, R. M; "Religious Education"; *The International Encyclopedia of Education*; second edition; edit by Totsten Husen & T. Neville Postlethwaite; Elseviet Science Ltd; 1994; Volume 9.
 16. Yandell, kaith, E., *Philosophy of Religion*; London; Routledge; 1999.



مرکز تحقیقات تکنولوژی آموزشی

نمایه اشخاص

آتش پور، ۱۰۹	۸۲، ۸۳، ۱۳۴، ۱۶۷، ۱۸۱
آدم، ۷۴، ۱۳۰	امام جواد(ع)، ۱۸۱
آذربایجانى، ۵۹	امام حسن(ع)، ۲۴، ۵۵، ۶۱، ۷۴، ۱۱۸
ابان بن تغلب، ۱۳۸	امام حسین(ع)، ۲۴، ۵۵، ۷۳، ۷۴، ۱۰۱
ابراهیم(ع)، ۹۰، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۷۰	امام رضا(ع)، ۵۱، ۷۱، ۸۲
ابراهیم (فرزند پیامبر اسلام(ص)، ۷۵	امام زین العابدین(ع)، ۳۳، ۴۷، ۶۹
ابن ابی العوجا، ۱۹۰	امام سجاد(ع) ← امام زین العابدین(ع)
ابن خلدون، ۹۸-۱۰۰	امام صادق(ع)، ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱
ابن زیاد، ۷۳	۵۲، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹
ابن سینا، ۱۳۶	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۸
ابن میثم، ۱۴۵	۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۰۸
ابوجهل، ۱۳۷	امام علی(ع) ← امیرالمؤمنین(ع)
ابو عبدالله اشعری، ۲۱۰	امام کاظم(ع)، ۶۲، ۷۱، ۱۳۸، ۲۱۱
ابوعلی سینا ← ابن سینا	امیرالمؤمنین(ع)، ۲۱، ۲۴، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۱
ابی کهمس، ۳۴	۵۵، ۵۷، ۶۳، ۷۰-۷۶، ۷۹-۸۱، ۸۳، ۹۴، ۹۷
احول، ۱۱۸	۱۰۱، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۱
اخوان الصفا، ۹۸، ۹۹	امین، علامه سید محسن، ۱۳۸
ارسطو، ۱۳۶	امیه بن خلف، ۱۳۷
اصحاب کهف، ۹۲، ۹۳	اوتو، ۱۴، ۱۵
اعرافى، علیرضا، ۵	بروجردی (آیه الله)، ۱۲۳
افلاطون، ۱۳۶	بشر حافی، ۱۳۸
ام القرى، ۲۲	بلا، رابرت، ۱۵
امام باقر(ع)، ۲۲، ۴۷، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۰	

رزاقی، هادی، ۵	بلال حبشی، ۱۳۷
رسول خدا(ص) ← پیامبر(ص)	پارسونز، ۱۴، ۱۵
رفاعة بن رافع، ۲۱۱	پیامبر(ص)، ۳، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۵-۳۸، ۴۰
رقیه، ۱۱۲	۴۲، ۴۶-۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۶۲-۶۶، ۷۰
زرتشت، ۱۴	۷۸-۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱
زن فرعون (آسیه)، ۹۲	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۹، ۱۴۵
زهرا(س)، ۱۳۹	۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۸
سادنی، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹	۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰
سبحانی (آیه الله)، ۵۰، ۵۳، ۱۴۶	تمیمی، ۱۷۹
سروش، عبدالکریم، ۴۳، ۴۵	تیلیخ، یل، ۱۴، ۱۵
سعد بن معاذ، ۷۵	ثمالی، ۶۹
سعدی، ۹۶، ۲۰۶	ثممه، ۹۸
سکینه، ۱۱۲	جابر، ۷۰
سمیه، ۱۳۷	جاحظ، ۹۸
سید علی خان، ۱۴۶	جبرئیل، ۲۲، ۷۴
سید محمد باقر صدر، ۲۷	جعفر بن محمد ← امام صادق(ع)
سید مرتضی، ۱۴۵	جوادی آملی، عبدالله، ۱۵
شعیب، ۶۳، ۶۴	جهانیان، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳
شفیق فلاح حسان علاونه، ۵۹	جهنم بن صفوان، ۱۴۵
شلایر ماخر، ۱۴، ۱۵	جیمز، ویلیام، ۱۴، ۱۵
شهید ثانی، ۱۴۶، ۱۷۶	حائری (آیه الله)، ۱۲۲، ۱۲۳
شهید صدر، ۲۷	حبیب بن مظاهر، ۱۱۲
شیخ مفید، ۱۲۲	حسن بن علی وشاء، ۱۳۸
شیطان، ۹۴، ۹۵	حضرت زینب(س)، ۷۳، ۱۱۲
ضمّام بن ثعلبه، ۱۷۹	حضرت علی(ع) ← امیرالمؤمنین
ضمّامه، ۱۷۹	حلی (علامه)، ۱۴۵
ضمّامة بن ثعلبه، ۱۶۵	خمینی، سید روح الله، ۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۵
طباطبایی (علامه)، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۱۶۶	۱۴۰، ۱۶۲
طبرسی، ۱۴۵	خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۴۵

- عبدالله بن عمر، ۴۸
عبدالله (ابن حسن ع)، ۱۱۲
عزی، ۱۳۷
عسکری، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲
عقبه، ۱۷۶
علم الهدی، جمیله، ۵
علی اصغر، ۱۱۲
علی اکبر، ۱۱۲
علی بن الحسین (ع) ← زین العابدین (ع)
علی بن عقبه، ۲۱۱
علی (ع) ← امیرالمؤمنین (ع)
عمار، ۱۳۷
عمرالمقصود، ۱۳۹
عیسی بن عبدالله قمی، ۲۰۸
عیسی (ع)، ۴۶
غزالی، ۲۶، ۲۹
فارابی، ۱۳۶
فاضل مقداد، ۱۴۵
فاطمه (س)، ۵۵، ۱۰۱، ۱۱۲
فخر رازی، ۵۰
فردوسی، ۹۶
فرعون، ۹۲، ۱۶۷
فیض کاشانی، ۵۲
قارون، ۶۷، ۱۷۴
قاسم، ۱۱۲
کاتبان وحی، ۲۲
کاویانی، ۱۴۸
کاهلی، ۲۰۶
کینگ، وینستون، ۱۴، ۱۵
لات، ۱۳۷
لقمان، ۶۷
مادر موسی (یوکابد)، ۹۲
مجلسی (علامه)، ۵۰، ۵۳، ۶۲
محقق طوسی ← خواجه نصیرالدین طوسی
محمد بن زیاد ازدی، ۴۸
محمد بن کرام، ۱۴۵
محمد حنفیه، ۸۱، ۹۷
محمد (س) ← پیامبر (ص)
مزلو، ۳۶
مصباح یزدی، ۲۷-۳۰، ۸۹، ۹۰
مطهری، مرتضی، ۴، ۸۹، ۹۰، ۱۴۱، ۱۶۰
معاذ، ۳
معاویه، ۱۳۹
معاویه بن یزید، ۱۴۰
مفضل، ۱۹۰
موسی (ع)، ۳۷، ۴۶، ۹۲، ۱۴۶، ۱۶۷
مهدی (ع)، ۲۴
میرزای شیرازی، ۱۲۲
هریس، ۱۷۶
هری سموئیل برودی، ۱۲۴
همام، ۱۳۸، ۱۳۹
هیوم، رابرت، ۱۴، ۱۵
یاسر، ۱۳۷
یزید بن معاویه، ۱۳۹
یعقوب، ۷۳
یوسف، ۷۳

نماية آيات

- إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ... (انسان، ٢٠)، ٨٩
- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، (غافر، ٥٢)، ٩٢
- إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، (حجرات، ١٣)، ٧٠
- إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَمُ، (آل عمران، ١٩)، ٩٠
- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا... (فصلت، ٣١)، ٩٤
- إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا، (مريم، ٩٦)، ١٨١
- إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ، (يوسف، ٦)، ٩٤
- إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي، (قصص، ٧٨)، ١٧٤
- إِنَّهُ يَرْكُمُ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، (اعراف، ٢٨)، ٩٥
- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ... (بقره، ٢١٤)، ٩٣
- أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَدِيرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ... (قيامت، ٣ - ٥)، ١٦٦
- رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَصْلَحُونَا السَّبِيلَ، (احزاب، ٦٧)، ١٦٨
- فَأَوْمَ وَجْهِكَ لِلَّذِينَ حَنِيفًا فِطَرْتَ اللَّهُ أَلَتِي فِطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، (روم، ٣٠)، ٩٠، ١٧٠
- فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ... (نساء، ٦٥)، ١٤٨
- فَلَمَّا جَاءَهُمْ ءَايَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا... (نمل، ١٤ - ١٥)، ١٤٦
- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، (زلزال، ١٠)، ٦٧
- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، (صاد، ٨٢)، ٩٤
- قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ... (اعراف، ١٦ - ١٧)، ٩٥
- قَالُوا يٰتَابَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ... (يوسف، ١٧)، ١٤٥
- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، (مؤمنون، ٦ - ٧)، ٨٣
- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي، (آل عمران، ٣١)، ٦٤
- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ، (شورى، ٢٤)، ٦٥
- قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ، (حجرات، ١٤)، ١٤٥
- كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ... (مطففين، ١٤)، ١٦٦
- لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ... (آل عمران، ٢٩)، ٨٢

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ ... (احزاب، ٢٢)، ٦٦
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ ... (آل عمران، ١٦٤)، ١٣١
 لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ ... (توبه، ٢٥ - ٢٦)، ٩٣
 لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ ... (بقره، ١٧٨)، ٦٦
 لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ، (انفال، ٤٢)، ١٤٧
 مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ، (مائده، ٩)، ١٣٤
 مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَغْلُمُ مَا تُبْذُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ، (مائده، ١٠٠)، ٨٩، ١٣٤
 نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى، (كهف، ١٣)، ٩٣
 ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ، (قلم، ١)، ١٣٠
 وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا ءَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا ... (بقره، ١٧٠)، ١٦٨
 وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ ... (اعراف، ١٧٢ - ١٧٣)، ٩٠
 وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ، (بقره، ٨٤)، ٧٧
 وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ... (بقره، ٢٦١)، ١٤٧، ١٦٥
 وَ أَصْبَحَ قُودًا أَمِ مُوسَىٰ قَرَعَا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَن رَبَطْنَا عَلَىٰ ... (قصص، ٧٨)، ٩٢
 وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، (اسراء، ١١)، ٦٦
 وَ أَتَيْنَا فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الذَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا ... (قصص، ٧٨)، ٦٧
 وَ الَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَ ءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ، (محمد، ١٨)، ٩٣
 وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ، (عنكبوت، ٧٠)، ٩٣
 وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلَٰوًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ... (نمل، ١٤)، ١٤٥، ١٦٧
 وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (كهف، ١٥)، ٩٢
 وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ ... (ابراهيم، ٢٣)، ٩٥
 وَ قُضِيَ رَبُّكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ ... (اسراء، ٢٤)، ٧٧
 وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا، (اسراء، ٣٠)، ٧٧
 وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، (بقره، ٤٢)، ١٤٨
 وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ... (روم، ٢٨)، ٩٢
 وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ، (نحل، ٣٧)، ٦٤
 وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ، (آل عمران، ١٢٣)، ٩٣
 وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِن قَبْلُ ... (بقره، ٨٩ - ٩٠)، ١٤٧، ١٦٨
 وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا ... (توبه، ١٢٢)، ١٣٢

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ... (عنکبوت، ۶۵)، ۶۷
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ... (بقره، ۱۶۶)، ۶۳
وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً، (طاه، ۱۲۴)، ۹۱
وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَهَذَا عَلَى وَهْنٍ وَفَضَّلَهُ... (لقمان، ۱۴)، ۷۷
وَكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ... (قصص، ۸۲)، ۱۷۲
وَآمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ، (بقره، ۴۱)، ۱۴۷
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ... (جمعه، ۲)، ۱۳۴
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَن تَنْصَرُوا اللَّهَ يَنْصَرُكُمْ وَ يَتَّيْتِ أَقْدَامَكُمْ، (محمد، ۸)، ۹۲
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (نساء، ۶۰)، ۶۴، ۶۶
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُّوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِثَاءً تَعْبُدُونَ، (بقره، ۱۷۲)، ۷۲
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِآلِهِ وَرَسُولِهِ وَالَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ... (نساء، ۱۳۶)، ۱۴۷
يَنْبَنِيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ... (لقمان، ۱۷)، ۶۷
يَنْبَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَخَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ... (يوسف، ۸۶)، ۷۳
يَنْبَنِيَّ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ، (اعراف، ۳۷)، ۹۵
يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ، (مجادله، ۱۱)، ۱۳۰
يَسْلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قُرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ، (قصص، ۷۹)، ۱۷۴
يَوْمَ تَقْلَبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَسْلَيْتَنَا أَطْعَمَنَا اللَّهُ وَ أَطْعَمَنَا الرُّسُلَا... (احزاب، ۶۶ - ۶۸)، ۱۷۳
آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ... (بقره، ۲۶۸)، ۶۵

نماية روايات

- إذا عمل أحدكم فليتقن، ٧٥
- ارجع فصل؛ فإنك لم تصل. فرجع فصلى، ثم جاء فسلم على النبي (ص)، فردّ عليه السلام...، ٢١١
- إرغب فيما عند الله - عز وجل - يحبك الله وازهد فيما عند الناس يحبك الناس، ١٨٢
- استقبل رسول الله (ص) حارثة ابن مالك بن النعمان الانصارى فقال له: كيف أنت...، ٥٨
- افضل الاعمال العلم بالله، ٦٢
- افضل العبادة العفاف، ٨٣
- اكثر ما تلج به امتى الجنة، تقوى الله وحسن الخلق، ٧٠
- الإمام علم بين الله عز وجل وبين خلقه، فمن عرفه...، ٦٥
- البشر الحسن وطلاقة الوجه مكسبة للمحبة وقربة من الله وعبوس الوجه...، ١٨١
- التوكل على الله درجات؛ منها ان تتوكل...، ٧١
- الجنة محفوفة بالمكاره والصبر؛ فمن صبر على المكاره فى الدنيا دخل الجنة و جهنم محفوفة...، ٧٢
- الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد فإذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك...، ٧٢
- الصحة افضل النعم، ٧٥
- العالم كمن مع شمعة تضئ للناس، فكل من أبصر شمعته دعا له بخير، كذلك العالم...، ١٣٥-١٣٤
- القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله، ٦٣
- المحمدية السمحة إقام الصلاة و ايتاء الزكاة و صيام شهر رمضان و حج البيت...، ٨٠
- المرء على دين خليله و قرينه، ١٠٨
- المؤمن القوى خير و أفضل و أحب إلى الله عز وجل من المؤمن الضعيف، ٧٥
- المؤمن مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف، ٧٩
- النظافة من الايمان، ٧٦
- امتحنوا شيعتنا عند مواقيت الصلوات كيف محافظتهم عليها و إلى أسرارنا...، ٨١
- إن العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما تزل المطر عن الصفا، ١٧٨، ٢٠٧
- إن العالم الصالح فى هذا الزمان بمنزلة نبي من الأنبياء و متى كان كذلك فليعلم...، ١٣٣
- إن القصد امر يحبه الله عز وجل و إن السرف امر يبغضه الله، ٧٦
- إن الله عز وجل وضع الايمان علي سبعة أشهم على البر و الصدق...، ٧٩

إن الله و ملائكته حتى النملة في جحرها و حتى الحوت في البحر يصلون على معلم الناس الخير، ١٣٢
 إن النبي (ص) حج و تحته رجل رث و قطيفة خلقة قيمته أربعة دراهم، و طاف ... ٢٠٦
 إن أول ما يحاسب به العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها، ٦٨
 إن أعظم الناس منزلة عند الله يوم القيامة أمشاهم في أرضه بالنصيحة لخلقه، ٨١
 إن رسول الله أبصر رجلاً قد دبّرت جبهته، فقال له النبي: من يغالب عمل الله يغلبه ... ٢١٠
 إنك مسئول عما وليته به من حسن الأدب والدلالة على ربه ... ٣
 إن لسان المؤمن وراء قلبه فإذا أراد أن يتكلم بشئ يدبره بقلبه ثم أمضاه بلسانه، ٧٤
 إن مثل العلماء في الأرض كممثل النجوم في السماء يهتدى بها في ظلمات البرّ و البحر ...، ١٣٤
 إن من الكبائر عقوق الوالدين و اليأس من روح الله، ٧٤
 أني بعثت معلماً، ١٣١
 إني لأعلم إنه سبيلي و يصل إليه البلاء و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحكمه، ٧٥
 أوصى الشاهد من امتي و الغائب منهم و من في أصلاب الرجال و أرحام النساء ...، ٧٨
 أوصيكما و جميع ولدي و أهلي و من بلغه كتابي بتقوى الله و نظم امركم، ٧٥
 أبصر رسول الله رجلاً شعثاً شعر رأسه، وسخة ثيابه، سيئة حاله ...، ٧٦
 أدبني ربي فأحسن تأديبي، ١٣١
 أدبوا أولادكم على ثلاث خصال: حب نبيكم و حب أهل بيته ...، ٦٥
 أغد عالماً او متعلماً او أحب أهل العلم و لا تكن رابعاً قتهلك ببغضهم، ٧٤
 ألبس و تجمل، فإن الله جميل يحب الجمال و ليكن من حلال، ١٨٢
 أن أمير المؤمنين كان يقول: طوبى لمن اخلص لله العبادة و الدعاء، ٧٢
 أ يكون لغيرك من الظهور ما ليس لك، ١٥٢
 بني الاسلام على خمس: على الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الولاية، ٦٨
 تزاوروا فإن في زيارتكم احياء لقلوبكم و ذكراً لاحاديثنا، ٧٩
 تزوجوا في الحجز الصالح فإن العرق دشاس، ٩٦
 تعلموا العربية فانها كلام الله الذي يكلم به خلقه، ٦١
 ثلاث منجيات؛ فذكر الثالث القصد في الغنى و الفقر، ٧٧
 حبيب للشئ يعمي و يصم، ١٨٠
 حديث في حلال و حرام تأخذه من صادق خير من الدنيا وما فيها من ذهب او فضة، ٦١
 حرمة المؤمن أعظم من حرمة الكعبة، ٨٠
 حسن الاخلاق برهان كرم الاعراق، ١٠١

- دخل سدير الصيرفي على ابي عبدالله(ع) و عنده جماعة من أصحابه، فقال: ...، ٨١
- سأل رجل رسول الله ما حق الوالد على ولده؟ قال: لا يسميه باسمه و لا يمشى بين يديه ...، ٧٨
- شيعتنا أهل الورع و الاجتهاد و أهل الوفاء و الأمانة و أهل الزهد ...، ٧٩
- صلوا كما رأيتموني أصلي، ٢٠٥
- علماء أمتي كأنبياء بنى إسرائيل، ١٣٣
- علماء شيعتنا مرابطون بالشجر الذي يلي ابليس و عفاريتة، يمنعونهم عن الخروج ...، ١٣٥
- عليك بالاحداث فانهم اسرع الى كل خير، ١٧٢
- عليك بطاعة الاب و بزه و التواضع و الخضوع و الاعظام و الاكرام له الاب ...، ٧٨
- عليكم بالإخوان فانهم عدة في الدنيا و الآخرة، ١٠٨
- عنوان صحيفة المؤمن حب على بن ابي طالب، ٦٦
- قولوا لا اله الا الله تفلحوا، ٢٣
- قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال لكم فإن الله يبغض اللعان السباب الطعان على المؤمنين، ٨٠
- قيل يا رسول الله، ما حق الوالد؟ قال: ان تطيعه ما عاش ...، ٧٨
- كان امير المؤمنين يقول: لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل، ٧٠
- كان يحث امته على النظافة و يأمرهم بها و أن من المحفوظ ...، ٧٦
- كلاهما على خير و أحدهما افضل من صاحبه ...، ١٠
- كل عين باكية يوم القيامة غير ثلاث عين سهرت ...، ٨٣
- كلكم راع و كلكم مسؤول عن رعيته و الامير الذي على الناس راع و هو مسؤول عن رعيته ...، ٧٥
- كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه و ينصرانه، ٩١
- كل مولود يولد على الفطرة و انما أبواه يهودانه أو يمجسانه، ١٧٢
- كل مولود يولد على المعرفة بأن الله تعالى خالقه و ذلك قوله تعالى ...، ٩١
- كونوا دعاة الناس بغير ألسنتكم ليروا منكم الاجتهاد و الصدق و الورع، ١٧٨، ١٨٦، ٢٠٦
- لا تصحب الشرير فان طبعك يسرق من طبعه شرا و انت لا تعلم، ١٠٨
- لقد كنا مع رسول الله نقتل أبائنا و أبنائنا و اخواننا و أعمامنا ...، ٩٤
- لو عرفتم الله حق معرفته لمشيتم على البحور ولزالت بدعائكم الجبال، ٦٢
- ليتزين احدكم لاخيه المسلم كما يتزين للغريب الذي يحب أن يراه في أحسن الهيئة، ٧٦
- ليس يعنى اكثر عملا و لكن اصوبكم عملا و انما الاصابة خشية الله و النية ...، ٧٢
- ما عبّد الله بشيء أفضل من عفة بطن و فرج، ٨٣
- ما كرمت على عبد نفسه الا هانت الدنيا في عينه، ٧٣

- ما من مؤمن آلا و لقلبه فی صدره أذنان؛ اذن ینفث فیها الملك و اذن ینفث فیها الوسواس...، ٩٦
- مثل العالم و المتعلم مثل الشمع و الفص فإنه لا ینتقش فی الشمع آلا ما هو منقوش فی الفص، ١٧٦
- معرفة الله سبحانه اعلی المعارف، ٦٢
- معلم الخیر يقوم مقام الاب و يجب مثل الذی يجب له فاعرفوا حقه، ٨٣
- مکتوب فی التوراة: اشکر من انعم علیک و انعم علی من شکرک فإنه لا زوال للنعماء اذا شکرک، ٧٢
- من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خليفة الله فی الارض وخليفة رسوله، ٨١
- من کان عاقلاً کان له دین و من کان له دین دخل الجنة، ٧٤
- من لم یر الدنيا خطراً لنفسه، ٧٣
- من مات و هو لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة، ٦٥
- من نصب نفسه للناس اماماً فعلیه أن یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم...، ١٧٨
- من وقر عالماً فقد وقر ربه، ١٣٢
- من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره، ٧٣
- من یصحب صاحب السوء لا یسلم، ١٠٨
- و اصطفی سبحانه من ولده انبیاء أخذ علی الوحي میثاقهم و علی تبلیغ الرسالة أمانتهم...، ١٧٠
- وأن أبتدئک بتعلیم کتاب الله وتأویلہ، ٦١
- و یحک! بین یدی من کنت؟ إن العبد لا یقبل...، ٦٩
- هبط جبرئیل علی آدم، فقال: یا آدم، إنی امرت أن اخیرک واحدة من ثلاث...، ٧٤
- هكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها، ١٣٩
- هل الايمان الآ الحب والبغض، ٦٣
- هی أرحام الناس. إن الله عز و جل امر بصلتها و عظمها الاتری انه جعلها منه، ٧٨
- هیئات هیئات! اخطات استاهم الحفرة ان لله ملائكة سیاحین سوی الکرام الکاتبین...، ٨٠
- یا بنی و امر بالمعروف تکن من اهله فإن استقام الامور عند الله...، ٨١
- یا جابر، ایکتفی من انتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البيت...، ٧٠
- یا علی، إن هذا الدین لمتین فأوغل فیہ برفق ولا تبغض إلی نفسك عباده ربک...، ٥٩
- یا علی، شیعتک هم الفائزون يوم القيامة فمن أهان واحداً منهم فقد أهانک و من أهانک...، ٨٠
- یا عیسی بن عبد الله، لیس منا و لا کرامة من کان فی مصر فیہ مائة ألف أو یزیدون...، ٢٠٨
- یا معاذ علمهم کتاب الله وأحسن أدبهم علی الأخلاق الصالحة، ٣
- يجب للمؤمن علی المؤمن النصيحة له فی المشهد والمغيب، ٨١
- یوزن يوم القيامة مداد العلماء و دم الشهداء فیرجح علیهم مداد العلماء، ١٣٢